تاریخ ملل شرق و یونان

تألیف

آلبر ماله و ژول ایزاک

از انتشارات

کتابفروشی ابن سینا

تاریخ

ملل شرق و یونان

تالیف

آلبر ماله و ژول ایزاک

ترجمهٔ

عبدالحسین هژیر

چاپ دوم ــ آبان ۱۳۳۲

بسرمایهٔ کتابفروشی ابن‌سینا

چاپخانهٔ مجلس

دیباچه چاپ اول

بنام خداوند بخشنده مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۲ موقعی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه زمامدار امور ریاست وزراء و آقای سلیمان میرزا وزیر معارف بودند برای مساعدت بانشر معارف بامر واشارهٔ مقام ریاست وزراء هیئتی مرکب از ده نفر باسم کمیسیون معارف از آقایانیکه اسامی آنها در صفحهٔ مقابل ذکر میشود معین و منتخب شد تا درین امر تبادل نظر نموده اقدامی را که مفید ولازم میداند بکند هیئت مزبور پس ازمطالعات لازمه نظامنامهٔ نوشت که بامضاء مقام ریاست وزراء رسید و اجرا شد.

کمیسیون مقتضی دانست بطوریکه درنظامنامه مقرر است اعانه‌هائی جمع آوری کند و آنرا در امور معارفی عام المنفعه بطورالاهم فالاهم بترتیبی که کمیسیون به نسبت وجوه جمع آوری شده مقتضی بداند صرف نماید. برای مقاصد فوق درابتدای کار مبلغ هشت هزار ونهصدوهفتاد و سه تومان و ده شاهی اعانه جمع آوری گردید و مطابق نظامنامه در بانك گذاشته شد تادرموقع لازم بترتیب مقرر بمصرف برسد. کمیسیون قبلاً درنظر گرفت وسایل تألیف و ترجمهٔ بعضی از کتب مفید که قابل استفادهٔ محصلین مدارس وسایرین باشد فراهم وازمحل اعانه جمع آوری شده بطبع رسانیده منتشر نماید.

چون دورهٔ تاریخ عمومی عالم تألیف پروفسور آلبرماله و ژول ایزاك فرانسوی که از طرف کمیسیون معارف وسائل ترجمه و طبع آن فراهم شده بود در این زمان کمیاب وبقیمت گزاف وبا زحمات زیاد بدست میآمد اینك طبع دوّم تاریخ ملل شرق و یونان بوسیلهٔ آقای ابراهیم رمضانی مدیرکتابفروشی ابن سینا (که خواستار تجدید طبع آن بودند) انجام ومنتشر میشود.   آبان‌ماه ۱۳۳۲ ــ کمیسیون معارف

کارمندان اولیه کمیسیون معارف (به ترتیب الفباء)

شادروان اعتصامی	یوسف «اعتصام‌الملك»
« بدر	احمد «نصیرالدوله»
« پیرنیا	حسن «مشیرالدوله»
« پیرنیا	حسین «مؤتمن‌الملك»
« تدیّن	سید محمد
« دولت‌آبادی	یحیی
« علامیر	محمود «احتشام‌السلطنه»
« مرتضائی	اسمعیل «ممتازالملك»
آقای دکتر مصدق	دکتر محمد «مصدق‌السلطنه»
« هدایت	مهدیقلی «مخبرالسلطنه»

کارمندانی که تا هنگام وفات عضویت داشته‌اند:

شادروان اسکندری	سلیمان میرزا
« شاهرخ	ارباب کیخسرو
« مرزبان	دکتر حسین
« هدایت	رضاقلی «نیرالملك»

کارمندان فعلی کمیسیون معارف

آقای ابراهیم حکیمی	«حکیم‌الملك»	رئیس
آقای نصرالله خلعت‌بری	«اعتلاءالملك»	نایب رئیس
آقای ابراهیم شریفی		دبیر
آقای مهربان مهر		خزانه‌دار
آقای احمد سعیدی		
آقای سیّد محمد حجازی		

کتابهائیکه تا کنون از طرف کمیسیون تألیف و ترجمه شده
وبچاپ رسیده بقرار ذیل است :

۱ ـ کتاب الفباء تألیف آقای مهدیقلی هدایت ،
۲ ـ کتاب قرائت‌برای سال اوّل آموزشگاهها تألیف آقای مهدیقلی‌هدایت ،
۳ ـ کتاب اصول تعلیم و تربیت ترجمه و تألیف آقای دکتر عیسی صدیق ،
٤ ـ تاریخ ملل‌شرق و یونان ،
٥ ـ تاریخ رُم ،
٦ ـ تاریخ قرون وسطی ،
۷ ـ تاریخ قرون جدید ،
۸ ـ تاریخ قرن هیجدهم وانقلاب کبیر فرانسه وامپراطوری ناپلئون ،
۹ ـ تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت اوّل } در دوجلد ،
۱۰ ـ تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت دوّم }
۱۱ ـ تاریخچهٔ نادرشاه ،
۱۲ ـ چنگیزخان ،
۱۳ ـ سیاحت‌نامهٔ فیثاغورس درایران ،
۱٤ ـ تاریخ مختصر ایران بعداز اسلام ،
۱٥ ـ یك‌روز اززندگی داریوش ،
۱٦ ـ تاریخ شاهنشاهی ساسانیان ،
۱۷ ـ تاریخ هند ،
۱۸ ـ تاریخ ترکیّه ،
۱۹ ـ کلیّات راجع بتاریخ سیاسی اروپا ،
۲۰ ـ تاریخ عرب واسلام ،
۲۱ ـ کتاب تاج ،

فهرست مندرجات	صفحه
مقدمه	
ازمنهٔ ماقبل تاریخ و آغاز تاریخ	۲
I	
ازمنهٔ ما قبل تاریخ / تقسیمات ازمنهٔ ماقبل تاریخ	۳
طول مدّت ازمنهٔ ماقبل تاریخ	٤
اوایل عهد سنگ تراشیده / زندگی انسان در غار	٥
عهد سنگ صیقلی	۷
شهر درمیان آب / دُلْمِن ومِنْ هیر	۸
فلزّکاری	۹
عهد فلزّ / تغییر نشیمن در ازمنهٔ ماقبل تاریخ	۱۰
II	
آغاز تاریخ / تغییرنشیمن درازمنهٔ تاریخی	۱۱
تمدّنهای اصلی	۱۲
مدنیت شرق اقصی	۱٤
فصل اول	۱٤
کشف مصر قدیم. مملکت ومردم مصر.	
I	
کشف مصر قدیم	۱٦
روایات قدیمه درباب مصر	۱٦
کشف هیرگلیف	۱۷
کشف مصر قدیم	۱۹
علمای معرفت مصر	۲۰
II	
مملکت ومردم مصر	۲۰
مصر ونیل	۲۰

فهرست مندرجات	صفحه

فصل دوم

تاریخ فراعنهٔ منفیس وتب

فصل سوم

تمدّن مصر

I

اعتقادات مذهبی

فهرست مندرجات	صفحه

صفحه	فهرست مندرجات
٦٨	شومیر و اگد
٦٩	خاصیت دولت قدیم
٧٠	دولت قدیم بابل / حمورابی
٧٢	هجوم بخاك كلده
	III
٧٣	کشور گشایان آشور ـ دولت جدید کلده
٧٣	ظهور قدرت آشور / قشون آشور
٧٤	کشور گشایان آشور
٧٧	عادات و اخلاق سلاطین آشور
٧٨	بی ثباتی دولت آشور
٧٩	نشور بابل / غلبهٔ ایران
٨٠	**فصل پنجم**
	تمدّن کلده مذهب . علوم . صنایع .
	I
٨٠	مذهب وعلوم
٨٠	خصوصیّات تمدّن کلده
٨١	مذهب کلده
٨٢	خواصّ خدایان / اساطیر کلده
٨٤	شیاطین وجادوگری
٨٥	علم احکام
٨٦	علم مردم کلده
	II
٨٦	قصور آشور
٨٦	کار کردن آجر
٨٧	آثار پاینده / قصور سلطنتی
٨٨	معابد

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه
دین یهود ودین عیسی	۱۱٤
فصل هشتم	۱۱٤
مردم فنیقیّه . صیدا . صور . کارتاژ .	
فنیقیه / تاریخ فنیقیه	۱۱۵
دورهٔ صیدا	۱۱٦
دورهٔ صور	۱۱۷
دورهٔ کارتاژ / بحریهٔ فنیقیه	۱۱۸
مسافرتهای طولانی	۱۱۹
خصوصیات دریا نوردی مردم فنیقیه / آباد کردههای ملاحان فنیقیه	۱۲۱
تجارت فنیقی	۱۲۳
صنعت فنیقی	۱۲٤
الفباء	۱۲۵
مذهب مردم فنیقیه / مقام مردم فنیقیه	۱۲٦
فصل نهم	۱۲۸
مردم ایران . اقوام عیلام و مد و پارس	
۱	
دولت عیلام . شاهنشاهی ایران	۱۲۸
فلات ایران	۱۲۸
مردم عیلام	۱۲۹
اقوام مد و پارس / دولت مد	۱۳۰
کوروش کشور ستان پارس	۱۳۱
افسانهٔ کوروش	۱۳۳
داریوش	۱۳٤
قشون ایران / نظم ونسق درمملکت ایران	۱۳٦
خراج / شاهنشاه	۱۳۹

صفحه	فهرست مندرجات

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه
فقدان یگانگی در میان قوم هِلنْ	۲۰۵
فصل چهاردهم	۲۰۶
اسپارت . قوانین لیکورگ	
قوم دروس درلاکونی / لیکورگ	۲۰۶
قوانین لیکورگ	۲۰۷
پری یک وهیلوتْ	۲۰۸
مردم اسپارت / تربیت دراسپارت	۲۰۹
زندگی مردان	۲۱۰
زندگی زنان / حکومت	۲۱۲
قشون اسپارت	۲۱۳
فتوحات اسپارت	۲۱٤
فصل پانزدهم	۲۱۵
آتن ـ اصلاحات سولون وکلیسْتِن	
آتن واسپارت / آتیك	۲۱٦
سکنهٔ آتیك / تقسیمات تاریخ آتن	۲۱۷
ازمنهٔ قدیمه / حکومت سلطنتی	۲۱۸
سلطهٔ اعاظم بلد / سولون	۲۱۹
اصلاحات سولون	۲۲۰
پیزیسْترات	۲۲۱
حکومت پیزیسترات	۲۲۲
زوال طغیان / کلیسْتِنْ	۲۲۳
اصلاحات کلیستن	۲۲٤
وطن پرستی آتن	۲۲۵

صفحه	فهرست مندرجات

صفحه	فهرست مندرجات
۲۴۵	حکومت پریکلس . . . .

فصل هجدهم ۲۵۴

آتن درعهد پریکلس خانواده . عادات واخلاق . کار .

صفحه	فهرست مندرجات
۲۶۰	خودآرائی / خوراك
۲۶۱	وضع معاش رعایا
۲۶۲	کار درشهر
۲۶۳	انتفاع از دریا
۲۶۴	پیره
۲۶۵	**فصل نوزدهم**
	هنر وادب دریونان . شاهکارهای مائهٔ پنجم
۲۶۵	کمال هنردریونان / معبد دریونان
۲۶۶	سبکهای سه گانهٔ معماری
۲۶۷	حجّاری
۲۶۹	نقاشی و کوزه گری / مقام آتن . پریکلس وفیدیاس
۲۷۱	ابنیهٔ پایندهٔ آتن . آکروپول
۲۷۲	اعیاد آتِنه
۲۷۳	ظهورتآتر / نمایش
۲۷۴	تآترنویسان
۲۷۵	مورّخین .
۲۷۷	عقلاء
۲۷۷	**فصل بیستم**
	جنگ پلوپونز . اسپارت برضدّ آتن
۲۷۸	علّت جنگ پلوپونز
۲۷۹	بسط و کیفیّت جنگ / تقسیمات جنگ
۲۸۰	دورهٔ اوّل . بروزطاعون درآتن
۲۸۱	کِلِئون ونیسیاس
۲۸۲	وقعهٔ اسْفاکْتِری
۲۸۳	صلح نیسیاس
۲۸۴	دورهٔ دوّم . آلسیبیاد

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

صفحه	فهرست مندرجات
	III
۳۴۷	مردم یونان تمدّن کریت
۳۴۷	قوم هِلِن در آغاز . . . .
۳۴۸	انبساط وانکشاف یونان، مقامات مذهبی، اسپارت و آتن . . . .
۳۴۹	جنگهای مدی، ادارهٔ پریکلس . . . .
۳۵۰	رقابت بلاد یونان، فیلیپ مقدونیه . . . .
۳۵۱	فتوحات اسکندر، ممالك هلنستیك، خاتمهٔ استقلال یونان . . . .
۳۵۳	جدول اعصار مهمّه
۳۵٤-۳۵۵	جدول حوادث تاریخی مصر :
	دولت قدیم دولت وسطی دولت جدید دورهٔ هرج و مرج دولت سائیس
۳۵٦-۳۵۷	جدول حوادث تاریخی کلده و آشور:
	شومیرواکد دولت قدیم بابل کشورستانان آشور دولت جدیده کلده
۳۵۸ تا ۳٦۰	جدول حوادث تاریخی یونان :
	آغاز تاریخ جنگهای مدی وقلمروو سیم آتن جنگ بلاد یونان برسر فرمانروائی استیلای مقدونیه و تسخیر آسیا ممالك هلنستیك وخاتمهٔ استقلال یونان
۳٦۰ تا ۳٦۳	مقارنهٔ حوادث مهمّهٔ مشرق زمین و یونان :
	مصر بین النّهرین شام ایران یونان
۳٦٤	مقادیر واوزان ونقود متداوله در آتن :
	طول سطح حجم (جامدات) حجم (مایعات) اوزان نقود

مجاور صفحه	فهرست تصاویر و نقشه ها

تاریخ

ملل شرق و یونان

بسمه تعالی

مقدمه

ازمنه ماقبل تاریخ و آغاز تاریخ

درمدّت هزاران سال زمین مسکن مردمانی بوده که ماسرگذشت آنانرانمیدانیم و از زندگانیشان آگاه نیستیم مگر بواسطهٔ خرد و ریز اسلحه و دست افزارها و استخوانها که از آنها باقی مانده است.

این دورهٔ طولانی که در طیّ آن گروهی چند بآهستگی دست از زندگی وحشیانه کشیده و بعمران و تمدّن رسیده‌اند ازمنهٔ ماقبل تاریخ نامیده میشود.

ابتدای ازمنهٔ تاریخی موقعی است که استعمال فلزّات و اختراع خطّ آثار ازمنهٔ تاریخی را نشان میدهد. نوع انسان از اوایل دورهٔ ما قبل تاریخ همواره در صدد تغییر منزل و مکان بوده و از این مهاجرتها کشمکشها برخاسته و اختلاط اقوام بظهور آمده و در ازمنهٔ تاریخی تشکیل و تخریب سلطنتهارا فراهم کرده است.

I

ازمنهٔ ماقبل تاریخ

موضوع تاریخ نقل و روایت کارهای مردمانی است که پیش ازما زندگانی کرده‌اند. تاریخ شرح وقایع گذشته میباشد.

نقل وبیان حوادث گذشته منوط بوجود آثار وعلاماتی است که ازآن روی بتوان آنهارا شناخت وزمان وقوع را معیّن کرد مثل آثاری که در کتیبهٔ یك بنای قدیم یا در عبارت یك کتاب کهنه موجود باشد کتیبه ها و کتب قدیمه‌را اسناد کتبی می‌نامند.

چون بدون اسناد کتبی شناسائی تاریخ میسّر نیست بالضّروره تاریخ بعد از اختراع خطّ وجود یافته است.

با اینهمه پیش از آنکه اصلاً خطّی اختراع شود هزاران سال در روی زمین مردمانی سکنی داشته‌اند که راه اطّلاع ما بر احوال ایشان منحصر باشیائی چند مانند حربه وافزار و استخوان است که از ایشان باقیمانده ودر زیر خاك یا درون غارها مدفون شده وامروز بیرون آمده است. این دورهٔ طولانی که تاشروع ازمنهٔ تاریخی ازعمر انسان گذشته است ازمنهٔ ماقبل تاریخ نامیده میشود.

تقسیمات ازمنهٔ ماقبل تاریخ

باوجود پی‌جوئی و کوشش زیادی که‌بکار رفته آنچه‌تا کنون از اوضاع ازمنهٔ ماقبل تاریخ معلوم شده بسیار ناچیز است زیرا از تیر وتبر شکسته یا استخوان پوسیده‌ای که جسته گریخته پیدا شود جز بعضی راهنمائی های مبهم وناتمام چیزی بدست نمی‌آید.

اغلب مردمانی که درآن ازمنهٔ دیرینه زندگانی میکرده‌اند ازصفحهٔروزگار محو شده‌اند درصورتیکه هیچ اثری ازخود بیادگار نگذاشته‌اند. باوجود این یك نکته درهمه‌جا یکسان مشهود افتاده که از اسلحه وآلات آنچه درسر زمین‌های خیلی قدیمی یافت شده تقریباً همه‌از سنگ است و کم وبیش تراش دارد. بهمین جهت قدیم‌ترین دورهٔ ازمنهٔ ماقبل تاریخ را عهد سنگ تراشیده نام نهاده‌اند. در زمینهای تازه‌تر علاوه بر اشیائی که از سنگ تراشیده ساخته شده اشیاءِ دیگری

نیز پیدا کرده‌اند که ازسنگ صیقلی است . ازاینجا معلوم میشود که چون عهد سنگ تراشیده سپری‌شد نوبه بعهد سنگ صیقلی رسید . خاکهائی که بعصر ما نزدیکتر میباشد گذشته ازاشیاءِ سنگی مقداری اشیاءِ فلزّی‌هم دربرداردکه‌ازآنها آنچه کهنه‌تر است ازمس یامفرغ میباشد وآنچه تازه‌تر است ازآهن ساخته‌شده .

بنابراین عصر سنگ چون دور خود را بپایـان برد جای خود را بعصر فلزّ واگذاشت . عهدفلزّ نیز درجاتی داشته : اوّل‌عصر مس‌پس ازآن عصرمفرغ وعاقبت عصرآهن بعضی‌اقوام هنوزعصرمس‌رابسر نرسانده بودند که‌خطّ‌را اختراع کردند.

باین ترتیب ازمنهٔ ماقبل تاریخ اقوام مزبور همین‌جـا خاتمه می پذیرد ودورهٔ تاریخی ازاین ببعد شروع میشود .

طول مدّت ازمنهٔ ماقبل تاریخ

این نکته‌را باید خاطرنشان کردکه طول مدّت ازمنهٔ ماقبل تاریخ وادوار مختلف‌آن بالنّسبه بعموم بشریکسان نبوده‌است بلکه‌بعض‌مردم یاازآنجهت که‌خود بنفسه‌مستعدتر بوده‌اندویا بعلّت اینکه احوال‌و کیفیّات باآنها مساعد بوده مراحل‌ترّقی را بالنّسبه بدیگران کم‌وبیش‌زودتر پیموده‌اند . ازآنطرف امروز مشتی مردم‌وحشی درافریقاوآمریکا واسترالیا واوقیانوسیه‌روزگار میگذرانند که‌اگر پای‌اروپائیها بخاکشان‌بازنشده بود هنوزهم ازطرز زندگانی انسان عهد سنگ تراشیده یاسنگ صیقلی خلاص نشده بودند بدین لحاظ درباب طول مدّت ازمنهٔ ماقبل تاریخ اقوام متمدّنه بقطع چیزی نمیتوان گفت . آنچه محقّق است نیل بسرمنزل عمران وتمدّن خیلی کار داشته وبس دیر انجامیده است درمیان ادوار مختلفه عهد سنگ تراشیده بمراتب درازتر بوده تاآنجا که‌بگمان بعضی ازدانشمندان شاید بیش‌از صدهزار سال‌طول کشیده باشد ولی ادوار دیگر رفته‌رفته کوتاه‌تر شده تندتر گذشته است .

آغاز عهد سنگ صیقلی شاید در مشرق زمین بدوازده هزار سال ودر اروپا بهفت هزار سال قبل‌از میلاد مسیح برسد(۱)

---

(۱) ـ سنین ازمنهٔ ماقبل تاریخ همه تخمینی است نه‌قطعی ویقینی

سرزمینهائی مانند کلده و مصر که در قدمت تمدّن بدیگران سبقت دارد علی الظّاهر باید از چهار پنج هزار سال قبل از میلاد مسیح عهد مس و مفرغ را شروع کرده باشد تاریخ این ممالك نیز از همین عصر شروع میشود .

اوایل عهد سنگ تراشیده

درعصر قدیم‌ترین مردمی که آثارشان بالفعل دردست میباشد سطح کرهٔ زمین البتّه صورتی غیر از آنچه امروز دارد داشته‌است. خشکیها و دریاها شکلی دیگر داشته‌اند و آب وهوا هم طور دیگر بوده آب‌وهوای منطقهٔ معتدله لابد گرم‌تر بوده‌است زیرا حیواناتی در آنجا زیست میکردند شبیه بحیواناتی که امروز در افریقا دیده میشود از قبیل فیل و کرگدن و اسب آبی و ببر عظیم الجثّه‌ای که دندانهای بلند و برنده و بشکل تیغهٔ شمشیر برگشته داشته است .

مردمان آنروز که محقّقاً هم با یکدیگر وهم با انسان امروزی تفاوت داشته اند عموماً وحشی بوده و برای اینکه جان خود را از آسیب نوع خویش یا حیوانات درنده حفظ نمایند یا اینکه خوراکی بجهة سدّجوع تدارك کنند پیوسته در جنگ و جدال بوده‌اند با وجود این دو اختراع مهمّ کرده بودند یکی افروختن آتش که تمام ترقّیات بشر ببرکت وجود آن صورت پذیرفته و دیگر تراش دادن سنگ و بالخاصّه سنگ چخماق که هرچند خیلی سخت است ولی بآسانی تراش میگیرد و باخطّ الرأسهای تند و برنده میشکند . یگانه حربهٔ اصلی انسان این عهد سنگ چخماقی است که بشکل بادام تراش برداشته : از یکسو نوك تیزی دارد . از سوی دیگر مدوّر است و از دوجانب برنده و چون در مشت قرار گیرد برای ضربت بکار میرود .

در اروپای غربی و آسیا و آمریکای شمالی و افریقا و حتّی در صحاری آن از این گونه سنگها پیدا شده است .

زندگی انسان در غار

چندین هزار سال بهمین منوال گذشت تا اینکه آب‌وهوا عوض شد و سرما فرمانروائی یافت . علّت این تغییر معلوم نیست ولی همینقدر میدانیم که یخچالهائی عظیم‌تر از آنچه امروز در کوهها

دیده میشود پدید آمد و دنباله‌اش دشت و جلگه را نیز فرا گرفت. منطقهٔ معتدله از جنگلهای بزرگ کاج و سرو پوشیده شد. حیوانات تازه در اروپا شروع به نشو و نما کردند از قبیل گاو میش و گوزن و گاو و اسب و خرس و شیر و کفتار و کرگدن و ماموت (فیل بلندقد) که پشمی انبوه داشته‌اندو گوزن شمالی که امروز جزدرمناطق قطبی جای دیگرپیدا نمیشود ولی‌در آن‌دوره‌بقدری فراوان بوده که آن عصر را عهد گوزن شمالی خوانده‌اند.

چون درین دوره انسان ناچار شداز سرما بغار پناه ببرد وبرسر آن‌باحیوانات درنده مجادله کند آنرا عهد غار نیز نامیده‌اند.

این عهد نیز هزاران سال طول کشید و در طیّ آن‌چندین‌دسته از نوع بشر که بیشتر استعداد داشتند درراه ترقّی بسی پیش افتادند. سنگ‌چخماق‌تراشیده را مثل سابق بکار میبردند ولی رفته رفته آنرا با استادی و مهارت کاملتری تراش میدادند. بعلاوه کار کردن روی استخوان حیوانات و شاخ گوزن ودندان فیل را نیز آموختند و بدین ترتیب توانستند هر قسم حربه و آلات و ادوات مانند تبر و نوك تیر و نیزه و تیغهٔ خنجر و زوبین و افزاری‌که برای تراشیدن و سوراخ‌کردن بکار میرود حتّی سوزنهای نازك بسازند و بمورد استعمال بگذارند.

دراواخر این‌دوره‌درمنطقهٔ معتدله وحدودخاك‌فرانسه مردمی زندگی‌میکردند که‌استعداد فوق‌العاده داشته‌اندو چون‌آثارشان‌درغارهای‌مادلن(۱)و کرمانیون(۲) (دُرْدُنی) پیدا شده علماء ایشان را مردم ماگدالن(۳) و کرمانیون نام نهاده‌اند.

این اشخاص نیز مانند سایر مردم عهد سنگ تراشیده باصیدحیوانات‌وماهی معیشت میکردند ولی کارگرانی ماهر بوده‌اند ودر فنّ کارروی استخوان‌وعاج‌مقام عالی داشته‌اند حتّی در میانشان بعضی هنرمندان واقعی بوده که ترسیم و نقّاشی و حجّاری را نیکو میدانسته‌اند و در غارهای فرانسه واسپانی آثارزیادی‌از کارهای ایشان نمایان است. کلّیّه حیوانات عصر خودرا از قبیل ماموت‌وکرگدن‌وگاومیش

---

(۱) - MADELEINE (۲) - CRO-MAGNON (DORDOGNE)

(۳) - MAGDALÉNIENS

وخرس و اسب و گراز وگرگ و آهو وگوزن فوق‌العاده دقیق وجاندار کشیده‌اند هنرمندان این قوم در قسمت حرکات حیوانات هیچ دقیقه ای را از مدّ نظر دور نداشته ولی در تصویر آدمی هیچگونه هنر و ظرافتی بخرج نداده‌اند.

عهد سنگ صیقلی

کم‌کم باز آب و هوا تغییر کرده در منطقهٔ معتدله ملایم شد و حالت اعتدالی بخود گرفت که تا امروز هم دوام دارد. از عدّهٔ یخچالها کاسته شد. ماموت و گوزن راه نقاط شمالی را در پیش گرفتند. انسان از غار بیرون آمد و برای خود کلبه‌ای ترتیب داد درین عصر چه بر سر مردم ماگدالن آمده است نمیدانیم.

مردم دیگری که شاید از آسیا آمده بودند در اروپا توطّن اختیار نمودند. این گروه تازه وارد ازحیث هنرپیای مردم ماگدالن نمیرسیدند ولی راه بهره‌بردن از خاك و حیوانات را بهتر میدانستند. بکشت حبوبات و مخصوصاً گندم آشنا بودند وحاصلی را که برمیداشتند خرد کرده آردی مغذّی ترتیب میدادند. کنف میکاشتند والیاف آنرا بافته پوشاك درست میکردند. سگ و اسب را اهلی کرده بودند. گله های گوسفند و خوك و گاو نگاه میداشتند. خلاصه مردمی برزگر و شبان بودند.

این مردم گذشته ازاینکه سنگ چخماق تراشیده را باز بکار میبردند صیقل دادن سنگ رانیز آموخته بودند وبرای این‌مقصودآنرا بصخره‌ها مالیده میسائیدند.

باین ترتیب حربه هائی که از سنگ تراشیده ساخته میشد کم‌کم جای خود را به تبرهای سنگی صیقلی داد. صنعت سنگ پیشرفت کلی کرد. محلّی که سنگ چخماق را ازآنجا میآوردند درست در حکم معدن درآمد. سنگ تراش متعدّد احداث گردیده بمقدارعمده حربه و دست افزارهای جوربجور تهیّه نمود مثلاً در گران‌پرسین‌یی(۱) (درتورن) آثارسنگ تراشی وسیعی دیده شده که اختصاص بساختن تیغه های بزرگی از چخماق داشته است.

درین دوره صنایع دیگری نیزبوجودآمد مثلاً گل رست را باشکالی چند در

(۱) _ GRAND-PRESSIGNY

آورده می‌پختند و باین وسیله ظروف سفالین و اسباب آرایش گوناگون ترتیب میدادند.

صنعت چون کارش باینجا کشید مولد تجارت گردید و بعد ها نیز رفته رفته دامنهٔ آنرا وسیع تر کرد چنانکه تیغه های گران‌پرسین‌یی در تمام اروپای غربی رواج یافته در نقاط دور دست بفروش میرسید.

شهر در میان آب

ازاین قراربنی‌نوع انسان چون بعهد سنگ صیقلی قدم‌گذاشت از حال وحشیگری بدر آمده با گِل و سرشاخه های درخت کلبهٔ ساخته در آن مأوی گزیده از مجموع کلبه های خود دهکده‌ای ترتیب داده گرداگرد آنرا خندق یا حصاری نرده مانند یادیوارسنگی کشیده بود و علاوه بر آن درنقاطی‌که بدریاچه برخورده باین نظرکه جایگاهش مأمون‌تر باشد پایه های چوبی بیشماری در گِل و لای فرو برده تنه های درخت را بهم چسبانیده بفاصله یکی دوذرع ازسطح‌آب برآن پایه‌ها سوارنموده سکوی وسیعی درست کرده آرامگاه خود را برفرازآن قرارداده وبدین ترتیب شهرهائی که شبیه آن امروز در شرق اقصی وجود دارد ساخته بود.

از این قبیل بلاد در حول و حوش کوه های‌آلپ بسیار بوده است.

دُلمِنْ و مِنْ‌هیر (۱)

انسان ازمنهٔ ماقبل تاریخ در اوانی که عهد سنگ صیقلی را می‌پیموده آثاری برافراشته که تا امروز نیز برپا وعبارت از سنگهائیست نتراشیده‌که بی‌ترتیب جابجا نصب‌گردیده وچون در خاك بروتانی(۲) بحدّ وفور وجود دارد بزبان اهل آن محلّ بنام من‌هیر و دلمن معروف شده است.

من‌هیربسنگهای جسیمی اطلاق میشود که مانند ستونی بی شکل برسرپای ایستاده ومعلوم نیست بچه کارمیرفته. دلمن یامیزسنگی مقبره بوده وبرای ساختن آن چندسنگ را برپای داشته وچند سنگ مسطّح را برروی‌آن میخوابانده‌اند. دلمن ومن‌هیر بالخاصّه در فرانسه وانگلستان بسیار است ولی تقریباً درتمام

(۱) _ DOLMENS ET MENHIRS (۲) _ BRETAGNE

اروپا و افریقای شمالی و آسیا و حتّی هندوستان وژاپن نیز پیدا میشود.

فلزّ کاری

در عصریکه سکنهٔ حوالی فرانسه میزسنگی درست میکردند ومیان آب شهر میساختند درمشرق زمین کشف مهمّی درحال ظهور بود که مقدّمهٔ ایجاد بزرگترین صنایع دست بشر یعنی فنّ فلزّ کاری گردید.

کشف فلزّ کار مشکلی نبود زیرا مس و طلا اغلب در طبیعت بحال خلوص پیدا میشود و انسان نیز در وهلهٔ اوّل بوجود همین فلزّ پی برده است ولی کشف مهمّ هنگامی بوقوع پیوست که دیدند مس در آتش آب میشود و باین ترتیب بهر شکل مطلوب در میآید.

فنّ بیرون کشیدن فلزّ از سنگهائی که محتوی آن میباشد کاری بود که بعدها بشر آموخت.

طلا که پرتو وجلائی تندتر دارد و فساد نمی‌پذیرد بزرگری اختصاص یافت و مس برای ساختن حربه بکار رفت لکن از آنجا که مس چنانکه باید در کار دوام نمی‌آورد بنی نوع انسان بانتظار اختراع تازه نشسته باز حربهٔ سنگی را بر سلاح مسی ترجیح داد تا اینکه معلوم شد که چون مس و قلع را آب کرده باهم ممزوج نمایند فلزّ تازه ای بدست میاید که بمراتب سخت‌تر است. از زمان کشف این فلزّ جدید که مفرغ نام دارد استعمال حربه و دست افزار فلزّی بنهایت بسط یافت ودر واقع عهد فلزّ از آن ببعد شروع شد.

باوجوداین کمیابی قلع سبب تنگی دائرهٔ افزارهای مفرغی گردید وبالنّتیجه بازمدّتی گذشت وبازار سنگ تراشیده وصیقلی نشکست ودر واقع صنعت سنگ روزی بکلّی ازجاه و مکانت افتاد و رونق خود را بفلزّ کاری داد که راه استخراج آهن بدست آمد. سنگ آهن‌دار بمراتب بیشتر از مس است ولی کار کردن‌درآن مشکل‌تر میباشد.

بنا بر این مقدّمات عهد فلزّ بسه دوره متمایز قسمت میشود: عصر مس. عصر مفرغ. عصر آهن.

عهد فلزّ

بتحقیق نمیتوان دانست که این چند کشف مهمّ کجا و کی وقوع پیدا کرده آنچه محقّق شده صنعت مس و مفرغ ابتداء در چهار پنج هزار سال قبل ازمیلاد در مشرق زمین بظهور پیوسته و از بدو تاریخ کلده و مصر درخاك این دومملکت رواج داشته و بعدها کم کم درتمام سواحل بحرالرّوم انتشار یافته است . درخاك فرانسه آثار آن درحوالی دوهزار سال قبل از میلاد پیدا میشود .

صنعت آهن خیلی دیرتر شروع شد باین معنی که ابتداء درشمال ایران و قفقازیّه بوجود آمد و بعدها درحدود نهصد قبل از میلاد در اروپای مرکزی درممالك واقعه در کنار رود دانوب پدیدار گردید .

از این قرار عهد فلزّ بالنّسبه به بعضی از ملل مشرق مانند مردم کلده و مصر بازمنهٔ تاریخی می‌افتد و بالنّسبه بدیگران که سکنهٔ فرانسه نیز از آنجمله محسوب‌اند در ازمنهٔ ماقبل تاریخ واقع میشود .

تغییر نشیمن در ازمنهٔ ماقبل تاریخ

انتشار اختراعات متوالیهٔ بنی‌نوع انسان گاه از راه مبادلات تجارتی صورت میگرفت و گاه درنتیجه تغییرمکان که عبارت از کوچ کردن از یك ناحیه و رحل اقامت افکندن درناحیهٔ دیگر باشد .

میتوان گفت که کرهٔ خاك از قدیم ترین ازمنهٔ ماقبل تاریخ دائماً معرض تغییر نشیمن مردم بوده و هم بآسانی میتوان حدس زد که این حال را کدام علّت اصلی پیش آورده است .

مردم عهد سنگ تراشیده که باشکار وصیدماهی معیشت میکردند نشیمن خود را تغییر میدادند تا شکارگاهی پرنعمت و آبی پر ماهی بدست بیاورند والبتّه آب وهوا نیز تغییر مسکن را محرّکی قوی بوده است وامّا در عهد سنگ صیقلی مردم فلاّح وشبان درصدد جستجوی زمین حاصلخیز و مرتع یا کیزه بر آمده راه میافتادند.

ازیك جا خانمان بر گرفتن ودر خانه و مأوای دیگران رخت گستردن البتّه بدون زدوخورد سخت واردین با سابقین صورت نمی‌بندد وهم بدین لحاظ میتوان

گفت که شاید در ازمنهٔ ماقبل تاریخ بیش ازادوارتاریخی مبارزه و کشت‌و کشتار اتّفاق افتاده باشد. در نتیجهٔ این کشمکشها بسیاری از اقوام منقرض شدندیاطوق بندگی و فرمانبرداری دیگران را بگردن گرفتند ولی عاقبت این زدو خوردها اغلب باینجا میکشید که غالب ومغلوب باهم مخلوط شده ملّت واحدی میساختند که بیك زبان تکلّم مینمود. از این قرار تاریخ دنبالهٔ سوابحی است که منجرّ باختلاط اقوام بیشماری گردیده و کیفیّت آن امروز کاملاً بر ما مجهول میباشد.

II
آغاز تاریخ

تغییر نشیمن درازمنهٔ تاریخی

اقوام مختلفه در ازمنهٔ تاریخی‌نیزدنبالهٔ تغییر نشیمن‌را ازدست ندادند. این‌نقل و انتقال‌را سلسله جنبان تموّل و دارائی‌ملل متمدّنه بود که نمیگذاشت دیگ طمع مردم وحشی آنی از جوش بیفتد.

از بدو ازمنهٔ تاریخی تا میلاد مسیح چهار هزار سال طول کشید و در طیّ این‌مدّت درمشرق‌زمین وهم دراروپا پشت سرهم مردم تازه‌ای درصحنه گیتی پدید آمده بخودنمائی‌پرداخته اند ودر نتیجه‌گاهی‌شیرازهٔ امپراطوری‌ها را برهم‌زده‌اند گاهی کاری از پیش نبرده عقب نشسته اند یا بنای خلطه وآمیزش را بامردم‌همان امپراطوریها گذاشته از جنس آنها گردیده اند و گاهی هم خودشان شالودهٔ امپراطوری جدید ریخته اند.

در میان این ملل اقوامی چند میباشند که چون مفتاح خطّشان بدست آمده از گذارش احوالشان اطّلاعات وافیه در دست است. این اقوام را از روی بعضی شباهتها که در زبانشان بوده بدو گروه اصلی قسمت کرده اند:

۱ ــ بنی حام وبنی‌سام که مقرّشان ازاوقیانوس اطلس تا خلیج فارس کشیده

شده و شامل بیابانهای وسیعی بوده که سرزمینهای حاصلخیز مصر و شام و بین‌النّهرین سرتاسر آنرا فرا گرفته است .

۲ ـ اقوام آرین یاهند واروپائی که در بدوامردر دشت روسیه یعنی بالادست گروه اوّل قرار داشته‌اند .

این هر دو گروه از نژاد سفید بوده‌اند .

تمدّنهای اصلی

نخستین اقوامی که در مدنیّت دنیا مقام بلندی را احراز نموده‌اند از بنی سام وبنی حام بوده‌اند و اُمم آرین نژاد بعد از ایشان نمودار گردیده‌اند .

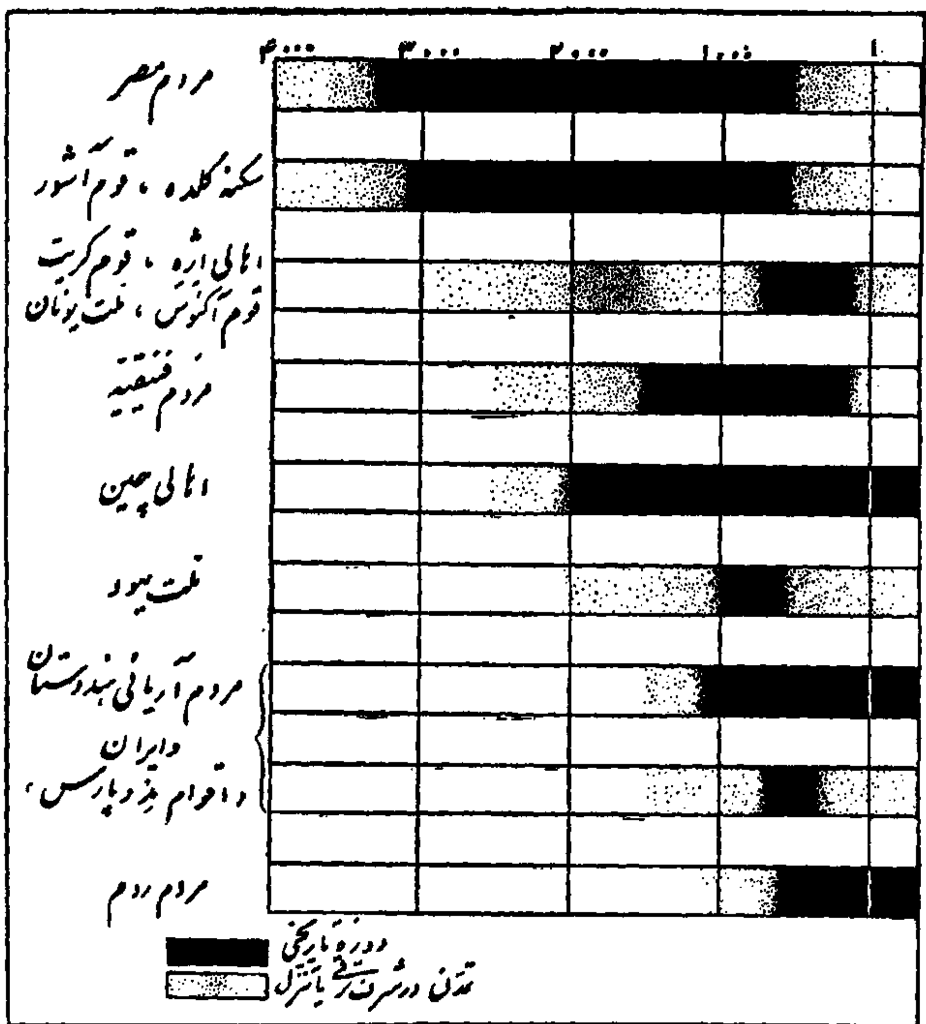
ممالکی که پیش از دیگران امور خود را نظم و ترتیب داده اند شالوده شان در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد در مصر و بین‌النّهرین ریخته شده و دنبالهٔ تاریخشان تقریباً درظرف سی‌وپنج قرن دوش بدوش آمده وتاحدود پانصد سال قبل از میلاد دوام پیدا کرده و درطیّ این مدت ازحیث کمال وجلال واستواری تمدّن برهمه سربوده‌اند . غرض مردم مصرو کلده وآشوراست که ازنژاد بنی‌حام وبنی‌سام بوده و هر یك دورانی داشته و امپراطوری نیرومندی تشکیل داده‌اند .

جزایری‌که دردریای اِژه(۱)پرا کنده است وهمچنین جزیرهٔ کریت(۲) کانون تمدّن بسیار کهنه‌ای بوده که زمانش تا سه هزار سال قبل از میلاد کشیده میشود ولی از تاریخ اقوامی که درین سرزمین سروسامانی داشته‌اند هیچکس را اطّلاعی نیست . این سه کانون مدنیّت نظر امم مجاور را بجانب خود متوجّه ساخته منشأ تغییرنشیمن ها وتاخت وتازها وکشمکشهائی گردیدکه از بس فراوان بوده ذکرش درینجا نمیگنجد ولی در خلال آن مردم فنیقیّه و ملّت یهود و قوم هلِنْ و اهالی ایران و مردم روم ظهور کرده نام خود را در تاریخ تمدّن ثبت نموده اند . از این مجموع اهل فنیقیّه و یهودیان از اقوام سامی بوده‌اند .

اهل فنیقیّه را باحتمال میتوان کسانی دانست که از بین‌النّهرین رانده شده و درحدود دو هزار وهشتصد سال قبل از میلاد بسواحل شامات آمده درآنجا رحل

---

(۱) ـ EGÉE (۲) ـ CRÊTE



مقایسه ادوار مدنیت و تاریخ معتبرترین اقوام دنیای معلوم تا میلاد مسیح

اقامت افکنده‌اند . ملّت یهود پس از اینکه مکرّر نشیمن خود را تغییرداد عاقبت درحدود هزاروچهارصدسال قبل ازمیلادازمصر بفلسطین آمده در آنجامتوطّن گردید.

سکنهٔ یونان و ایران و روم از اقوام آرین بوده‌اند .

از قرن پانزدهم تا قرن یازدهم قبل از میلاد آسیای صغیر و اروپای جنوبی مکرّر معرض هجوم مللی چند گردید که ازآنجمله قوم آکئوس وقوم دُرِین و قوم ایتالیوت میباشند . سکنهٔ یونان اعقاب دودستهٔ اوّل بوده‌اند وسکنهٔ روم اولاد قوم ایتالیوت .

چون مدنیّت اهالی جزایر دریای اژه و جزیرهٔ کریت زوال یافت مردم یونان در روی خرابه های آن تمدّنی تازه ایجاد کردند که برتمدّن عموم ملل قدیمه تفوّق یافت .

در همین اوان سکنهٔ ایران از فلات خود سرازیر شده تمام خاك مشرق زمین را از آشور تا مصر بزیرنگین آورده با مردم یونان روبرو شدند ولی قوم هِلِن پس از آنکه ایشان را واپس راند ممالکشان را نیز از چنگشان بدرآورد .

چندقرن بمیلادمسیح مانده بود که نوبت بمردم روم رسید وفرمان‌حکمرانی ممالك کنار بحرالرّوم بنام ایشان توقیع گردید.

مدنیّت شرق‌اقصی

تمدّن ملل قدیمهٔ مشرق و یونان و روم از این لحاظ سزاوار است تحت‌مطالعه ودقّت‌مخصوص قرارگیرد تمدّن‌امروز بمثابه جوانه‌ایست که کم‌وبیش مستقیماً ازکنارآن ریشه سربرآورده ووجوه اساسی خود را اغلب ازآن اخذکرده است. لکن نباید گمان برد که قبل‌از میلادمسیح ازاین چندقطعه خاك که بگذریم سرتاسر دنیا را ظلمت‌فرا گرفته است زیرا در همان‌ایّام تمدّن قدیمتر دراقطار دور دست مانند چین‌وهندوستان بسط یافته بود.

دنبالهٔ تمدّن چین علی‌الظّاهر بسه‌هزار سال قبل‌از میلاد میرسد و موجد آن قومی ازنژاد زرد بوده که محتمل است درحدود دو هزار و پانصد سال قبل ازمسیح از آسیای مرکزی بدانجا آمده باشد .

تمدّن هند را از مدنیّت چین تازه‌تر دانسته‌اند . بانی این تمدّن مردی سفید پوست و از نژاد آرین بوده‌اند که با اهالی ایران قرابت داشته و گویا در حدود ۱۱۰۰ قبل از میلاد از آن خاك بسمت هندوستان سرازیر شده‌اند .

در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد یعنی در زمانی که مردم ایران در مشرق زمین فرمانروائی داشته‌اندسا کیامونی(۱) شاهزادهٔ هندی‌که بنام بودا شهرت‌یافت مذهبی آورد که در شرق اقصی امروز رواجی کامل دارد و برسایر مذاهب پیشی گرفته است .

پند و اندرزی که کنفوسیوس(۲) دانشمندچینی آورده هنوز درچین مبنای علوم اخلاقی میباشد .

ضمناً باید گفت که اگر تمدّن ملل قدیمهٔ مشرق ویونان و روم عاقبت‌الامر همه خاموش شده مدنیّت چین و هندوستان تا کنون برپای مانده و بهمین جهت امروز قدیم‌ترین تمدّن های دنیا شمرده میشود .

فصل اول

کشف مصر قدیم . مملکت و مردم مصر

درمیان تواریخی‌که از ملل دنیا در دست داریم تاریخ ملّت مصر ازهمه قدیمتر میباشد زیرا وقایعی را ذکرمیکند که درزمانی دورتر ازپنجهزارسال پیش واقع شده است . پی بردن بتاریخ مصرمنوط بکشف هیروگلیف(۳) یعنی خطّ مردم قدیم آن سرزمین بود و این گره نخستین‌بار در ۱۸۲۲ بدست شامپولیون(٤) فرانسوی گشوده شد . مصر مملکتی است گرم و خشك مانند صحرای کبیر افریقا منتهی ببرکت طغیان نیل قابل کشت و زرع میگردد .

سکنهٔ قدیم مصر باهالی امروز شباهت داشته‌اند .

---

(۱) ـ ÇAKYA-MOUNI　(۲) ـ CONFUCIUS

(۳) ـ HIÉROGLIPHES　(٤) ـ CHAMPOLLION

1

کشف مصر قدیم

روایات قدیمه درباب مصر

تامائهٔ نوزدهم از تاریخ مصر کسی چیزی نمیدانست جز آنچه نویسندگان قدیم یونان آورده بودند ازقبیل هردت(۱) مورّخ که در مائهٔ پنجم قبل از میلاد میزیسته و دیودُر(۲) مورّخ که ازاهل سیسیل بوده و اِستراُبن(۳) جغرافی‌دان که درمائهٔ اوّل قبل ازمیلاد زندگی میکرده است .

هردُت واستراُبن‌شخصاً مصر را دیده وشروحی‌که درباب اوضاع آن‌سرزمین بیادگارگذاشته‌اند باواقع مطابقت داشته ومطالعهٔ آن‌امروز نیزسودمندتواندافتاد.

هردت علاوه بر آنچه خود دیده از روحانیّون مصر نیز هر چه راجع بتاریخ آن مملکت شنیده روایةً بضبط آورده که بسیار دلپسند است ولی اغلب مبهم یا از حقیقت بسیار دور میباشد زیرا درآن مواقع خود مردم مصر نیز درخاطر نداشتند که دو سه هزار سال قبل چه برسرایشان آمده است مثلاً چنانکه هردت ازقول روحانیّون نقل میکند « مِنس(٤) نخستین‌کسی است‌که دیهیم واورنگ سلطنت مصر اورا مسلّم‌آمده . بدوران او جز سرزمین تب(٥) تمام‌خاك مصرصورت مرداب داشته و از زمان مِنس تا موقعیکه اریکهٔ پادشاهی نصیب سِطون(٦) نام گردیده یازده‌هزار و سیصد وچهل سال طول کشیده وهم درطیّ این‌دورهٔ طولانی مطلع و مغرب خورشید چهارمرتبه تغییریافته و من‌جمله دو بار ازجائی برآمده که امروز در آنجا فرو میرود و دو دفعه در محلّی افول کرده که امروز از آنجا سرمیزند . لکن با اینهمه هیچ تغییری درمصر رخ ننموده و در قوّت خاك وطغیانهای رودنیل خللی راه نیافته وناخوشی شیوع پیدا نکرده وتلفات زیاد نبوده است . »

باری چنانکه بحقیقت پیوسته چون مصر جمع‌آوری‌شده درقلمروحکومت‌واحد

(۱) ـ HÉRODOTE (۲) ـ DIODORE (۳) ـ STRABON
(٤) ـ MÉNÈS (٥) ـ THÈBES (٦) ـ SÉTHON

قرار گرفت نخستین پادشاهی که در آنجافرمانروائی یافت مِنس بودواین نکته نیز مسلّم میباشدکه مصرسفلی مدّتها حال مرداب داشته ولی این دو زمان‌را فاصله‌ای بس ممتدّ بوده است.

محقّق است که تاریخ مصراززمان سلطنت مِنس یازده هزارسال طول نکشیده و هم هیچکس باور نخواهد کردکه خورشیدگاهی ازمغرب سر برزده یا درمشرق نقاب برچهره پوشیده باشد.

روایات‌هردت بهمین منوال اندکی حقیقت‌است که باداستانهای پادشاه پریان ممزوج گردیده‌است.

کشف هیرگلیف

با این حال ازآنچه سکنهٔ قدیم مصربرپاداشته ودست زمانه خرابش ساخته بود آثاری باقیمانده بود که با عظمت خود عموم سیّاحان را بحیرت میانداخت و از این مجموع ازهمه معروفتر اهرام ثلاثه است که نزدیك قاهره قرار گرفته و دیگر معابدی که در وادی نیل ساخته شده وچون بسمت چشمهٔ نیل متوجّه شویم خرابه های آن در کنار دو دهکده کَرْنك و الاقصر پدیدار میباشد.

درین خرابه ها علاماتی مرموزنقرشده بود که هیروگلیف نامیده میشد واین لغت بزبان یونانی بمعنی «خطّ مقدّس» است.

دقّت کافی در آثار مصر قدیم و کتیبه های آن از ۱۷۹۹ - ۱۷۹۸ یعنی از موقع اردوکشی بوناپارت بآن مملکت شروع شد.

یکی از صاحبمنصبان فرانسوی در نزدیکی شهر رُزِت[۱] کتیبه‌ای یافت‌که روی‌آن بسه خطّ‌چیزی‌نوشته‌بودند: یکی‌بخطّ‌یونانی‌که‌خواندن‌آنرا میدانستند ودوتای‌دیگربخطّ‌مصری که کسی‌نمیتوانست‌بخواندوازآندویکی‌هیروگلیف‌بود. بسیاری ازدانشمندان‌سعی کردندکه باستعانت ازمتن یونانی‌هیروگلیف‌را بخوانند ولی موفّق نشدند. عاقبت شامپولیون نام پروفسور جوان فرانسوی در ۱۸۲۲ مسئله را حل کرد.

---

(۱) - ROSETTE



خرابه‌ای از ابنیهٔ مصر در کَرْنک که با خطّ هیروگلیف
روی سنگهای آن نوشته‌اند .

پیش ازاو به تشخیص دانشمندان مقرّرشده بودکه برروی لوح سنگی بیضی شکلی کلمهٔ« بطلمیوس » نقرشده‌است. شامپولیون‌این کلمه‌را تجزیه کرده‌معلوم‌نمود که هریك‌ازحروف P , T , O , L , M , I , S را با کدام‌شکل نمایانده‌اند . سپس بکمك‌این‌علامات بکشف کتیبهٔ لوح‌های دیگرپرداخت ومتوالیاً کلمات برنیس (۱) و کلئوپاتر (۲)وآلکساندر(۳)را خواند و ازاین رو الفبائیء مقدّماتی ترتیب دادلکن اینهمه برای‌خواندن هیروگلیف کافی‌نبود زیرا میبایستی‌معنی کلمات خوانده شده را بدست‌آورد بنابراین لازم بود که بعدازالفباءصرف‌ونحووفرهنگی ترتیب داد .

شامپولیون در برابر هیچ اشکالی پس نکشید و بعلاوه در عنفوان شباب نیز زبان قبطی را که پاره ای ازمردم امروز مصر بدان تکلّم مینمایند آموخته بود . ازاین روملتفت شد که این زبان را بازبانی که بخطّ‌هیروگلیف نوشته شده شباهت کلّی است و بهمین وسیله توانست چندین کتیبه را ترجمه کند و برای زبان مصر قدیم صرف و نحوی ترتیب بدهد .

شامپولیون که قوای خود را روی اینکار گذاشته بود مفتاح هیروگلیف را پیدا کرد ولی از کثرت زحمت در ۱۸۳۲ بدرود زندگانی گفت . در واقع شالودهٔ معرفت مصر را که علم باحوال‌آثار قدیمه‌آن مملکت میباشد این دانشمند هوشیار ریخته است .

کشف مصر قدیم

علم مصرشناسی درخلال مائهٔ نوزدهم بسط غریبی یافت زیرا همه باین‌نکته‌برخوردند‌که این‌مملکت‌گنجینه‌های‌گرانبهائی در بردارد که ازهزاران سال قبل درشکم‌خاك‌خوابیده است . مقابر بیشماری که مردم قدیم مصر بجهة سلاطین و بزرگان خود در میان تخته سنگها ترتیب داده بودند پیدا شد و درین مقابر گاهی علاوه بر اجساد مومیائی شده مقدار زیادی اثاث‌البیت مجلّل نیزبدست میآمد که برای رفع حاجت مرده در آنجا گذاشته بودند ازقبیل تخت خواب وصندلی وارّابه‌وظروف ومجسّمه وسلاح

(۱) - BÉRÉNICE (۲) - CLÉOPATRE (۳) - ALEXANDRE

و کتاب وجعبه جواهرولوازم‌بزك‌وحتّی بازیچه . این کشفیّات‌خارق‌العاده تاامروز دوام دارد چنانکه در ۱۹۲۳ از درون مقبرهٔ یکی از سلاطین اسباب و اثاثیه ای بیرون آمد که متجاوز از سه هزار سال دست نخورده مانده بود و چشم بیننده را خیره میکرد .

این است مصر قدیم که گوئی در برابر ما زندگی از سر میگیرد .

علمای معرفت مصر

خشت اوّل علم‌آثار قدیمه مصر را یك فرانسوی‌گذاشت ولی توسعهٔ آنرا بایدبیشترمرهون خدمات علمای دیگرفرانسوی دانست که جانشینان خلف شامپولیون شمرده میشوند و از این جمله معروفتر از همه ماریت[1] (۱۸۸۱ ـ ۱۸۲۱) میباشد که در کار کاوش بی بدیل بوده و معابد و مقابر بسیاری از زیر خاك بیرون آورده که سراپئوم[2] یکی از آنهاست و ماسپرو [3] (۱۹۱۶ ـ ۱۸٤٦) که حفریّات ماریت را دوام داده و تاریخ بزرگی از ملل قدیمهٔ مشرق نوشته این علماء همه مانند شامپولیون با عزم راسخ دست بکار زده و تمام عمر خود را وقف مطالعهٔ شور انگیز آثار مصر قدیم کرده اند .

شامپولیون درچهارده سالگی که شاگرد مدرسهٔ گرونوبل بود بتحصیل زبان قبطی مشغول گردید و ماسپرو درهفده سالگی که شاگرد مدرسهٔ لوئی لوگران بود خواندن وترجمه کردن هیروگلیف را می‌آموخت چنانکه یکی ازدانشمندان علم مصرشناسی روزی بحال مزاح باو گفت : « یکبار که مرغ هیروگلیف منقار خود را بند کرد تمام عمرشما راکفایت است »

II

مملکت و مردم مصر

مصر ونیل

مصرذرشمال‌شرقی افریقا ودرمجاورت آسیاقرارگرفته وبوسیلهٔ تنگهٔ سویس بآسیا متّصل‌میشود . این‌خاك را ازشمال‌ومشرق

(۱) ـ MARIETTE

(۲) ـ SÉRAPEUM سراپئوم دخمهٔ عظیمی بود که گاو های پیشانی سفید [آپی] را در آنجا بخاك می سپرده اند

(۳) ـ MASPERO

بحرالرّوم و بحراحمر واز مغرب وجنوب بیابانی خشک احاطه کرده است .

تقریباً در مصر هیچ بارندگی نمیشود و آسمانش همیشه مانند آئینه صاف و نیلگون میباشد . درآب وهوا بکویر می‌نماید زیرا شبش خنک‌است و آفتابش تند و سوزنده چنانکه اگر شطّ بزرگ نیل از آن نمی‌گذشت بواسطهٔ فقدان باران بیابانی بائر و فلاتی وسیع شن‌زار و قفر بود این فلات را از شمال بجنوب دالانی تنگ و فرو رفته شکافته و دیوار های سنگی سخت و بلند آن از پائین بشکل دو رشته کوه نمودار میگردد . آنچه در جانب مغرب قرارگرفته سلسلهٔ لیبی(۱) وآنچه درمشرق است سلسلهٔ آرابی(۲) نامیده میشود .

رود نیل از جنوب می‌آید و پس‌از اینکه از آبشار های شش‌گانه (شلاّله) گذشت دراین دالان تنگ می‌افتد .

نیل شطّ بزرگی است‌که سیزده‌هزارذرع مکعب‌آب را درهرثانیه می‌غلطاند واز این رو پنج مرتبه از رود سِنْ پرآب‌تر میباشد .

نیل هرسال ازاواسط خرداد تا اواسط آذر ازمجرای خود بیرون‌آمده درروی زمین پهن میشود و بهرجا که برسد خاك را پرحاصل و با برکت میکند بنابرین هردوت بحقّ گفته است که مصر تحفه ایست که نیل‌آورده زیرا مصر حاشیه‌ایست طولانی کــه در دو جانب نیل کشیده شده و تقریباً هزار کیلومتر طول دارد ولی حدّ وسط عرض آن فقط پانزده کیلومتر میباشد .

این دالان باریك چون بحوالی قاهره میرسد وسعت یافته دیواره های آن از یکدیگر دور میشود و زاویه‌ای شبیه رقم (V) میسازد . این‌قسمت سابقاً خلیجی در بحرالرّوم بوده ولی رفته رفته از رسوبات هزاران ساله نیل پرشده و جلگه ای مثلّث مانند بوجود آورده که دهانه های نیل و ساحل دریا اضلاع آنرا تشکیل میدهد و بمناسبت شباهت آن بحرف (د) یونانی از قدیم الایّام دلتا (۳) نامیده شده است .

---

(۱) ـ LIBYQUE (۲) ـ ARABIQUE (۳) ـ DELTA ∇

جلگهٔ وسیع دلتا را مصر سفلی و حاشیهٔ تنگ و باریك را مصر علیا (صعید مصر) نام نهاده اند.

طغیان نیل

مردم قدیم مصر از چشمه های نیل و دریاچه های استوائی که فاضل آب آن باین شط میریزد بیخبر بودند و نمیدانستند که در نقاط بعیدهٔ جنوب بارانهای وافری مرتّب باریده شعب پر آب نیل را بوجود میآورد که از آنجمله در مغرب بحرالغزال است با مردابهائی دور و دراز و در مشرق سبات و نیل ازرق و عَتْبره که از کوه های آتشفشانی سر در هم حبشه سرازیر میشود.

بدین لحاظ مردم مصر که میدیدند هرسال رودنیل بدون یك قطره باران بالا آمده از بستر خود سرازیر میشود آنرا معبود خود قرارداده میگفتند اشك چشم یزیس آلهه(۱) علّت طغیان آن میباشد که درمرگ شوهرش ازیریس (۲) میگرید.

چون درمائهٔ نوزدهم سرچشمههای نیل و مجرای علیای آن کشف شد معمّای طغیان نیز کاملاً حلّ گردید.

هر سال در ماه خرداد عرض رودخانه تقریباً نصف میشود و نیل بزحمت خود را در میان گل و لای میکشاند. بر اثر بادی که از جنوب میوزد و رمل همراه میآورد آنچه رستنی است حـال سوخته را دارد. امّا از اوایل تیر ماه آب نیل رو بفزونی گذاشته رنگ نیلی زیبای خود را از دست داده آبهائی میغلطاند که بسبزی میزند و غیر سالم و ناگوار است. علّت این سبزی لجن و آبهای راکد بحرالغزال میباشد. صد روزی که براین حال برآمد حجم نیل اخضر افزون میشود و یکبار دیگر رنگ آب برمیگردد و هرچند که مقداری خاك سرخ همراه دارد معذلك بیضرر و گوارا میباشد و چنان مینماید که رودخانه شطّی از خون است و درین حال نیل احمر خوانده میشود.

در اواخر تیرماه بند وسدّهائی که رود را نگاهداشته میشکنند آب در دشت افتاده پهن میشود وطبقه خاکی ته نشین مینماید که بزمین قوّت میدهد.

---

(۱) - ISIS (۲) - OSIRIS

درین موقع درّه ای که میان دو رشته‌کوه قرارگرفته آب گل آلودش دربرابر اشعّهٔ خورشید تلألوئی دارد. آبادیها که برفراز بلندیها ساخته‌شده وگرداگردش را نخل گرفته بوسیله راه هائی تیره رنگ بهم وصل گردیده وجزیره مانند برروی آب ایستاده است.

در ماه مرداد و شهریور طغیان نیل باعلی درجه میرسد و از آن پس خرده خرده فروکش کرده تادرماه آذرداخل مجرای طبیعی خود میگردد وموقع بذرافشانی پدید میآید و بفاصلهٔ چهارماه هنگام درو میرسد.

ادوار مختلفهٔ زندگی مصر را عمرو(۱) فاتح عرب باین عبارت خلاصه کرده است: « مصر یك روز زمینی پر گرد وخاك است یك روز دریائی از آب شیرین و یك روز باغچه‌ای از گل و ریاحین ».

طغیان نیل گوئی عید طبیعت است که برقص وطرب در آمده. همینکه آب لبریز شد انسان و حیوان انبساط وانتعاشی حاصل میکنند. زمین وزمان بجنبش میآید. همه چیز زندگی از سرمیگیرد.

سرودی کهنه در حمدوثنای نیل بدست آمده که درستایش خیرات وبرکات آن چنین میگوید: « سلام باد برتوای رود نیل که این خاك را بوجود خودآراستی و با قدوم میمنت لزوم خویش حیات را بمصر ارزانی داشتی. توئی که سرتاسر این سرزمین را سیراب میکنی ای خالق حبّه و پروردگار ماهی و خداوند گندم و رویانندهٔ جو .... آب نیل چون بفزونی گراید زمین فریاد شعف بر میاورد. مردم بوجد میایند. هرپشتی از خنده تکان میخورد و هردندانی دندان‌گیر پیدا میکند. نیل اطعمهٔ لذیذ میاورد وهم این خداوند غذای مرغوب و گزیدهٔ ترتیب میدهد. دواب را علوفه می بخشد وبرای عموم خداوندان قربانی می‌پرورد. نیل چون مصر علیا و سفلی را فرا میگیرد انبار ها از غلّه پرمیشود و مخازن تا سقف میرود و دارائی فقرا فزونی میگیرد وهمه کس را فراغ بال نصیب میگردد. اگر

(۱) - AMROU

نیل یکبار خوراك دادن را فراموش کند سعادت خانه‌ها را ترك میگوید . ضعف و بی‌قوتی پشت زمین را میگیرد . برای نیل هیکل نمی‌تراشند وهدیه نمی‌آورند وبا عبارات مغلق اورا نمی‌ستایند وجای اوکجاست‌نمی‌دانند . بااینهمه فرزندان‌تو خلفٍ عن سلف خوشحال اند که تو چون پادشاهی حکومت میکنی که فرمانش در تمام زمین ساری و نافذ است . در چشم کسی اشك نگذاشته و در خوبی و نیکوکاری کار را بافراط رسانیده . »

ممرّ معاش مردم

اراضی زراعتی و مسکونی مصر من جمیع‌الجهات ازسی هزار کیلومترمربّع تجاوز نمی‌نماید واین‌مقدارتقریباً همان‌مساحت سطح بلژیك است . درین مختصرخاك که کمتر از وسعت پنج ایالت فرانسه میباشد امروز سیزده میلیون سکنه زندگی میکنند و باین حساب بهر کیلو مترمربع چهارصد نفر می‌افتد درصورتیکه دربلژیك سهم هر کیلو متر مربع ۲۵۰ نفر است .

بیقین میتوان گفت که در اعصار قدیمه جمعیّت مصر از امروز کمتر نبوده‌ولی عدّهٔ نفوس هرچه هم که فزونی داشته ببرکت یك طبقه گل پر قوّتی که در اوان طغیان نیل روی زمین می‌نشسته مردم معاش خود را بآسانی تحصیل میکرده‌اند . غالب اوقات زمین را شیار نکرده بذر را کیفما اتّفق می افشاندند و پس از آن چهار پایان را در مزارع رها میکردند تا پای کوبان تخم را بدرون خاك رسوبی فروبرد و باین‌ترتیب تقریباً بدون احتیاج بهیچگونه زحمتی حاصل برمیداشتند. حاصل مصر گندم و جو و قسمی ارزن و از بقولات لوبیا و باقلا و خلر و عدس بود . هرجا که آب‌نیل بخودی‌خود نمیرسید آب دستی میدادند وباغ وبستانهائی سر می‌انداختند که در آنجا انجیر و زرد آلو رسته سر در کنار تاك میگذاشت .

درخت کمیاب بود و فقط بندرت جمّیز و اقاقیا پیدا میشد ولی نخل همه جا قد بر افراشته سایهٔ مختصری میگسترد .

برکه و مردابهائی که طغیان نیل پس‌از بازگشت میگذاشت پراز نباتاتی

میشد که آب را خوش دارند و از آنجمله دو تا حائز اهمیّتی خاصّ است یکی پاپیروس که بعربی بردی گویند و ازپوست ساقه آن کاغذی بسیارمحکم میساختند ودیگرلوتوس یاباقلای‌قبطی که دانه‌های آنرا میخوردند و گل آنرا هنرپیشگان مصری در تزیینات و نازك کاری سرمشق قرار میدادند.

عدّه حیوانات وحشی که ابتداء این خاك را در قبضهٔ خود داشتند و بعدها اهالی مصر بریگستانشان رانده وبشکارشان میرفتند بسیار بود ازقبیل شیروپلنگ و کفتار و شغال و مرال و غزال.

کنار نیل جایگاه نهنگ و اسب آبی بود. بعلاوه رود و برکه های اطراف ماهی خوراکی بسیار پرورش میداد. درآبها طیور آبی و مرغ ماهی خوار ویك قسم مرغابی نشو و نما میکرد موسوم به‌ایبیس که منقاری دراز وپروبالی سفید و سری سیاه دارد. غاز و مرغابی درخانه‌ها وفور داشت حیوانات اهلی مصر منحصر به گاوی بود با شاخهای بلند و گوسفند و بز وسگ و خر. در اوایل امر اسب نداشتند و بعدها هم که از آسیا آوردند نمونهٔ تشخّص قرار دادند.

مردم مصر

این مردمی‌که قبل‌ازهمهٔ اقوام بتمدّنی عالی رسیده‌اند ازکجا آمده اند؟ میتوان گفت که این مطلب تقریباً هیچ جواب ندارد. مردم مصر از قدیم در کنار رود نیل افتاده‌اند و رفته رفته‌همانجا شالوده تمدّن خودرا درازمنهٔ ماقبل تاریخ ریخته‌اند. این‌قوم با اینکه رنگشان‌را خورشید بسرخی برگردانده بود شاخهٔ ازنژاد سفید واز اقوامی بوده‌اند که علماء در تحت نام بنی‌حام ذکرشان‌را آورده‌اند و اغلب اقوامی‌هم که درعصر خود ما درافریقای‌شمالی ونوبه‌وطوارق وبربرجای‌گرفته‌اند ازهمین‌گروه میباشند.

اجساد مومیائی شده ومجسّمه‌هائی که در مقابر پیدا کرده‌اند و تصاویری که درنقوش برجسته ابنیهٔ قدیمه‌کشیده‌اند همه‌نشان میدهد که مردم قدیم مصرشباهت تامّی بفلاّحین امروز آن مملکت داشته اند. در ضمن کاوشهای ماریت فرانسوی روزی مجسّمه‌ای بدست‌آمد که یکی ازمعروفترین‌آثار هنرنمائی مصرشناخته شد.

بمحض اینکه چشم کارگران بر این مجسّمه افتاد فریاد بر آوردند که « اینك شیخ البلد »
زیرا بنظر ایشان شباهت کامل بود .

مردم مصر عادةً بلند بالا و از کمر بپائین لاغر اندام بوده‌اند . کپلی باریك وساقی دقیق و کتفین کشیده و پُرو پیشانی و بینی کوتاه وچشمان درشت و گشاده و لبهای ضخیم و هیئتی دلپذیر داشته‌اند .

این قیافهٔ زیبا درسرشت نیکوی ایشان نیزعیناً نمودار بود . مصری عادةً صبور و بردبار و مطیع ارباب و بیقید و آدمی خوب و بسیار سربخانه بوده است درمصر برخلاف آنچه درشرق رواج کلّی دارد زنرا احترام مینمودند زن آزاد بوده وروبند نداشته . احترام مادر ومحبّت داشتن بوی نخستین وظیفه مقدّس افراد شمرده میشده دانشمندی مصری به پسر خود میگفت که : « ترا خداوند بمادر کرامت فرمود . و از دقیقه اوّل که متولّد شدی مادرت به‌بندگی توکمربست . هیچ رنج وزحمتی آنقدر براو گران نیامد که بگوید اینهمه مرارت چه ضرور . درآوانی که بمدرسه میرفتی تا دانش آموزی او نان و آب جو آورده در کنار معلّمت می‌نشست . اکنون که صاحب خانه وزندگی میشوی مواظبتهائی را که مادرت دربارهٔ تو روا داشته همیشه باید منظور نظر بداری تا او را نرسدکه سرزنش تو کند و دستش را بسوی آسمان بلند نماید که خدا دعای مادر را مستجاب میکند . »

زندگانی . مسکن . پوشاك . بمقتضای آب و هوای مصر که مدام گرم وخشك است عادات و رسوم اهالی آن بسیار ساده میباشد .

عوام‌النّاس بقدر قلیل می‌ساختند و قوت غالبشان نانی بود که از قسمی ارزن (دوره) ترتیب داده زیر خُلواره می‌پختند . در اطاقهائی چهارگوش بسر میبردند که از اثاثیهٔ خانه چندان چیزی نداشت . از کاهگل خشت زده و با آن خانه بنا میکردند . سقف را کوتاه میگرفتند و بام را مسطح و از برگ نخل میساختند . منزل متموّلین راحت‌تر وشبیه‌بخانه های امروز عرب بود اطاقها جز بحیاط داخلی روزن نداشت .

مردم مصر در پوشاك نیز بقناعت سر میکردند . عوام‌النّاس ملبّس به لنگی بودند که دور کمر می‌بستند و کوتاهی آن چنان بود که بسر زانوهم نمیرسید . زنان پیراهنی تنگ وبلند می‌پوشیدند که بندآن سرشانه‌بسته میشد . اطفال اصلاً بی‌لباس بودند واگر وقتی پاپوشی بپا میکشیدند منحصر بکفشی چرمی‌بود . دو تسمه‌ای که‌ازآندو یکی دوربند پامیگشت‌ودیگری ازمیان‌انگشتان پامیگذشت. توانگران کلاهی بافتگی سرمیگذاشتند تاازآفتاب محفوظ بمانند . لباسشان در ازمنهٔ قدیمه‌منحصر بکمرچین‌بودولی‌بعدها لبّاده‌ای‌آستین‌دار نیز برآن‌میافزودند یااینکه لباسی از کتان نازك دربر میکردند .

فصل دوم

تاریخ فراعنه منفیس (۱) و تب (۲)

سلاطین قدیم مصر فرعون لقب داشتند . فراعنهٔ مصر از بیست وشش سلسله بوده وتاریخشان تقریباً سه‌هزار سال راشامل میشود .

پایتخت مصر گاهی منفیس و زمانی تب بوده . قدرت وعمران این مملکت در عهد سلطنت توتمس (۳) سوّم ورامسس (٤) دوّم که از فراعنهٔ تب بودند باعلا درجه رسید . ازآن پس مدّتی متمادی دچار انحطاط شد تاعاقبت بهمّت فراعنهٔ سائیس (٥) باز در مائهٔ هفتم قوامی گرفت لکن در ۵۲۵ قبل از میلاد بضربت ایرانیان ازپای درآمد .

تشکیل دولت مصر

اساس‌تاریخ مصر برتأثیر نیرومندنیل قرارگرفته‌است . مردم مصرکه‌بصورت قبایلی صحراگردبدین‌سرزمین قدم گذاشتند ناچارگردیدند که دربرابرطغیان این‌رود بدستیاری‌همدیگر بمدافعه برخیزند ومنازل خودرا پهلوی هم روی بلندیها بسازند وبندهای متعدّد

(۱) - MEMPHIS (۲) - THÈBES (۳) - THOUTMÈS III
(٤) - RAMSÈS II (٥) - SAIS

به‌بندند . باین ترتیب بکشت وزرع زمین وزندگی اجتماعی واطاعت ازسرپرست عادی‌شدند . خاك‌مصر بچندین امارت (NOME) منقسم گردید . مردم‌مصر باسلاف خود میبالیدندومدّعی بودند که این ممالك رادربدوامر خداوندان اداره مینمودند.

عاقبت‌الامر باقتضای خاك امارتهای مزبور همه درتحت لوای دودولت درآمد: درشمال مصر سفلی که سلطان آن کلاهی برسر داشت سرخ رنگ وخوابیده از عقب بر گشته وازجلو مزیّن بقلاّبی مارپیچ . درجنوب مصر علیا که پادشاه آن کلاهي بلند وسفید بسر میگذاشت .

سلاطین مصر علیا بکرّات بارقبا جنگیدند تاایشان‌را بزیر ربقهٔ اطاعت خود آوردند ومالك‌الرّقاب تمام مصر گردیدند وازآن ببعد بنام فرعون شناخته شدند .

فراعنهٔ مصر تاج مخصوصی مرکّب از کلاه سرخ مصر سفلی‌و کلاه‌سفید مصر علیا برسر گذاشتند تاعلامتی از اجتماع دودولت باشد .

نخستین فرعون مصر مِنس(۱) نامداشت که شهریار تی‌نیس(۲) (مصر علیا) بود . تاریخ این سوانح قدیمه‌را کسی بتحقیق نمیداند . مردم مصر درحدودچهار هزار سال‌قبل ازمیلادمدنیّتی داشته‌اند . مس‌را کار میکردند . خطّی اختراع‌کرده بودند . تقویم داشتند . سلطنت مِنس را میتوان باحتمال در حوالی سال ۳۳۰۰ قبل‌از میلاد یعنی ۵۲۰۰ سال پیش دانست .

تقسیم تاریخ مصر

ازعهد مِنس که بانی سلسلهٔ اوّل بود متناوباً ۲۶ سلسله در مصر سلطنت کرده‌اند . تاریخ ادوار فراعنه را میتوان بچهار دورهٔ اصلي تقسیم نمود :

۱) دولت قدیم بدورهٔ اطلاق میشود کــه در طیّ آن شهر منفیس واقع در مصر سفلي مرکز سیاست دولت مصر بوده . مشهورترین سلاطین این دوره کئوپس(۳) و کفرن(٤) ومی کرینوس(۵) میباشند (درحدود ۲۷۰۰ ـ ۲۸۰۰ قبل از میلاد)

(۱) ـ MÉNÈS (۲) ـ THINIS (۳) ـ KHÉOPS (٤) ـ KHÉPHREN
(۵) ـ MYKÉRINOS

که اهرام ثلاثه مصر را بنا کرده‌اند .

دولت قدیم جای خود را بدولت وسطی داد . درین دوره شاهین فرعنت منفیس را ترك کرده بر کنگرهٔ شهر تب (مصر علیا) قرار داشت . این دولت پس از پانصد سال آبادی و اعتبار درنتیجهٔ هجوم قوم هیکسس(۱) که از آسیا آمده و چادر نشینانی غارتگر بودند از هم پاشید (در حدود ۱۷۰۰ قبل از میلاد) . طولی نکشید که مصر از تحت سلطهٔ قوم هیکسس بدرآمد و دوباره تب پایتخت گردید . فراعنهٔ این دوره در جنگاوری و کشور گشائی برهمه پیشی داشته‌ومصر را بمنتهای شوکت خود رسانیده‌اند . از آن جمله مشهورتر از همه توتمس سوّم (درحدود ۱۵۰۰ قبل‌ازمیلاد) ورامسس دوّم (درحدود ۱۳۰۰ قبل‌ازمیلاد)میباشند.

در دورهٔ مابعد بمناسبت جنگهای داخلی و هجومهای متوالی دولت‌مصر دچار خذلان و تجزیه گردید . فراعنهٔ سلسلهٔ بیست و ششم که درسائیس‌سلطنت‌کردند اقتدار آنرا باز گرداندندولی خیلی دیر بود و غلبهٔ ایرانیان در۵۲۵ قبل ازمیلاد یکسره باستقلال مصر خاتمه بخشید)

دولت قدیم مَنْفیس

مِنس و دیگر فراعنه دو سلسلهٔ اوّل مقرّ سلطنتشان تی‌نیس واقع درقرب آبیدُس(۲) (مصر علیا) بود ولی از سلسلهٔ سوّم ببعد تاج و تخت به سلاطین مصر سفلی که از حیث تموّل و عمران بر نواحی دیگر رجحان داشت منتقل گردید ومنفیس پایتخت‌شد. منفیس در ساحل یسار نیل و تقریباً در جنوب قاهره و مجاور دلتا قرار داشت و بنای مستحکمی موسوم به دیوار سفیدکه میگفتند بفرمان مِنس‌ساخته‌شده‌برآن‌مشرف بود ساختمان سدّ بزرگی را هم که شهر را از طغیان نیل مأمون میداشت‌به‌مِنس نسبت میدادند . این سدّ هنوزبرپاست ولی ازخود شهر منفیس که‌وقتی‌ازبزرگترین و مشهورترین بلاد دنیا شمرده میشد ویرانه‌ای برجای نمانده .

در منفیس جشن بزرگ مذهبی بسیار میگرفتند و جمع کثیری از اطراف و

(۱) _ HYKSOS (۲) _ ABYDOS

اکناف مصر آمده درآن شرکت میکردند. از همه معتبرترجشنی بود که بافتخار حیوان مقدسی موسوم به گاو پیشانی سفید (آپی) گرفته میشد.

کهنه در محوّطه‌ای که جنب معبد فتاه[1] (خداوند منفیس) واقع‌شده بود از این گاو نگاهداری میکردند گاو آپی رنگی سیاه و روی پیشانی‌لکه‌ای سفید و سه گوش داشت. زبان و اندامش را نیز علائمی خاص بود که بر غیر کهنه‌مکتوم میماند. تا زنده‌بود آنرا مانند خدا پرستش میکردندچنانکه هیچ‌حیوان‌مقدّسی تا این پایه در مصر قدر و منزلت نداشت. پس از مرگ جسد اورا مانندسلاطین حنوط نموده در قبری میگذاشتند و متدیّنین باز بستایش او میآمدند.

دخمهٔ گاوهای‌پیشانی‌سفید راماریت‌در۱۸۵۱درنزدیکی‌منفیس‌پیدا کرده‌است. پرستش گاوآپی که درزمان سلسلهٔ دوّم ایجاد شد تا آخر تاریخ مصر دوام یافت.

اهرام

در میان‌فراعنهٔ دولت قدیم مشهورترین‌آنها سه‌پادشاه‌ازسلسلهٔ چهارم بوده‌اند موسوم به کِئوپْس و کِفرنْ و می کرینوس که در حدود مائهٔ ۲۸ قبل از میلاد میزیسته‌اند. از روی ابنیهٔ عظیمهٔ قائم دائمی که سلاطین سه گانهٔ مزبور بعنوان خوابگاه ابدی خود ساخته‌اند امروز میتوان قیاس کرد که قدرتشان تا بچه پایه میرسیده است. ابنیهٔ مزبوره‌معروف باهرام‌ثلثه‌است که بفاصلهٔ ده‌هزار ذرع از شمال منفیس‌نزدیك قریه جیزه[2] برپای‌ایستاده‌ازروی تصویر هیچکس نمیتواند عظمت این ابنیه پر هیمنه را پیش خودتصوّربکندهیچ مسافری قادر نیست که بدانها نظرافکند و خود را خوار و زبون نشمرد.

از این اهرام آنکه‌بلندتراست‌هرم کِئوپْس –۱۴۶ ذرع ارتفاع داشته(امروز ۱۳۷ ذرع بیشتر ندارد) و طول ضلع موّرب آن به ۲۷۷ ذرع میرسیده.

این هرم عظیم‌ترین‌بنای‌سنگی‌است‌که درربع مسکون‌وجود دارد.هرم‌کفرن کمی ازآن کوچکتر میباشد و ۱۳۶ ذرع بلندی دارد. هرم می کرینوس خیلی کوچکتر و ارتفاعش به ۶۶ ذرع میرسد.

---

(۱) – PHTAH　　(۲) – GIZEH

سطح خارجی اهرام پوششی از سنگ آهك داشته که درنهایت خوبی بریکدیگر سوار شده و صیقلی نیز بوده ولی امروز تقریباً بکلّی ریخته‌است . پوشش مزبور جلوی منافذ دالانهای پیچ در پیچ را که بالاخره بمدفن فرعون منتهی میشده میگرفته .

علاوه بر آن زیر پای هر یك از اهرام محوّطه وسیعی ترتیب داده و در آنجا اهرامی کوچکتر برای خانواده سلطنت و معبدی که پس ازمرگ فرعون‌مخصوص پرستش او میشد و بوسیله دالانی سرباز بمحوّطه میرسید برپا میداشتند . برای تکمیل این مجموعه بامرکفرن تخته سنگ جسیمی را حجّاری‌کردندودرجلگهٔ جنب دالان معبد گذاشتند . این سنگ شکل ابوالهول داشت یعنی شیری با سر انسان که بر روی دوپا نشسته بود .

ابوالهول جیزه که تا نصف تنه زیر ریگ رفته بود و بعد بیرون آمد مجسّمه عظیمی است دارای ۲۰ ذرع قدّپا و ۵۷ ذرع طول ومحقّقاً مظهرخود کفرن‌میباشد.

اگر پیش خود تصویر نمائید که هریك ازفراعنه علاوه برآنچه‌گذشت‌بجهة خود و درباریان شهری سلطنتی نیز در جوار هرم خود میساخت میتوانید حدس بزنید که در راه این ابنیهٔ پاینده چه زحمتی کشیده‌است . قسمتی‌ازسنگهائی که درین جا بکار رفته از مقطع های رشته جبال آرابی می‌آمده ودرقایقهاحمل‌میشد.

برای اینکه‌این احجاررابکف‌اهرام برسانند راه‌هائی بزرگ ومایل‌میساختند و پس از اتمام عمل خراب میکردند . مردم مصر بالتّمام در سر این کارها مشغول بودند و کئوپس و کفرن محقّقاً در نتیجهٔ همین بیگاریهای پر مشقّتی که بمردم تحمیل مینمودند به جبابره معروف شده‌اند وتنها میکرینوس به دینداری‌وعدالت شهرت یافت .

دولت وسطی

عاقبت دولت منفیس روبضعف گذاشت . در عهدفراعنهٔ‌بیحال سلاطین باجگذار استقلالی پیدا کردند و در مصرحکومتی بوضع ملوك‌الطّوایف برقرار شد شبیه آنچه پس ازشارلمانی در فرانسه ظهور کرد .

سلاطین مصر علیا که اصلاً از تب بودند عاقبت الامر سلطنت مصر را تصاحب کردند و یازدهمین سلسلهٔ فراعنه را که آغاز دولت وسطی میباشد ایجاد نمودند (در حدود ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد) تب پایتخت مصر شد و جای منفیس را گرفت . مملکت باز منظّم و آباد و صاحب دولتی محتشم گردید .

فراعنهٔ دولت وسطی برای صیانت حدود و ثغور مملکت استحکاماتی مهمّ برپا کردند . ازجانب مشرق قطعه سینا(۱) را که در تنگه سویس(۲) قرار دارد از جهت معادن مس آن بحیطهٔ تصرّف آوردند و ازسمت جنوب قسمتی از نوبه(۳) را بخیال معادن طلای آن تصاحب نمودند وازاین گذشته سعی کردند اقتدار خودرا تاشام نیز بسط دهند زیرا در آن سرزمین جنگل فراوان بودوازحیث چوب مصر رامستغنی مینمود .

معذلك چون پانصدسال برعمر آبادی وعمران مصر بر آمد فتور تازه‌ای در کار آن مملکت پدیدار گشت . دسته هائی چند موسوم به هیکسس که از آسیاراه افتاده بودند مواقع مستحکمهٔ سرحدّ را درهم شکسته خاك مصر را بباد نهب و غارت گرفتندو برجزء اعظم آن مستولی شدند . طرد این طایفه صورت نگرفت مگر پس از محارباتی طولانی که سلاطین تب در راه اعادهٔ استقلال خود بعمل آوردند (در حدود ۱۵۸۰ قبل از میلاد)

دولت تازهٔ تب — تخلیهٔ خاك مصر از اغیار آغازعصر تازه‌ای گردید که دولت ثانی تب نامیده میشود زیرا درین دوره نیز اریکهٔ سلطنت سلاطین تب را مسلّم بوده که بانی طردواخراج طایفهٔ هیکسس شده بودند .

چون دورهٔ بحران موحش بپایان رسید زندگی تازه‌ای سریع وحیرت انگیز در مصر پدید آمد و بعهد فراعنهٔ سلسله های ۱۸و ۱۹ باعلا درجه شأن وشوکت رسید . فراعنهٔ این دوسلسله حسب الرسم دست بساختمان گذاشتند و چون طایفهٔ هیکسس در بسیاری از امکنه معابد خدایان را خراب کرده یا بتاراج داده بودند آنهارا مرمّت نمودند یا ازنو طرح معابدی وسیع‌تر وشکیل‌تر ریختند ومخصوصاً

---

(۱) - SINAI (۲) - SUEZ (۳) - NUBIE

درتب که مقرّسلطنتشان بوداز این گونه ابنیه زیادساختند. بزرگترین معابدی که شاهکار معماری مصر شناخته شده و تماشای خرابه‌های آن در کرنك و الاقصر بینند‌ه را بحیرت میآورد ازهمین عصر است. فراعنه در ساختمان مقبرۂ خود نیز اهتمامی جمیل داشتند. مقابراین عصرشکل هرم نداشت بلکه سردابهائی زیرزمینی بودکه در درون سنگ میساختند. این مقابر امروز در جایگاهی که موسوم به وادی فراعنه میباشد و نزدیك تب‌قرارداردبالتّمام کشف شده وبصورت کوهی‌نمودار است وچون اجساد مومیائی‌شدۂ سلاطین‌نیز با اینکه خوب پنهان‌شده بود بدست آمده سیمای فراعنۂ مقتدری مانند توتمس سوّم و ستی(۱) اوّل و رامسس دوّم که بیش از سه هزار قبل میزیسته اند درموزۂ قاهره در مرئی ومنظر عموم قرار دارد.

فتوحات مصر

فراعنۂ دولت جدید تب بیش‌ازاسلاف خویش بکشورگشائی پرداخته و درین مهمّ کامرانی حاصل کرده اند. این حال را چندین نکته سبب گردید: یکی‌اینکه مبارزه در راه تحصیل استقلال عزّت نفس ملّت را تحریك کرده وغضب وی را برضدّ مردم آسیا بجوش آورده بود ودیگرآنکه مردم مصررا پیشرفتی‌در فنّ جنگ حاصل‌شده بودزیرا از دشمنان خود استعمال اسلحۂ تازه‌ای آموخته بودند از قبیل ارّابۂ جنگی که‌با اسب حرکت میکرد وازاین‌ها گذشته فراعنه گمان میکردند که بهترین وسیلۂ صیانت مصر از هجوم و حملۂ اجنبی تسخیر اراضی مجاور تنگۂ سویس و فلسطین وشام میباشد. از این رو فراعنه هم دونوبه گرم جنگ بوده از سمت جنوب‌مدام بر وسعت خاك خود میافزودند وهم بآسیا اردوهای مفصّل میکشیدند.

توتمس سوّم

درکشورستانی هیچیك‌از فراعنۂسلسلۂهجدهم‌بپای‌توتمس‌سوّم که درمائۂ هفدهم قبل ازمیلاد (تقریباً از ۱۵۰۰ تا ۱۴۵۰) سلطنت میکرده است نمیرسد.

دیوارهای‌معبد بزرگ کرنك اردوکشیهای او را تمام و کمال شرح میدهد و بیان‌میکندکه چگونه‌توتمس‌سوّم را فتحی‌بزرگ نصیب میآید. چطوردروازه‌های

(۱) - SÉTI 1er

دو قلعهٔ مستحکم فلسطین و شام موسوم به ماژدّو [۱] و کادش [۲] پس از محاصره بروی او گشوده میشود و بچه‌طریق ناهارینا [۳] (قسمت شمال شام) که سرچهار راه و فیمابین آسیای صغیر وشام و بین‌النّهرین قرار دارد ربقهٔ اطاعت اورا بگردن میگیرد . توتمس تا کارکمیش [٤] که درقسمت علیای فرات قرارگرفته راند و آنجا را بحیطهٔ تصرف آورد . شوکتش بآنجا رسیدکه پادشاهان بزرگ آسیا بجهة او تحف وهدایائی از قبیل جواهر وحلی و اوانی سیمین و زرّین فرستادند . توتمس چون بازگشت بشکار فیل رفت وچیزی نمانده بود تلف شود که صاحب منصبی جان اورا از خطر نجات داد . لوحی از سنگ سماق در کرنك بدست آمده که سرودی ظفر نمون بر آن منقوش است . این سرودکه شرح لشگرکشیهای توتمس سوّم را اززبان آمن [٥] (خداوندگار مصر) در خطاب بشخص فرعون آورده چنین می‌سراید :

« منشور حکمرانی بر کره خاك و شرق وغرب عالم را بنام تو توقیع کرده‌ام . . . تو با کمال جلال و جبروت خود از رود بزرگ ناهارینا گذشتی . مشیّت من چنان بود که سر تا سر گیتی را فتوحات تو بگیرد و اقوام مختلفه با باج و خراجی هنگفت آمده مقابل شوکت و حشمت تو سرفروکنند . . . من آمدم و زبر بازوی ترا گرفتم تاسلاطین شمال فنیقیّه را پایمال کنی . من آنها را از میان کوهپاره ها بیرون کشیده بپای تو می اندازم . وقتی که تو در نظرشان با طلعت من نمودار میشوی من اعلیحضرت ترا چون خداوندگاری بچشم ایشان میآورم که نور از جمالش تتق میکشد . من آمدم و بتو مدد فرمودم تا شهریاران سیلیسی [٦] را که از وحشت میلرزند از پای درآوری . من اعلیحضرت ترا در برابر ایشان بسان نهنگی مهیب مجسّم نمودم‌که‌آب درقبضهٔ قدرت اواست و هیچکس راآن جرأت نیست که بدونزدیك بشود . . . من آمدم وترا مشمول موهبت خود نمودم تابراقوام دوردست فرماندهی یابی و مقالید میاه عظیمه را بکف‌آوری . من اعلیحضرت ترا دربرابرایشان مانندشاهینی‌تیز پر جلوه دادم که درین جوّلایتناهی فرمانرواست

(۱) ـ MAGEDDO (۲) ـ KADESH (۳) ـ NAHARINA
(٤) ـ KARKÉMICH (٥) ـ AMON (٦) ـ CILICIE

و بهرچه میلش بکشد بطرفةالعینی میرباید . »

این‌سرود بهمین منوال کلّیهٔ اقوامی‌را که مردم مصر درآسیا ولیبی(۱) ونوبه وجزایر بحرالرّوم سراغ داشته‌اند ذکر میکند . شاعری که این سرود را ساخته مسلماً راه اغراق پیموده تا تملّقی از فرعون کرده باشد زیرا در واقع و نفس‌الامر مصر را در خارج افریقا غیر از شام و فلسطین که تحت‌الحمایهٔ وی شمرده میشدند چیزی نبود لکن با اینهمه سلاطین آنروز آسیا یا جزایر باولویّت فرعون اذعان داشتند و باو باج میدادند یا دست اتّحاد بسوی او دراز میکردند .

رامسس دوم

فراعنهٔ سلسله ۱۹ نیز سلاطین بسیار مقتدر و جنگجویانی مخوف بودند و در میان ایشان آنکه ازهمه معروفترمیباشد رامسس ثانی است که تقریباً شصت سال سلطنت کرد (۱۳۰۰ ـ ۱۲۳٤ قبل از میلاد) .

هیچ سلطانی باندازهٔ رامسس‌ثانی معبد نساخته و دیوار معابدرا غرق توصیف کارهای مهمّی که صورت داده است نکرده .

میتوان‌گفت که درمصرو نوبه یك‌خرابه هم دیده نمیشود مگراینکه اسم‌رامسس ثانی بر آن‌نقش شده باشد. گاهی‌نیزمعماران رامسس با خاطری‌آسوده نام اسلاف فرعون را حك کرده واسم خود اورا بجای‌آن نوشته‌اند . ازاین‌رو درمیان فراعنه ذکر رامسس بیش ازهمه در السنه و افواه مانده است . مردم یونان آنچه کارمهمّ در مصر صورت گرفته بود باو نسبت میدادند و روایت میکردند که رامسس تمام آسیا را گرفته و تا هند تاخته است . حقیقت‌آنکه رامسس ثانی خاك مصر را از جانب آسیا وسعت داد و بصعوبت حکومت خود را برفلسطین وشام مستقرساخت لکن قسمت شمالی شام از دستش رفته و ضمیمهٔ خاك دیگری گردید که موسوم به سلطنت هیتیت(۲) بود و درآن‌عصر کرّ و فرّی داشت . رامسس با قشون هیتیت مصاف داده درکادش جنگ سختی کرد ولی از این جنگ نتیجه‌ای نبرد و بهتر

---

(۱) _ LIBYE (۲) _ HITTITE

آن دانست که با آنقوم عهدی بگذارد و حتّی دختر پادشاه آن صفحه را نیز بزنی بگیرد. شرح جنگ و متن معاهده در دیوارهای معبد کرنك نقر شده است.

شرح واقعه در نوشته‌های رسمی چنین آمده: لشکری از قشون مصر درحال حرکت بود که ناگهان نزدیك کادش دچار حمله گردید و باحالتی مشوّش پس نشسته باردو ریخت ضمناً دوهزار و پانصد عرّاده از هیتیت از دنبال قشون مصر روان بود. خود رامسس نیز که ازجائی خبر نداشت چیزی نمانده بود دستگیر شود ولی قشون هیتیت همینکه وارد اردو شد جز غارتگری خیالی در سر نداشت.

«چون اعلیحضرت این حال بدید برایشان غضب کرد. اسباب حرب برگرفت و زره درپوشید وچنان شد که گوئی بعل(۱) تجلّی کرده است سپس ازپی آوردن اسب براه افتاد بچابکی بدست آورد و یکّه و تنها برصف دشمن زد دربن موقع اعلیحضرت مانند سوتخون(۲) خداوند بود که درپردلی تالی ندارد. شاه به کشتن و بستن دشمن پرداخت و همه را درهم کرده برودخانه انداخت» سپس شاه چنین میگوید: «من همان موقعیکه تك و تنها بودم غلبه کردم. سرباز وعرّاده هرچه بود پشت کرده مرا تنها گذاشته بود. بحقیقت لطفی که رَع(۳) در حقّ من دارد قسم یاد میکنم که اعلیحضرت ما آنچه دربن باب گفته فی‌الواقع همه را انجام داده و پیاده وعرّاده نیز شاهد واقعه بوده‌اند».

معذلك فرعون دربن بیانات کمی براه گزاف گوئی رفته زیرا از همان نقوش برجسته این نکته بخوبی برمیآید که دسته‌های تازه‌نفس قشون‌مصر تاخبردار شدند بشتاب دویده‌هم جان رامسس را خریدند وهم چنان کردند که شکست بفتح مبدّل گردید.

تنزّل مصر

غالباً در تاریخ مشاهده شده که پس از فرمانروائی طولانی و پر افتخار فتوری بر ارکان قویترین سلطنت مستولی میشود و دورهٔ انحطاط میرسد. این حالت بعد از رامسس ثانی بر مصر دست یافت. از ابتدای مائهٔ دوازدهم قبل از میلاد فراعنه آنچه در آسیا

---

(۱) - BAAL (۲) - SOUTHEKHON (۳) - RA



رامسس دوّم

داشتند از دست دادند و همّشان بدان مقصور شد که حـدود و ثغور مملکت را از هجوم تازه در امان دارند . در خود مصر هم اغتشاشاتی بروز کرده مادّهٔ آن رفته رفته غلیظ‌تر شد تا بالاخره منجّز به تجزیه گشت . معذلك چنان نبود که تنزّل مصر را پایانی نباشد زیرا آن مملکت را وسیلهٔ خلاصی بسیار بود و از حیث ثروت و صناعت و هنر و نظم و نسق بمراتب بر دشمنان خویش مزیّت داشت. بنابراین اگر سلطانی باعزم ظهور میکرد میتوانست باز آبادی و قدرت‌ازدست رفته رابرگرداند . کلّیةً تاریخ‌مصر نیست مگر یك‌سلسله بحران هولناك و نشور ناگهان . مخوف‌ترین فتوری که در کارمصر دست یافت غلبهٔ قشون‌آشور بر آن ملك بود و ناگهان‌ترین نشور آن قیامی‌که در مائهٔ هفتم قبل‌ازمیلاد برای طرد قشون‌آشور صورت‌گرفت .

قشون‌آشور در ۶۷۱ منفیس را بحمله‌گرفت ودر ۶۶۴ تب را بوجهی هولناك بدست چپاول سپرد . ده سال‌ازاین مقدّمهٔ کمرشکن‌نگذشته بود که سلطان‌مصری از سائیس (مصرعلیا) طلوع کرده ساخلو های آشوری را بتاراند و قدرت خودرا در تمام مصر برقرار نمود ومنشاءِ بیست وششمین سلسلهٔ فراعنه گردید.

نشور سائیس

مصر در عهد سلطنت فراعنه‌ای که از سائیس برخاسته بودند بدرجه‌ای آباد شد که با درخشان‌ترین اعصارگذشته پهلو به پهلو میرفت . بگفتهٔ هردوت « مصر هرگز از آن معمور تر وخوشبخت تر نبود . نه هرگز رودنیل تا این‌درجه برکات خودرا شامل زمین‌مصر میکرد و نه خاك مصر تا این درجه بمردم آن سرزمین حاصل میداد . درآن ایّام مصر بیست هزار شهر مسکون داشت » .

بانی‌این‌سلسله پسامتیك(۱) اوّل بالخاصّه مساعی‌خودرا بدان مصروف‌میذمود که در خاك مصر هرجا ابنیهٔ مختصّ عبادت باشد احیا و مرمّت نماید مانند دخمهٔ گاو آپی درمنفیس .

جانشین‌او نخائوی(۲) دوّم بود که درمقابل مقاصد ومطالب مهمّه عقب‌نکشید

(۱) _ PSAMMÉTIK Ier (۲) _ NÉCHAO

چنانکه صد وبیست هزارنفر را برای حفر ترعه‌ای ازنیل بدریای احمربکارگماشت وهم او یك دسته‌کشتی را مجهّز کرده فرستاد تا دور افریقا بگردد. سر و کلّهٔ این فرعون باز در شام در رأس قشون مصری دیده شد واز آنجا نیز بجلو رانده لوای فتح و ظفر را تا کنار فرات باهتزاز آورد ولی چون به نَبوکُدنُزُرْ (۱) پادشاه بابل برخورد و درکار کمیش با وی مصاف داده شکست خورد (۶۰۴).

آخرین فراعنهٔ بزرگ مائهٔ ششم قبل از میلاد آمازیس(۲) بود که عصیانی کرد و سلطنت را تصاحب نمود و در مدّتی متجاوز از چهل سال با حزم و عقل فرمانروائی داشت (۵۲۶ ـ ۵۶۹).

اهل یونان در مصر

از آنجا که پسامتیك‌اوّل سلطنت‌را بدستیاری مزدوران‌یونانی بدست‌آورده بود فراعنهٔ سائیس دوست اهل یونان بوده و از ایشان حمایت میکردند و هم جایگاه ممتازی را در مصرخاص ایشان قرار داده بودند این سیاست گـاهی بمقاومتهای شدید بر خورد زیرا ملّت مصرکه هم بآداب مذهبی‌خود بسیارعلاقه داشت وهم بقدمت تمدّن خویش میبالید کلّیّهً هراجنبی را ناپاك و وحشی می‌شمرد. اجانب در مصر تقریباً همان مقامیرا داشتندکه امروزفرنگیها درچین دارند زیرا اجانب را درقصبات یامحلاّت‌مخصوص جای میدادند وهمچنانکه امروز در شانگهای قطعه خاکی در امتیاز فرانسوی‌ها میباشد منفیس نیز یك محلّهٔ یونانی نشین داشت. آمازیس یك شهر تمام را کـه نوکراتیس(۳) نام داشت و در دهانهٔ غربی دلتا واقع شده بود به اهل یونان داد. درمیان بندرگاه هانوکراتیس را آن امتیاز بود که کشتیهای خارجه‌رامیپذیرفت و بهمین لحاظ درظرف اندك مدّتی یکی از بزرگترین امکنهٔ تجارت مشرق‌زمین گردید. طولی نکشید که عدّهٔ یونانی مصرنشین فزونی‌گرفت تاآنجا که مردمی ازمصر زبان یونانی آموختند تا ترجمان باشند. پشت‌سر سربازان و تجّار یونانی مسافرینی آمدند با سواد و کنجکاو مانند هردوت که آثار پایندهٔ مصر را دیده

(۱) ـ NABUCHODONOSOR (۲) ـ AMASIS (۳) ـ NAUCRATIS

واز ذخایر بی پایان چندین صدسالهٔ آن سرزمین بحیرت می آمدند . باین ترتیب مصر کهن سال‌علی رغم آمال خود در حکم مسکن و ماوای قوم تازه کار یونان در آمده بود . این قوم ازسعی ونشاط سرشار بود و ولعی داشت تا تموّلی بهم به بندد ومعلومات کسب کند .

غلبهٔ ایرانیان

هنگامیکه هردوت درسال ٤٥٠ قبل‌از میلاد مصر را زیارت کرد سلطنت فراعنه برهم خورده ومصردرتحت‌فرمان کشور گشائی جدید درآمده بود که پادشاه ایران باشد .

چند ماه پس از مرگ آمازیس که در سال ٥٢٥ قبل از میلاد اتّفاق افتاد قشون ایران بسرپرستی کامبوزیا(١) پسر کوروش کبیر بدروازهٔ دلتا رسید و در مقابل پلوز(٢) با افواج مصری تلاقی نمود . فرعون پسامتیك سوّم جنگ سختی کرده مغلوب شد وناچار در منفیس تسلیم گردید .

مصر مکرّر برضدّ ایرانیان قیام کرد و حتّی در مائهٔ چهارم استقلال از دست رفتهٔ خود را تحصیل نموده در ظرف مدّت قلیلی نگاهداشت ولی ایرانیان باز در ٣٤١ آنرا مسخّر ساختند . ازآن ببعد تفاوتی که درکار مصر حاصل‌شد همان‌بود که صاحب اختیارانش‌عوض وبدل‌شدندبدین معنی که جای‌ایرانیان را اهل‌یونان گرفتندومقام اینان را مردم روم .

مصر تا مدّتی‌ازآداب‌ورسوم قدیم خود دست نکشید ولی‌عاقبت تمدّن‌آن که قدیمترین مدنیّتهای عالم بود و بیش از چهار هزار سال دوام کرده بود در قرون اولیّهٔ میلاد مسیح از میان رفت .

---

(١) ـ CAMBYSE (٢) ـ PÉLUSE

فصل سوم

تمدّن مصر

ملّت مصر که علاقهٔ کاملی بدین‌داشت مشرك بود . خداوندان‌متعدّد میپرستید وحیوانات مقدّس را پرستش مینمود وهم باین نظر که جسد اموات حتّی‌المقدور محفوظ بماند آنرا حنوط میکرد .

مردم مصرفرعون را مانند خدا می‌پرستیدند . کهنه درمیان مردم نفوذغریبی داشتند . اشخاص باسواد که اهل‌قلم ودبیر نامیده میشدند بمقامات عالیه میرسیدند.

مقام خدایان و اموات را از هرچه بتصوّر درآید بالاتر میدانستند .

معماران مصر آثار عظیم خرابی‌ناپذیرخود را بالخاصّه بجهة خدایان‌واموات ساخته اند .

I

اعتقادات مذهبی

مذهب

مردم مصر

هردوت میگوید « در میان نوع بشرمردم مصر ازهمه بیشتر پابند دین ومذهب بوده اند » . این مردم در طی دورهٔ تاریخ خود من‌البدو الی‌الختم انواع اعتقادات و اعمال مذهبی خود را که فهم آن امروز برای ما صعوبت دارد درمدّتی بیش‌از سه هزارسال دودستی چسبیده رها نکرده اند .

نه چنان‌بود که مردم مصرهمه چند خدای‌مشترك را بپرستند بلکه هرشهری خدایانی‌جداگانه داشت . معذلك روزگاری رسید که پرستش بعضی خدایان در تمام مصر رواج یافت . هرگاه شهری مهمتر ومعتبر تر میشد برشأن خداوندانش میافزود . چنانکه گاوآپی که دربدو امرمورد پرستش‌شهرمنفیس بودعاقبت‌الامر معبود تمام مصرگردید وهمچنین‌چون شاهین‌فرعنت برسرسلاطین تب نشست خدای آن شهر موسوم بـه آمن در تمام مصر قبول عامّه یافت و ربّ الارباب قلم رفت .

بدین لحاظ در مصر دو صنف خدا مشهود بود یکی خدایان محلّی که در ناحیه‌ای خاصّ پرستش میشدند ودیگرخدایان عمومی که درتمام مصرمورد عبادت بودند.

حیواناتی که صاحب مقام الوهیّت شده اند

مردم مصربعضی ازحیوانات را دارای مقام الوهیّت میشمردند و این صنف خدایان در نظر عامّهٔ ناس مقبول تر از خدایان دیگر بودند. هر شهری خدائی جداگانه داشت مثلاً در بوباستیس(۱) (واقع در دلتای نیل) گربهٔ ماده‌ای معبود مردم بود. در منفیس گاو نری در تب و شدو(۲) نهنگی که در دریاچهٔ مریس(۳) جای داشت در آبیدس(٤) قورباغه ای و در امکنهٔ دیگر خدایانی از ماده شیر و گرگ و شغال و مرغ ایبیس و عقرب و حتّی اسب آبی.

حیوانی که مقام‌الوهیّت درحقّش قائل‌میشدندعلائمی‌داشت که کهنه‌میدانستند و بدان او را می‌شناختند چنانکه ذکرآن سابقاً درباب گاو آپی گذشت. دربارهٔ این صنف حیوانات بعینه پرستشی بعمل میآمد که در خور مقام خداست. علاوه برآن هرناحیه‌ای نوع حیوانی را که صنفی ازآن معبود وی شده بودکلّیّةً مقدّس میشمرد واگراحیاناً کسی یکی ازآنهارا میکشت بقتل میرسید. این نوع معبود قدیم‌ترین خدایان مصربوده وپرستش‌آن تامائهٔ اوّل قبل ازمیلاد بطول میانجامد چنانکه درین اوان یك نفررومی که دراسکندریّه سکنی داشت گربه‌ای را کشت مردم از جا کنده شدند و مجازات اعدام را در حقّ قاتل اجرا کردند.

آفتاب پرستی

مردم مصرهمهٔ آثارطبیعت را میپرستیدند چه‌آنها که بهره‌ای میرساند وچه آنها که مصیبتی میآورد. ازآن میان پرستش خورشید که‌هرروزدرآسمان‌آینه‌آسای‌مصرگرم‌تابندگی‌است بیشتر رواج داشت در غالب بلاد خدای معتبر همان خورشید بود که هرجا باسمی درمیآمد مظاهر واسامی متعدّد این معبود خدایان معظّم ملّی مصر را ترتیب داد. در میان این جمع بعضی درشهرت بردیگران سر بودند مانند هروس(٥)رب‌النّوع

(۱)ـ BUBASTIS (۲)ـ SHODOU (۳)ـ MŒRIS (٤)ـ ABYDOS (٥)ـ HORUS

خورشید طالع که میبایست مدام با ست[1] یا طیفون[2] که عفریت ظلمت باشد بجنگد و أُزیریس[3] ربّ النّوع خورشید غارب وزنش ایزیس[4] ربّة النّوع آسمان و ماه و رَع[5] مظهر جلال و کمال خورشید و خداوندگار آسمان.

مردم مصر را عقیده آن که غالب خدایان حتّی آفتاب میل دارند که بشکل جانداری ظاهر شوند و بدین لحاظ آنها را اغلب با بدن انسان و سر حیوان مجسّم می نمودند مثلاً هروس سر قرقی داشت و أُزیریس سر ماده گاو.

افسانهٔ أُزیریس

مردم مصر گمان میکردند که خدایان نیز مانند نوع بشر همسر اختیار میکنند وفرزند میآورند. از این رو داستانهائی شبیه بسر گذشتهای انسان بجهة ایشان میساختند که باساطیر معروف شده و از آن جمله مشهورتر داستان ازیریس بود.

چنانکه روایت میکردند ازیریس دراوایل امر در وادی نیل سلطنت داشت. چون بنیاد این مملکت را با قوانین بلندپایهٔ خود استوار کرد بر آن شد که در دنیا سیاحتی کند و فنون صلح وسلم را به نوع بشر بیاموزد. لکن دشمنش (طیفون) یا (ست) اورا بکشت و بدنش را تکه تکه کرده در وادی بپرا کند. ایزیس زن أُزیریس اشک ریزان بجستجوی شوهر پرداخت وبکمك توت[6] ربّ النّوع مرغ ابیس و آنوبیس[7] ربّ النّوع شغال اعضاء وجوارح اورا جمع آوری کرده حنوط نمود وهروس پسر ازیریس برسر ستْ تاخت آورده اورا بگرفت وغلی بر گردن نهاده دربرابر ایزیس حاضرساخت. ایزیس ازاو در گذشت وهروس ناچار گردید که مدام جنگ بادشمن را ازسر بگیرد. أُزیریس از آن ببعد سلطان اموات شد.

این افسانه را چنین میتوان توجیه کرد که خورشید (أُزیریس) در عرصهٔ آسمان نمودارمیشود و روز را به پیمودن آن میگذراند. چون این عرصه بپایان میرسد لشگر ظلمت هجوم آورده سپاه خورشید را ابتداء عقب می نشاند و بعد

---

(۱) ـ SETH (۲) ـ TYPHON (۳) ـ OSIRIS
(٤) ـ ISIS (٥) ـ RA (٦) ـ THOT (۷) ـ ANUBIS

معدوم میسازد و زمین را فرامیگیرد. دربن بین ستارهٔ دیگری (ماه ایزیس) ظاهر شده نور خود را برسر مردم نثار میکند ولی چنان بنظر میآید که در اوقیانوس شب سرگردان است تاآفتاب (هروس) بدمد وظلمت بهزیمت برود منتهی جنگی که فیمابین روز و شب در گرفته هیچگاه بریده نخواهد شد.

آمن رَع (۱) رب اعلی

درمیان خدایان مصر آنکه عاقبت مافوق همه قرار گرفت آمن خدای شهرتب بود. کهنهٔ آمن اورا بارَعْ ربّ النّوع خورشید یکی کرده گفتند آمن رَعْ ربّ علیّ اعلیّ است وارباب انواع وبنی نوع انسان وموجودات را اوآفریده. بافتخار آمن رع سرودهای پرطنطنه میسرودند که ازآنجمله یکی این بود: « ای وجود خیّروپرهیمنه‌ای که ازجمالت نورمی بارد! چون‌تو تیغ‌می‌کشی وبوسط‌السّماء می‌شتابی‌دشمنانت نابودمیشوند... ارباب انواع وابناءِ جنس‌ماازشادی فریاد میکشند. دربرابرخورشید بزانومیافتند و ازنشاط درپوست نمی‌گنجند که رَعْ دشمنان خودرا سرنگون ساخته است... رَعْ قوی است بیدین ضعیف است. رَعْ عالیجاه است بیدین نکبت گرفته است. رَعْ زنده است بیدین مرده‌است. رّعْ بزرگست بیدین کوچکست. رَعْ سیراست بیدین گرسنه است. رَعْ سیراب است بیدین تشنه است. رَعْ مقتدر است بیدین عاجزاست... زمین و سیم و زر و جواهر را او آفریده. علوفهٔ مواشی و نباتاتی را که خوراك انسان هست او خلق کرده. ماهی را در آب و مرغ را در هوا او جان داده... موش را در سوراخ و پرنده را بر شاخ او روزی میدهد... مردم از چشمان او بیرون میآیند... وهمه میگویند سلام و ستایش بتو می برازد که در میان ما هستی وعبادت ترا سزاست که مارا از نیست بهست‌آورده ای. خلایق همه سپاسگذار تو هستند و از فراز آسمان تا فراخنای زمین و قعر دریا همه جا بپرستش تو مشغول اند. خدایان در برابر ذات مقدّس تو سر فرود میآورند. ارواح بحضور در محضر پروردگار خود مسروراند وبتو میگویند، آرام باش ای

(۱) - AMON-RA

پدر خدایان که آسمان را بر کشیدی وزمین را فراخ گردانیدی . ای خالق هستی وصانع موجودات ! ای خداوندگار اعظم و ربّ الارباب . »

حنوط کردن اموات

مردم‌مصردربارهٔ اموات خود تیماری بی اندازه روا میداشتند زیرا براین عقیده بودند که بشربکلّی نمی میرد بلکه چون دم واپسین فرو رفت و دیگر بر نیامد از مرده دو چیز باقی میماند که روح و مثال باشد . روح که بشکل شاهینی با سرو دست انسان جلوه میکرد بنا باین عقیده از بدن میّت مفارقت مینمود ولی اگر فساد بر جسد راه نمی یافت بازممکن بود که به بدن عودنماید . مثل‌حکم‌تمثال‌نامرئی مردهٔ راداشت و مادامیکه بدن از هم نپاشیده بود در قبر پهلوی جسد میماند وهمین عقاید منشأ آنهمه احتیاطی بود که مردم مصر بکار میبردند تا جسد اموات متلاشی نشود . بهمین جهت اموات را حنوط کرده باجسادی مومیائی شده مبدّل می نمودند . هردوت میگوید : « در هرشهر کسانی‌هستند که حرفه شان حنوط کردن اموات است . وقتیکه اقوام میّت جنازه را میآورند استادکارنمونه ها را که چوبی مصوّر است نشان میدهد تا هرکدام را بخواهند اختیار نمایند . حنوط سه درجه دارد و هردرجه را نرخی مخصوص‌میباشد . گران ترین نمونه‌ها شمایل کسی‌است که من جرأت ندارم نام‌اورا برزبان جاری سازم (ازیریس) وچون اقوام میّت قیمت را تمام کردند برمیگردند واستاد دست بکارعمل میشود . اگرحنوط درجهٔ اوّل شد قبلاً مغز را بیرون میآورد وراه اینکارچنان است که قسمتی ازمغز را باچنگکی آهنی ازمنخرین پائین میکشدوقسمت دیگررا درمحلولی که درسرمیّت تزریق مینماید حلّ میکند . سپس شکافی به پهلو میدهد و از آنجا امعاء را درآورده آنها را در شراب خرما می‌شوید و با سودهٔ عطریّات گرد مینوند و شکم‌را از مرّ و دارچین و سایر چیزهای خوشبو پر میکند وآنرا دو باره میدوزد و جسد را هفتاد روز در نمك قلیا میگذارد . »

چون‌این مدّت‌سرآمدجسدخشکیده‌وتقریباًمنحصرباستخوانی‌است‌که پوستی

روی آن کشیده باشند. آنگاه آنرا با بندهائی از پارچهٔ صمغ آلود بسته در کفنی سه پوسته پیچیده درسر تاسری سرخی میگذارد و با نواری چند از درازی و پهنا محکم میکنند سپس جسد مومیائی شده را در تابوتی چوبی میگذارند که بشکل بدن ساخته شده و در روی آن نقش مرده را انداخته‌اند.

مقابر

اهتمام ومراقبتی که مردم مصر درامر قبورداشتند نیز ازهمین عقاید برخاسته بود زیرا قبر را « منزل ابدی » میدانستند ومیگفتند جسد مومیائی شده بامثال خود درآنجا زندگی میکند. مقبرهٔ سلاطین و بزرگان درست و حسابی حکم خانه ای داشت که برای اهل قبور ساخته باشند از تمثالهای چوبی یا سنگی مرده که درآنجا میگذاشتند مقصودآن بود که اگر جسد مومیائی شده فاسدگردد هیکل مثالی جای آن نشسته بدرد روح ومثال بخورد مردم مصربااین خیال که مرده نیز مانند زنده بغذا حاجت دارد پهلوی اویك دست اثاث‌البیت کامل وآذوقه قرارمیدادند بلکه باین مقدارهم اکتفا نکرده دیوارهای مقبره‌را ازتصویرهائی که شرح حال دقیقی‌ازگذارش روزانهٔآنمرحوم وخدمتکاران او وهم حکایتی از مشغله وتفریح او بود می‌پوشاندند مثلاً یك جا کارگذاران او نان درست میکنند یاآب جو وشراب بسبومیریزند. جای دیگر خدمتکاران بُز یا گاو میکشند یا در رودخانه ماهی میگیرند. دیگران گاو میدوشند وآشپزی مینمایند. بنابراین مرده را همین میماند که بازنش برسرسفره بنشیند لذا تصاویر دیگرشکل اورا بهمین حال میکشد که باقوّه‌ای خدائی مشغول خوردن غذاست.

محاکمه و حساب اموات

مردم چشم وگوش بازمصربا اینکه‌مقبره را طوری میساختند که بدرد تغذیه و نگاهداری مثال برود براین عقیده نیز بودند که روح مرده از قبر مفارقت کرده در محضر اُزیریس بار حضور می یابد.

روح قبل از اینکه بقلمرو سلطنت اُزیریس (مملکت غرب) برسد بایستی مسافرت پر مهلکه ای را بپایان برساند مثلاً با حیواناتی درنده دست و گریبان

میشود و باسیلهائی از حمیم مواجه میگردد و در مردابها گیر میکند. میمونهائی بد هیبت میرسند و در راه او دام میگسترند. آنوبیس و توت که ربّ النّوع شغال و مرغ ایبیس و از خداوندان اهل قبور میباشند او را بمحضر احکم الحاکمین اُزیریس رهبری مینمایند و قلب او را در میزان حقیقت می‌سنجند. روحی که ازحساب بری الذّمه وپاك بیرون آید رهسپارمزرعه‌ای میشود که حدّ برکتش بوهم نمی‌گنجد و گندمش تا هفت ذراع قد میکشد.

در کنار اموات نامه‌ای نیزمیگذاشتند که در مسافرت بآن دنیا راهنمای وی باشد بعلاوه این نامه تلقین مانند جملی را نیز شامل بوده که مرده باید در محضر اُزیریس بگوید تا ذمّه‌اش بری گردد. از این قبیل: «بزرگی بتو می برازد ای خداوند عالیمقام و خداوندگار راستی وعدالت. من در برابر مردم پیرامون تقلّب نگشته‌ام... هیچ بیوه زنی‌را نیازرده‌ام. درمحکمه دروغ نگفته‌ام. برنگ وتزویر آلوده نشده‌ام. بعمله بیش از آنچه بتوان در یك روز انجام داد تحمیل نکرده‌ام. در انجام وظیفه تکاهل نورزیده ام. گرد تنبلی نگشته ام. هتك حرمت مقدّسات را روا نداشته‌ام. از بنده نزد خداوندش سعایت نکرده‌ام. نان کسی را نبریده‌ام. کسی راگریه نینداخته‌ام. آدم نکشته‌ام. نوار ها و آذوقهٔ اموات را ندزدیده‌ام. بغصب زمین نبرده ام. با سنگ کم نفروخته ام. شیر از دهان اطفال شیر خوار نگرفته ام. هیچ نهری را قطع نکرده ام. من پاکم. پاکم. پاك... ای قضاة امروز که روز حساب است این مرحوم را بخود راه بدهید که گرد گناهی نگشته. دروغ نگفته. بدی نمیداند چیست. درزندگی ومعاش جانب حق وانصاف فرو نمی گذارد. کردهٔ او بر سر زبانهای مردم و موجب مرضاة خدایان است. او گرسنگان را نان داده و تشنگان را سیرآب نموده. برهنگان را پوشانده در راه خدا قربان کرده و باموات غذا رسانیده. دهانش پاکست و هر دو دستش نیز پاك.»

از این عبارات بخوبی معلوم میشود که مردم مصر معاصی کبیره و حسنات

مستحبّه را چگونه تشخیص داده بودند .

II

حکومت . مردم . روحانیون .

فرعون

خدایگانی که سلطنت مصر سفلی وعلیا اورا مسلّم بود فرعون نام داشت . این کلمه از پیرااوتی(۱) آمده که بمعنی « مقام دوگانه » میباشد .

زندگی مصر بدون فرعون نمیگذشت زیرا فرعون در نظر ملّت خود خدائی مرئی بود که هم مظهر هروس (قدیمترین خدای ملّی) وهم پسر رَعْ (ربّ النّوع والامقام خورشید) شمرده میشد . از این جهت فرعون را مانند خدا میپرستیدند و معابدی برپاداشته او را پرستش مینمودند . تصویر فرعون در آثار پایندهٔ مصر علائمی دارد که ازمقام الوهیّت اوخبر میدهد مثل قرقی که مظهر هروس میباشد و قرص خورشید که درمیان دوشاخ قرار گرفته و رَعْ را مجسّم مینماید . هرکس بفرعون نزدیك میشد سجده میگذارد چنانکه گوئی بحضور خدا میرود .

بامدادان چون فرعون برمیخاست همچنانکه خورشید طالع را درود میفرستادند باو نیز تحیّت میگفتند از این قبیل : « طلعت خود را بسوی من بازگردان ای آفتاب طالع که عالم را بنور جمال خود روشن میکنی و ای قرص پر فروغ که ظلمت را از سرتاسر مصر نابود میسازی . تو پدرت را مانی که در فضای آسمان طلوع کرده است . چون سر برمیداری روشنائی خود را بدنیا پخش میکنی جائی نیست که ازجمال طلعت تو محروم بماند که نصیب و قسمت تمام عالم بحوالهٔ تست هنگامی که در قصر خود راحت کرده ای آنچه را در اکناف مملکت برزبان خلق میگذرد میشنوی زیرا تو هزاران گوش داری . اگر کسی دامن خود را به بدی بیالاید چشم تو گواه آنست زیرا در درخشندگی برستارگان آسمان و دربصیرت برخورشید برتری دارد . ای پادشاه رؤف . توئی که بمردم روان می‌بخشی . »

---

(۱) _ PIRAOUI

نوکر باب
و سرباز

فرعون را نوکران وسربازانی بود که قدرت اورا بکارمیبستند و مردم را باطاعت وامیداشتند. صنف نوکرباب همیشه در مصر بسیار بود ولی قشون مخصوصاً از موقعی بسط یافت و تکمیل شد که فرعون بجنگهائی بزرگ اقدام مینمود.

از مستخدم جزء گرفته تا وزیر پر احتشام فرعون که ملقب به « مستشار خاصه و محرم اسرارخداوندی » بود صنف نوکرباب بمعمول امروز دنیا درجاتی داشت. گروهی مأمور وصول مالیات و حسن ادارهٔ خزانهٔ دیوان بودند. زمره ای صورت مردم ومواشی را برمیداشتند. پاره‌ای امورمهمّهٔ دولتی را تکفّل میکردند و دسته ای برمسند قضا نشسته باحقاق حقّ میپرداختند. از آنجا که نوکر باب ازمیان دبیران یعنی نوع‌مصری باسوادانتخاب میشد هرکس‌میتوانست که درسایهٔ علم و اطّلاع به بالاترین مناصب برسد. قشون مرکّب‌ازدوصنف بود یکی‌کسانی که سربازی را حرفه کرده بودندودیگرسپاهیانی که هنگام ضرورت ازمیان‌مردم جمع‌آوری مینمودند.

افراد صنف اوّل هر یك ملکی داشتند که فرعون به آنها واگذاشته بود و در ازای آن میبایستی در نظام خدمت کنند و اگر احیاناً وقتی دعوت دولت را اجابت نمی‌گفتند اموالشان ضبط دیوان اعلی میگردید اولاداین اشخاص‌نیزعادةً در طریق و مسلك پدران خود حرکت مینمودند. هر وقت فرعون تهیّهٔ جنگی میدید از دهقانان سرباز میگرفت و باین ترتیب عدّهٔ قشون حاضر خدمت خود را تکمیل مینمود بسیاری ازدهقانان در کوه ها متواری میشدند تازیربارنظام نروند بدین‌جهت فراعنه ازاقوام خارجه مانندسیاهان سودان ومردم‌لیبی‌وساردان(۱)های آسیای صغیر و بعد ها اهل یونان سرباز گرفته جیره و مواجب میدادند و این منشأ قشون مزدور مصر گردید. ازصاحب منصبان وسربازان هر که لیاقتی بروز میداد نشان و گردن بند طلا وجواهر سیمین و زرین یا اسلحهٔ افتخاری

(۱) - SHARDANES

مانند خنجر و تبر میگرفت.

کَهَنِه

بس که در مصر خدا فراوان بود طبیعةً کهنه اندازه نداشت کهنه باقتضای شغلی که پیشه کرده بودند درخورد وخوراك و پوشاك میبایستی قواعد معیّنی را مراعات نمایند مثلاً باشیاءِ ناپاك دست نزنند. لباس کتان بپوشند. سر خود را بتراشند و اغلب با روزه بسربرند.

کهنه درمصر نفوذ غریبی داشتند زیرا مردم سخت پابند دین بودند و از این گذشته چون علوم را منحصر بخودِ کرده مخفی نگـاه میداشتند از این راه نیز برقدر خود می افزودند. تموّلشان نیز پایه قدرت ایشان را بالا میبرد.

ازآنجا که فرعون ومردم مصرهرروز برموقوفات معابدچیزی اضافه‌میکردند خدایان مالك ثروتهای عظیم میشدند که کهنه مدیر و متولّی آن بودند. در ایّام عظمت تب بزرگترین ملاّك مصر آمُن بود. کهنه نیز مانند صاحب منصبان و صنف نوکرباب درجاتی داشتند. بالاترین درجهٔمذهبی درجهٔ پیمبر اوّل بود. در اوان دولت جدید تب پیمبر اوّل آمن بعد از فرعون مقتدر ترین اشخاص گردید و یکی ازآنها قدرتش بآنجا رسید که دیهیم سلطنت را بدست آورده وسلسله‌ای تشکیل داد که مقام سلطنت وروحانیّت را معاً دارا بود. بلاد مصر تجّار و کسبه پرکار و ماهر فراوان داشت وهمه صنف ارباب حرف و صنایع درآنجا پیدا میشد مانند جولاه. کفش دوز. سبدباف. نجّار. صندلی‌ساز. کوره پز. بنّا. آهنگر. اسلحه ساز. کوزه گر. عطر گیر. نقّاش. حجّار. جوهری و غیره صنعتکاران مصر بااینکه افزار وآلاتی بسیارساده داشتند هنرغریبی ازخود بروز میدادندچنانکه شیشه و جواهر و پارچه های کتانی و چرم کار شدهٔ مصر در کلّیّه بازار های عالم قدیم مشهور بود. مصر باممالك خارج ازقبیل شام و فنیقیّه و جزایر کریت وقبرس و عربستان و حتّی کلده تجارت مهمّی میکرد و ازاین راه محصولاتی بدست میآورد که خود نداشت مانندچوب بناوچوبهای قیمتی وفلزّات وعاج و کندروعطریّات.

حال تاجر و کاسب مصری بسیار تفاوت داشت. تجّار دسته ای بودند پولدار

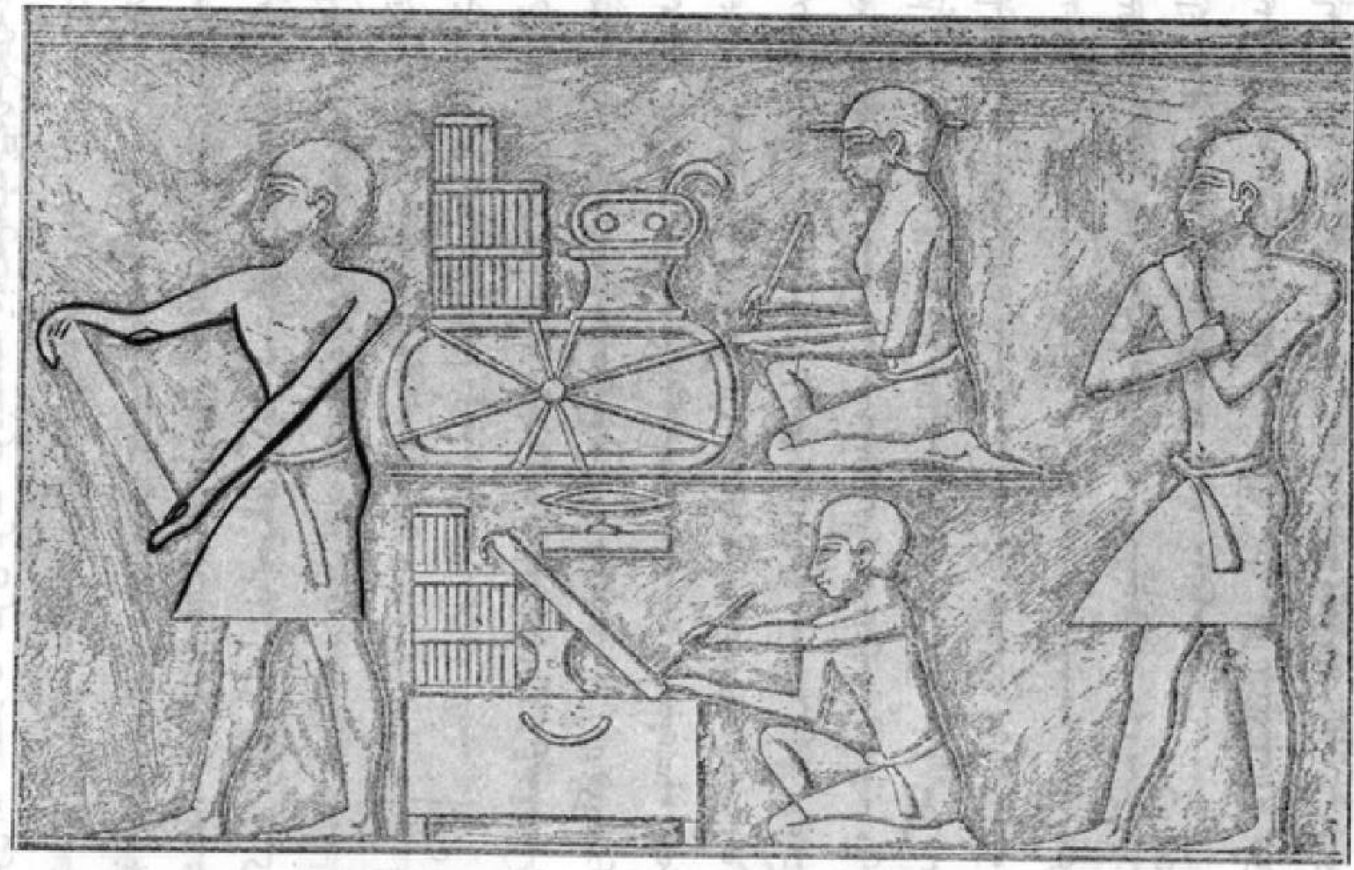
ومتموّل امّا کسبه‌د کهٔ محقّری گرفته خودبشخصه یاباکمك یکی‌دوشاگرداشیائی ساخته بفروش میرسانیدند وازاین گذشته مزدورانی هم بودندکه عمری بمسکنت میگذاشتند و در ازای زحمت خود جنس یعنی آذوقهٔ یکماه خود را دریافت میداشتند. اغلب قبل از آنکه ماه تمام شود آذوقه تمام میگشت. درین صورت کارگران برای‌اینکه اضافه جیره‌ای بگیرند دست از کار میکشیدند و گاهی هم اگر عدّه‌شان زیاد بود درمقابل انبار های گندم جمع شده نمایش سختی میدادند.

رعایا

عامّهٔ ملّت مصر دهاقینی بودندکه بکشت وزرع‌مزارع وتربیت مواشی اشتغال داشتند. اسباب کار رعایا تعریفی‌نداشت ولی زمین حاصلخیز و برداشت کامل بود. زمین را با گاو آهن چوبی بی چرخی شیار میکردند که تاامروز نیز دردست فلاّح مصری بهمین‌حال باقیمانده‌است وحاصل را با داس میدروئیدند. رعیّت مصری ملکی‌را که میکاشت چه ازملاّ کین بود چه از فرعون چه از خدایان بانواع عوارض و بیگاریها محکوم میشد. گاهی دبیران و مستوفیان دیوان آمده یکقسمت از محصول او را میبردند. گاهی عدّه‌ای عمله بین قراء سرشکن‌مینمودندکه برای‌بریدن نهری یا کشیدن‌سدّی یاساختن‌معبدی بروند. گاهی رقم میآمد که هرقریه بایستی عدّه‌ای سرباز بدهد. در برابر اینهمه ذلّت طبع بردبار و شکیبای رعیّت مصری سرتسلیم داشت معذلك مضایقه نداشتند که او را بچوب به‌بندند. در مصر چوب و فلك کاری متعارف و رایج بود.

دبیران

درین دستگاه پرکار وبهم ریخته همه‌جا شخصی‌دست اندرکار بود موسوم به‌دبیر که موقعی مهمّ و مشاغلی مختلف داشت. دبیر کسی را میگفتند که سواد پیدا کرده خواندن ونوشتن و حساب نگهداشتن آموخته است. در کلّیّه امورشخصی ودولتی عدّهٔ معتنابهی دبیر بکار می گماشتند که برخی‌بمشاغل جزئی ازقبیل منشی‌گری‌ومحاسبه می‌پرداختند ودیگران اشغال مهم را عهده‌دار میشدند. در سایهٔ لیاقت و مراوده و مساعدت اقبال دبیری که در دستگاه خدا یافرعون وارد میشد میتوانست بدرجات عالیه نایل آید و خزانه‌دار



تصویر دبیران که به نویسندگی مشغول اند

یا کاهن کبیر یاوزیر بشود بدین لحاظ عامّه مردم هر نوع مشقّتی را بجان میخریدند تافرزندان خویش را درسلك دبیران درآورند ودبیران نیز که بشأن خود پی برده بودند شغل خودرا خیلی برتراز پیشه‌های دیگر میشمردند . گواه مابیانات دبیری جهاندیده است که میخواهد فرزندخودرا متقاعد سازد که شغل نویسندگی بهترین مشاغل دنیاست وهیچ حرفه‌ای دربرابر وی رنگی ندارد :

« آیا زندگی رعیّتی را که کارش کشت وزرع اراضی است پیش خود تصویر نکرده‌ای ؟ محصّل دیوان در کنار نهر ایستاده عشریّهٔ خرمن را می طلبد وجمعی فرّاش یاسیاه که چوب یاالیافی از نخل دردست گرفته‌اند فریاد میکنند زودباشید غلّه بدهید و اگر رعیّت نداشته باشد روی زمینش دراز کرده می بندند وبسوی نهرش میکشندوسرش را زیرآب میکنند . . . »

ارباب حرف نیز خوشبخت‌تر نیستند « من آهنگر را کنار کورهٔ آهنگری دیده‌ام . انگشتانش مانند چیزی که باپوست نهنك ساخته باشند چین برمیدارد ... سنگ‌تراش ازطلوع آفتاب دریك نقطه می‌نشیند تاآنجا که زانووکمرش میبرد ... سلمانی تاشب در کار تراشیدن است وفقط موقع غذاخوردن میتواند بدستش تکیه کند . . . نمیدانی بنّا چگونه در معرض آفات میباشد زیرا همان وقتی که بالای چوب‌بستها قرار گرفته ومانند باقلای مصری بسر ستونها آویزان شده دستخوش انواع بادهاست . دستهایش‌از کثرت کار سوده میشود . سر و وضع حسابی ندارد . روزی یکبار بیشتر خودرا نمی شوید وچون روزی خود را تحصیل کرد بخانه بر میگردد وفرزندان خود را میزند . . . جولاه از خانه تکان نمیخورد . زانوهایش بمحاذات شکمش‌قرار دارد واگر یك‌روزاز مقداریکه معیّن‌شده کمتر به‌بافدمثل لوتوس مردابها دست وپای اورا می‌بندند . چاپار کـه عازم ممالك خارجه است از ترس حیوانات درّنده ودشمن باید وصیّت خود را بنویسد وبر فرض اینکه بمصر برگردد هنوز پایش بخانه نرسیده باید باز گردد . . .

دست رنگرز بوی ماهی گندیده میدهد . . . نانوا باید سررا درتنور بکند و

پسرش پای اورا نگاهدارد تانان‌را بچسباند واگر دست پسرش باز بشود در وسط شعله می‌افتد! »

شاید شغل صاحب منصب سربازان ترا بفریبد « بیا تابرای توشمّه‌ای ازطالع صاحب منصب پیاده‌نظام بیان کنم . هنوز بچّه‌است که اورا بسربازخانه آورده در آنجا نگاه میدارند و چیزی نمیگذرد که روی شکمش و بالای ابروانش شکاف برمیدارد وتمام سرش جراحت میکند . او را دراز کرده مثل لوله پاپیروس ضربت میزنند . حالا میخواهی برای تونقل کنم که اردو را چگونه بشام میبرد وچطور روانهٔ ممالك دوردست میشود ؟ نان و آب خود را مانند خربدوش میکشد . مفاصل کمرش می‌شکنند . آب ناگوار می‌نوشد . باید لاینقطع کشیك بدهد . چون با دشمن روبرومیشود مثل‌جوجه میلرزد وچون بمصر برگردد مانندچوب‌مانده‌ایست که آنرا کرم خورده باشد . »

پس از آن‌دبیر مزبور باین نتیجه میرسد : « من‌هرچه نظر انداختم جزمشقّت چیزی ندیده‌ام وبهمین جهت میخواهم قلب ترا به‌نویسندگی مایل سازم . من‌همهٔ کارهای دستی را سنجیده‌ام وفی‌الواقع مافوق نویسندگی کاری نجسته‌ام . . . .. بدین لحاظ من ادبیّات را که بجای مادر تست محبوب توقرار داده‌ام . ذهن ترا بمحاسن آن متوجّه کرده‌ام که از کلّیّه مشاغل مهمتراست . آنکه راه کامیابی از ادب رااز کودکی آموخته نزد همه کس محترم وسرافراز است . »

III

هنر و مذهب

چون تمدّنی ازمیان برود ازروی آثاری که‌مظهر هنرنمائی آن بوده‌وتا کنون باقیمانده است‌عظمت آنرا میتوان‌دریافت وچون این آثار درواقع مانند تمثالی دقیق ما رابکم و کیف تمدّن مزبور واقف می‌نماید میتوان گفت که آن تمدّن بکلّی نمرده است .

مصر درطول‌مدّت تاریخ‌خودهیچگاه ازهنرمندان‌ومعماران وحجّاران ونقّاشان خالی نبوده واین اشخاص نیزعموماً پرکار بوده وآثار بسیاری بوجود آورده‌اند .

در هیچ مملکتی خرابه ای نیست که ازحیث اهمّیّت بپای خرابه های مصر برسد. تمام موزه‌های عالم بالخاصّه موزهٔ قاهره وموزهٔ لوور(۱) پاریس ازآثار قدیمهٔ مصر پر شده است.

خاصیّت اساسی صناعت وهنر مصر این بوده که دنبال اوامر دین را گرفته‌و رفته است وهمین خود منشأ سایر خصوصیّات وی میباشد.

بدستور مذهب‌اهتمام ومراقبت صناعت مصر تمام صرف‌اینکارمیشد که ابنیه‌ای استوار و پایدار برای خدایان و اهل قبور تهیّه نمایند. از این رو مهمترین و استوارترین ابنیهٔ برجای ماندهٔ مصرمعابد وقبور میباشد. ابنیهٔ مزبور مطلقاً جسیم ساخته شده تا در برابر انقلابات دهر بهتربایستد ودوام ابدی آن چنانکه اقتضای دین بود تأمین شود.

معماری

مصر قدیم و اروپا در قرون وسطی توجّه مخصوصی بمعماری داشتند و صناعات دیگر را از قبیل حجّاری و نقّاشی برای تکمیل بنّائی میخواستند. معماران مصر آثاری بوجود آورده اند که نه فقط از حیث عظمت و جلال بلکه ازنظر کمال فنّی نیز دیدن دارد و تاکنون هیچ ملّتی برآن پیشی نگرفته است. معماران مصرازعهد دولت قدیم دربن هنر کامل بودند که سنگها را جمع کنند. سوار کردن آنها را بوجهی شایسته بحساب بیاورندوبا دقّتی‌هرچه کاملتر زیر کار ببرند. این مهارت با خشکی‌آب وهوا دست بهم داده ابنیهٔ قدیمهٔ مصر را تا امروز سرپانگاه داشته است.

منشأ همهٔ این ابنیه مذهب بوده زیرا در ساختمان قصور و خانه‌ها که مسکن موقّتی زندگان است بکوتاهی پرداخته وبآجر وچوب و گل قناعت کرده اند چنانکه میتوان گفت هیچگونه اثری ازآنها باقی نمانده‌ولی معابدوقبور که‌خانهٔ خدایان واموات است باسنگهای سخت وآهکی وریگ و سنگ سماق قرمز یا آبی کوه‌ها ساخته شده است. گاه نیزمعابد و قبور را دربدنهٔ سنگ‌تراشیده اند.

---

(۱) - LOUVRE

این نوع ابنیه HYPOGÉE نام دارد که مشتق از کلمه ایست یونانی یعنی زیرزمینی.

معماران مصر راه طاق زدن را بزودی آموخته اند ولی بمناسبت استحکام سقف مسطح را بر آن ترجیح میداده اند. سقف را بر روی ستونها و قوائمی که اشکال مختلف داشت زده اند. اشکال مزبور را از نباتات مملکت خود مخصوصاً نخل و باقلای قبطی و پاپیروس برداشته اند.

قبور

قدیمترین ابنیهٔ پاینده مصر که خرابه اش تا کنون پا برجای مانده قبور است زیرا مردم مصر قبر را منزل ابدی خود میدانستند و تا توانسته اند آنرا محکم ساخته اند. معماران مصر قبور را مدتها بشکل بنائی جسیم و مستطیل میساختند که سطوحی مورب داشت این قبور را مصطبه نامیده اند که مأخوذ ازعربی و بمعنی نیمکت است زیرا بشکل نیمکتهای عظیم سنگی بوده است. دراوایل امر قبورفراعنه نیز مصطبه‌ای بیش نبودمنتهی بزرگتر ولی بعد بصورت بنائی چند طبقه در آمد که چند مصطبه داشت. از آن پس هرم پیدا شد با قاعده مربع وسطوح مثلث مانند. اهرام عظیم جیزه (۱) که شرح آن سبق ذکر یافت مشهور ترین آثار پاینده ایست که از عهد دولت قدیم باقیمانده. در عهد دولت جدید مقابر غالباً زیر زمینی شد و در آن میان تماشائی تر از همه قبوریست که نزدیك تب در وادی سلاطین قرار دارد و بجهة خود فراعنه در بدن سنگ کنده شده است. طول دالان زیر زمینی یکی از این قبور که باطاق های مرده منتهی میشود ۲۱۵ ذرع طول داشته. مقبره ستی اول تقریباً صد ذرع درازا دارد و شامل هشت اطاق تو در تو یا جدا و پلکانها و کفش کنهائی است که همه شاهانه تزیین شده.

معابد

معابدی که خرابه اش باقی مانده تقریباً تمام از عهد دولت جدید یا دورهٔ متأخر بر آن است. در آنموقع معبد ملك و خانهٔ خدا محسوب میشده ومحوطه وسیعی داشته که خدمه وسدنه در آن میزیسته‌اند.

(۱) _ GIZEH

منزل کهنه و خدمتکاران کارخانه و انبار و سرطویله و جایگاه حیوانات قربانی همه در داخل آن محوطه قرار داشت و از مجموع این ابنیه شهر کوچکی تشکیل مییافت شبیه به بعضی دیرهای بزرگ اروپا در قرون وسطی . در وسط این محوّطه فضائی مخصوص عبادت بود و خیابانی سنگ‌فرش بادو رده ابوالهول بدانجا منتهی میشد . درمدخل معبد (PYLONE) دری بود وازدوجانب آن دوبرج بزرگ بشکل هرم ناقص و مستور از صور برجسته وکتیبه . درجلوی مدخل معبد دومیل‌طویلی ازسنگ سماق یك پارچه سربآسمان میکشیدکه مسلّه نامیده میشود .مجسّمه‌های قوی هیکل فرعونی که بانی معبد بوده در مدخل معبد از دوسو گذاشته میشد . دیگر از اسباب زینت سر در معبد ستون هائی بلند بود که پرده‌های بیرق درنوك آن‌حرکت‌میکرد. چون‌ازمدخل‌معبدمیگذشتند بحیاط اندرونی وارد میشدند که دالانهائی ستون دار داشت ومراسم روحانی را درآنجا بعمل میآوردند.پس‌از آن تالارهای بزرگی پیدا میشد که چندین رج ستون سقف آنرا نگاه میداشت.این تالارها منشأ عمارات چهل ستون گردیده است .

مراسم مهمّه مذهبی درین تالارها اجرا میشده و هم درآنجاخداوند در نهایت هیمنه و طمطراق بر روی تختی کشتی مانند در نظرمؤمنین تجلّی مینموده‌است . هرچه بیشتربه‌اندرون معبدنزدیك میشدند ازعدّهٔ کسانیکه حقّ جلورفتن داشتند کاسته میشد وبهمین نسبت برغلظت ظلمت‌میافزودتا آنکه بخلوتگاه‌رازمیرسیدند که درآنجا هیکل خداوند آرام داشت و سیم وزرنگاری‌های‌آن‌پرتومی‌انداخت درین تالار کسی را حقّ دخول نبود جز کهنهٔ عالیمقام که از « اسرار ملکوت و ناسوت و دنیای دیگر » چیزی برایشان مکتوم نبود .

معابد مهم

زیباترین خرابه‌هائی که باقیمانده از معابد کرنك والاقصر (درمحل شهر تب) و معابد زیرزمینی ایپسامبول(۱) (فیمابین دوشلاّله اولی)ومعابدجزیرهٔ فیله(۲)(محاذی‌شلاّله‌اوّل) میباشد . شاید خرابه‌های

(۱) ـ IPSAMBOUL (۲) ـ PHILA

کرنك والا قصر عظیم‌ترین خرابه‌های دنیا باشد. چهل‌ستون معبد آمن‌درکرنك ۱۰۰ ذرع عرض و ۵۰ ذرع طول دارد چنانکه تقریباً کلیسای نوتردام دوپاری(۱) یك پارچه در آن‌جا میگیرد. این‌تالار را ۱٤٤ ستون به۱٦ ردیف نگاه‌میداشته. ستونهای دو ردیف اوّل که از سایرین بلندتر است ۲٤ ذرع ارتفاع و ۱۰ذرع‌دوره داشته. قطر هریك از آنها باندازهٔ ستون واندم (۲) پاریس بوده.

معبد زیرزمینی‌ایپسامبول‌نیزمانند خرابه‌های کرنك والاقصردراوان شرکت و اقتدار تب ساخته شده و بانی آن رامسس ثـانی بوده، چهار مجسّمهٔ عظیم‌الجثّهٔ رامسس ثانی که بیست ذرع قدّ پادارد و در سنگ تراشیده شده مـدخل معبد را زینت میکند. تمثالهای دیگری از رامسس ثانی که بشکل اُزیریس درآمده به ستونهای تالار بزرگ زیر زمینی تکیه‌کرده است.

امّا معابد جزیرهٔ فیله اغلب دراوان سلطهٔ یونان وروم ساخته شده ولی دنباله سنن محکم مصرقدیم را رهانکرده‌است. این معابد آخرین شاهکارهای‌هنرنمائی مصر شمرده میشود.

مجسّمه

هم در معابد و هم در قبور مصر مجسّمهٔ بسیاری‌پیدا کرده‌اند که از چوب یا از سنگ وگاهی از سنگهای سخت ازقبیل سماق و غیره ساخته شده‌است. مردم مصر از همان بدوکار در صنعت سنگ‌تراشی استاد و با سر رشته شدند چنانکه هم معمار قابل و هم حجّار ماهر بوده‌اند.

بسیاری از مجسّمه های مصری محاسن زیادی دارد معذلك حالت اغلب آنها یکسان و بیجان بنظر میآید مثلاً هرکس را ساخته‌اند چه ایستاده و چه نشسته همیشه تمام رخ کامل بوده و دستش به بدن چسبیده. آنکه ایستاده تنه را روی نوك پا انداخته و آنکه راه میرود همیشه پـای چپ را جلو داده است. این نقص از آنجا ناشی شده کـه چون حجّاران نیز مـانند معماران سعی داشته‌اند در راه مذهب خدمتی کنند و آثار پایندهٔ بسازند پیروی از هوس خود نکرده‌اند بلکه

---

(۱) - NOTRE-DAME (۲) - VENDOME

سنّتی مقدّس را که کهنه مقرر داشته‌بودند سرمشق قرار داده تخلّف ازآنرا جائز ندیده اند .

مجسّمه های مصری را میتوان بدو دسته قسمت کرد : مجسّمه هائی که برای زینت بوده ومجسّمه‌هائی که بکار پس از مرگ میرفته است .

قسم‌اوّل که بکار نصب در معابد میرفته فراعنه یا خدایان را باخصوصیّات خود بوضعی تقدّس آمیز مجسّم مینماید . حجّار متعمّد بود که حالتی از علوّ و احتشام بآنها بدهد بعضی از این مجسّمه‌ها هیکلی عظیم داشته مانند مجسّمه های رامسس ثانی در ایپسامبول ومجسّمه‌های فرعون دیگری که بمجسّمه های ممنن(۱) معروف شده و۲۱ ذرع قدّیا دارد .

قسم دوّم را درمقابرمیگذاشتند تا مثال‌مرده را بکارآیدوبداینجهت‌شمایلی‌است که گاهی ازحیث تجسّم وتشابه با اصل‌بی‌نظیر میباشد ویکی از معروفترین آنها مجسّمهٔ دبیر نشسته میباشد که درموزهٔ لوور جای دارد . این مجسّمه از سنگ‌آهك و ملوّن برنگ قرمز تیره میباشد . برای تکمیل شباهت حجّار حدقه را ازسنگ سفید ساخته ومردمك را از فلزّ کوهی وبؤبؤ را از فلزّ وپلك ومژه را از مفرغ. مخفی نماند که این مجسّمه نیز مانند بسیاری مجسّمه‌های دیدنی دیگرازعهد دولت قدیم بیادگار مانده بنا براین بهترین شاهکارهای حجّاری‌مصردر دورهٔ قدیم بوجود آمده است .

نقوش برجسته و نقّاشی

دیوارها و ستونهای معابد ودیوارهای مقابر بالتّمام از اشکال و صوری مستور میشده که حجّاران یا نقّاشان یا هر دو باهم رسم مینمودند. صور مزبورحاکی‌ازوقایع زندگی‌خداوندان یا سلاطین یا خود اموات بوده و چنانکه پیش گذشت در حقّ این صور و اشکال قائل به قوّه‌ای غیبی بوده اند .

صور حجّاری شده یا نقوش‌برجسته اقسامی چند دارد بدین معنی‌که گاه‌فقط

(۱) - MEMNON

طرحی در سنگ انداخته‌اند گاه صورت را مانند مهر اسم گود در آورده‌اند گاه شمایلی برجسته ساخته و جزئیّات صورت و لباس را کشیده‌اند و گاه تصاویر را حجّاری ننموده‌اند بلکه فقط روی سنگ منقّش کرده‌اند. ازاین‌رو نقّاش برخلاف آنچه امروز معمولست در مصر چیز جداگانه محسوب نمیشده و فقط بکار رنگ آمیزی آثار پاینده مانند مجسّمه و تصاویر وقایع زندگی میرفته است. درباب نقوش برجسته و نقّاشی نیز همان حکمی که راجع بمجسّمه کردیم جاریست بدین‌معنی که صنعتکاران در حین عمل همیشه از اصولی متابعت میکردند که از قدیم مانده بود و امروز بنظر ما خیلی غریب میآید مثلاً آنچه ساخته‌اند بحال نیمرخ است ولی چشمها روبرو نگاه میکنند. شانه از روبرو قرار گرفته ولی پا از پهلو نمایش داده شده. آنکه بیشتر منظور نظر بوده از حیث قدّ و قواره هیچ تناسبی با دیگران ندارد. از این گذشته صور یك پرده همه روی یك زمینه کشیده شده و اشخاص یا اشیائی که درخارج پهلوی یکدیگر بوده‌اند درنقش زیرهم قرارگرفته‌اند معذلك صنعتکاران مصر چون نهایت مهارت و چیره‌دستی را بخرج داده ریزه‌کاری را از نظر محو ننموده‌اند صور برجسته و نقوش بسیاری از خود گذاشته‌اند که از حیث جانداری و شباهت کمتر نظیر دارد. رنگ آمیزی مصری خیلی تند است و جلای آن اغلب تر و تازه مانده است.

خطّ — دیگر از تزیینات آثار پاینده مصر کتیبه‌های بیشمار هیرگلیف میباشد زیرا این خطّ فی‌الواقع جنبهٔ زینتی دارد. اوّلین علائم و اماراتی که در مصر بکار میرفته اشکالی بوده کنایه از خدایان یا سلاطین یا موجودات دیگر یا خیالی که معنای واضحی داشته است. مثلاً وقتی میخواستند کلمهٔ «خدا» یا کلمهٔ «سلطان» را برسانند مظهر ویرا که قرقی بوده میکشیده‌اند. بجهت نمایاندن کلمهٔ «گاو» شکل آن حیوان را رسم میکرده‌اند و برای رساندن «مبارزه» صورت آدمی را که مشغول زدن است. پس از چندی مردم مصر کشف مهمّی کردند باین معنی که فهمیدند لهجهٔ بشر از اصوات معیّنه ترکیب یافته تغییر

نمی پذیرد . درین موقع برای هر صوتی علامت مخصوص قرار دادند و این ابتدای اختراع خطّ بود .

درین خطّ که هیر گلیف نامیده می شود هر صوتی تصویری داشت بشکلی از اشکال و حالتی از حالات اشیاء یا حیوانات یا انسان و بدین لحاظ وضع بسیار شکیلی پیدامیکرد نهایت درنوشتن طولانی میشد ودرخواندن صعوبت بهم میرسانید زیرا علامات آن گاه نمایندهٔ حرفی بود و گاه مبیّن تقطیعی .

مردم مصر در امور جاری خویش رفته رفته علائم هیر گلیف را تازه تر کرده خطّ تازه‌ای اختراع نمودندکه بزبان فرنگیها هیراتیک (۱) نامیده میشود یعنی خطّ کهنه . مردم فنیقیّه سهولتی درخطّ اخیربکاربرده الفبای خویش را ازآن گرفتند . غیر ازاین دوخطّ ثالثی نیزدرمصررواج یافت که دِموتیک (۲) خوانده میشد یعنی خطّ عامّه .

جواهرسازی مردم مصر که کارتزیینات را بظرافت انجام میدادند درصنایع وحرف نیز از قبیل زر گری و جواهر سازی مقام بلندی را حائز شده اند . درمقابر مصراشیای ظریف بسیاری از طلا و نقره مانند سینه ریز و گردن بند و دست بند و تاج و جعبه آینه و عطردان و غیره بدست آمده که دانه نشان یامینا کاری شده است . مهارتی که درساخت آنها بخرج داده اند بیننده را بشگفت میآورد و اشکالی که بآنها داده اند غالباً از روی لوتوس یا پا پیروس برداشته اند یا سوسك را سر مشق قرار داده اند زیرا این حشره درنظرمردم مصر اسباب خوشبختی شمرده میشده . جواهرات مزبور از بس خوب از کار در آمده امروز هم مورد تقلید صنعتکاران دنیا میباشد .

اهمّیت مدنیّت مصر بنابر آنچه گذشت مصردرقدیم ترین عصر تاریخی دنیاصاحب مدنیّتی کامل بوده ومهمترین خصوصیّات آن اعتبارامورمذهبی واخلاقی ومهارت‌معجزه‌آمیزی‌میباشد که در کلّیّهٔ رشته‌های هنر وصنعت بمنصّهٔ ظهور رسانیده است . پایند گی تمدّن مصرهم بجائی رسیده که

(۱) - HIÉRATIQUE (۲) - DÉMOTIQUE

جز کلده و چین هیچ مملکتی را با وی قدرت همسری نمیباشد زیرا مدّت چهار هزار سال دوام یافته است .

مسلّم است که تمدّنی باین قدمت و باآن آثار نمایان درخشان اثر مهمّی در ترّقی سایر اقوام کنار بحر الرّوم داشته تا آنجا که میتوان گفت مصر آموزگار آنها بوده است .

یکی از مأمورین مصر جملهٔ ذیل را ازقول سلطان شام نقل میکند : «آمن قدرت خود را درتمام عالم بسط میدهد . . . ولی دربدوامر تنها در مصرفرمانروائی داشته . بنابراین‌عمران‌ومعرفت‌از آن خاك سربرزده بقلمرومن قدم‌گذاشته‌است ..»

فصل چهارم

کلده و آشور . سلاطین بابل و نینوا

دربین‌النّهرین یعنی سواحل دجله وفرات امروزآثار تمدّنی ظهور کرده‌است که ازحیث قدمت وشکوه تقریباً همپایهٔ تمدّن مصر میباشد .

اقوامی که درین‌خاك سکونت داشته‌اند برقابت برخاسته مدام‌بجان یکدیگر افتاده کشت و کشتار بسیاری راه انداخته اند .

نخستین دولت این سر زمین را پادشاهی بابلی موسوم به حمورابی (۱) تشکیل داد که بقدرت و کیاست معروف‌است . بعدهاشهریاران‌آشور قشون مهیبی ترتیب داده بر تمام خاك مشرق دست یافتند . این مردم درنده ترین و خون آشام ترین فاتحین دنیا بوده اند .

I

کشف مدنیت‌های قدیم ـ مملکت و مردم

روایات قدیمه

بسط تمدّن در سرزمین‌کلده (سواحل دو شطّ بزرگ دجله و فرات) در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد یعنی در

(۱) ـ HAMMOURABI

همان اوانی صورت گرفته که مصر نیز رو بتعالی میرفته است .

تا مائهٔ نوزدهم میلادی از تاریخ کلده و مملکت همسایهٔ وی آشور باندازهٔ مصر هم اطّلاعی در دست نبود . آنچه درین باب میدانستند بنهایت مختصر و منحصر بروایات نویسندگان قدیم یونان و توریة بود که بموجب آن چند نفر اسمی پیدا کرده بودند از قبیل نمرود(۱) که در شکار دستی داشته و نینوس(۲) که از آشور برخاسته و نینوا را بنا نهاده و ملکه سمیرامیس(۳) که در جنگاوری و مسافرت چیزها بوی نسبت میدادندکه بعقل راست نمیآید وتزیین شهربابل را نیزباونسبت میدادند و ساردانایال(٤) آن شاه فاسد الاخلاق که چون در نینوا محصورشد آتشی عظیم بر افروخت و با بستگان و ذخایر و نفایسی که داشت در میان شعله قرار گرفته تلف شد ولی اینها بیشتربه موضوع افسانه شباهت مییافت تا به کسانیکه در تاریخ ذکرشان میآید .

امّا پایتخت های این سلاطین با عزّ و تمکین گمان میرفت بکلّی بر روی هم خوابیده وهیچ آثاری هم از خود نگذاشته است زیرا فیالواقع نه درکلده ونه در آشور خرابهٔ بزرگی از آن قبیل که درمصر وجود داشت دیده نمیشد . محلّ آشور و بابل را بتقریب نشان میدادند ولی در آنجا جز تپه های عظیم گل رستی چیز دیگری بنظر نمیرسید .

معرفت باحوال آشور

پیشرفتی که درمائهٔ نوزدهم در امر حفریّات مصر بظهورآمد علماء را شایق نمود که در کلده و آشورنیزدست بکار کاوشهائی نظیر آن بشوند بُتا(٥) نام فرانسوی در ۱۸٤۲ بسمت قنسول رهسپار شهر موصل واقع در کنار دجله گردیده به پیدا کردن نینوا کمر بست . چندین تپه را داد کاوش کردند و عاقبت در یکی از آنها واقع در خُرساباد(٦) مجسّمه های عظیم الجثّهٔ گاوبالدار بیرون آمد .

این خرابه از نینوا نبود بلکه بقایای قصر سارگن(۷) پادشاه آشور بود که در

(۱) ـ NEMROD (۲) ـ NINUS (۳) ـ SÉMIRAMIS (٤) ـ SARDANAPALE
(٥) ـ BOTTA (٦) ـ KHORSABAD (۷) ـ SARGON

همسایگی نینوا قرار داشت. نقوش برجسته ومجسّمه ها وقسمت تحتانی‌قصر بالتّمام در زیر طبقهٔ ضخیمی از خاك بخوبی محفوظ مانده بود.

از این ببعد دیگران نیز بجستجو پرداخته از روی هر تپه‌ای که تصوّرمیرفت پایتختهای قدیم در زیر آن خوابیده باشد خاك را بر گرفتند وعاقبت‌الامر خرابه های نینوا بدست لایارد(۱) انگلیسی بیرون آمد و کتابخانهٔ آسور بانی‌پال(۲) با هزاران الواح آجری ظاهرشد. این‌الواح را حروفی پرکرده بود که باهیرگلیف مصری بسیار متفاوت و به میخ یا زوایای سه گوشی که بجهات مختلف قرار داده باشند شباهت داشت و از اینجهت این خطّ را در فارسی میخی و در زبان فرانسه زاویه مانند نام نهاده‌اند.

این‌خطوط را باقلم حکّاکی در گل‌نخشگیده نوشته وبعد درکوره می‌پختند قبل از اکتشافات بُتا و لایارد نیز خطّ میخی از روی کتیبه‌های ایرانیان قدیم معروف بود ولی خواندن آن بدرجهٔ هیرگلیف مشکل می نمود و علی الظّاهر بر خود اهل خطّ نیزمشکل بوده زیرا کتب لغت متعدّدی بکار میبرده‌اند که در ضمن حفریّات بدست‌آمده وراهنمای علمائی گردیده که درراه خواندن‌آن‌زحمت میکشیده اند. متجاوز از پنجاه سال کار میخواست تا نتیجهٔ مطلوبه حاصل شود یعنی بالاخره در ۱۸۵۷ بسیاری از علماء که از آن جمله رالنسن(۳) انگلیسی و اُپر(٤) فرانسوی بوده‌اند توانستند یکی ازالواح مهم‌آشوری را بخوانند وکاملاً ترجمه کنند. باین ترتیب بعد از علم معرفت باحوال مصر علم تازه‌ای تأسیس شد که معرفت باحوال‌آشورنام گرفت زیرا کشفیّاتی که تاآنروز شده بود تنها بدرد کشف تاریخ قوم آشور میخورد.

ازآن‌ببعد نیزاکتشافات تازه‌ای انجام گرفته مبرهن‌نمود که درکلده مدنیّتی وجود داشته بمراتب قدیم تر از آنکه آثارش در آشور بدست آمده بود وامروز موضوع معرفت باحوال آشور آثار قدیمهٔ کلده وآشور هردو میباشد.

(۱) _ LAYARD (۲) _ ASSOURBANIPAL
(۳) _ RAWLINSON (٤) _ OPPERT

خاك
ورودخانه‌ها

کلده و آشور دو قسمت از یك ناحیهٔ بزرگی میباشد که اهل یونان بین النّهرین نامیده‌اند باین نظر که در میان دو رود واقع شده.

خاك کلده در جنوب در قسمت سفلای دجله وفرات و آشور درشمال درقسمت وسطای دجله قرار گرفته.

فرات ۲۸۰۰ کیلومتر طول دارد (تقریباً سه برابر طول رودلوآر(۱)فرانسه) و دجله ۲۰۰۰ کیلومتر.

این هردو رود از گردنه های تنگ و گود فلات مرتفع ارمنستان سرازیر شده یکی بجانب بحر الرّوم و شام متوجّه میشود و دیگری راه ایران را در پیش میگیرد ولی بعدراه خودرا کج کرده بهم نزدیك میشوند ودردشت وسیعی تقریباً بموازات یکدیگر سیر می‌نمایند.

دجله پر آب تر و سریع تر است ولی فرات آرام تر و کم آب تر و ساحلش پست‌تر میباشد. این دو رود عاقبت بهم ملحق شده شطّ العرب را میسازد وبخلیج فارس میریزد ولی سابقاً هریك مصبّی جداگانه داشته داشت و حدّ فاصل بین آندو ناحیه‌ای مردابی بوده چنانکه حساب کرده‌اند از قدیمترین ازمنهٔ کلده تا کنون دریا تقریباً دویست کیلومتر عقب نشسته است.

هرسال در ماه فروردین و اردیبهشت که برفها آب می‌شود دجله و فرات آبی فراوان دارد و مانند نیل آبشان سرریز میشود منتهی طغیان اینها ازنیل شدیدتر و ناگهان تر است و بر خلاف نیل در دالانی طبیعی میریزد و بهمین جهت اغلب خسارت وارد میآورد و مردم برای استفادهٔ ازآن ناگزیر شده‌اند که زحمتی بیشتر کشیده سدّ بسازند و برعدّهٔ نهر های شرب اراضی بیفزایند و هرجا که اینکار ها انجام نگرفته مردابهائی پراز نی‌های بلند کشیده شده. آب وهوا نیز سخت‌تر و متغیّرتر از مصر است. در تابستان گرما تاب و توان شخص را میبرد ولی‌زمستان

(۱) - LOIRE

سرد میشود بالخاصّه در آشور که از فلات ارمنستان بادی مثل گلوله یخ بدانجا میوزد . در اواسط و اواخر پائیز بارانهای وافر می‌بارد .

مصرّ
معاش مردم

بین‌النّهرین که امروز تقریباً لم‌یزرع افتاده سابقاً هزاران‌هزار نفر را نان میداده است . این خاك فی‌الواقع حاصلخیز است ولی بشرط آنکه بسزا آبیاری‌شود. گندم وجو خودرو بعمل میآورد و گاه میشد که یکساله سه حاصل میداده است . مو وانجیر وانار درباغها فراوان وپیازخیلی متداول بوده . درخت درین‌جا نیزمانند مصربندرت پیدا میشده باستثنای نخیلات که بهمه دردی میخورده شطّ‌ها و برکه‌ها ماهی بسیار داشته . حیوانات اهلی و وحشی تقریباً نظیر حیوانات مصر بوده ومردم بخصوص بشکارشیر و پلنگ یا گورخر و گاومیش میرفته‌اند .

سکنه

دشتهای دجله و فرات نیز مثل وادی نیل چادر نشینانی را که در بیابانهای مجاور به بیابان گردی بسر میبردند بسوی خود جلب‌نموده تخته قاپو کرده وبزراعت واداشته و درامر آبیاری خبره‌گردانیده است . لکن ازآنجا که بین‌النّهرین برخلاف مصر گوشه نیفتاده دست‌یافتن برآن ازهرجانب آسان است مگر ازجنوب غربی‌که صحرای شام ازآنسو بسط مییابد.

بنا بر این مردمی که از بدو امر درین خاك سکنی داشتند برخلاف مصر از یك ملّت نبودند بلکه چندین قوم مختلف بوده و اغلب نیز با یکدیگر جنگ و جدال‌داشته‌اند بعلاوه این‌خاك غالباً درمعرض هجوم قبایل واقوام تازه قرار گرفته و نورسیدگان با اقوام قدیمی مخلوط شده اند . علیهذا تاریخ کلده و آشور بیشتر از مصر بهم ریخته و با خونریزی توأم است .

در میان این اقوام آنها که از حیث عدّه بیشتربوده و کوس دولت غالباً بنام ایشان زده شده ازبنی‌سام وخویشاوند نزدیك بنی‌حام بوده‌اند که درافریقای شمالی سکنی داشتند. این مردم اغلب پر مو و ریشو بوده اند بعض آنها (مانند مردم آشور) بینی تیز ولبان ضخیم و سر وریش مجعّد داشته‌اند امّا اقوام دیگری(مانند

قوم شومیر کلده) که از بنی‌سام نبوده اند کلّه‌ای بزرگ و مدوّر و از ته تراشیده داشته‌اند و بینی برجسته‌ای که درست در امتداد پیشانی قرار گرفته بود. معذلك همهٔ این اقوام متوسّط‌الخلقه و نیرومند و پرقوّه بوده وگوشتی پیچیده داشته‌اند.

لباس و مسکن

پوشاك مردم این مملکت بیش لباس اهالی مصر گرم‌تر و پر رنگ‌تر بوده و انواعی چند داشته از قبیل قبا و لبّادهٔ آستین کوتاه و جامهٔ دراز سرتاسری. این لباسها را اغلب بچند رنگ می بافتند و دست دوزی میکردند و ریشه میدادند ولی لباس اصلی شال پشمی ریشه داری بوده که دوبدوا مرمانند لنگ دور کمر می‌پیچیدند ولی بعد ها آن‌را بزرگتر کرده تمام بدن را می پوشیدند لکن اغلب شانه و بازوی راست را بیرون میگذاشتند. کفش مردم کلده و آشور پاپوشی بوده که با تسمه بپا می بستند و کلاهشان دستار یا کلاه نوك تیز نمدی. زر و زیور و عطریّات و روغن بزك پیش مرد و زن قربی داشته است. مساکنشان اغلب بناهائی بوده از خشت خام مربّع یا مستطیل که در قسمت فوقانی آن مهتابی مانندی ترتیب داده برجهای کوچك گنبدداری برفراز آن میساختند. پنجره کم‌داشت‌وروشنائی‌اغلب‌ازدر نفوذمیکرد.

II

کلدهٔ قدیم ـ ملوك بابل

تقسیم تاریخ کلده و آشور

در تاریخ کلده و آشور انقراض دولتی و تأسیس دولت دیگر مکرّر دیده میشود.

سلطنتی تشکیل شده چندی بزرگ میشودولی چیزی نمیگذردکه‌سرنگون گردیده جای خود را بدیگری میدهد. اقوام مختلفه هریك چند روزی بیش حکمروائی نداشته‌اند. مرکز قدرت ومدنیّت ازجنوب‌بشمال رفته‌بدین معنی که‌ابتداءدر کلده بوده وبعدبآشورمنتقل گردیده است.

۱ ـ در قدیم ترین دورهٔ تاریخی یعنی در حدود سه هزار سال قبل از مسیح کلده بدو ناحیهٔ شومیر(۱) و اگد(۲) منقسم شده بود که گاه مجتمعاً در تحت

(۱) ـ SUMER (۲) ـ ACCAD

لوای واحد رفته و گاه منفرداً هریك سیر خویش داشته‌اند. عدّه پایتختهای این دو ناحیه بیازده میرسیده و این بلاد یازده گانه همیشه بر سر حکومت مطلقه با یکدیگر در زد و خورد بوده‌اند.

۲ ـ عاقبت قدرت و حشمت بابل را مسلّم آمد. تقسیمات قدیمه از بین رفت ودرحدود ۲۱۰۰ قبل ازمیلاد حمورابی پادشاه بابل برمملکت وسیعی سلطنت یافته قوانینی محکم گذاشته تأسیساتی منظّم برپا کرد.

۳ ـ دولت بابل درنتیجهٔ هجومهای متوالی روبضعف گذاشته شوکت واقتدار درحدود ۱۲۵۰ سال قبل‌ازمیلاد به‌ملوك آشور رسید. سنا خریب(۱)وآسوربانی‌ـ پال که درمائهٔ هشتم وهفتم قبل از میلاد میزیسته‌اند و مقرّ سلطنتشان نینوا بوده مقتدرترین شهریاران این مملکت شمرده میشوند.

٤ ـ بازاقبال یکبار دیگر به‌کلده رو کرد. نینوا خراب شد (۶۱۲) قبل از میلاد بابل پایتخت و درعهد نُبوکَدُنَزَرْ دولتی عظیم‌الشّأن گردید ولی در ۵۳۹ قبل از میلاد بدست کوروش شهریار کشورستان ایرانی افتاد.) ـ

شومیر و اکّد

تقریباً پنجهزار سال پیش یعنی در حدود سه هزار سال قبل ازمیلاد کلده هم مانند مصرمملکتی متمدّن بود. این سرزمین بدو ناحیه (شومیر در جنوب و اگّد در شمال) قسمت میشده و در هریك از این دوقومی مخصوص سکنی داشتند مردم اگد ازبنی سام ولی اهالی شومیر ازنژادی دیگر بوده اند. معلوم نیست کدام یك از این دو قوم قبلاً در کلده بساط اقامت گسترده و زودتر بتمدن رسیده‌اند. هر دو ناحیه بلادی متعدّد ساخته و نهرهائی جدا کرده آب برده بودند. در میان این بلاد یازده شهر را پایتخت سلطنتی دانسته‌اند که از همه معروفتر در اکّد آگاده(۲) و در شومیر اُور(۳) و اوروك(٤) بوده است.

ملوك‌این‌بلاد درجنگهائی‌که باهم میکردندگاه فایق آمده بررقباغالب‌میشدند

(۱) ـ SENNACHÉRIB (۲) ـ AGADÉ (۳) ـ OUR (٤) ـ OUROUK

وگاه مغلوب شده ربقهٔ اطاعت بگردن می‌گرفتند وعلی‌الظّاهر درین گیرودار چندتن نیز پیدا شدند که شأنی داشتند و بر تمام خاك شومیر و اکّد فرمانروائی یافته‌اند. سارگن که پادشاه آکاده بوده و در ۲۸۵۰ سال قبل از میلاد سلطنت مینموده نامی بزرگ از خود گذاشته و در مقرّ خود آکاده درباری مجلّل و متجاوز از پنج هزار نفر آدم داشته است.

خاصیّت دولت‌قدیم

ملوك اکّدوشومیر بایستی همه‌چکیدهٔ جنگ باشند تابتوانند اقتدار و سلطهٔ خودرا از دست اندازی دیگران مصون نگاه دارند زیرا ناچار بودند که‌بافرماندهان بلاد دیگرا کّدوشومیر یا با اقوام دیگری مانند مردم‌عیلام که خاکی بود درمشرق دجله درحاشیهٔ فلات ایران مدام در زدو خورد باشند.

ملوك اکّد و شومیر پیشوای مذهبی نیز بوده خود را قائم‌مقام و کاهن اعظم خداوند شهر خویش میخواندند و بیشتر دارائی خود را صرف ساختن معابد وی میکردند وتا میتوانستند عبادتگاه را بزرگ وشکیل میساختند.

در تِلّو (۱) مجسّمه هائی ازگودئا (۲) (ملکی از شومیر) پیدا کرده اند که نشسته و نقشهٔ معبدی را که برای خداوند خود نین گیرسو(۳) ساخته روی زانو گذاشته و در خطاب بخدا میگوید: « ای خداوندگار من. ای نین گیرسو. ای خداوندی که امواج خشمناك را لجام میزنی. ای خدائی که‌گفته‌ات میدرخشد. ای پسر انلیل(٤). ای رزم‌آزما. من‌میخواهم اوامر ترا ازجان ودل انجام بدهم. ای نین گیرسو. من معبد ترا ساختم و باشعفی هرچه تمامترمیخواهم ترا دردرون آن جای بدهم. این است معبدی‌که چون‌کوهی بلند سربآسمان کشیده و صیت رونق و شکوه پرسطوتش در تمام مملکت پیچیده و در انظار با حشمت نین گیرسو جلوه کرده. بیا واین منّت را برآن بگذار واکنون که تمام شده این‌افتخاررا از آن دریغ مدار. » بر کتیبهٔ نوشته شده که چون معبد را افتتاح کردند هفت‌روز و هفت شب جشن گرفتند و در ظرف این مدّت تساوی کامل در شهر بر قرار بود چنانکه « خدمتکار باخانم خودهمسری میکرد. نوکر باخداوندگارخویش همعنان

(۱) ـ TELLO (۲) ـ GOUDÉA (۳) ـ NIN - GIRSOU (٤) ـ ENLIL

میرفت . در شهر من ضعیف با قوی پهلو به پهلو میزد و مردم بدزبان جز بکلام خوش دهان نگشودند . . . »

دولت قدیم بابل

در دورهٔ ما بعداز دوهزار و پانصد تا دوهزار سال قبل‌ازمیلاد میان ملوك کلده و عیلام و آشور جنگهای سخت اتّفاق افتاد ومردم‌شومیر بکلّی‌مضمحل‌شدندوازجانب مغرب‌جنگاورانی از بنی‌سام‌آمده دربابل بنای دولت جدیدی را گذاشتند . بابل بمعنی «باب‌خدا» است و درقدیم باندازهٔ شهرمعظم منفیس شهرت داشته و با اینکه مکرّر بمحاصره افتاد و بغارت رفت باز مدّتی متمادی نام خود را از دست نداد . ذکر این شهر در افسانه ها بسیار آمده و باسرای عیش و عشرت مترادف گردیده است . بابل از بلاد خیلی قدیم کلده نیست بلکه در ۲۷۰۰ قبل از میلاد ساخته شده و اقبالی که بوی روی کرده در نتیجهٔ موقع مناسب آن بود : بدین معنی که درناحیهٔ سفلای فرات در محلّی که این رود بیش ازهمه‌جا بدجله نزدیك میشود ساخته شده وباین ترتیب فیمابین آشور وکلده و مصر و ارمنستان وایران و فی‌الواقع سرچهارراهی قرار داشته است . علیهذا چیزی نگذشت که بازار مهمّی شد ومرکز مبادلهٔ عموم ممالك مشرق گردید . ملوك بابل در بیست و دو مائهٔ قبل از میلاد توانستند شهر خودرا پایتخت سیاسی ومذهبی تمام کلده بکنند .

حمورابی

دولت قدیم بابل در عهد سلطنت حمورابی (درحدود ۲۱۰۰ قبل‌ازمیلاد) بمنتهای شوکت خود رسید . این‌شهریار یکجا بزور شمشیر دولتی نیرومند تشکیل داده و یکجا بدرایت وکیاست باداره‌ٔ آن پرداخت . فرانسویها حمورابی را به شارلمانی تشبیه کرده اند که در جهانگیری و جهانداری هردو دست داشته است .

حمورابی بامردم عیلام دست بکارجنگ گردید زیرا آن مملکت قسمتی ازخاك کلده را تصاحب‌کرده بود ودر نتیجه نه تنها دست عیلام را از کلده‌کوتاه‌کرد بلکه آن مملکت را نیز بتصرف آورده خاك بابل را از شام تا ایران بسط داد . حمورابی

چنان کرد که تمام سکنهٔ کلده خدای بابل ماردوك (۱) را ربّ‌الارباب خود شناختند. حمورابی در اموری که نفع عام دارد بر تموّل مملکت می افزاید اهتمامی بلیغ داشت مثلاً نهر بزرگی از فرات تاخلیج فارس گذرانده اسم خود را بر آن گذاشت و بالنّتیجه جلگهٔ کلده چون بخوبی مشروب شد حاصل بسیاری داد چنانکه شاه درکتیبه‌ای چنین میگوید: «من نهر حمورابی را حفرکردم که‌اسباب برکت مردم است زیرا به شومیروا کّد آب فراوان میدهد وسواحل لم یزرع خود را بمزارع و کشت زار بدل میکند وغلاّت را جمع میآورد و آبی بمردم شومیروا کّد میدهد که هیچوقت نخواهد خشکید.» آثار نهر بزرگ حمورابی تا امروز نیز باقی مانده است.

شهرت حمورابی بیشتر بواسطه مجموعهٔ قوانینی میباشد که تنظیم کرده وصورتی از آن که روی تخته سنگ سیاهی نقر شده بدست آمده است. بالای تخته‌سنگ تصویر شمش(۲) ربّ‌النّوع عدالت دیده میشود حمورابی جلوی اوایستاده وقوانین را بتلقین او ترتیب میدهد مجموعهٔ مزبور سزاوار دقّت و مطالعه است زیرا بخوبی میرساند که در آن ایّام حقّ و عدالت را چگونه تشخیص میدادند و پایهٔ خانواده و مالکیّت و کار و تجارت و خدمت نظام را بر چه اصولی استوار نموده اند بجهة نمونه چند فقره از متن آنرا میآوریم: «هرگاه کسی دراستحکام سدّ خود تکاهل ورزد اگر رخنه‌ای پیدا شود وقریه را آب بگیرد مقصّر مأخوذ بتأدیهٔ مقدار گندمی است که بتقصیر او از مال مردم ده تلف شده درصورتیکه قادر نباشد خود واموالش بفروش میرسد ومتضرّرین وجوه حاصله‌را فیمابین خود قسمت میکنند. هرگاه کسی مزرعه‌ای را بباغبانی بسپارد که در آنجا باغی بسازد وآباد کند اگر باغبان درظرف چهارسال باغ را مواظبت کرد سال پنجم باغ فیمابین مالك وباغبان بالسّویّه قسمت میشود ومالك میتواند هر یك از دوحصّه را که بخواهد بجهةخود بردارد. هرگاه‌کسی گاوی یاخری را باجاره گرفته درصورتیکه شیری حیوان را در

(۱) - MARDOUK (۲) - SHAMASH

مزرعه بدرد از کیسهٔ مالك رفته . هرگاه پسری پدرخودرا بزند دستش را خواهند برید. هرگاه کسی چشم آزادمردی‌را بکند بقصاص خواهدرسید . هرگاه طبیبی‌درباره آزادمردی که زخم سختی برداشته بعمل یدی توسّل جوید اگرمریض را بکشد دستهایش‌را میبرند. هرگاه معماری برای غیرخانه‌ای ساخت که چنانکه باید محکم نبود اگرخانه خراب شودوصاحب‌خانه رازیربگیرد معمارمستحقّ اعدام‌است واگر پسرصاحبخانه را زیربگیرد پسرمعمارکشته خواهد شد واگراثاث‌البیت تلف شود معمار ملزم است که قیمت اثاثیّه را بپردازد و خانه را نیز بخرج خود بسازد . صاحبمنصب وسربازی‌که بقشون دعوت شد و نرفت‌ولواینکه دیگری را اجیرکرده بجای‌خود روانه نماید محکوم بمرگ‌است وخانهٔ اواز آن‌کسی‌خواهد بود که جای اورا درقشون میگیرد . . . »

هجوم بخاك کلده

دولتی که شالودهٔ آنرا حمورابی ریخته بود دویست سال دوام کرد وعاقبت درنتیجهٔ حملهٔ اقوام کاسیت و هیتیت که ازشمال آمده بودند مضمحل گردید . قوم هیتیت در ۱۹۲۵ بابل را گرفته بتاراج داد وسپس‌غنائم خودرا برداشته بآسیای‌صغیربرگشت . بعد ازچندی مقارن زمانی‌که قوم هیکسس‌مصررا مسخّرکرد قوم کاسیت ببابل تاخته‌آن شهر را تصاحب نموده پایتخت خود قرار داد . اسب سواری‌را این قوم دربین‌النّهرین‌معمول کرد وهم باقتضای حکم کلّی چون‌نیمه وحشی بود مدنیّت مغلوب‌شدگان‌را پذیرفت .

شأن ملوك کاسیت که در بابل مقام کردند بشوکت حمورابی نمیرسید مثلاً هنگامی که فراعنه بآسیا حمله کردند صلاح را درآن ندیدند که برسرشام بامصر دربیفتند و بهترچنان دانستند که روابط حسنه را باایشان قائم نمایند . در الواح آجری مکاتیبی ازپانزده وچهارده مائهٔ قبل‌از میلاد دیده‌اند که درطیّ آنها ملکی ازبابل دختر فرعون را بزنی میخواهد و شهریار دیگری تحف وهدایائی گرانبها که منجمله پنج اسب و پنج دستگاه ارّابه بوده بجهة فرعون فرستاده و در ازای آن ازفرعون «طلای‌زیاد» میطلبد. فیمابین کلده ومصر بوسیلهٔ کاروان‌تجارتی کلان درجریان بوده است .

III
کشور گشایان آشور ـ دولت جدید کلده

ظهور قدرت آشور

ملك بابل درنامهٔ خود خطاب بفرعون چنین مینوشت :

« شهریار آشور خراجگذار من است . اگر با من دوستی هیچ عهد و پیمانی میان شما نباید ردّ و بدل شود . او را از خودت دور کن » .

مردم آشور فی‌الواقع مدّتی طولانی خود را خراجگذار ملك بابل میشمردند و درعهد حمورابی افواج بابل در پایتخت آن خطّه آشور ساخلو بودند امّا رفته رفته برقدرت ایشان میافزود تا روزی رسید که توانستند ازضعف کلّیّهٔ رقبای خود (اقوام هیتیت و کاسیت) استفاده کرده شیرازهٔ سلطنت بابل را از هم پاشیده ملك آنجا را غل بگردن نهاده بآشور آوردند (درحدود ۱۲۵۰ قبل ازمیلاد) واز آن ببعد سلاطین آشور ملك‌الملوك مشرق زمین گردیدند .

مردم آشور که در کوهستان بسر میبردند بسیار قوی البنیه بودند و پشتکار داشتند ولی خونریزی ودرندگی را برخود مخمّر کرده بودند وهمان سبعیّت امروز هم درسرشت کردهائی که درسرزمین آشورقدیم مسکن دارند پدیدار است وقتل‌عامی که درعصرما مکرّر دربارهٔ ارامنهٔ آن صفحات بوقوع پیوست نمونه‌ای از کشت و کشتار خونخوارانهٔ سکنهٔ قدیم آشور و نینوا میباشد .

بموجب روایات یونان وتوریة و کتیبه ها ونقوش برجسته و اسناد و مدارك سلاطین آشور خونخوارانی مستبد وبیرحم بوده وجزجنگ بچیزی اقبال نداشته‌اند .

قشون آشور

بدین‌لحاظ کشور گشایان آشورمخصوصاً درراه بسط مؤسسات جنگی بذل همّت کردند چنانکه قشون آشوری بهترین قشونهای دنیا گردید وکارتنسیق آن بدانجا رسید که نه فقط میتوانست با حریف روبروشده محاربه کند بلکه بغفلت گرفتن خصم و هم تصرّف قلاعی را که دشمن درآن حصاری میشد نیکو میدانست .

قوم آشور کسانی هستند که (نخستین بارسواره نظام واقعی ترتیب دادند) وفنّ محاصره

را کامل نمودند. پیاده نظام آشور مرکب از نیزه دار و کماندا بود که هردوشمشیر کوتاهی نیز داشتند. سربازان قبائی چرمین و بلند دربرمیکردند یا اینکه زره میپوشیدند و شلوارشان چسبیده به بدن بود و کفشها با بند بسته میشد. مغفر نوك تیزی بسرمیگذاشتند وسپرهای بزرگ بدوش میکشیدند. قشون آشور یکدسته نیز پیاده نظام سبك اسلحه داشت که درحرکت چست وچالاك تر بودند. ایندسته جوشن نداشت وجز سپر چیزی دردست نمیگرفت. هرسپاهی سبك اسلحه مشکی پرباد کرده برمیداشت که هنگام عبور از آب بکار برد. سواره نظام در بدو کار کمتر بکارمیرفت ولی عاقبت اهمیّت بسیاری کسب کرد. سوار بر اسبهای کوچك چابك ومحکم مینشست و دوقسمت بود کماندار ونیزه دار. سوار نه تنها درجنگ شرکت میکرد بلکه بکارسرو گوش آبدادن و تاخت و تاز دور و دراز نیزمیرفت. فیمابین قوای خصم تفرقه می انداخت. کشت وزرع دشمن را بباد فنا میداد وخلاصه آنکه قبل از رسیدن اصل قشون وحشت و هراس در دل مردم میکاشت. بعضی اوقات درارّدو کشیها سواره نظام سربازان پیادهٔ سبك اسلحه را ترك خود نشانده میبرد وباین ترتیب چون بنقاط دوردست لشکرمیکشیدندسوارخیلی بدرد میخورد وسواره نظام فرنگ امروزه نظیراین عمل را انجام میدهد. قشون آشورعرّاده سوار نیز داشت ودرهرعرّادهٔ جنگی سه نفرقرارمیگرفت و همچنین یکدسته قشون که مخصوص قلاع واستحکامات بوده وبکارگرفتن بلاد میرفته است. دستهٔ اخیرالذّکر در خندق کندن ونقب زدن عامل بوده بوسیلهٔ اسبابی که شکل ماده خوك یا قوچ داشته در حصار رخنه وارد میکرده بجهة حمله برج متحرّك میساخته و برج و باروی بلاد را با انداختن تیروسنگ سوراخ مینموده و با نردبان ازدیوار بالا میرفته است.

کشور گشایان آشور

نخستین پادشاه کشورستان آشور تگلات فالازار (۱) اوّل بود که در حدود ۱۱۰۰ قبل از میلاد سلطنت داشت. او قوم هیتیت را مغلوب کرده قلعهٔ کارکمیش را ازآنها بستد.

---

(۱) - TEGLATHPHALAZAR 1er

از کوهستانهای شام بگذشت و به بحر الرّوم رسید. در کتیبه‌ای که نوشته بخود میبالد که چهل و دو ملّت را باسلاطین آنها مقهور گردانیده است تا آنجا که فرعون هم بقصد جلب نظر لطف او هدایائی چند (یك نهنگ و یك اسب آبی) بجهة وی فرستاد.

(دولت آشور درزمان حکمرانی سلسلهٔ سارگن (۷۲۲-۶۱۰ قبل از میلاد) باعلی درجهٔ شوکت رسید) شهسواران دوگانهٔ این سلسله سنّا خریب و آسور بانیپال میباشند که پایتختشان شهر نینوا بود.

سنّاخریب پسر سارگن (۷۰۵ - ۶۸۱) بابل را گرفت وقوّه بحری بزرگی ترتیب داد که تمام اقوام کنار خلیج فارس را مطیع و منقاد سازد. باستثنای شهر صور تمام فنیقیّه را بتصرّف درآورد وفلسطین را دست نشاندهٔ خود کرد و بیت المقدّس را هم گرفت از آن پس راه مصر درپیش گرفت زیرا فراعنه ازقدرت آشور مضطرب شده کینهٔ آنرا بدل برداشته بودند. مصر چارهٔ دفع این هجوم نداشت ولی طالع بلند مدد کرده بلائی عمومی برقشون آشور نازل شده آنرا نابودساخت (۶۹۰). چون بیست سال براین واقعه برآمد مردم آشور بکینه کشی برخاسته بقهر و غلبه وارد منفیس شدند. درمیان شهریاران آشور حشمت و شوکت آسور بانی پال مانند نداشت (۶۶۹-۶۲۶). او است که مصر و کلده و عیلام را مسخّر نمود و در اضرار بآن ممالك هرچه از دستش برآمد فروگذار نکرد. پایتخت آنهارا چه تب چه بابل چه شوش بتاراج داد و ثروت آنها را در نینوا جمع آورده آن شهر را عروس بلاد مشرق گردانید. درین زمان حدود مملکت آشور ازجانبی فلات ایران و ازجانب دیگر نوبه بود واین چنین وسعتی هیچگاه بخودندیده بود. معامله‌ای که بامردم بلادمفتوحه میشد درالواحی که بدست آمده بشرح و بسط مضبوط میباشد. ماحصل لشگر کشی ها و تاریخ قوم آشور سلسلهٔ طولانی از قتل و نهب وغارت است که مفصلاً در کتیبه‌ها آمده وحتّی باعث انزجار وملالت خاطر خواننده میشود.

قشون آشور چون غلبه مینمود بهیچوجه بکسی رحم نمیکرد. این است یکی از کتیبه‌های سال ۸۸۴ که آسور نازیربال(۱) درطیّ آن یکی از لشگر کشیهائی را

(۱) - ASSOURNAZIRABAL

که برضدّ یاغیان کرده شرح میدهد : «بفرمودهٔ آشور و ایستار (۱) خدایان بزرگ وحامیان من لشکریان وعرّادههای جنگی خود راجمع آوری نمودم . . . از کوهها گذشتم و بجانب کینابو (۲) قلعهٔ هولائی (۳) (رئیس عصاة) روان شدم . . . بشهر حمله آوردم و بیك ضرب شست متهوّرانه آنرا تسخیر نمودم . ششصد نفر از جنگیان دشمن را ازدم شمشیر گذراندم . سههزار بندیرا طعمهٔ آتش ساختم ویکی را نیز زنده نگذاشتم تا بکار گروکان برود . امّا هولائی را بدست خود گرفتم وزنده پوست کندم وپوستش را بدیوارشهر آویختم . . . از کینابو بسوی تِلا (٤) روان شدم شهر بخوبی مستحکم شده بود وسه بارو داشت مردم که بحصار مستحکم و عدد بیشمار جنگیان خود دلگرم بودند ازدرعجز والحاح درنیامدند . بجنگ پرداختم و خونها ریختم و بشهر یورش بردم و آنرا بگشادم . سه هزار نفر سرباز را از دم تیغ گذراندم . . . بسیاری را درآتش انداختم و اسرای زیادی زنده گرفته پارهای را دست وانگشت بریدم و دیگران را گوش و بینی . بسیاری را از دیده محروم نمودم. از زندگان وازسرها پشته ساختم وسرها را به تاکهای بیرون شهر آویختم جوانان ودختران را درآتش انداختم . » فنّ نهب وغارت را نیز مردم آشور بکمال رسانیدند . مملکتی را که میگرفتند مرتّباً بتاراج میدادند . درختها را می بریدند حاصلهارا خراب میکردند . شهرهارا باخاك یکسان میکردند . چارپایانرا میبردند و هر که از قتل عام جائی بدر برده بود مانند گلّه گوسفند جلو انداخته بآشور روانه میکردند تا درساختمان قصور سلطنتی بکار بگمارند . آسوربانی پال میگوید: «شوش را متصرّف شدم و از سرخزائن و ذخائر سلاطین عیلام که از قدیم رویهم انباشته شده بود مهر برگرفتم . . . غنائم جنگی که بآشور بردم عبارت بود از سیم و زر و جواهر و زیورهای خاندان سلطنت و البسهٔ قیمتی و اسلحهٔ روز جنگ و روز سان و تمام اثاثیّه قصور و ظروفی که بکار خوردن و آشامیدن و عطر زدن میرود و عرّادهها و ارّابهها و اسبها و استرهای بزرگ سردهنه طلا . . . سی ودو

(۱) - ISHTAR (۲) - KINABOU (۳) - HULAI (٤) - TÉLA

مجسمهٔ سلاطین‌را که ازسیم وزرومفرغ وسنگ بودبآشورفرستادم . معابدعیلامرا از بیخ‌وبن‌برانداختم . ارباب انواع را بباد دادم . . . درمسافت یکماه‌و بیست‌و پنج روز راه‌آن سرزمین را خراب ومنهدم نمودم وشوره وخاردرآنجا پاشیدم وغنائمی بتفصیل ذیل بآشور آوردم : پسران و خواهران سلاطین و تمام خانوادهٔ سلطنت‌و حکّام و صاحب منصبان کماندار و ارّابه رانها و سواران و اسلحه سازان و ارباب حرفه را از زن و مرد و اغنام و احشام که بـر روی هم بیش از ابری از ملخ میشدند . . . خلاصه سرعیلام‌را کوبیدم و فریادهای خوشحالیرا در درو دشت آن خطّه بریدم و آنرا جایگاه گورخر وآهو و دد ودام ساختم . . . »

عادات واخلاق سلاطین آشور

سلاطین‌جنگاورآشور درعمارت‌نیزدستی داشتند ودرواقع همّ اساسی‌ایشان‌منحصر بهمین‌بود که شهروقصری‌بجهةخودبسازند چنانکه فرعون‌اهتمام داشت مقبره‌ای‌بجهة خویش‌برپانماید. اغلب چنان اتّفاق میافتاد که هرپادشاهی شهری را که خود درآن سکنی‌داشت بر گردانده تزیین‌مینمود وباین‌ترتیب هرچندی درآشورشهر تازه‌ای پایتخت میشد مانند آشوروکالاه(۱) ودورسارگن (۲) (خُرساباد) ونینوا که سنّا خریب مرمّت نمود .

در فاصلهٔ بین دو لشگر کشی شهریـار آشور اوقات خود را مخصوصاً بشکار میگذرانید و با دسته سگان شکاری خود شیرو گورخر وگاو وحشی‌صیدمیکرد ودرضمن جشن‌ها و ضیافتهای شاهانه‌ای که در قصر خود ترتیب میداد باتیر میزد ودرین کار لذّتی میبرد . نقوش برجستهٔ پادشاه‌آشور را باین وضع‌نشان‌میدهد که جامه‌ای زردوزی شده دربر وکلاهی بلند وجواهر نشان برسر در میان درباریان وغلامان وزنانی که گوش برفرمان‌او ایستاده اند قرار گرفته است . مشکل است باور کرد که این همان سلطان رزم‌آزمای خشن میباشد که خود را بوجهی که‌در خور زنان است آراسته وزیر چتر شاهی آرام یافته . بسا میشد که این شهریاران

(۱) ـ KALAH (۲) ـ DUR-SHARROUKIN

درنتیجهٔ عیش وعشرت به تن پروری عادت میکردند وهمین فقره باعث فنا و زوال دولتشان گردید.

بی ثباتی دولت آشور

هریك ازپادشاهان آشورچون براریکهٔ شاهی‌جلوس میکرد لشگر کشیهای اسلاف خود را از سرمیگرفت‌مثلاً فتح‌نامه های تکلاتْ فالازارْ وسنّا خریب تقریباً ذکر اقوام‌واحدی را میآورد. این‌مطلب‌را علّت آن است که بلاد مفتوحه مدام درحال طغیان بودند و سلاطین آشور دائماً در کار تدمیر و اسکات شورشیان. دولت آشور پس از غلبه هیچگونه نظم و نسقی درامور بلادمغلوب‌نمی‌آورد. بوضع ادارهٔ آن نواحی‌دست نمیزد و پادشاه آنجا را نیز سر کارخود میگذاشت فقط خراج مرتّبی ازاومطالبه مینمود مقهورین چون مزهٔ تلخی را که از شکست چشیده بودند ازیاد میبردندیا میدیدند که شهریار را جنگهای دیگری مشغول داشته دوباره سربلندمیکردندو از پرداخت باج سرباز میزدند تا آزادی از دست رفته را بازستانند وپادشاه‌آشور مجبور میشد که از نو برای تنکیل عاصیان‌لشگربکشد. شاهزادگان‌آشورنیزکه بحکومت ناحیه‌ای منصوب میشدند اغلب بر ضدّ خداوندگار خود بر میخاستند تا بلکه قدرت او را صاحب شوند. علاوه بر همهٔ این مطالب بایدگفت‌که‌ازاندرون خاندان سلطنت نیز انقلابی بر میخاست و چه بسا سلاطینی که‌روانه دیارعدم‌شده و قتل ایشان موجب عصیان تازه میگردید. بعلاوه از آنجا که‌بنیان دولت آشور بر وحشت و هراس قرار گرفته بود عموم مردم از آن نفرت‌داشتندوفی‌الواقع‌حقّ با توریهٔ است که این دولت را بحیوان عظیم‌الجثّه‌ای تشبیه کرده که پایش ازگل ساخته شده باشد بهمین جهت مقهورین متّصل دست بیکی‌کرده رایت طغیان‌برمی افراشتند ودولت آشور از بس جنگیدبنیه‌اش بکلّی تحلیل رفت‌چنانکه‌ازمرگ آسوربانی پال بفاصلهٔ چند سال قوم تازه‌ای معروف به سیت(۱) از اروپا راه افتاده شام را بباد تطاول داد. مدی و بابل این سانحه را غنیمت دانسته به آشور

(۱) - SCYTHE

تاختهنینوا پایتخت را گرفتهباخاك یکسان کردندودولت آشوررا منقرض نمودند (۶۱۲ قبل‌از میلاد)

نشور بابل

شهریاران بابل قسمت اعظم متصرّفات آشور را تصاحب‌نمودند ولی دوران تسلّط آنها دیر نپائید وبیك مائه نکشید . معذلك یکی از ایشان موسوم به نبوکد نزر (۶۰۴ تا ۵۶۱) قدرتش باقدرت آسوربانی پال پادشاه آشور همسری میکرد . نبوکدنزر نخائو[1] فرعون مصررا ازشام بیرون کرد بیت المقدّس را گرفت وسکنهٔ آنرا باسارت ببابل برد و بجانب صور روان‌شده چنانکه میگویند پس از سیزده سال محاصره آنرا تصرّف نمود واین مهمّ را که بدست سنّا خریب اجرا نشده بود انجام داد . اسراء را بکار مرمّت بابل گماشت واین شهررا باز «ملکه آسیا» ومعظم‌ترین بلاد مشرق زمین گردانید . گرداگردشهر بابل را محوّطه‌ای مربّع که ۴۵ کیلومتر وسعت داشت احاطه میکرد واین جمله کمی از فضای پاریس بیشتر میباشد . حصار شهر که از آجر وقیراندود بود ۹۵ ذرع ارتفاع و۲۵ ذرع عرض داشت . ۱۵۰ برج مربّع بر روی‌آن ساخته وصد دروازهٔ مفرغی درآن کار گذاشته بودند. فرات از وسط شهر میگذشت وجسری سنگی دو طرف رود را بهم متّصل مینمود . خیابانهای شهر بشکل عمودی بایکدیگر تقاطع کرده به‌قصر شاه منتهی میشد . خرابهٔ این قصر شامل ۱۴ هکتارزمین است. یعنی تقریباً دو برابر میدان کنکرد[2] پاریس . نزدیك قصر حدائق معلّقه قرار داشت که یکی‌از عجائب سبعهٔ عالم‌محسوب‌وعبارت ازسطحه‌هائی بود که بستون تکیه داشت وروی آن بامخارج گزاف از درختهای بلندنایاب باغها سرانداخته‌بودند . معابدهشت گانهٔ مجلّلی‌هم که نبوکدنزر ساخت برزینت شهر میافزود . ثروتی که دربابل انباشته شد بجائی رسید که نبوکدنزر برای حراست‌آن ازدستبرد مهاجمین جلگه فرات‌را درپناه حصار حصینی‌قرارداد .

غلبهٔ ایران

محکم کاریهای نبوکدنزر نتوانست بابل را از زوال نگهدارد چنانکه دربرابر قشون خصم ناچار سرتمکین فرود آورد و

(۱) ـ NÉCHAO (۲) ـ CONCORDE

از آن پس هیچگاه کمر راست نکرد. خلاصه کوروش پادشاه کشورستان ایران که ازجانب مشرق آمده بود درسال ۵۳۹ قبل از میلاد بابل را مسخّر کرد واین سال انقراض تاریخ کلده شد.

هرچند بساط دولت بابل برچیده شد ولی خود شهر آسیبی نیافت وشکوه آثار پایندهٔ آن بازیبائی تجمّلات تامدّتی متمادی درانظار جلوه‌گر بود.

فصل پنجم

تمدن کلده

مذهب. علوم. صنایع.

مردم کلده خاصةً بغیب گوئی پرداخته و میکوشیدند تاخود را از طالع بد مصون نگاهدارند. کلده سرزمین غیب گویان وعلماء علم احکام وجادوگران بود. مراقبت درامور عالم وپیروی ازعقل معاش واصول ثابته درسرشت مردم کلده وجود داشته است. مردم کلده درامر محاسبه ورصد ستارگان مهارتی بخرج داده‌اند. ابنیهٔ آجری پاینده‌ای که دربین‌النّهرین ساخته شده تودهٔ عظیمی است که‌اشکال هندسی دارد. صنعتگران وهنرمندان آشور در تصویر وتزیین قصور بمقام بلندی رسیده‌اند.

I
مذهب و علوم

خصوصیّات تمدّن کلده

سکنهٔ بین‌النّهرین چه‌مردم کلده وچه‌قوم آشور خَلقاً و خُلقاً بامردم مصر تفاوت کلّی داشته‌اند زیرا ازیکسو تنومندتر و پرگوشت‌تر وخشن‌تر وبیرحم‌تر بوده‌اندوازجانب دیگر کمتر دنبال تخیّل رفته و دراتّخاذ روشی درزندگی وعقل معاش جلوتر بوده وهمّ خودرا بیشتر مصروف منفعت وآسایش خویش نموده‌اند.

خصوصیّات اصلی تمدّن بین‌النّهرین نیزدرست باخصایل خلقی ایشان مطابقت

میکند. مذهب کلده مذهبی بوده که مبنای آن بر منفعت قرار داشته زیرا مردم کلده خدایا فرشته‌ای را میپرستیده‌اند که ایشان را در پناه خود میگرفته. ضمناً در جستجوی کشف آتیه نیز بودند تا خودرا از شرّ شیاطین محافظت نمایند. شیاطین مزبور را درآلامی میدیدند که بدیشان عارض میگردید. ابداعات اصلی مردم کلده همه نکته‌ای دارد که بکار زندگی روز گذر میرود و از آنجمله مخصوصاً فنّ محاسبه و مقیاس گرفتن بحدّ کمال رسیده است.

مهمترین آثار پاینده‌ای که برپا داشته‌اند قصورسلطنتی است وازاین رومردم بین‌النّهرین در ساختمانهای خود زندگان را در نظر داشته‌اند نه اهل قبور را.

حقّ اینست که‌این تمدّن‌را تمدّن کلده‌بنامیم زیرااز‌ابتداءدر کلده بسط‌یافته‌است ومردم آشور جز تکمیل فنّ جنگ وتزیین قصورسلطنتی بکاردیگر نپرداخته‌اند.

مذهب کلده

در اوایل امر در کلده نیزمانند مصرهرشهری خدائی‌مخصوص بخود داشت. پس ازتشکیل دول معظم پرستش خدایان‌بلاد مختلفه عموم یافت و خدای پایتخت ربّ‌الارباب شد. بدین لحاظ بروز گارحمورابی چون بابل پایتخت کلده بود خدای این شهر که ماردوك نام داشت ربّ‌الارباب کلده شناخته شد. از آنجا که پایتخت دولت آشوردرابتداء شهرآشور بودوخدای آن شهر نیز آشور نام داشت آشور ربّ‌الارباب مردم آشور گردید.

خدایانی که از حیث شأن و منزلت بعد از ماردوك و آشور میآمدند در کلده و آشور عبارت‌بودند از اآ(۱)ربّ‌النّوع آب‌که کوزه‌گرلقب داشت زیرا میگفتند اوست که گلی‌سرشته وآدم ابوالبشر را ساخته. سین(۲) ربّ‌النّوع ماه که موکّل زمان و فرزندان دوگانهٔ‌اوبوده. شمش(۳) ربّ‌النّوع خورشیدکه خداوند عدالت شمرده میشده و ایستار(٤) ربّ‌النّوع زهره که خداوندی جنگ و عشق را نیز داشته است.

خدایان‌بسیاری این‌خداوندان معتبر را کمك‌بوده‌اند و ضمناً فرشتگانی‌مردم

---

(۱) - EA (۲) - SIN (۳) - CHAMASH (٤) - ISHTAR

را در امان خود نگاه میداشته‌اند.

مردم کلده و آشور را عادت چنان بود که خدایان خویش را با پیکر انسان میساخته‌اند ولی گاه نیز بسان مردم مصر هیکلی نیمه انسان و نیمه حیوان بایشان میداده‌اند مثلاً اِآ بشکل ماهی بود و ایستار بدن کبوتر داشت. فرشتگانی که شمایلشان را دم در قصور میگذاشتند گاه مجسّمهٔ عظیم انسانی با پرهای بلند بود و گاه شیری یا گاوی بالدار با سر انسان.

خواصّ خدایان

درنظر مردم کلده و آشور خدا فعّال مایرید و خواستار اطاعت مطلق بندگان بود. از خدایان میترسیدند و برای اینکه بر سر لطفشان بیاورند غذا بدیشان نیاز میکردند و قربانی تقدیم مینمودند. برّه یا بزغالهٔ قربانی را بر همه چیز رجحان میدادند وعقیده داشتند که اگر در اقامهٔ این مراسم غفلت ننمایند ارباب انواع این ملّت را درزیر شهپر حمایت خود میگیرد و اقوام دیگر را دشمن میدارند و از لطف خود محروم مینمایند. اگر از جنگی فیروز بیرون آمده غنیمت میآوردند میگفتند چون در خدمتگذاری خداوندان صدیق بوده‌اند باجری رسیده‌اند و اگر شکست میخوردند آنرا مجازاتی از جانب خدایان می پنداشتند. پادشاه بهر جنگی که اقدام میکرد عنوانش این بود که بنام خداوندان و برای انتقام از دشمنان ایشان عازم میدان است.

آسوربانی پال در یکی از کتیبه ها چنین می‌نویسد: «کسانی که دهانشان را برخلاف آشور ربّ‌الارباب وبرضد من بکنکاش آلوده بودند زبانشان کنده‌شد. من آنهارا در گودالی انداخته اعضاءِ آنها را بریده و بدنشان را خوراك سگها کردم... وبا اجرای این مهمّ قلب خداوندان معظم خودرا شاد ومسرور گردانیدم.»

اساطیر کلده

مردم کلده نیز مانند مصر سرگذشت های جور بجور برای خدایان خویش ساخته بودند. از جملهٔ اساطیر مشهوره شرح مسافرتهای ژیلگامش(۱) یکی از سلاطین قدیم اوروك میباشد که در حقّ او

(۱) - GILGAMESH

مقام الوهیّت قائل شده بودند و قصّه اش شبیه به نمرودی است که توریة آورده و هر کولی[۱] که پهلوان یونان بوده. بقراریکه میگفتند این شخص شکارچی پر کار و پهلوانی بود که درزیبائی وقوّت معجز کرده بود مثلاً میتوانست شیری را در بغل بگیرد و خفه کند. مصاحب وفادار این پهلوان گاوی بود موسوم به اِاآبانی[۲] که سرانسان داشت. ازآنجا که ژیل گامش وقعی به ربّةالنّوع ایستار نگذاشته بود ربّةالنّوع کینهٔ اورا بدل گرفته و برای انتقام خود جانورانی چند برضدّ این دو رفیق برانگیخت وبلیّاتی برایشان نازل کرد. ژیل گامش ازهمهٔ این بندها مظفّر ومنصور بیرون جست ولی رفیقش تلف شد. ژیل گامش ازمرگ مصاحب بی‌نهایت اندوهگین گردید و هیچ آرام نیافت. با احترام زیاد اورا برداشته بخاك سپرد پس از آن خود را بپای نِرگال[۳] ربّ‌النّوع مرگ افکنده بنای تضرّع و زاری را گذاشت که قبر اِاآبانی را بگشاید. ژیل گامش با حالت انکسار چنین میگفت:

« این گور را بشکاف و خاك را از هم بدران کـه روح اِاآبانی بسان باد بدرآید. نِرگال چون این عجز و لابه بدید فی‌الفور گوررا از هم باز کرده خاك را بشکافت و روح اِاآبانی را چون باد ازآنجا بدرآورد ».

آنگاه ژیل گامش بنابشعری که یکی‌ازشعرای کلده ساخته باغم واندوه بیشمار درباب اینکه پس از مرگ چه برسر انسان می‌آید شروع بپرسش کرده گفت:

« ای دوست باز گو. دوست من باز گو. زمین‌را بگشا هرچه می‌بینی بگو.

ـ ایدوست نمیتوانم چیزی بتو بگویم. اگرزمین را دربرابر تو بگشایم. اگرهرچه دیده‌ام‌بتوبگویم وحشتت میگیرد. زارونزارت میکند. دیدگانت اشکبارخواهد شد.

ـ اگروحشتم میگیرد. اگرزارونزارم میکند. اگردیدگانم‌اشکبارمیشود بگو.»

اِاآبانی درنتیجهٔ التماس‌ودرخواست رفیق خود تسلیم شده سرنوشت کم وبیش سخت مردگان را برای او چنین شرح میدهد:

« آنکه درجنگ کشته شده بود روی تختخوابی درازکشیده آب صافی مینوشد.

---

(۱) ـ HERCULE (۲) ـ EABANI (۳) ـ NERGAL

ـ آیا تو خود اورا دیدی .

ـ من خود او را دیدم . پدر و مادرش سر اورا نگاه میدارند و زنش با آه و ناله بربالین او خم میشود . امّا آنکه جسدش در میدان جنگ فراموش شده . . .

ـ تو خود او را دیدی .

ـ من خود اورا دیدم . روحش در زمین روی راحت نمی بیند و کسیرا ندارد که بغم و تیمار او برخیزد . . .

ـ تو خود او را دیدی .

ـ من خود اورا دیدم . خوراك او ته ماندهٔ آشربه وته سفره وریزه هائی‌است که بکوچه برده روی زباله ها میریزند . »

از این شرح معلوم میشود کـه مردم کلده از مرگ وازآن دنیا تا چه حدّ در هراس بوده‌اند. مردم کلده مثل اهالی‌مصر نبودند که بکوشند تاجسد مرده‌الی‌الابد باقی بماندولی‌کفن‌ودفن‌میّت را وظیفهٔ مقدّس وازواجبات میدانستند . سخت‌ترین مجازاتی که دربارهٔ کسی ممکن بود روا دانست محروم داشتن از تدفین بود .

شیاطین و جادوگری

مردم کلده اموات را حرمت میکردند و باینکار علاقـه ای داشتند زیرا بگمان ایشان ارواح مردگان میتواند بزمین برگشته زندگان را آزار کند بدین لحاظ از ارواح نامرئی میترسیدند وازاین گذشته‌معتقد بودند که عدّه زیادی‌اجنّهٔ بدکاروشیاطین نامرئی روی زمین در کمین نشسته و مردم‌را اذیّت میکنند . شیاطین‌را باصورتهای زشت تصویر مینمودند و بایشان تنهٔ انسان و سروپای حیوان میدادند .

یك کتاب آشوری شیاطین را اینطور وصف میکند : « آنجا زوزه میکشند . این‌جا در کمین‌نشسته اند . کرمهای بزرگی هستند که‌آسمان‌سرداده است. بسیار مهیب اند . زوزشان شهر را میگیرد وزاد و ولدشان از درون خاك بیرون میریزد . بشکل تاج دورتیرهای بلند وعریض‌می‌پیچند . ازخانه‌ای‌بخانهٔدیگرمیروند زیرا هیچ دری مانع ورود ایشان نمیشود و هیچ میله ای آنها را عقب نمیزند بلکه

چون مارا از زیر در میخزند وچون هوا از درز در نفوذ میکنند . »

مردم کلده برای اینکه ازاین دشمنان نادیده خود را محافظت کنند بجادوگران وسحره متوسّل میشوند . سحره مردمانی مخوف و مقتدر بودند زیرا این قوّه نیز درایشان بودکه زنجیرازگردن شیاطین برگیرندوطالع بد را وبال گردن مردم سازند. راه طرد شیطان اذکار واوراد وپاشیدن آب متبرّك وجوشاندن علفهای جادو بود . بوسیله نوارهائی که باشکال متبرّک که دست دوزی میشد و طلسمات و تعویذاتی که اسباب سفیدبختی‌میگردید خودرا ازشرّشیطان محافظت مینمودند . استعمال طلسم وتعویذ وعلفهای جادو و اوراد را که بکار رفع و دفع سیاه بختی میرفت مردم کلده درسرتاسر دنیای قدیم منتشرکرده‌اند واین عادت که ناشی ازاوهام میباشد هنوزهم بکلّی ازمیان نرفته است .

علم احکام

پیش گذشت که مردم کلده جایگاه بزرگترین خدایان خود را درمهمترین ستارگان آسمان یعنی خورشید وماه وسیّارات قرارداده بودند . عموماً درآسمان کلده ستاره پرتو تندی‌دارد ومردم این سرزمین هرستاره را مظهریکی ازصفات ربوبیّت دانسته مفسّر وترجمان ارادۀ خداوندان پنداشتند وگمان میکردند که اگر ستارگان را رصد کنند میتوانند بمشیّت الهی پی ببرند واز حرکت آنها حدس بزنند کـه چه اتّفاقاتی در زمین روی خواهد داد . از این قرار کهنه غیبگوئی هم میکردند و مخصوصاً در پیشگوئی آتیۀ مردم ید طولائی داشتند . بنظر ایشان طالع هرکس منوط بجائی است که در موقع تولّد او ستارگان بالنّسبه بیکدیگر داشته‌اند . بنابراین هرکه بدنیا میآید ممکن است ستاره اش بد باشد یا خوب . این نوع غیبگوئی را مردم یونان زائجه کشی نام داده‌اند و دقّتی را که بقصد کشف اوضاع آینده در احوال ستارگان بعمل آید علم احکام گفته‌اند . پس علم احکام شاخه ای از غیبگوئی بوده است . کهنۀ کلده راههای دیگری نیز برای پیشگوئی داشته‌اند که از آنجمله یکی تعبیر خواب بوده ودیگرکیفیّت دل واندرونه و بخصوص در حین امتحان

امعاء واحشاءِ حیوانات قربانی وخصوصاً جگر آنها و دیگر اشکالی که یکقطره روغن چون در آب میافتاد بخود میگرفت.

علم مردم کلده

مردم کلده که در آسمان دقّت میکردند تا اسرار آنیه را دریابند درضمن بمطالب دیگری نیز پی برده‌اند که جنبهٔ علمی داشته مثلاً سیّارات را از ثوابت فرق گذاشته‌اند. صور مختلفهٔ آسمانرا رسم کرده‌اند. محلّ آنها و فواصلشان را معیّن نموده‌اند. تغییرجای صور آسمانی را درنظر آورده‌اند. خسوف وکسوف را حساب کرده‌اند. ازاینروعلم احکام منتجّ علم حقیقی گردید که نجوم باشد. از آنجا که مردم کلده علاوه بر نظر داشتن درامور عالم بحساب کردن نیز ذوقی داشتند علم نجوم بسط یافت. در کتابخانهٔ آشوربانی‌پال جدولهای متعدّدی ازضرب وتقسیم و انواع و اقسام مقائیس پیدا کرده‌اند. مقیاس زمان وطول ووزن را علمای کلده اختراع کردند و بتمام اقوام ازمنهٔ قدیمه منتقل نمودند وقسمتی از آن تاامروز نیز متداول است مانندتقسیم سال بدوازده ماه قمری وهفته به هفت روز (بعدد سیّارات) و روز به ۲۴ ساعت و ساعت به ۶۰ دقیقه و دقیقه به ۶۰ ثانیه.

II

قصور آشور

کار کردن آجر

چون در دشت بین‌النّهرین نه سنگ وجود داشت نه فلزّجای آنرا خاك رست گرفت و کار کردن آجر درساختمانها بی‌اندازه در کلده رواج یافت از خاك دونوع مصالح بنائی میساختند یکی خشت خام که بکارساختن باطن حصارمیرفت و دیگر آجر پخته که در روکار مصرف میشد تمام آجرهای ابنیهٔ سلطنتی نقش خاتم سلطان عصر را دارا بود. دولت آشور چون بر ناحیه ای دست می‌یافت و بلاد آنرا خراب میکرد اسرارا بآشور فرستاده بخشت‌زنی و آجرپزی میگماشت. کتابخانه هم مصرف آجر داشت باین معنی که در آشور اوراق کتب سفالهای پهنی بود که مطالب را با قلم روی آن نقر میکردند

وچون آجر را در کوره می‌پختند از آفتاب مصون میماند. عقود بیع‌وشری و نکاح وعهود را نیز روی الواح پخته نگاه میداشتند وبا اینکه اینکارمشکل و پرمشقّت بود از این گونه مدارك و اسناد دست نخورده در خرابه ها بسیار دیده میشود.

آثار پاینده

یادگاریهای پاینده‌ای که از کلده و آشور برجای مانده همه با آجر است و اساس معماری کلده و آشور از همین نکته برخاسته. اگر رصد خانه های معابد را کنار بگذاریم آثار کلده و آشور تماماً بشکلی یك پارچه ساخته شده و محدود بدیوارهای ضخیمی میباشد و از این حیث بر آثار پایندهٔ مصر نیز پیشی دارد. ضخامت دیوار تنها برای مزید استحکام نبود بلکه این نظرهم درکار میآید که بنارا ازسورت گرما مأمون بدارند.

آثار پایندهٔ کلده‌و آشور همیشه برطبق نقشه وبااشکال هندسی بوده ومعماران کلده در ساختمان بلاد نیز خطّ مستقیم را ترجیح میدادند و نمایندهٔ سبك بنای کلده و آشور همین فقره میباشد چنانکه خیابانهای این دو مملکت مانند امریکا همه عموداً یا بموازات یکدیگر سیر میکرد. در کلده و آشور بیش ازمصر سقف های طاقی وضربی معمول گردید این سبك بناآنقدرمحکم نبود که درمقابل همه چیز بایستد ولی‌درین سرزمین برخلاف مصرسازندگان راآن نظرنبود که هرچه میسازند الی الابد باقی بماند.

قصور سلطنتی

قصر پادشاه کلده یا آشورخود حکم شهر کوچکی را داشت مانند شهرامپراطور در دل پکن یاقصرِکرْملن°(۱)درمسکو.

قصر پادشاه بر همه جا مشرف بود و روی سطحهٔ آجری وسیع و بلندی ساخته میشد. برای ورود بقصر از جادّهٔ کم نشیبی بالا میرفتند. دیوار شهر باروی حسابی بود و کنگرهٔ قائم‌الزّوایا وبروج متعدّد داشت. مساحت قصرسارگن که درخُرساباد پیدا شده تقریباًبه ده هکتارمیرسد. سطحهٔ قصرچهارده ذرع از سطح جلگه ارتفاع دارد. ثخن دیوار به ۲٤ ذرع میرسد. (۱٦۷) برج

(۱) - KREMLIN

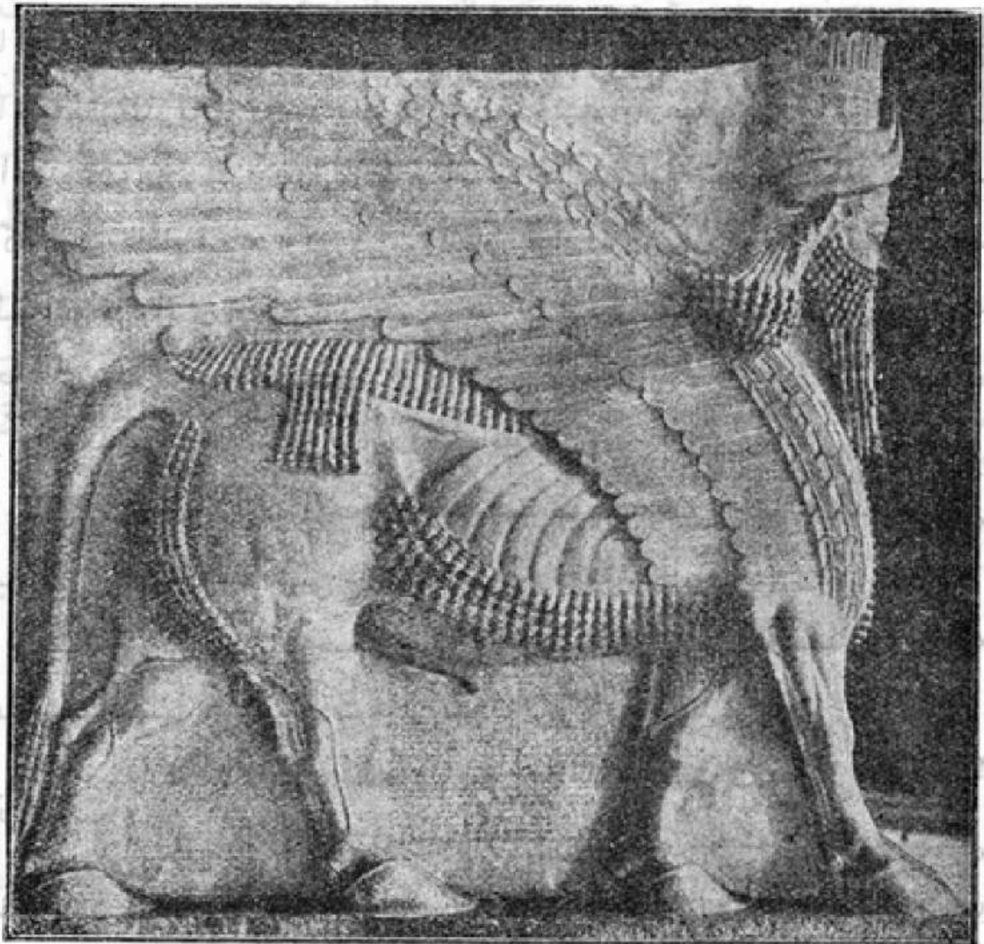
در طول آن ساخته شده . درهای شهر بسیار محکم بوده وپای دیوار گاوهای بالدار داشته است.این ساختمان عظیم که طبقه طبقه نبوده وپنجره نداشته بر رویهم یك پارچه آجر بنظر میآمد که در درون آن چندین حیاط تراشیده باشند . باطاقها و تالارها فقط ازدرهای بزرگی که روبحیاط بازمیشد روشنائی می‌تابید . عدهٔ درهای بزرگ قصربدویست میرسیده است . قصرسه قسمت‌اصلی داشت‌یکی قسمت‌عمومی و انبار و آشپزخانه وطویله وغیره . دوّم جایگاه سلطنت وتالارهای مجلّل واندرون و دفترخانه . سوّم معبد(۱)داخل عمارت و بخصوص جایگاه سلطنت بسیار مزیّن بود . کف اطاقرا با مرمر گرانبها و قالی مفروش و دیوار را از کاشی زیبا مستور نموده اند . درصفحه های گچی‌ابزار کاری کرده صوربرجسته درآورده‌رنگی‌تندی زده اند . درهای اصلی را طلا کوب و نقره کوب نموده عاج در آن کار کرده‌اند . بعضی ستونهارا از چوب ارز و از مفرغ مطلاّ مستور بود .

معابد

معابد نیز مانند قصور ابنیه ای وسیع ومتوازی‌الاضلاع بوده وبرفراز سطحه ها ساخته میشده . بجهة کهنه و سدنه حیاط و انبار و تالار فراوان داشته و حرمی نیز درآن میساخته اند که از طلا و جواهر میدرخشیده و جایگاه خداوند بوده و تنها سلطان و کهنه میتوانستند داخل آن شوند بعلاوه هرمعبدی برجی‌چهار گوش وهفت طبقه داشته وهرطبقه‌خودسکوئی جدا گانه بوده که بوسیلهٔ جادّه ای سراشیب بطبقهٔ زیرین متّصل میشده و هر چه پائین میرفته از ارتفاع خود میکاسته است . هرطبقه مخصوص‌یکی از سیّارات بوده ورنگ مخصوص ویرا داشته است ازاین قرار :سفید . سیاه . ارغوانی .آبی . سرخ . نقره ای . طلائی .

در عرشهٔ معبد حرمی میساختند و گاهی بجای آن چند مجسّمه قرار میدادند این بروج چند طبقه ورنگارنگ درخاك کلده وآشوربر تمام‌شهر‌مشرف بوده است چنانکه برج خُرساباد چهل و دو ذرع از جلوخان قصر ارتفاع داشته . بلندترین

(۱) ـ هر قصری معبد علیحدهٔ داشت بانضمام برجی چند طبقه که بکار رصد میرفت .



گاوِ بالداری که ازقصر سارُگن آورده درموزهٔ لوور قرار داده اند .

بروج آن بود که نبودکدنزر در بابل ساخت و بیش از صد ذرع بلندی داشت.

حجّاری

مردم آشور از کوهستانهای آن حوالی سنگ نرم آهکی آورده مجسّمه‌های عظیمی میتراشیدند وزیب قصور سلطنتی مینمودند. مجسّمه های مزبور که پهلوی در یا گوشهٔ دالان قرار داشت گاو بالدار یا سلاطین یا ارواح نامرئیرا ظاهر مینمود که به هیکل انسان بودند. برای گاو بالدار پنج پا میگذاشتند که از روبرو فقط دو پا دیده میشد و از پهلو چهار پا. گاو بالدار را درسنگ می‌تراشیدندولی ارواح نامرئی نقشی بودکه مختصر برجستگی داشت. گاو های بالدار قصر سارگن در موزهٔ لوور قرار دارد و هر که بدانها نظر افکند طبعاً در خود اثری از قدرت وعظمت حسّ میکند. تزییناتی که بشکل برجسته حجّاری شده سعی بلیغ و ریزه کاری دقیقی را میرساند و وقایع زندگی سلاطین وآداب مذهبی و جنگ و شکار را مینماید.

مهارت حجّاران آشور از حجّاران مصر کمتر نبوده‌ودر تصویر حیوانات شاهکارهائی بیادگار گذاشته‌اند که کسی ماورای آن قدم نگذاشته است.

شکیل‌ترین نقوش برجسته‌ای که ازهنرمندان آشور بیادگار مانده ودرخرابه های نینوا بدست آمده صورت شکار آسور بانی‌پال میباشد.

تزیینات

در بلاد بزرك کلده و آشور که مقرّ سلطنت و دربار و خانهٔ اغنیا گردیده وذوق بکمال ظرافت خود رسیده تمام شعب صنایع تجمّلی بسط یافت و استادان مهارت غریبی بخرج میدادند چنانکه تا امروز نیز همان سبك در کاشیهای ایران و سلاح دمشق و دست دوزی و قالیهای مشرق زمین پدیداراست. مردم کلده مخصوصاً در کنده کاری وزرگری ودست دوزی و کوزه‌گری شهرهٔ آفاق بودند. طلا و نقره کار کلده و اسلحه ای که بظرافت در آن نقش میانداختند در تمام مشرق زمین فروش داشت و همچنین پارچه هائی که باستادی دست‌دوزی شده بود واهل یونان نقّاشی باسوزن نامیده‌اند. کوزه‌گران کلده بتمام رموز کار لعاب دادن پی برده بودند و در تزیینات ابنیهٔ کاشی موقع مهمّی داشت.

در های قصور یا دیوار های معابد چند طبقه را با کاشیهای یکسره که رنگی تند نشان میداد مزیّن مینمودند واغلب با یك رشته کاشی یك پرده حسابی میکشیدند باین ترتیب که هریك تکّهٔ آن قسمتی از مجموع را شامل بود .

اهمّیت مدنیّت کلده

مدنیّت کلده که از حیث قدمت وطول مدّت و رونق با تمدّن مصر همسری میکند بالنّسبه باقوام همسایه سمت مربّی داشته و در تمدّن کلّیّه امم قدیمه دارای نفوذ مهمّی بوده ولی این نفوذ همه جا راه خیرننموده بدین معنی که مردم کلده وآشورعلم قوانین را تکمیل کرده‌اند ولی فنّ جنك و نهب و آدم کشی و ویران کردن آبادی را نیز بکمال رسانیده اند . علم نجوم و ریاضی را ترقّی داده اند لکن بیم از اوهام و هواجس نفسانی و فنّ سوءِ استفاده از این نقص را نیز در عالم رواج داده اند . قصور مجلّل ساخته زینت کرده‌اند امّا درعیش و عشرت هم که مقدمهٔ تن پروری است سرمشق گردیده اند .

فصل ششم

ملت یهود

شیوخ . موسی . قضاة .

ملّت کوچك یهود یا بنی‌اسرائیل کاربزرگی انجام نداده معذلك بعلّت مذهبی که آورده در تاریخ موقع مهمّی را احراز نموده است .

ملّت یهود مدّتی متمادی بـه بیابان گردی روزگار میگذراند تا عاقبت الامر در مصر اقامت گزید و چون در آن سرزمین دچار مشقّت شد برهنمونی موسی از آنجا بگریخت .

موسی بجهة ایشان قوانین دنیوی و اخروی آورد و آنها را تا فلسطین که ارض میعاد نامیده میشود رسانید . از آن پس فیمابین ملّت یهود و سایر اقوامی

که در آن حدود سکنی داشتند بناچار کشمکشی درگرفت . مخوف ترین دشمنان یهود فلسطیان بودند .

فلسطین

ملّت یهود که دربدو امر سرگردان میگشت عاقبت درخاکی رحل اقامت افکندکه درحاشیهٔ بحرالرّوم فیمابین شام ومصر کشیده شده و فلسطین نام دارد .

وسعت خاك فلسطین به ۲۵٬۰۰۰ کیلومتر مربّع میرسد و این مجموع تقریباً با مساحت سطح چهار ایالت فرانسه مساویست .

این خطّه را میتوان بسه ناحیه قسمت نمود : حاشیهٔ دریا . فلات درهٔ اردن(۱). دماغهٔ کوه کارمل(۲) که در دریا پیش آمده و حدّ فلسطین شمرده میشود .

درهٔ اردن تماشائی است . نهر اردن که ۲۱۵ کیلومتر(۳) طول دارد از کوه حرمون(٤)واقع در آنتی‌لیبان(٥)سرازیر گردیده و ازشمال بجنوب در فلات شام وفلسطین در بسترشکاف مانندی جاری شده دردرّه‌ای میافتد که شبیه بورطه است و الگور (گور(٦)) نام دارد . این رود از چند دریاچه میگذرد که معروفترین آنها کِنّزت(۷) میباشد و عاقبت به بحر المیّت میریزد . بحر المیّت چهارصد ذرع ازسطح بحرالرّوم پائین‌تراست وچون آبهایش نمك وقیردارد سواحلش غیرمسکون و متروك افتاده .

ملّت یهود که از بیابان رسیده بود در فلات یا مملکت کنعان افتاد امروز این ناحیه فلاتی شن‌زار وقفر است ولی سابقاً در قلل جبال آن جنگل و در دامنهٔ آن مو و زیتون و انجیر و مراتع خوب پیدا میشده و مسیل های متعدّد آن در بهار غلاّت فراوانی میآورده . بنا براین ملّت یهود چون این خاك را با آن بیابانهای لم یزرع می‌سنجید آنرا خیلی حاصلخیز میدید و ارض میعاد می‌شمرد .

موسی به قوم خود میگوید : « حضرت ربّ‌العزّة شما را بسرزمینی هدایت

---

(۱) - JOURDAIN (۲) - CARMEL

(۳) - این مقدار ثلث طول رود سِنْ فرانسه میباشد

(٤) - HERMON (٥) - ANTI-LIBAN (٦) - GHOR (۷) - GÉNÉZARETH

میکند که پر از جوبیار و چشمه‌سار است . آب فراوان خود را در دشتها و طول کوهستانها پخش میکند . مملکتی است که گندم و جو و مو میآورد و انجیر و انار و زیتون درآن میروید . مملکت روغن و انگبین است . درآنجا شما رزق‌خود را میخورید و از قحط نمیترسید و چیزی نقص نخواهید داشت . . . »

ملّت یهود

ملّت یهود قوم کوچکی ازبنی‌سام بوده واصلاً از کلده آمده قبایل آن مدّتها دربیابانهائی که فیمابین بین‌النّهرین‌وفلسطین و مصر واقع شده بحالت چادرنشینی عمری بسر آورده بودند و بهمان وضع چادر نشینان صحرای افریقا زندگی میکرده‌اند باین معنی که در درّه‌های پر آب و علف میافتادند و چون مراتع آن‌رو بتمامی میگذاشت تغییرجا میدادند و مخصوصاً در اطراف فلسطین و مصر میگشتند زیرا زمین پربرکت آن صفحات پسند خاطرشان‌افتاده بود . موقعی‌هم که درفلسطین جایگیرشدند بازبقبایل منقسم بودند وفقط در حدود هزارسال قبل از میلاد سلطانی برخود برگزیدند . بنابراین ملّت یهود خیلی دیر کارش بآنجا رسید که دولتی بسازد وتنها امتیازی که درمیان اقوام یافته از نظر مذهبی است که آورده . در اوانی که اقوام دنیا مشرك و بت‌پرست بودند و خدایان‌خود را بشکل حیوان یا انسان میساختند ملّت یهود خدای واحدی داشت که یهوّه(۱)اش مینامید وسرمد وقادر متعالش میگفت . در راه او بذل قربان میکرد و او را جسم نمیدانست . درمیان یهود بت‌پرستی گناهی بود که عقوبت سخت داشت . هروقت‌که غیرت مذهبی یهود غباری میگرفت مردی که پیغمبر نامیده میشدظهور کرده ودرنتیجه‌الهام خداوندی پیشگوئیهای پرآتشی نموده غبار را میزدود . قوانین الهی را محترم داشتن و بالنّسبه به بت پرستی اغیار کینه‌ورزیدن نتیجه وعظ پیغمبران بود. پیغمبران این‌نکته را بملّت یهود تذکار میدادند که خدا با آنها عهدی بسته و آنها ملّت برگزیدهٔ خدا میباشند .

توریة

تاریخ ملّت یهود در کتاب مقدّس آمده ودرقسمت اوّل توریة که عهدقدیم نام دارد مضبوطست . عهدقدیم بسه‌قسمت اصلی

(۱) ـ JAHVEH یا JÉHOVAH

منقسم میشود : قانون . پیغمبران و نویسندگان مقدّس .

عهدقدیم‌هم تاریخ است‌هم منظومه هم مجموعهٔ قوانین‌هم مجموعه‌ای از غیب‌گوئی پیغمبران هم سرود های مذهبی . عهدقدیم شامل داستانهای دورهٔ بداوت و قانون الهی و تاریخ فلسطین و سرودهای دلپذیر میباشد و جهت جامعه عموم این‌قسمتها اعتقاد بخداوند . ذات سرمد موضوع تمام مطالبی‌است که در توریة مذکور افتاده . او است که ضعیف را دل میدهد و زور دربازوی اقویا می‌نهد. مشیّت او سوانح و اعمال مردم را اداره میکند . قدرت کاملهٔ او را حدّ و نهایت نیست .

عهد قدیم که درمائهٔ سوّم قبل از میلاد بیونانی ترجمه شد وبعدها بزبان لاتن درآمد از مائهٔ چهارم بعد از میلاد بسعی سن‌ژرم(۱) یکی از کتب مقدّسهٔ مذهب مسیح شناخته شد زیرا مسیحیّت نژاد و نتیجهٔ مذهب یهود است . بدین لحاظ مندرجات توریة درسرتاسر عالم مسیحیّت مشهورشده و دروجود شعرا وهنرمندان همیشه مصدر الهام بوده است . بنابراین نه تنها از نظر مذهب بلکه از نظر هنر و ادب نیز حائز اهمیّت اساسی میباشد .

شیوخ

در ازمنهٔ قدیم ملّت یهود بقبایلی چند منشعب بوده بهدایت شیوخ زندگی میکرد . شیوخ رئیس طایفه بوده وهمچنانکه دراوایل‌امر درمیان سایراقوام نیزمعمول‌بوده است بکهانت‌وقضا هردو میپرداخته و در جنگ فرماندهی داشته و صاحب قدرت مطلقه بوده اند . تاریخ شیوخ در کتاب اوّل توریة موسوم به سفر تکوین‌آمده . سفر تکوین می‌نویسد که ابراهیم یکی از شیوخ یهود و از شهر اور (۲) کلده بوده و در زمان پادشاه آمر افل (۳) (شاید مقصود حمورابی باشد) زندگی مینموده . بعدها بامر خداوند راه افتاده در کنعان که خاك فلسطین است مسکن گزید . پسرش اسحق جانشین او گردید . یعقوب پسر کوچك اسحق جای پدر نشست و از آنجا که یعقوب اسرائیل لقب داشت ملّت او را بنی‌اسرائیل گفتند .

بسیاری از حوادث مشهور در توریة آمده و از آنجمله یکی قربانی اسحق

(۱) - JÉROME (۲) - OUR (۳) - AMRAPHEL

میباشد که قسمتهای مهمّ آن از این قرار است :

خداوند که میخواست ابراهیم را بیازماید باو گفت : « یگانه فرزندت‌را که عزیز میداری بکوهی که بتونشان میدهم ببر و در راه من قربان کن » . ابراهیم پیش از آفتاب برخاسته خر خود را پالان کرده اسحق را برداشت و بقدر حاجت هیزم فراهم کرده بجانبی که خدا فرمان داده بود رو براه نهاد . روز سوّم بمقصد رسیدهیزم را برپشت اسحق گذاشت‌آتش وکارد را نیزخود میبرد . آنگاه اسحق از پدر پرسید که اینك آتش وهیزم پس قربانی کجاست . ابراهیم در پاسخ گفت که خدا خواهدرسانید . عاقبت بجائی‌که خدا فرموده بود رسیدند. ابراهیم هیزم را بر رویهم گذاشته مذبحی ترتیب داد و سپس فرزند خود اسحق را بسته بالای هیزم گذاشته دست بالازد وکارد برداشت تا اورا قربان کند ... آنوقت ازآسمان ندائی‌رسید که «ابراهیم دست ازاین بچه بدار وباو بدی روا مدار . اکنون‌دانستم که توازخدا میترسی زیرا برای اطاعت او ازدادن یگانه‌فرزندت دریغ نکردی» ابراهیم برگشت وقوچی دید که شاخش دربوته‌ای گیر کرده اورا بگرفت وبجای اسحق در راه خدا قربان کرد . وحی الهی رسید که « چون اطاعت مرا کردی برکات خودرا شامل حال تو خواهم کرد واعقابت‌را بعدد ستارگان‌آسمان ورمل دریا زیاد خواهم نمود . برکت من بوسیلهٔ اعقاب تو برتمام اقوام دنیا نازل خواهد شد زیرا تو ندای مرا اطاعت کردی».

بنی‌اسرائیل در مصر

بنی‌اسرائیل پس از اینکه مدّتی در کنعان زندگی کردند بمصرآمده درآنجا جای‌گرفتند. شایداین‌مهاجرت درموقعی صورت‌گرفته باشدکه سلاطین هیکسس بزورقوائی‌که ازآسیا آورده بودند زمام امور مملکت مصر را در دست خود داشتند. بنا بروایت توریة استقرار بنی‌اسرائیل درمصر بواسطهٔ یوسف یکی از پسران یعقوب انجام یافت .

یعقوب دوازده پسر داشت که اسباط اثنی عشر بنی اسرائیل از نسل ایشان بوده‌اند . درمیان اولاد دوازده‌گانه یوسف فرزند محبوب پدر بود . برادران دیگر

براو رشک بردند وبخیال کشتن اورا درچاهی بیفکندند ولی بعد اورا به تجّاری که عازم مصر بودند بفروختند . باین ترتیب یوسف در سلك غلامان پوتیفار(۱) نام از صاحب منصبان معروف فرعون درآمد و چون هنری در تعبیر خواب بروز داد معتمد و پیشکار درخانهٔ او گردید ولی بخت بدگریبان‌گیر او شده زن پوتیفار تهمتی براوبسته بحبسش‌انداخت . بالجمله دربن موقع فرعون بدین‌مضمون‌خوابی دید که هفت ماده گاو فربه پدیدار شد و متعاقب آن هفت ماده گاو لاغر بیرون آمده فی‌الفور ایشان را بلعید . فرعون ازاین خواب سخت وحشت کرد واز عموم معبّرین تعبیر آنرا خواست ولی‌همه درماندند . دربن اثنا کسی پیدا شد واز هنرـ مائی یوسف فرعون را خبردار کرد فرعون باحضار او فرمان داد . یوسف بدین طرز خواب را تعبیر کرد که مملکت هفت سال در خصب وفراوانی خواهد گذراند و متعاقب آن هفت سال قحطی و بیحاصلی دست خواهد داد وبرای رهائی از شرّ این مصیبت‌گریزی نخواهد بود جزاینکه غلّهٔ بسیاری انبارنمایند . فرعون ازاین جواب پرمغز بعجب‌آمده اورا صدراعظم خود قرارداد .

عاقبت قحطی وتنگی در رسید . ازآنجا که وزیر مآل بین مصر تمام انبارهای شاهی‌را ازغلّه انباشته بود همه‌کس‌ازاطراف واکناف برای خریدگندم بمصرمیآمد و از آنجمله پسران یعقوب بودند . یوسف ابتدا کاری کرد که آنها بدست و پا افتادند ولی بعد خودرا شناساند و بخشایش طلبید و آنها را با پدر پیرش یعقوب بمصر آورد و نزدیك تنگهٔ سویس در ولایت گوشن(۲) نشانید و خود در سنّ صدو ده سالگی در نهایت افتخار وسرافرازی وفات نمود .

خروج بنی اسرائیل از مصر

بنی‌اسرائیل دراراضی حاصلخیزمصرسفلی‌روبفزونی‌گذاشتند ولی عاقبت حالشان دگرگون‌گشت . احتمال میرود که‌چون فراعنهٔ تب قوم هیکسس را از مصرراندند وضع بنی‌اسرائیل نیز درمصر عوض شده باشد باقبایل آسیائی که درمصراقامت داشتند بسختی رفتار میشد وآنها را بسخت‌ترین مشقّات وا میداشتند بالاخره کار

(۱) ـ PUTIP (۲) ـ GESSEN

این‌عذاب و شکنجه بآنجا کشید که بنی‌اسرائیل یکسره فراراختیار کردند ودوباره در صحاری شبه جزیرهٔ سینا به بیابان گردی مشغول شدند (در حدود ۱٤۰۰ یا ۱۲۰۰ قبل از میلاد).

خروج بنی اسرائیل از مصر در تحت ریاست مردی صورت گرفت موسی نام که از طرف خدا باو وحی میرسید.

سفر دوّم تورية که در ذیل عنوان «خروج» آمده تاریخ موسی و خروج بنی‌اسرائیل را از مصر چنین نقل میکنند که فرعون فرمان داده بود مولود اوّل خانواده های بنی اسرائیل را بقتل برسانند. درین موقع خدا برملّت خود رحمت آورد و پسری را که باید منجی قوم بشود از مرگ نجات داد. مادر موسی بقصد آنکه فرزند خویش را از مرگ بدر ببرد او را در سبدی قیراندود گذاشته در نیزارهای کنار نیل انداخت. دختر فرعون که بشست‌وشو میرفت اورا دید واز آب گرفت وموسی نام نهاد یعنی «نجات یافته از آب» موسی در دربار فرعون تربیت شد و تمام علوم کهنه را فرا گرفت و زیرك و نیرومند گردید. روزی میگذشت دید مردی مصری یکی ازبنی‌اسرائیل را میزند بکمك یهودی برخاسته مصری را بکشت ولی چون از عقوبت ترسید بصحرا گریخت و شبانی اختیار کرد. درآنجا خداوند بدوظاهر شده گفت: «من مصیبت قوم خودرا که درمصر اقامت دارد دیدم و فریادهای دردآلود آنها را شنیدم نزد فرعون برو و قوم بنی‌اسرائیل را ازمصر بیرون ببر».

موسی برگشته نزد فرعون رفت ولی‌فرعون بخروج بنی‌اسرائیل رضایت نداد. آنوقت خداوند بلیّاتی‌سخت برمصر نازل کرد چنانکه‌از آسمان‌غوك وملخ میبارید. از ملخ ابری پدید میآمد. آبها خون شد. طاعون ظهور کرد. تگرگ آمد. ظلمت‌های غلیظ دست داد. مولوداوّل حیوانات مردند. این بلیّات آیات ده‌گانه نامیده میشود.

فرعون بوحشت افتاد واجازهٔ خروج داد ولی دوباره عقیده‌اش برگشته قشون

فرستاد تا فراریان را دنبال کنند امّا آب دریای احمر که بحکم موسی منشق شده برای حرکت بنی اسرائیل راه داده بود دوباره بهم آمد و فرستادگان فرعون را فرو برد.

موسی و گوساله زر

تشکیلات ملّت یهود از موقعی شروع شد که آنقوم از مصر خارج گردید. موسی علاوه بر آنکه پیغمبر وطرف وحی خدا وپیشروخروج ازمصربود دروضع قوانین محکم نیزدستی داشت.

هنگام مهاجرت ازمصر بنی‌اسرائیل‌را چیزی‌جز اعتقاد به یهوّه نبود. موسی باعتبار این اصل قوانینی گذاشت و بنی اسرائیل را فی‌الواقع ملّت خدا گردانید ولی حصول این نتیجه بی‌زد و خورد دست نداد و چنانکه از تاریخ گوساله زر مستفاد میشود ناچار بود که مقاومت بنی‌اسرائیل‌را بازور بشکند. درتوریة آمده که خدا موسی‌را بطور سینا خواست و احکام خودرا درضمن رعد باو القاء کرد. معذلك چون موسی چهل روز و چهل شب در روی کوه ماند اعتماد مردم از وی سلب شده در صدد افتادند بتی بپرستند و هارون برادر موسی زر و زیور زنان را خواسته گوساله زری ساخت. بافتخار خدای تازه جشن بزرگی برپا کردند. « موسی چون بچادرها نزدیك شد و گوساله زر و رقص بنی‌اسرائیل‌را بدید غیظ کرد والواح سنگی‌را که دردست داشت برزمین کوبیده وهمان‌پای کوه شکست. گوساله زری‌را که ساخته بودندگرفته درآتش انداخت وخاکسترکرد. خاکستر آنرا در آب ریخته بخورد بنی اسرائیل داد... پس از آن جلو چادرها ایستاده گفت هرکه خودرا از خدا میداند نزد من آید... هرکس باید شمشیر خودرا بردارد و درچادرها از این سر تا آنسر بگردد و بکشد و هیچ رحم نیاورد» باین ترتیب ریشهٔ بت پرستان کنده شد.

قوانین موسی

اصول مذهب و اخلاق و عبادات بنی‌اسرائیل‌را موسی آورده است و این مجموع در احکام عشره که بر الواح سنگی نقر شده بود خلاصه شده. عبادت در بنی اسرائیل عبارت از نذورات و قربانی است.

بعلاوه قانون مذهبی احکام بسیار دیگری نیز آورده که مؤیّد تندرستی است . مثلاً گوشت حیوانات ناپاك حرام شده . اعیاد اصلی قوم یهود یکی یوم‌السّبت است که درهفته یکروز و روز استراحت میباشد دیگر عید فصح(۱) و پانته کوت(۲) و تابرْنا کل(۳) که عید خروج ازمصر و دریافت احکام و ورود بصحرا بود. موسی معبدی دستی درست کرد تا مراسم عبادت‌را در جشنها درآنجا بعمل‌آورند معبدرا پرده دست دوزی شده که رنگی تند داشت و تا برنا کل نامیده میشد می‌پوشانید و بسه قسمت میشد : پروی که مخصوص قربانی بود . محراب که هدایا و نذورات را درآنجا می‌آوردند. حرم‌الاحرام که صندوق عهدرا آنجا میگذاشتند. صندوق عهد از چوب ارز طلا کوب شده و حاوی الواح قوانین بود .

قوانین موسی نیز مانند مجموعهٔ حمورابی شامل مطالبی بود راجع به مالکیّت و خانواده و حقوق افـراد و گناهان و عقوبت . مبنای عقوبات قاعدهٔ قصاص بود باین معنی‌که خاطی هرکس باشد هرچه‌کرده باید همانرا بچشد. بعضی ازقواعدیرا که در امر اخلاق و عدالت موسی بجهت بنی‌اسرائیل ترتیب داده می‌آوریم :

• پروردگار . خدای خودرا تامیتوانی درسویدای قلب و ازجان ودل دوست بدار . پدر ومادررا محترم بدار تا در زمینی‌که خداوند بتوعطا خواهد کرد عمرت طولانی‌شود. دربرابرکسانیکه‌مویشان‌سفیدشده‌فروتنی‌پیشه‌کن وپیرمردان‌رااحترام نما ــ دنبال کینه‌کشی مرو و اگر بدی از کسی دیده‌ای بدست فراموشی بسپار ــ در حکم‌دادن و نظامات و اوزان و مقادیر هیچگاه برخلاف انصاف قدمی مگذار. شهادت دروغ دربارهٔ همسایهٔ خود مده. پیرامون آزار بیوه‌و یتیم مگرد. اگرغریبی درمیان‌شما زندگی‌میکند اورا سرزنش مکنید و دوست بدارید زیرا شما خودتان هم درمصر غربت کشیده‌اید . هنگامی‌که درو میکنی آنچه روئیده تا دم خاك مبر و خوشه هائی را که می‌افتد برمچین . در تاکستان خود اگر خوشه ای ماند یا حبّه‌ای مگیر تا قسمت فقرا وغربا باشد . هرگاه از بنی‌اسرائیل زرخریدی‌داشتی

(۱) ـ PAQUE (۲) ـ PENTECOTE (۳) ـ TABERNACLE

چون شش سال خدمت تو کرد سال هفتمین آزاد است سر خود میگیرد و چیزی بتو نمی‌پردازد. اگر زن دارد زنش نیز با او میرود ولی اگرمولای وی اورا زن داده و فرزندان آورده زن و فرزند ازآن مولی خواهد بود. اگر کسی بچشم زرخرید یا کنیز خود ضربتی واردآورد که از حلیهٔ بصر عاری شود در عوض آن زرخرید یا کنیز را آزاد خواهد کرد. شاهد نگذرانده آدم کش مجازات نمیشود مگر پس از شهادت شهود. هیچکس‌را بشهادت یکنفر نمیتوان محکوم دانست. آنکه پدر یا مادرش را بزند جزایش قتل است. آنکه یکی از همشهریان خودرا مجروح کند مستحقّ همان رفتاری‌است که ازخود اوسرزده. شکستگی به‌شکستگی. العین بالعین. السّن بالسّن.»

ورود بارض میعاد

موسی بنی اسرائیل را تا حدود کنعان رسانید و این همان ارضی است که خداوند وعده داده بود.

بنی‌اسرائیل برهنمائی‌سائس دیگری موسوم به‌یوشع(۱) واردآن خاك‌گردیدند امّا برای اینکه درآن سرزمین جایگیر شوند با اقوامی‌که درآنموقع فلسطین را درتصرّف داشتند دائم‌مشغول جنگ بودند. اقوام مزبوردر جنوب عمالقه(۲) و مَدینی(۳) ها بودند. روی فلات کنعانیها. در مشرق نزدیك صحاری قبایل آمون(٤) و موآب(٥). در کنار ساحل فلسطیان.

بنی اسرائیل در اوایل امر تحت فرمان یوشع غلبه کردند و شهر یریحو(٦) راگرفتند ولی عاقبت چون دیگر سائسی در کار نبود وقبایل ازیکدیگرجداشده بودند پیاپی شکست خوردند. معهذا هروقت خطری صعب روی مینمود امررا به قضاة وامیگذاشتندکه وظیفهٔ مهمّشان فرماندهی‌قشون بود. عادةً قاضی بعموم‌قوم اسرائیل‌فرمان نمیداد بلکه‌تنها برقبیله‌ای‌که مورد مهاجمه شده بود ریاست داشت. این‌طرزحکومت مدّتی باقیماند ولی چون قبایل بخطری که ازتجزیهٔ آنها ناشی شده بود پی بردند عزم کردند کــه پادشاهی بجهة خود اختیار نمایند و در تحت

(۱) - YOSUE (۲) - AMALÉCITE (۳) - MADIANITE
(٤) - AMMONITE (٥) - MOABITE (٦) - YÉRICHE

حکومت او مدام باهم مع باشند.

گدعون(۱) و یفتاح(۲) یکی از اسفار توریة منحصر باحوال‌قضاةاست که درمیان آنها گدعون و یفتاح و شمشون و شموئیل بمناسبت کارهائی که کرده‌اند آوازهٔ شهرتشان بیشتر پیچیده است.

گدعون کسی‌است که با مَدْینیها درافتاده وبر آنها فایق آمده‌است. مَدْینیها هرسال خودی بکشت بنی اسرائیل زده آنرا بباد غارت میگرفتند تا اینکه ذات لایزال گدعون نامی‌را ازقبیلهٔ منسّه(۳) باخراج ایشان برانگیخت. گدعون‌مردان جنگی قبایل مجاور را دعوت نمود ولی چون عدّهٔ اجابت کنندگان بنظر خداوند زیاد آمد گدعون ایشان را بمعرض امتحان آورده خواست تا هریك جرعه‌ای از آب چشمه بنوشد چنانکه زانوهایش‌خم نشود. بدین‌ترتیب سیصدتن‌زبده برگزید و مشعل و شیپور بایشان داد. چون شب درآمد جنگیان باردوی دشمن شبیخون زده شیپور کشیدند و مشعلها را بجولان آوردند. مَدْینیها را ترس گرفت و رو بفرار نهادند وهمه بهم ریختند و در این اثناء بنی‌اسرائیل بآسانی تا توانستند از ایشان کشتند.

درجنگ با عمونیان قرعهٔ فیروزی بنام یفتاح درآمد که از خانهٔ پدر مطرود و دربیابان براهزنی‌مشغول بود. عمونیان ناگهان‌برسرهمولایتیهای‌یفتاح تاختند. ایشان از اوخواهش کردند که بیاید و بمدافعه ایشان پردازد. یفتاح قبول نمود. قبل از وقوع جنگ یفتاح با خدا عهد کرد که اگر ازمحاربه مظفّر بیرون‌آید از جملهٔ متعلّقان آنرا که نخست ازخانه‌اش بیرون بیاید در راه او قربان کند. یفتاح غلبه کرد و خرّم و خوشحال باز گشت ولی در راه دختر خودرا دید که باستقبال او می‌آید. یفتاح جز این یك دختر نداشت که رقص کنان با تار و طنبور سوی وی می‌شتافت از دیدار دختر جامه بر تن درید و از بدبختی خود نالیده خروشی

(۱) - JÉDÉON (۲) - JEPHTÉ . (۳) - MANASSÉ

بر آورد که «دخترك من رشتهٔ امید مرا بریدی زیرا با پروردگارخود عهدی کردهام که نکول از آن نمیتوانم کرد » . دختر در جواب گفت که « ای پدر بعهدی که با خدا کردهای وفا کن . . . فقط این خواهش مرا بپذیر و بگذار که دو ماه بکوهستان بروم وبا رفقای خویش بحال جوانی خود زاری کنم » . یفتاح دختر را تا دوماهآزاد کرد . . . چون این‌مدّت بسر آمد بر گشت وپدر عهد خودرا انجام داد . از آنجا این رسم درمیان دختران بنی اسرائیل مقرّر آمد که سالی یك بار گردهم می‌نشینند و چهار روز برای دختر یفتاح گریه میکنند .

شَمْشون وفلسطیان

مخوف‌ترین دشمنان بنی اسرائیل فلسطیان بودند که قومی جنگجو بوده و از شمال آمده درآنجا متوطّن شده بودند . فلسطیان دربدو امر بخیال تسخیر مصر براه افتاده بودند (در حدود ۱۲۰۰ قبل ازمیلاد) ولی‌چون مردم مصر بایشان رخنه ندادند در سواحل فلسطین افتادندودرچند شهرمستحکم مانندعزّاه(۱) وآسکالون(۲) قرار گرفتند. بنی‌اسرائیل را مکّرر شکست دادند وربقهٔ اطاعت را بگردن ایشان گذاشتند .

پهلوانی که درجنگ با فلسطیان فارس‌میدان گردیدشمشون بودبقراریکه‌در توریة آمده از بدو تولّد فرشته‌ای شمشون را منجی آینده بنی اسرائیل خوانده بود ولی شمشون نمی‌بایستی سر خود را بتراشد که قوّت خود را ازدست خواهد داد . شمشون هنوز جوان بود که شیری را خفه کرد . روزی در دست فلسطیان گرفتار آمد بندها را ازهم گسیخت وهزار نفر از دشمن را با یك چانهٔ الاغ ازپا انداخت . باردیگر که‌درشهر عزّاه دورش کرده‌بودند دولنگه دروچوبه‌های‌دروازه را کنده بدوش خود گرفت و بکوهستان برد ولی بالاخره دردام عشق‌زنی‌مسمّاة به دلیلا(۳) گرفتار گردید وسرّقوّت خود را بروز داد . این زن نیزجنایتی کرده‌در موقع خواب سراو را تراشید واورا بدست فلسطیان‌داد . فلسطیان‌چشمان شمشون را درآوردند و زنجیرش کرده به عزّاه بردندوبگرداندن‌آسیا وا داشتندولی‌بحول

---

(۱) - GAZA (۲) - ASCALON (۳) - DALILA

وقوّهٔ الهی شمشون توانست قبل‌از مرگ انتقام خود را از فلسطیان بگیرد .

« روزی امرای فلسطیان محفل بزرگی ترتیب داده وبرای خدای خود اژدها جشنی برپا داشته بودند درین موقع موهای شمشون باز بلند شده بود . . . پس‌از ضیافت شمشون‌را خواستند واو را درمیان دوستون ایستاده نگاهداشتند. شمشون بجوانی که دست اورا گرفته بود گفت « دست مرا بگذار به‌ستون برسد که‌بر آن تکیه کنم و کمی استراحت نمایم » دراین موقع تالارپر از مرد وزن بود و قطعاً سه‌هزار نفر درآنجا حضور داشتند به شمشون نظاره مینمودند . امرای فلسطیان نیزهمه درآنجا بودند شمشون خدارا خوانده گفت « خدایا پروردگارامرا یاد بیار. خدایا زور مرا بازگردان تا بیك ضرب از دشمنانی که مرا نابینا کرده اند انتقام بکشم » چون دوستون را با دو دست راست وچپ بگرفت گفت « من هم بایدبا فلسطیان بمیرم » وچنان بسختی‌ستونها را کشید که عمارت خراب‌شده تمام امراء ومردم را زیر گرفت وبااین ترتیب درحین مرگ بیش از آنچه درمدّت عمر کشته بود ازدشمنان تلف کرد » .

شموئیل وسلطنت

درجنگ دیگری که با فلسطیان کردند بنی‌اسرائیل بالکلّ منهزم گشتند وچارهٔ ندیدند جزاینکه شرایط سخت خصم‌را بگردن‌بگیرندوچون بیست سال‌بااین وضع گذراندندبوسیلهٔ شموئیل نجات یافتند .

شموئیل تمام ملّت اسرائیل را به‌عید صفا خواند زیرا بسیاری از آنها کم‌کم به پرستش خداوندان غیر مشغول شده بودند . فلسطیان که از این خبر بوحشت افتادند دوباره بسر وقت بنی اسرائیل تاختند ولی مقهور شدند و بنی اسرائیل آنها را تاخاك خودشان تعاقب نمودند . تمام قبایل شموئیل‌را که فرمانده منجی قوم شده بودند حامی خود شناختند. شموئیل موردا کرام عموم گردید و مدّتی متمادی‌قدرتش دوام یافت ولی‌چون پیرشد وازکارافتاد بنی‌اسرائیل ازاوخواستند که پادشاهی برایشان بگمارد . شموئیل هرچه سعی کردبدیشان بفهماندکه‌تعیین

پادشاه با فقدان آزادی قوم برابر است فایده نبخشید. بامر خداوند عاقبت باین کار رضا داد وشاعول(۱) راکه از قبیلهٔ بنیامین و بخوش اندامی و بلندی قامت از دیگران ممتاز بود بسلطنت برگزید. این امر آغاز دورهٔ تازه‌ای در تاریخ بنی‌اسرائیل گردید که دورهٔ سلطنت باشد.

فصل هفتم

داود. سلیمان.
انفکاك. پیغمبران.

دراوان سلطنت داود و سلیمان مملکت بنی‌اسرائیل باندازهٔ خود دولتی مقتدر شد و صاحب نظم و نسق گردید. معبدی که سلیمان در اورشلیم بنا نهاد مرکز عبادت بود ولی در موقع مرگ سلیمان بنی‌اسرائیل تجزیه شدند و دو مملکت ساختند که اسرائیل و یهود باشد. این هردو دولت در برابر هجوم کشورگشایان آشور و کلده فرو ریخت بعلاوه مذهب نیز داشت از راه راست منحرف میشد لکن غیب‌گوئیهای پرهیجان پیغمبران که معروفترین آنها اشعیا(۲) ویرمیاه(۳) وحزقیل(٤) میباشند آنرا مصفّی نمود.

اوایل سلطنت

بنی‌اسرائیل از آنجهت شاه میخواستند که در جنگهای خود با اقوام مختلفه ومخصوصاً بافلسطیان امور ایشان را بهتر اداره کند. بنابراین سلطنت دراوایل امر فرماندهی نظامی بود و شاعول و داود که دو پادشاه اوّل ایشان گردیدند مقام فرماندهی جنگ داشتند و تسلّط وشأنی که پیدا کردند تنها بواسطهٔ فتوحاتی بود که انجام دادند. روایات تورية اوایل دورهٔ سلطنت را مغشوش و پر مخمصه نشان میدهد. نقاضت در کار و عصیان وجنگ خانگی درجریان بود مثلاً شاعول میخواست اززیراطاعت شموئیل

(۱) - SAUL (۲) - ISAIE (۳) - JÉRÉMIE (٤) - EZÉSHIEL

بیرون رود در صورتیکه شموئیل مایل نبود قدرت خود را از دست بدهد بدین لحاظ شموئیل دیگر بشاعول کمك نکرد و در خفا چوپانی داود نام را از قبیلهٔ یهودا بسلطنت معیّن نمود. داود بدواً صاحبجمع شاعول بود و نظر بمهارتی که در نواختن بربط داشت او را مسرور مینمود و ضمناً چون از مبارزهٔ با گلیاث(۱) دیو پیکر غالب بیرون آمد محبوب عامّه نیز شد.

چنانکه توریة می نویسد باز نائره جنگ در میان بنی‌اسرائیل و فلسطیان مشتعل گردید. مردی گلیاث نام از اردوی فلسطیان بیرون آمد با شش ذراع قد. کلاه خودی از برنج برسر. جوشنی برنجی سیزده‌منه در بر. چکمهٔ برنجی درپا و سپر برنجی بر شانه داشت. دستهٔ نیزه‌اش‌مانند چوبهای بزرگی بودکه‌مسّاحان بکار میبرند. سنگینی آهن نیزه‌اش به یك من و نیم میرسید. این مرد در برابر افواج بنی‌اسرائیل ایستاده فریاد برآورد که «محاربه چه ضرور یکی را از میان خود انتخاب کنید که بیاید و با من مبارزهٔ تن به تن کند. اگر با من جرأت مقابله یافت و مرا کشت ما غلام شما خواهیم شد ولی اگر من غالب شوم و او را بکشم شما غلام خواهید گردید...». از بنی‌اسرائیل هر که چشمش به‌گلیاث میافتاد برخود میلرزید. تنها داود پای جسارت پیش گذاشت و جلو آمد. چوب خود را بدست گرفت و پنج قطعه سنگ صیقلی نیز از نهر برداشت و با فلاخن خود قصد پهلوان فلسطیان کرد. گلیاث چون داودرا بااین‌حال دید گفت آیا مرا سگ پنداشته ای که با چوب بملاقات من آمده ای... داود جوابداد که «تو با شمشیر و نیزه وسپربا من مقابل شده‌ای ومن بنام بزرگ‌خدای‌اسرائیل که‌امروز دشنام داده‌ای» پهلوان‌فلسطیان جلو آمده‌بسمت داود روان‌شد.چون‌نزدیك‌گردید داود سنگی درفلاخن‌گذاشت وبجانب‌اوپرتاب‌کرد...سنگ‌بپیشانی‌گلیاث‌خورد واوازروبزمین‌افتاد... چون داود خودشمشیرنداشت شمشیرگلیاث‌رابرداشته سراو رابرید... چون داود غلبه کرد شاعول براوحسدبرد تاآنجا که داود ناچارشده به

(۱) _ GOLIATH

فلسطیان پناهنده شد. شاعول در جنگی شکست خورد و مرد بعد از او مردم قبیلهٔ یهودا داود را بسلطنت برداشتند ولی قبایل شمالی زیر این بار نرفته پسر شاعول را بجای پدر نشاندند. این امر منشأ جنگ خانگی شد وعاقبت بغلبه‌داود خاتمه پذیرفت و از آن ببعد تمام قبایل بنی‌اسرائیل بقدرت او گردن نهادند.

داود در اورشلیم

داودبانی‌سلطنت بنی‌اسرائیل‌شمرده میشود. بواسطهٔصباحت و رشادت و ترحم و طبع شعر واستعداد موسیقی طرف‌توجه عموم گردیده قدرت نظامی شاعول و اقتدار مذهبی شموئیل را در وجود خود جمع کرد هم سلحشور بود و هم سمت پیغمبری داشت. داود قوم کوهستان نشین و صحرا گرد یهود را نظم آموخت و حکومت خودرا بشکل سلطنت مطلقه در آورد. پایتخت معیّن و قشون دائم و دست نشاندگان خراج ـ گذار داشت.

پایتخت داود اورشلیم بود. این شهر یکی از استحکامات کنعانیها بوده زبوس(۱) نام داشت داود آنرا بگرفت و مقرّ سلطنت قرارداد. اورشلیم را موقعی بسیارمناسب بود. کوه صهیون(۲) که ارگ دولتی دربالای آن قرارداشت درحکم لانهٔ عقاب و بر آخرین رشته های آنتی لیبان مشرف بود. بعلاوه محلّ شهر سر چهار راهی است که از بحرالرّوم به اردن یا از مصر بشام میرود. داود دراور شلیم که می‌نشست هم مواظب رعایای خود میبود و هم میتوانست از جانب بحرالمیّت و شام و بحرالرّوم بردشمنی بتازد. صندوق عهد را با تجمّل و طنطنهٔ کامل‌بارگك انتقال داده اورشلیم را پایتخت سیاسی و مذهبی گردانید.

قشون و جنگ

داود درآغاز سلطنت فوج مخصوصی بجهت خود ترتیب داده مرکّب‌ازداوطلبان یهودی ومزدوران فلسطیانی. این افواج اساس قشون دائم و منظّم یهود گردید. داود بعوض اینکه در مواقع ضرورت قشون زیادی بگیرد یك عدّه قشون ثابت ۲۴ هزار نفری از قبایل

---

(۱) ـ JÉBUS (۲) ـ SION

میآورد که بدسته‌های دوهزار نفری قسمت شده وهرکدام یك ماه در تحت‌فرمان پادشاه بودند.

داود بـا این قوّه دست بکار قلع و قمع کلّیّهٔ اقوامی گردید که تا آنوقت با بنی‌اسرائیل جنگیده بودند وباین ترتیب متوالیاً فلسطیان وقبایل موآب‌وایدومه و عمالقه و شامیها را دست نشاندهٔ خود گردانید و دولتش از فرات تا دریای احمر بسط یافت. جنگهای داود نیزمانند جنگهای سلاطین آشورچیزی‌برای مغلوبین نمیگذاشت و از کسانی که طعمهٔ شمشیر نشده بودند خراجی گزاف‌میگرفت. در سفر سلاطین چنین آمده: «داود پس از جنگی که با مردم موآب کرد ایشان را بخاك نشاند و ریسمانی آورده آنها را دو قسمت کرد قسمتی‌رامحکوم باعدام نمود و قسمتی را حیات بخشید» با عمالقه نیز سخت رفتار کرده «ارّه و آلات آهنی و تبر برسرشان گذاشت‌و بکوره‌های آجرپزیشان انداخت».

طغیان ابیشالوم(۱)

داود در ایّام کهولت با توطئه‌ها و جنگهای خانگی مصادف گردید و حتّی ناچار شد که با یکی ازپسران خودموسوم‌به ابیشالوم نیز بجنگد افواج مخصوص او برحریف غلبه کردند و ابیشالوم را تعاقب نموده برخلاف امر داود که بر فرزند عاصی نیز مهربان بود او را کشتند.

داود که درین هنگام خیلی پیر بود مراثی سوزناکی خوانده از سوز دل از خدا استغاثه مینماید.

داود سلیمان را بجانشینی خود تعیین‌کرده‌پس‌ازچهل‌سال سلطنت وفات‌نمود.

سلیمان و سلطنت

در بدو سلطنت سلیمان قتل عامی واقع شد باین معنی کـه سلیمان چون از جاه طلبی برادرخود آدُنیاه(۲)درهراس‌بود برادر و تمام هواخواهان معتبر او را بکشت و چون این‌مهمّ بانجام رسید بلامنازع بسلطنت پرداخت. سلیمان سلطانی صلح طلب و مدیربود.

---

(۱) ـ ABSALON (۲) ـ ADONIAH

تجارت را بسط داد وپایتخت خود را تزئین کرد ومعبد اورشلیم را ساخت .

بسط تجارت

عوایدی که خاصّ مقام سلطنت بود وخراجی که باجگذاران میپرداختند برای مخارج سلطانی که باتجمّل زندگانی میکرد کافی نبود لذا سلیمان درصدد بر آمد که از راه تجارت عوایدی بدست آورد باین نظر روابط یگانگی ودوستی را باسایر سلاطین مستقر نموده دختر یکی از فراعنه را تزویج کرد وباهیرام[1] سلطان صور وملکهٔ سبا[2] (عربستان) عهدنامه بست وملکهٔ سبابرای ملاقات سلیمان باورشلیم آمد. درنتیجهٔ استقرار این روابط وهم آرامشی که سلیمان بتردستی برقرار کردطولی نکشید که تجارت بسط یافت . ازآنجا که اورشلیم برسر چهار راه تجارت قرار داشت سلیمان از کاروانها راهداری خواست وخودش نیزدر کاروان راه انداختن دست اندر کارشد . حقّ خرید کنف وارّابه واسب را در مصر بخویشتن انحصار داده بود واین امتعه را بسلاطین شام میفروخت . سلیمان بکمك مردم فنیقیّه بندر ازیون گابر[3] را در انتهای خلیج فعلی عقبه (دریای احمر) بساخت و کشتیهایش بسمت مملکت اُفیر[4] که علی الظّاهر باید هند یا افریقای جنوبی باشد روانه شدند و با طلا وعاج و احجار کریمه وحیوانات نایاب مانند میمون وطاوس بر گشتند .

معبد اورشلیم (مسجد اقصی)

سلیمان ثروتی را که از راه تجارت پیدا میکرد در اموری مصرف مینمود که نفع عموم را دربر داشت . در اینکار مردم فنیقیّه با او مساعدت کردند زیرا بنی اسرائیل فقط چوپان وبرزگر بوده ازحرف وصنایع خبر نداشتند .

سلیمان قصری مجلّل بجهت خود ترتیب داد ولی قبلاً دنبالهٔ کار داود را گرفته معبدی در اورشلیم ساخت وآنرا شهر مقدّس قوم یهود نمود معماران صور که مأمورساختن عبادتگاه بودند از کارهای آشور ومصر سرمشق گرفتند و بتقلید ابنیهٔ آشورمعبد را برروی سطحه ای بنانمودند . برای رسیدن بمحراب از

(۱) - HIRAM (۲) - SABA (۳) - EZIONGABER (٤) - OPHIR

دوحیاط ردّ میشدند که دیوار کوتاهی در آن میان حائل بود وهم نردهای از چوب ارز داشت مردم همه وقت بحیاط بیرونی دسترس داشتند و در حیاط درونی که پروی هم نامیده میشد قربانی میکردند. درین حیاط مذبحی وطشتی برنجی و حوضهای دیگری بود مخصوص شستن تکّه های قربان وسایرلوازم قربانی. خود معبد بنائی بود به پهنای ده ذرع ودرازی ۳۰ ذرع و بلندی ۱۵ ذرع. دیوارها از سنگ بود وستونها ازچوب ارزطلا کوب شده. دوستون منقّش مفرغی درمدخل آن برپا کرده بودند. اندرون عبارت از دواطاق بود اطاق حرم که کهنه در آن مراسم عبادت را بجا میآوردند وروشنائی آن ازشمعدان‌هفت شاخه میآمد وحرم حرمها که صندوق عهد درآن بود وکسی حقّ دخول‌درآن نداشت جز کاهن‌بزرك آنهم سالی یکبار. چون کارساختمان معبد بپایان رسید سلیمان‌خواست تمام اعیاد مقدّس در اورشلیم بعمل‌آید ونمازخانه و محرابهای قدیم متروك گردد لذا تمام کسانی که بخدمت خدا اشتغال داشتند باورشلیم احضار شدند دسته ای روحانی تشکیل یافت که درتحت ریاست کاهن اعظم بودند. باین ترتیب امورمذهبی ملّت یهود دراورشلیم ودرمعبدآن جمع آمد.

اشتهارسلیمان بعدالت وتجمّل

سلیمان درتالار بزرگ قصرخود روی تختی که ازطلا وعاج ساخته شده ودوشیرطلا را نیزبزیب آن قرارداده بودند نشسته شخصاً باحقاق حقّ میپرداخت. این‌تشریفات درملّت یهوداثر زیادی داشت زیرا این قوم بقضاتی عادت داشتند که دم دروازهٔ قری نشسته احکام خود را جاری میساختند.

سلیمان که بعلم وعقل وعدالت مشهور گردید بتجمّل نیز رغبتی تمام داشت. قصر باشکوهی ساخته درباریان بسیاری نگاه میداشت. تمام اوانی وظروفی که بکارخوردن وآشامیدن وی میرفت از زرناب بود. سلیمان درسال آخرسلطنت خود کمر ملّت را زیربار مالیات بشکست وراه را نیز برای رواج مراسم عبادات اغیار باز گذاشت. از اینجهت بازطغیان شروع شد وچون سلیمان مُرد کاردولت سخت بمخاطره افتاد (۹۳۰ قبل‌ازمیلاد).

انفکاک نتیجهٔ مرگ سلیمان تجزیهٔ سلطنت یهود گردید. قبایل شمالی زیربار رحبعام که پسرسلیمان وجانشین قانونی اوبود نرفتند ویکنفرباغی‌را که یربعام نام داشت بسلطنت برداشتند زیرا سلطنتی‌را که ازخاندان بنیامین ویهودا بود بطیب خاطر نپذیرفته بودند واورشلیم رانیزپایتخت نمیخواسته چون تفوّق یهودا را میرسانید از آن ببعد دو دولت یهود تشکیل شد. دولت اسرائیل درشمال که ده قبیلهٔ شمالی را شامل میشد ودولت یهودا درجنوب که دوقبیلهٔ یهودا وبنیامین را دربرداشت. مهمترین قبایل شمالی افرایم(۱) بود. شهراورشلیم پایتخت‌دولت یهودا ودو دولت یهود ازیکدیگرمنفک گردید. دولت اسرائیل‌تقریباًدویست سال دوام کرد و دولت یهوداسیصدوپنجاه سال. هردودولت مدام گرفتار اغتشاش ومخمصه بودند و نه فقط جنگ دست ازسرآنها برنمیداشت بلکه انقلابات نظامی ومذهبی وهجومهای مردم مصر وقوم مهیب آشور نیز دائماً گریبان گیرآنها میشد.

دولت اسرائیل این دولت ازحیث وسعت وقدرت بردولت یهود فائق بودولی پایتخت‌ومعبدی که بپای‌اورشلیم ومسجداقصی برسدنداشت. سلاطین آن در حکم غاصب بودند زیرا نفوذ مذهبی را دارا نگردیدند. بدین‌لحاظ اغتشاشی بروز کرد وخونریزی‌شروع شده مملکت ومذهب را درمهلکه انداخت. مکرّر رؤسای قشون سلاطین را سرنگون کردند و جای آنها نشستند مانند اومری(۲) که ساماری(۳) را ساخته پایتخت دولت اسرائیل قرارداد. بعضی‌سلاطین با بیگانگان مزاوجت نمودند و عبادت خدایان فنیقی یا مصری‌را درمملکت‌خودداخل کردند. دولت اسرائیل که درنتیجهٔ مناقشات‌مذهبی وجنگ بادولت یهودا ضعیف گردید دربرابر دشمنان خود مدّت متمادی مقاومت نتوانست. قشون آشور بعدازمحاصره سه ساله ساماری را بتصرّف آورد ومردم آنرا به بندگی برد (۷۲۲ قبل‌ازمیلاد).

---

(۱) ـ EPHRAIM (۲) ـ OMRI (۳) ـ SAMARIE

دولت یهودا

یهودا دولتی کوچك بود ولی بااین امتیاز که اورشلیم ومسجد اقصی را داشت و سلاطینش نیز از نسل داود بودند.

بعضی ازپادشاهان یهودا مانند حزقیاه به تدیّن معروف گردیدند ولی برخی دیگر باکی نداشتند که عبادات غیر را در اورشلیم معمول نمایند. دولت یهودا را ابتداء مصر تهدید مینمود. اورشلیم یکبار در ۹۲۵ قبل از میلاد بغارت رفته یهودیه میدان جنگ قشون مصر و آشور گردید. قشون آشور وارد اورشلیم شده وسلاطین آنرا مجبوربدادن خراج کرد. خرابی نینوا نیزاسباب نجات اورشلیم نشد زیرا نبوکدنزرپادشاه بابل اورشلیم را گرفته خراب نمود(۵۸۶ قبل از میلاد) ویهودیها را باسارت ببابل برد. یهودیها هفتاد سال در آنجا ماندند تا کوروش پادشاه ایران بآنها اجازه داد به اورشلیم برگردند و معبد خودرا از نو بسازند. یهودیها در مدّت اسارت خود افسوسها میخوردند وشکایتها داشتند چنان که درین منظومه بیان شده: «ما در کنار بابل نشسته‌ایم. چون بفکر صهیون افتادیم گریه کردیم. بربطهای ما به بیدهای ساحل آویخته بود. کسانیکه ما را آورده بودند میگفتند بعضی ازسرودهای صهیون‌را برای‌ما بخوانید. امّا چگونه میتوان سرود های پروردگار را درسرزمین اغیار خواند. ای اورشلیم اگرمن ترا ازیاد ببرم دست من مرا فراموش کند و زبانم بکامم بچسبد اگر از فکر توبیرون بروم یا اگر تونابود شده باشی ای اورشلیم که یگانه موضوع سرور من هستی... خراب شوی ای بابل! مبارك باد دستی که آنچه بر سر دیگران آوردی برسرت آورده تلافی کند. فرزندانت را بگیرد و سرآنها را به سنگ کوبیده بشکند».

سلاطین و کهنهٔ اعظم

در دورهٔ رفض و اعتزال هجوم مراسم عبادت اغیار مذهب را سخت بمخاطره انداخت. بعض سلاطین عبادات خارجی را ترویج میکردند تا اززیربارتبعیّت کهنهٔ بزرگ که‌اغلب‌قدرتی مافوق اقتدارسلاطین داشتند بیرون بیایند. یکی ازمشهورترین سوانح این مبارزه تاریخ عثلیاه(۱) است. عثلیاه دختر ایزبل(۲) فنیقی و در حبالهٔ نکاح یورام(۳)

(۱) - ATHALIE (۲) - JÉZABEL (۳) - JORAM

پادشاه یهودا درآمده بود. پس‌از مرگ یورام و پسرش اخزیاه (۱) عثلیاه ملکه شد و تمام شاهزادگان یهودا را بکشت و بقصد استواری مقام خویش ازفنیقیّه یك فوج مخصوص فنیقی و یك دسته کهنهٔ بعل خدای فنیقیّه را بپایتخت خود آورد لکن کاهن‌اعظم یکی از پسرهای کوچك اخزیاه را ازقتل عام دربرده و نام‌یواش (۲) بر او نهاده سرّاً در معبد نگاهداری کرد. همینکه یواش هفت ساله شد او را با تشریفات به کهنه و سربازانی که نسبت به یهوّه وفادار مانده بودند معرّفی کرد. مردم که‌گمان میکردند از نژاد داود کسی نمانده این خبر را چون معجزهٔ تلقّی کرده برضدّ ملکهٔ فنیقی شوریده اورا باقراولان و کهنهٔ فنیقی کشتند.

پیغمبران

با اینهمه منجیان حقیقی مذهب کهنه بزرگك نبودند زیرا ایشان در مخالفت بارواج عبادات بیگانه بخصوص حفظ قدرت خودرا درنظر داشتند بلکه نجات دهندگان مذهب پیغمبران بودند که بمناسبت اعتقادی راسخ وحی خدا برایشان نازل شده مأمور میشدندکه غضب الهی رابمردم وسلاطین برسانند.

پیغمبران اغلب مردمی بی بضاعت بودند که در گوشهٔ انزوائی در بیابان یا کوهستانی بسرمیبردند وچون روح خدا درایشان دمیده میشد درقبایل‌میگشتند و مردم را بتوبه میخواندند. وقایع عظیم را پیشگوئی میکردند و قدرت متعالی خداوند را اعلام مینمودند و به بت پرستی میتاختند. مؤمنین را یادآور میشدند که اعتقاد حقیقی بازدیاد قربانی نیست بلکه باید تقوی وحقگذاری پیشه کرد. ضمناً وعده میدادند که خداوند برای نجات قوم رسولی خواهد فرستاد (مسیح) و اورشلیم از نوآباد خواهد شد.

از آنجا که این خطبای فصیح و مجذوب کلام خود را بدون ترس و واهمه و بنام خداوند بیان میکردند مردم همه تسلیم بودند ولی سلاطین از این جسارت و آنهمه ملامت غضبناك شده پیغمبران را اغلب شکنجه کرده تلف مینمودند.

---

(۱) ـ OCHOSIAS (۲) ـ JOAS

فصیح ترین پیغمبران اشعیا و یرمیاه بودند که خرابی ساماری و اورشلیم را اعلام نمودند حزقیل و دانیال خبردادند که بازغلبه با ذات سرمد و قوم او خواهد بود و باین وسیله جانی در روحهای افسرده و مأیوس دمیدند. اشعیا چنین میگفت: «خداوند میفرماید اینهمه قربانی برای چیست من ازقربانی قوچ وچربی گلّه‌های شما سیرم. من از خون گاومیش و برّه و بز لذّت نمی برم... کی این قربانیها را از شما خواسته است. من از بخور و جشن شما کراهت دارم.... وقتی هم که زیاد استغاثه میکنید من گوش نمیدهم زیرا دستهای شما پر از خون است. خود را بشوئید و پاك کنید. افکار بد خود را از نظر من دور نمائید. از بدی دست بکشید. خیر رسانیدن بیاموزید. دنبال حقّ بروید. مظلومین را حمایت‌کنید. حقّ یتیم را فرومگذارید. بیوه زنان را درظلّ عنایت خود بگیرید. آنوقت نزد من بیائید و ازخودتان بگوئید. درین صورت اگر گناهان شما مانند شنجرف قرمز باشد مانند برف سفید خواهد شد...» ظلم و جور مردم رحمت خدا را بستوه آورده عنقریب غضب او بر اقوام نازل خواهد شد. بدواً ساماری بکیفر خود خواهد رسید: «بدا بحال تاج مغرور باده‌گساران اِفْریم. به بینید آن دست قوی که خدایش فرستاده میرسد ومانندگرد بادی از تگرگ ودیو بادی مهیب وطوفانی‌موحش آن تاج را سرنگون میسازد. ای‌تاج مغرور پایمال‌خواهی شد... وآن گل شکفته که درآن درهٔ پرمایهٔ جای دارد درحکم انجیر پیش رسی است که چشم هرکس برآن بیفتد فی‌الفور برداشته در دهان میگذارد...» آشور هم که اسباب کار خداوند است بنوبت خود تنبیه میشود و اورشلیم نیز بکیفر گناهانی که کرده بهمین عذاب معذّب خواهد بود. امّا روزگار بهتری میرسد: «پروردگار خدای سپاه چنین میفرماید: ای ملّت من که درصهیونی از آشور مترس اوترا با چوب خواهد زد چنانکه سابقاً مصر زد ولی کمی تأمل داشته باش اوهم بکیفرجنایاتی که کرده غضب مرا خواهد چشید... آنوقت شما ازباری‌که بردوش دارید نجات می یابید... شیپوربرهمهمه بصدا درمیآید. آنها که درخاك

آشور پراکنده گردیده یا به مصر تبعید شده بودند برمیگردند تا در کوه مقدّس (اورشلیم) بپرستش پروردگار بپردازند . . . » آنوقت « از تنهٔ داود شاخه ای بیرون میآید و از پهلوی ریشهٔ او نهالی بیرون میزند و روح خدا با او خواهد بود . . . او دربارهٔ فقرا نیز میزان عدل را از دست نمیدهد و بایك دم از لبهای خود بدکاران را نابود میسازد» عاقبت تماماقوام بایکدیگر راه آشتی می‌پیمایند وخداوند برهمه حکومت میکند . « تعلیمات و کلام خداوندی ازصهیون میآید. صهیون درمیان ملل حکم خواهد بود واحکام خود را بآنها تحمیل خواهدکرد . دیگرهیچ‌ملّتی‌بروی‌دیگری شمشیرنمیکشد وکسی‌ازجنگ خبرنخواهدداشت.»

دین یهود و دین عیسی

وقتیکه کوروش بنی اسرائیل را از اسارت خلاص کرد و از بابل روانه نمود جزملّتی کوچك وخراجگذارنمانده وبعدها نیز هیچگونه اهمیّت سیاسی پیدا نکرد ولی مذهب یهود به برکت وجود پیغمبران باقی‌ماند بلکه تصفیه هم شد . اورشلیم که ازحالت خرابی بدرآمد باز کانون مذهبی عظیمی گردید و در دورهٔ مابعد مذهب عیسی را بوجود آورده منشأ حوادث مهمّی شد .

فصل هشتم

مردم فنیقیه(۱) . صیدا(۲) . صور(۳) . کارتاژ(٤) .

مردم فنیقیّه قومی‌بوده‌اند کارآزموده دربحرپیمائی جسور ودر دزدی دریائی بی‌باك . درسواحل بحرالرّوم آبادی بسیار کرده اند .

بلاد معتبر فنیقیّه که هم جنبهٔ صنعتی داشته هم تجارتی صور و صیدا میباشد درساحل شامات و کارتاژ که آباد کردهٔ شهرصور بود ودرساحل افریقاقرارداشت .

مردم فنیقیّه در سایهٔ تجارت و آبادیهائی که کردند مدنیّت را در تمام حوزهٔ بحرالرّوم منتشر ساختند . الفباء نیز از ابداعات ایشان است .

(۱) - PHÉNICIEN (۲) - SIDON (۳) - TYR (٤) - CARTHAGE

فنیقیّه فنیقیّه حاشیه ایست ازشام که در کنار ودنبالهٔ ساحل فلسطین قرار گرفته . حدّ آن از پیش آمدگی کوه کارمل ببالاست .

این سرزمین حاشیهٔ تنگی است که به سلسلهٔ لیبان تکیه کرده وپیش آمدگیهای تختهٔ سنگی زیادی دارد که دردریا جلورفته وساحل را بچندین ناحیهٔ مجزّاقسمت میکند . هریك از این نواحی لنگرگاه خوبی است چنانکه رفت و آمد فیمابین دوبندر ازراه دریا آسان‌تر از راه خشگی است . ازاین جهت سکنهٔ این سرزمین بزودی دریانوردی آموختند وجنگلهای ارز هم که درآن ایّام کوه‌های لیبان را مستور مینمود چوب وافری دردسترس ایشان میگذاشت .

معلوم نیست که نخستین سکنهٔ این سرزمین چه قومی بوده . همینقدرمیدانیم که مردم فنیقی قومی بوده‌اند ازبنی سام ومانندملّت یهود درنتیجهٔ تغییر نشیمنهائی که در ازمنهٔ خیلی قدیم داده اند (درحدود ۲۸۰۰ قبل از میلاد) و بدرستی اطّلاعی از آن در دست نیست درین خاك متوطّن گشته اند مردم فنیقیّه هیچوقت درتحت لوای دولت واحدنرفتند بلکه باقتضای طبیعت ساحل بچندین شهر مستقل منقسم شدند که ازشمال بجنوب بترتیب ازاین قرار بود : آرادْ (۱) . بیبْلُسْ (۲) بیروت (۳) . صیدا . صور . آکر (٤) .

هریك از این بلاد بندری بود که در انتهای جلگهٔ حاصلخیزی روی دماغه یا جزیره ای قرار داشت .

تاریخ فنیقیّه تاریخ فنیقیّه کماهوحقّه روشن نیست زیرا ازکتب فنیقی چیزی بدست نیامده و کتیبه های فنیقی نیز بنهایت نادر میباشد . بیشتر اطّلاعاتی که در باب فنیقیّه وجود دارد از توریة و کتیبه های مصر وآشور ونویسندگان یونان و روم اخذ گردیده است .

شهرهای فنیقیّه گاه در دست سلاطین بود گاه در دست رؤسائی که سوفت (٥) نامیده میشوند .

---

(۱) ـ ARAD (۲) ـ BYBLOS (۳) ـ BEYROUTH (٤) ـ ACRE (٥) ـ SUFFÈTE

بنابروایت تورية یکی از سلاطین صور که هیرام نام داشته با داود و سلیمان دست وداد داده بود . در صور و عموماً در کلّیهٔ بلاد فنیقیّه فیمابین اشراف که متموّل‌ترین خانواده‌ها را تشکیل میدادند و عوام‌النّاس که از قبیل ملاّح وسرباز مزدور و کارگر و مردمی آزاد و فقیر بودند مبارزات سختی درکار بود .

کلّیةً هرجا شهری صنعتی و تجارتی دیده میشد اینگونه جنگهای سیاسی و اجتماعی دوام داشت . جاه‌طلبان عوام‌النّاس را تکیه‌گاه خود قرارمیدادند تاقدرت را بدست بگیرند . از این کار انقلاب برمیخاست و چون یکی از فریقین مغلوب میشد مهاجرت میکرد . باین ترتیب در اواخر مائهٔ نهم قبل از میلاد مردمی که از اشراف صور بودند شهر خود را ترك گفته بساحل افریقا رفتند و کارتاژ را بنا نهادند . بلاد فنیقی که بالخاصّه مشغول منافع تجارتی خود بودند علی‌العموم از شرکت در مناقشات همسایگان خود پرهیز داشتند و اصلح چنان میدانستند که باج بدهند تا بجهة حفظ استقلال خویش بجنگ متوسّل شوند فقط یك بار صور برآشورعصیان ورزید ولی این‌امر برخلاف عادت بود ونتیجهٔ آن نیزخرابی وی گردید .

تاریخ حقیقی فنیقیّه تاریخ تجارت وآبادیهائی است که بنا کرده‌اند این‌تاریخ را میتوان بسه دوره منقسم نمود : دورهٔ صیدا . دورهٔ صور . دورهٔ کارتاژ .

دورهٔ صیدا صیدا پیش از سایر اقران خود ترقّی کرد و از مائهٔ ۱۵ تا مائهٔ ۱۳ قبل از میلاد اهمیّتی داشت . فراعنهٔ مصر به تجّار صیدا اجازه داده بودند که درمحلاّت مخصوص‌شهرهای مختلفه دلتا بجهة خویش انبار بسازند . مهمترین انبارهای مزبور درخود منفیس بود .

اهالی صیدا مخصوصاً در حوزهٔ شرقی بحرالرّوم بدریا نوردی و تجارت عمر میگذاشتند و چون در مقابل قبرس که مس فراوانی دارد قرار گرفته بودند این جزیره را بتصرّف آورده شهر ها در آن ساختند . از آنجا بسواحل آسیای صغیر

رفتند ودر آنجا هم دارالتّجاره های مهم برپا نمودند . شهر ردس(۱) را نیز گرفتند ونام فنیقی بدان گذاشتند . پس از آن نوبه بجزایر بحراژه رسیده ازهریك بهره‌ای بردند مثلاً از پارُس(۲) مرمر از مِلَس (۳) گوگرد و زاج . ازتازس(٤) طلا و از سیتر(٥) ارغوان میآوردند . بعدها قدری قدم را بالاتر نهاده معادن لِمنوس(٦) و ساموتراس(۷) وتازوس را نیز بکار انداختند و پس ازچندی دل بدریا زده ازبغازها هم گذشتند و به بحر سیاه رسیدند . بقفقاز و ممالك بعیدهٔ آن صفحات راه یافته فلزّات قیمتی و برده آوردند . در تمام سواحل یونان بتجارت مشغول گردیدند چنانکه بموجب روایات قدیمه یونان شهر تب را یکنفر از اهل فنیقیّه موسوم به کادموس(۸) در بئوسی(۹) ساخته است .

ابتدا اسلحه و پارچه وجواهر ومجسّمه های خدایان مشرق زمین را بجهة مردم یونان میبردند ولی چیزی نگذشت که یونان خود حریف و رقیب اهالی فنیقیّه گردید . ازجانب دیگر چون تموّل صیدا طمع اقوام مجاور را بحرکت آورده بود فلسطیان در مائهٔ ۱۲ قبل از میلاد بر آن حمله بردند شهر بعد ها خرابی خود را مرمّت نمود ولی بحال اوّل برنگشت و مقام درجهٔ دوّم بیش نداشت .

دورهٔ صور — صور که بسیاری از مردم صیدا بدانجا پناهنده شده بودند جانشین صیدا گردید . از مائهٔ ۱۰ تا ٦ قبل از میلاد اینشهر بزرگترین بازار تجارت مشرق و بحرالرّوم بود .

مردم صیدا بالخاصّه درمشرق بحرالرّوم کارمیکردند امّا اهالی صور سعی خویش را متوجّه حوزهٔ غربی آن دریا نمودند ومیان افریقا و اسپانی رفت وآمد داشتند. معذلك درینجا نیز مانند مردم صیدا با رقابت یونان مصادف گردیدند .

درسیسیل جنب آبادیهای یونانی اهل فنیقیّه هم چند عمارت کردند که از آن جمله پالِرْم است(۱۰) ملاّحان صور جزایر ساردنی(۱۱) وباله آر(۱۲) را کشف کرده از آن بهره‌ها بردند ودرساحل گل(۱۳) چنددارالتّجاره باز نمودند که پرواندر(۱٤)

---

(۱) ـ RHODES (۲) ـ PAROS (۳) ـ MÉLOS (٤) ـ THASOS
(٥) ـ CYTHÈRE (٦) ـ LEMNOS (۷) ـ SAMOTHRACE (۸) ـ KADMOS
(۹) ـ BÉOTIE (۱۰) ـ PALERME (۱۱) ـ SARDAIGNE (۱۲) ـ BALÉARE
(۱۳) ـ GAULE (۱٤) ـ PORT-VENDRE

یکی از آنهاست . درساحل تونس سخت ریشه دواندند . شهرهای درست‌وحسابی از قبیل اوتیك(۱) و کارتاژ ساختند . تمام ساحل افریقا را پیموده به تنگهٔ جبل طارق رسیدند و ماوراءِ آن بمملکت تارسیس (۲) (اندلس کنونی) دست یافته آنرا بسیار حاصلخیز و پر معدن دیدند و از آنجا گندم و روغن وپشم و نقرهٔ وافری آوردند .

مرکز متملّکات فنیقی در اسپانی قادس(۳) بود که موقع بسیار مناسبی دارد وچیزی نگذشت که مراودهٔ فیما بین صور وقادس بقدری سهل‌شد که حکم‌قبرس و فنیقیّه را پیدا کرد .

دورهٔ کارتاژ

صور چون به تموّل خود می‌بالید برضدّ دولت آشور طغیان کرد . سلاطین‌نینوا وبابل آنرا محاصره نمودند وهمین مطلب از مائهٔ ششم ببعد باعث تنزّل وی گردید .

قدرت صور در بحرالرّوم بشهری رسید که ساختهٔ دست مردم خود صور بود وکارتاژ نام داشت . کارتاژ درمقابل سیسیل وموقع مهمّی دارد زیرا دربحرالرّوم مرکز تقاطع راه‌های آمد و شد میباشد . کارتاژ از مردم فنیقیّه هرکس را که در افریقا و سیسیل و اسپانی مقیم بود در تحت سلطهٔ خود آورده دولت مقتدری ترتیب داد که بدولت پونیك معروف میباشد این دولت در رقابت تجارتی بریونان و اتروسك (٤) فایق آمد ولی عاقبت در مائهٔ دوّم قبل از میلاد گرفتار حملهٔ روم گردید و پس از مقاومت مردانه منقرض گردید .

بحریّه فنیقیّه

دریانوردی زادهٔ فکر مردم فنیقیّه نبوده بلکه پیش از ایشان اقوام دیگری ازقبیل مردم کریت در بحرالرّوم بحرپیمائی میکردند نهایت آنکه مردم فنیقیّه بحریّه خود را بکار زده دریانوردی را بر اساس متینی استوار نمودند . و در طیّ چندین مائه درین کار جسارت بخرج میداده گوی‌شهرت‌را ربودند سلاطین‌خارجی که‌درصددترتیب‌بحریّه

(۱) - UTIQUE (۲) - THARSIS (۳) - GADÈS-CADIX (٤) - ETRUSQUE

برمیامدند اغلب بامردم فنیقیّه قرار و مدار میگذاشتند ازقبیل سلیمان که کشتی هائی بدریای‌احمر انداخت وسنّاخریب که درخلیج‌فارس بمسافرت بحری‌اقدام‌کرد. کشتی فنیقی پلی داشته ودرحکم کرجی بزرگی بوده باجنبین مدّور و دوانتهای برآمده . بپارو وشراع حرکت میکرده . درجلو کشتی جنگی‌تیزی تعبیه میشده که در بدنهٔ کشتی‌دشمن رخنه وارد آورد . از آنجا که احتیاط مقتضی نبود که با چنین کشتی ازوسط دریا حرکت کنند صلاح در آن میدیدند که روز ها از کنار ساحل عبور نمایند و شب درخلیجی لنگربیندازند یا کشتی را روی رمل کشیده در خشکی اطراق نمایند و فردا دوباره راه بیفتند و از دماغه ای بدماغهٔ دیگر بروند بهمین وضع بحرالرّوم را سیاحت کرده اند .

مسافرتهای‌طولانی ملاّحان فنیقی هرچند درفنّ بحر پیمائی چندان پیشرفتی نکرده بودند ولی‌سفر دور ودرازی‌کرده ازبحرالرّوم گذشته بدریاهای بعید و خوفناك مانند اوقیانوس اطلس و هند رفته اند .

این گونه سفرهارا دورزدن دریا نامیده‌اند وازآنجمله دومسافرت معروفست . سفر اوّل درحوالی ششصد قبل از میلاد و بامر نخائو فرعون مصر انجام گرفته و شرح آنراهرودوت نقل میکند که ملاّحان فنیقی ازبحراحمر عازم شدند ودرظرف سه سال دور افریقا را گشتند .

هرودت میگوید: « نخائوملاّحان فنیقی‌را با کشتیهای خود روانه نمود تا از طریق جبل طارق و بحرالرّوم بمصرمراجعت نمایند . باین ترتیب ملاّحان فنیقی در بحراحمر بکشتی‌نشستند وازبحرالرّوم برگشتند . هرسال چون پائیزدرمیرسید بساحل میآمدند وگندم میکاشتندوبانتظار درو می‌نشستند . پس ازبرداشت محصول دوباره راه دریا پیش می‌گرفتند . چون دوسال بهمین منوال مسافرت کردند سال سوّم ازتنگهٔ جبل‌طارق گذشتند و بمصربازآمدند . در مراجعت روایت میکردند که در موقع حرکت دیده‌اندآفتاب ازجانب راست ایشان برمیامد . بنظرمن‌این نکته باور کردنی نمی‌آید ولی شاید دیگران‌باور کنند . این نخستین باربود که افریقا شناخته شد .»

سفر دوّم را هانون[۱] در مائهٔ ششم از جهت مخالف راه مزبور پیش گرفت. هانون که یك دسته کشتی از کارتاژ گرفته بود مأمور شد ساحل غربی افریقا را از پشت جبل طارق سیاحت کند و آبادی چندی در آن سمت دائر نماید و علی الظّاهر تا نواحی خلیج گینه[۲] رفته است.

ترجمه‌ای از شروح هانون بزبان یونانی باقیمانده که بعضی از تکّه‌های آن از این قرار است:

هانون روایت میکند که چون مدّتی ممتدّ دریاپیمود از شطّی بالا رفته «بدریاچهٔ بزرگی که کوههای بلندی بر آن مشرف بود رسید. درین کوهها وحشیانی میزیستند که پوست حیوانات در بر کرده بودند و با انداختن سنگ مارا از پیاده شدن مانع میشدند» از آنجا برود دیگری گذشتند که بزرگ و وسیع و پر از نهنگ و اسب آبی بود و پس از آن در خلیجی که کنار جزیره‌ای واقع بود ایستادند «آنجا پیاده شدیم تا روز بود جز جنگل چیزی بنظر نرسید ولی چون شب در آمد آتش فراوانی دیدیم و صدای سرنا و صنج و طنبور و هیاهوی مهیبی شنیدیم ما را ترس گرفت. غیب‌گویان نیز امر دادند که بگریزیم. لذا ما دوباره براه افتادیم و از کنار سرزمینی که یکپارچه آتش بود و بوی خوش آن دماغ را معطّر مینمود ردّ شدیم. درین نقطه سیلابهای سوزان بدریا میریخت. زمین بقدری گرم بود که پای ما نمیتوانست تاب بیاورد...» قدری دورتر بجزیره ای رسیده و «چون بدان نزدیك شدیم دیدیم که مشتی وحشی در آن سکنی دارند. عدّهٔ زنان بر مردان میچربید و بدنشان از پشم و مو مستور بود و ترجمانان ما ایشان را میمون میگفتند. ما شروع بتعاقب کردیم ولی بمردها نرسیدیم زیرا از بلندی خوب بالا میرفتند و با انداختن سنگ دفاع میکردند. هرطور بود سه زن را گرفتیم ولی چون کسان مارا بشدّت دندان گرفتند ناگزیر آنهارا کشتیم. پوستشان را کندیم و بکارتاژ آوردیم و دیگر جلوتر نرفتیم چون آذوقه نداشتیم.»

(۱) - HANNON (۲) - GUINÉE

دریانوردان دیگری از اهل فنیقی دردریاهای شمال بحرپیمائی کرده مجمع الجزایر انگلیس را کشف کردند ومعادن قلع جزایر کاسی ترید(۱)(جزایر قلع) را بکار انداختند. شاید این جزیره همان سیلی باشد که درانتهای شبه جزیره کرنوآی(۲) واقع شده است. ملاّحان فنیقی تا دریای شمال و دریای بالطیك هم رفته اند.

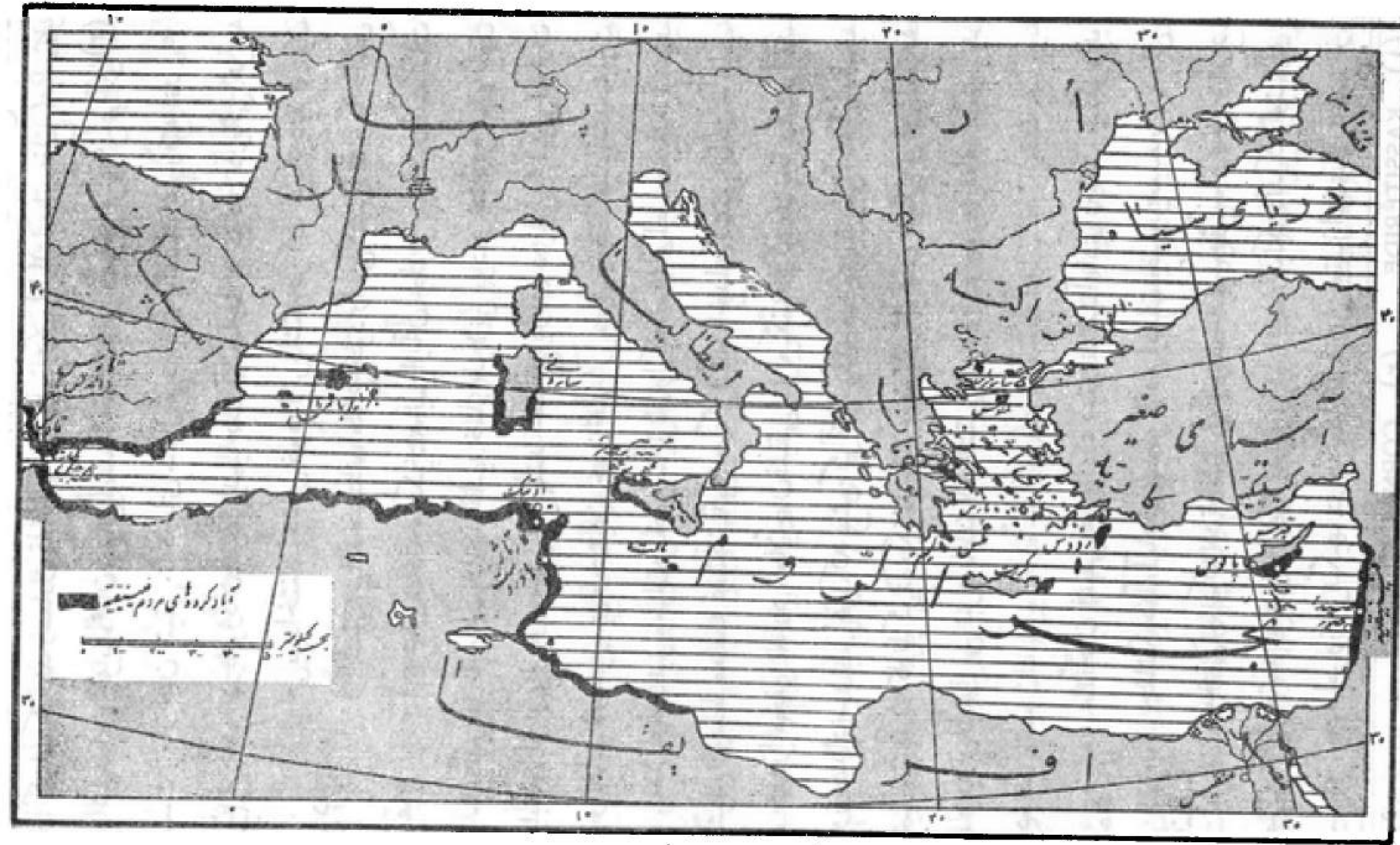
خصوصیّات دریانوردی مردم فنیقیّه

دریانوردان فنیقی بسیاحت و تجارت و دزدی دریائی هرسه می‌پرداختند اجناس خودرا برداشته حرکت میکردند وچون از کشتی پیاده میشدند متاع خود را می‌گستردند و با حاصل آن محلّ مبادله میکردند پس از آن جلوتر میرفتند تاعملیّات خود را از سر بگیرند. این مسافرتها اغلب خیلی طولانی بود و چندین سال طول میکشید تابعض تجّار باز روی وطن به بینند. منافع دزدی دریائی را نیز بر تجارت میافزودند و اغلب در سرزمین وحشیان چون محلّی را بی مستحفظ میدیدند بغارت میگرفتند. بعضی اوقات نیز بومیان ومخصوصاً زنان را که بتماشای اسباب بزك میآمدند بکشتی کشیده ووسط معامله غفلتاً لنگر برمیگرفتند. ناخدای کشتی نهایت مواظب بود که راه خودرا مخفی بدارد. ملاّحان فنیقی نه امکنه‌ای که بدانجا رفت‌وآمد داشتند بروز میدادند ونه راهی که پیش گرفته بودند و همین ترسی که از رقیب داشتند سبب میشد که کارنا کرده بکنند مثلاً بعضی ازملاّحان فنیقی برای اینکه کسی براه و روش آنها پی نبرد با اینکه کشتی خود را در معرض تلف دیده اند دم برنیاورده اند.

آباد کرده‌های ملاّحان فنیقیّه

ملاّحان فنیقی هرجا که میتوانستند آبادی درست میکردند چنانکه عدّه آبادیهای بحرالرّوم ایشان بچندین صد میرسیدولی مخفی نماندکه درتحت این عنوان سه قسم مؤسّسهٔ متمایز قرار دارد: درمصر وممالك متمدّنه مردم فنیقیّه بدین مقدار اقتصار میکردند که امتیازی بگیرند شبیه به آنچه امروز فرنگیها درچین دارند. این امتیازات عبارت بود از

(۱) ـ KASSITÉRIDE (۲) ـ CORNOUAILLE



نقشه آبادیهای مردم فنیقیه

آنچه در مشرق است از صیدا و آنچه در مغرب از صور میباشد

محلاّتی مجزّا ازشهر که درآنجا آزادانه مغازه وبازار دائر مینمودند. محلاّت مزبور دربعضی ازشهرها مانند منفیس اهمیّت مخصوصی میگرفت ومرکز تجارت بین‌المللی میشد امّا درممالك وحشی دارالتّجاره ترتیب میدادند باین معنی‌که جزیرهٔ کوچك یادماغه‌ای که دفاع آن اشکالی نداشت اختیار کرده درآنجا انبار ومخزن وکارخانه ومعبد میساختند واین مجموع را بوسیلهٔ قلعه‌ای حمایت میکردند واین همان کاری است که پرتغالیها در مائهٔ شانزدهم در سواحل افریقا و هندوستان کردند. مردم آن همسایگی بدارالتّجاره که حکم بازارمکّارهٔ حسابی داشت میامدند وامتعهٔ خود را مبادله میکردند.

سکنهٔ این دارالتّجاره ها از ملاّح وتاجر معیّن ومحدود نبود بلکه مدام تغییر میکرد دربعضی نقاط مردم فنیقیّه واقعاً محلّ‌را عمارت میکردند بترتیبی‌که فرانسه درالجزیره معمول‌میدارد بدین معنی‌که شهرها میساختندبومیهارا مطیع‌میکردند و مملکت را اداره مینمودند و از این جمله مهمّتر از همه شمال افریقا و جنوب اسپانی بود.

تجارت فنیقی

تجارت فنیقی درتمام‌عالم قدیم بسط یافت زیرا هم ازخشگی صورت میگرفت‌هم ازدریا. درتمام بلادآسیا مردمی ازفنیقیّه پیدا میشدند که امتعهٔ صور و صیدا را بفروش میرسانیدند.

فنیقیّه یك رشته کاروان ترتیب داده بود که بحر خزر و خلیج فارس را با بحرالرّوم مربوط میساخت و باین ترتیب از خشگی یا از دریا باکشتی یا با شتر محصولات تمام دنیا را در صور و صیدا جمع میآورد.

ازعربستان کندر و مُرّ وعقیق میآوردند. ازهندوستان احجار کریمه وادویه و عاج و چوبهای قیمتی. از مصر اسب و کنف و پارچه های پنبه ای. از اسپانی گندم ونقره. ازجزایریونان مس ومرمروصدف ارغوان. ازممالك شمال قلع وعنبر. از بین‌النّهرین پارچه های گرانبها و قالی وعطر و خرما. از قفقاز فلزّات و برده. برده فروشی ازتجارتهای پرمنفعت مردم فنیقیّه بود. در مملکتی که ازجنگ

مظفّر و پیروز بیرون آمده غلام و کنیز فراوان و ارزان بود در صورتیکه نقاط دیگر باقتضای تجمّل آن ایّام زرخرید زیاد لازم داشت و پول گزاف میداد. دیری نگذشت که شهر صور سیاهان حبشی و سفید پوستانی را که از یونان و ایطالی و قفقاز بودند در بازار خود جمع آورد زیرا مردم آن شهر میدانستند که اسرای جنگ را کجا بخرند و یا مردم کدام محلّ اطفال خود را در ازای اشیای بی‌قیمت میفروشند. باین ترتیب زرخریدان را جمع کرده بدربارهای ممالك مشرق میفروختند.

صنعت فنیقی

مردم فنیقی تنها تاجر نبودند بلکه در حرفه و راه انداختن کارخانه نیزدستی داشتند. رونق تجارت فنیقی‌را صنعت معتبر مردم آن سبب شده بود. در آن اوقات ملل مشرق ارباب حرفی مانند نسّاج و اسلحه‌ساز وجواهرفروش‌داشتندکه یکی دوکمك بیش‌نمی‌گرفتند امّا مردم فنیقیّه مانند کسانی‌که امروزبصنعت دست میزنندکارخانه‌های حسابی داشتند وکارگران بسیاری را دورهم جمع مینمودند وباین وسیله امتعه‌ای را که برای صدور بخارجه خوب بود بمقدار زیاد و ارزان تهیّه میکردند. امتعهٔ مزبور عبارت بود ازظروف و جواهر و پارچه و اصنام.

مردم فنیقیّه طریقهٔ پارچه بافی مصری‌را تکمیل کردند. باهالی حوزهٔ بحرالرّوم نوری وپارچهٔ دست دوزی شدهٔ مرغوب میرساندند. گوشواره وجواهر و گردن‌بند و دستبند و حلقه و سنجاق ومجسّمه های کوچکی از بلور یا گل لعاب داده باهل یونان و اِتروسك میفروختند. همین امتعه بعد ها سرمشق اقوام اروپا گردید. البتّه این اجناس چیزی نبود که درآن هنری بخرج داده باشند بلکه از این نظر که بجهة فروش میساختند. بمقدارزیاد تهیّه میکردند و چندان هم سر آن دقّت نمینمودند و اغلب تقلیدی از مصنوعات مصر یا کلده بود.

هر چیز که بسیار و بشتاب ساخته شود قهراً نقصی دارد. این نقص در کلّیّهٔ مصنوعات فنیقی بوضوح نمایان میشد زیرا مردم فنیقیّه بتجارت بیش از صنعت علاقه داشتند وبدین لحاظ درفکرشکل تازه یازیبا نبودند بلکه بساختن یا تقلید

متاعی که متداول میشد قناعت میکردند تا پول جمع آوری نمایند.

صناعت خاصّ فنیقیّه شیشهٔ شفّاف و رنگ ارغوان بود. موادّی را که برای اینکار لازم داشتند ازساحل بدست میآوردند. رمل سفید دریا بکار شیشه وموررکس بکار رنگ میرفت. مورکس صدفی است که از دوسر آن آب سرخ رنگی موسوم به ارغوان میگیرند. این صدف چند قسم است آن که ازفنیقیّه بود سرخی بنفش رنگ میداد که خیلی قیمت داشت وارغوانی شاهوار نامیده میشد. مورکس یونان برنگ بنفش بود ومورکس اوقیانوس اطلس برنگی تقریباً سیاه. چون پشم اسپانی بصور و صیدا وارد شد پارچهٔ ارغوانی رنگ رونق عمده گرفت و بقیمت گزاف بفروش رفت و در همهٔ دنیای قدیم طالب پیدا کرد زیرا مورکس کمیاب بود و پارچه را نیزدومرتبه رنگ میکردند این شهرت تا انقراض امپراطوری روم باقی مانده است.

الفباء

مردم فنیقیّه بسهولتی در کارخواندن و نوشتن وحساب نگهداشتن محتاج بودند تاتجارت خودرا درتحت نظم نگاه دارند. کتابت و حساب را از سایر ملل متمدّنه - مردم مصر و کلده یا جزیره کریت - آموختند و بعدها هوش عملی خودرا بکار انداخته باختراع الفباء نائل آمدند. نقص عمدهٔ علامات خطّ مصر و کلده این بود که برخی تقطیعات را میرسانید و بعضی کلمات تمام را و پاره‌ای فقط حروف را. اغلب هم میشد که برای یك صدا چندین علامت وجود داشت. مردم فنیقیّه از این جمله بیست و دو علامت انتخاب نمودند و باین ترتیب آن طرز مشکل را آسان وساده کردند. محتمل است که بیست ودو علامت مزبور از علامات خطّ ثانوی مصر که ملخّص هیرو گلیف بود مشتق شده باشد.

این بیست‌ودو علامت نمایندهٔ تقطیعات و کلمات نبود بلکه فقط حروف را از صامته و مصوّته میرسانید و با این حروف کتابت کلّیّهٔ اصوات مخارج زبان فنیقی و سایر السنه ممکن گردید. باین ترتیب در حوالی ۱۱۰۰ قبل از میلاد صورت نخستین الفبای عملی بسته شد ومردم یونان وقوم لاتن نیز بعدها از آن تقلید نمودند.

مذهب مردم فنیقیّه

این ملّت تاجر که باستفاده و کامرانی از زندگی سرگرم بود ازخود مذهبی نداشت . و خدایانش بخداوندان کلده شباهت میداد و مانند ایشان خصایصی از پرمدّعائی ودرندگی نشان میداد . مراسم مذهبی فنیقیّه بیشتر ازکلده با خونخواری توأم بود زیرا درین جا انسان قربان میکردند .

هر یك از بلاد فنیقیّه بعلی (ربّ الارباب) مخصوص بخود داشت و بعل را اسامی مختلف بود : آدُنیس(۱)دربیبلس . ملکارت(۲) درصور .

علاوه بر بعل آلهه ای را نیز میپرستیدند موسوم به آستارته(۳) که خداوند عشق وشبیه ایستار آلههٔ کلده بود . بعضی‌اوقات بزرگان شهر وخودپادشاه میبایستی فرزندان خویش را بجهت فرونشاندن غضب بعل در راه او قربان کنند . قربانی را زنده وباشیپورو کرنا دربرابر بت خدا میسوزاندند . مادرطفل نیزبایستی‌حضور داشته باشد و ضمناً خودرا باید بقسمی آراسته باشد که‌گوئی بعیدی دعوت دارد. مشهورترین‌مراسم مذهبی دربیبلس بافتخارآدُنیس گرفته میشد . این‌مراسم‌درهم و برهم بود و متناوباً حزن و شادی را باشدّتی عدیم النّظیر ظاهر مینمود .

دراوقات تحوّل‌صیفی وموقعیکه‌آفتاب بهاررامیکشد . درعزای‌مرگ‌آدُنیس ماتم میگرفتند زیرا میگفتند گرازی بدهیولاآدُنیس را کشته‌است . زنانی‌گیسو پریشان کرده درشهر و ده میگشتند . صورت خود را باناخن میخراشیدند وضجّه میکشیدند . در پائیز هم عزا از نو شروع شده هفت روز طول میکشید امّا روز هشتم کهنه خبر میدادند که‌آدُنیس زنده شد . آنگاه نوبه باعیادمیرسید وباوجد وطرب بپایان میآمد . ازدحام جشن از عزا بیشتر و بی نظم تر بود .

مقام مردم فنیقیّه

مدنیّت فنیقیّه هیچگونه خصوصیّتی نداشته و بطوری هم از بین رفته که تقریباً هیچ نوع اثری از خود نگذاشته است . معذلك سمتی را که این‌قوم دارابوده ازمقام‌سایراقوام پائین‌تر

---

(۱) ـ ADONIS (۲) ـ MELKART (۳) ـ ASTARTÉ



تصویر بعل که از گل پخته ساخته شده است

نیست زیرا مردم فنیقیّه که دریانوردی و تجارت را پیشه کردند میان اقوام قدیم مدام در گشت و گذار بودند. بنا بر این اگر از خود چیزی نیاورده اند بانتشار تمدّن سایر اقوام وبالخاصّه تمدّن مصر و کلده کمك زیادی کرده اند وبدون اینکه خود متوجّه باشند این مدنیّت را همراه عدلهای امتعهٔ خود کرده درسواحل بحرالرّوم پرا کنده اند وهم بوسیلهٔ تجارت و آبادیهائی که کرده اند ملل اروپا را از ظلمت وحشیگری بدرآورده تربیت نموده اند.

فصل نهم

مردم ایران. اقوام عیلام و مد و پارس

دامنهٔ غربی فلات ایران یعنی مملکت عیلام کانون مدنیّتی بوده که در قدمت همپایهٔ تمدّن کلده میباشد. شوش پایتخت آن مملکت با بابل همسری مینموده است.

در مائهٔ ششم قبل از میلاد قوم پارس از فلات ایران سرازیر شده بفرماندهی پادشاه خود کوروش تمام عالم قدیم را مسخّر کرده اند. مملکت ایران را داریوش نظم ونسق بخشید. بجای استیلای آشور که مبتنی بهراس و وحشت بود قوم پارس امنیّت و آرامش وادارهٔ منظّم در مشرق زمین مستقر نموده اند.

I

دولت عیلام. شاهنشاهی ایران

فلات ایران

ایران فلاتی است وسیع. رشته کوه‌های بلندی که از بحرخزر تاخلیج فارس و ازجلگهٔ دجله تا درهٔ سند کشیده می‌شود این فلات را احاطه کرده. وسعت این خاك بیك ملیون کیلومتر مربّع میرسد و این مقدار تقریباً سه برابر خاك فرانسه میباشد. قسمت عمدهٔ این فلات را بیابانی گرفته که موقع سرما یخ میزند وهنگام گرما میسوزد. بارانرا فقط کوه هائی می‌بیند که چون حصاری فلات را گرفته. در میان کوه‌ها درّه‌های حاصلخیزی قرار دارد که غلاّت وافری میآورد. مراتع اسبهای خوش جنس میپرورد.

تقریباً تمام اشجار میوه‌دار از قبیل هلو وزردآلو و آلوبالو و انجیر و پسته درین سرزمین میروید و نیز این خطّه گلزاری است کـه هنوز شهرت خود را از این حیث دارا میباشد. حاصلخیزترین نقاط آن دامنهٔ کوه‌های کنار بحرخزرواز آن بیشتر دره‌هائی است که درسمت مغرب واقعشده وبه بین‌النّهرین کشیده میشود.

مردم عیلام

بدین‌لحاظ تمدّن بدواً دردامنهٔ غربی‌ایران بسط یافته است. درین‌خطّه قومی کوهستانی‌ونیرومندسکنی‌داشته‌اند موسوم به مردم عیلام. این قوم در اوانی متجاوز از چهار هزار سال قبل‌از میلاد چندین شهر ساخته بودند که مهمّترین آنها شوش بوده. محلّ شوش روی بلندی‌ولبهٔ کوهی‌است که بتمام‌جلگه مشرف‌میباشد. تاریخ عیلام که‌مدّتها مستور بود در نتیجهٔ حفریّات مسیودمرگان(۱) درشوش کشف شد.

کاوشهای دمرگان نشان‌داده که مدنیّت عیلام اگرقدیمتراز‌مدنیّت کلده نباشد درقدمت ازآن کمتر نیست. تاریخ عیلام یك سلسله زدوخوردی با کلده و آشور میباشد ودرین کشمکشها گاه فایق آمده و گاه مغلوب گردیده است.

بعضی اوقات سلاطین عیلام بسیار مقتدر بوده و بر بین‌النّهرین فرمانروائی داشته اند پایتخت خود شوش‌را عظمت و اعتبار داده وغنائم جنگی را که از کلده گرفته بودند درآنجا جمع آورده اند.(۲)

مجسّمه های بسیاری از خدایان و پادشاهان که با طلا یا نقره یا مفرغ ساخته شده معابد وقصور شوش را تزیین نموده است. صنعتکاران عیـلام در فلزّکاری ید طولائی داشته اند.

عاقبت آسوربانی‌پال کشورگشای سفّاك آشور شوش‌را غارت کرده ویران نمود وتاریخ عیلام را خاتمه داد (٦٤٥ قبل‌ازمیلاد).

ولی‌درست درهمین موقع اقوام دیگری (مدوپارس) ازایران قیام کرده دست

---

(۱) ـ J.DE MORGAN

(۲) ـ بهمین جهت بود که ستون نارامُسَنْ پادشاه آگاده ومجموعهٔ قوانین حمورابی پادشاه بابل در ضمن حفریّات شوش در این شهر بدست آمد.

بکار انجام اموری مهم شده بودند.

اقوام مد و پارس

اقوام مد و پارس دوملّت از یك نژاد بوده و قرابت نزدیکی داشته اند. هردو قوم را پوست سفید و بینی راست و صورت کشیده وموی نرم وریش انبوه بوده وهردو بزبان آرین تکلّم می‌نمودند.

این‌دوقوم که دربدو امر نیمه چادرنشین بوده‌اند ازشمال یعنی بقولی‌از آسیای مرکزی و بقولی از روسیه آمده بودند. قوم مد در شمال ایران نزدیك بحرخزر نشستند و قوم پارس در جنوب قرار گرفته همسایهٔ مردم عیلام گردیدند. ساحل خلیج فارس که قسمت قوم‌پارس شد کم‌حاصل‌تر بود و بدین لحاظ مردم‌آن‌بیشتر ازقوم مد بحال کوه نشینی ماندند وبه کشت وزرع زمین و گلّه‌داری مشغول‌شدند قوم پارس رزم آزما ورشید بوده وبیشتر از غالب ملل مشرق قانون ورسوم‌آدمیّت را رعایت کرده است. تاریخ این دوقوم بخصوص از روایات مفصّل هردوت معلوم شده. هردوت درمائهٔ پنجم قبل‌از میلاد میزیسته ومعاصر دولت شاهنشاهی ایران بوده. روایات هردوت را بوسیلهٔ کتیبه‌های میخی که در ایران پیداشده وقطعاتی که از کتاب مقدّس پارسیان موسوم به اوستا که‌آنکتیل‌دوپرون(۱) فرانسوی در مائهٔ ۱۸ در هند بدست آورده میتوان نقادی نمود.

دولت مد

قوم مد که همسایه ومدّتها خراجگذار آشور بوده زیر دست آن مردم جنگاوری‌آموخت وقبل‌از قوم پارس دولتی مقتدر تشکیل‌داد که پایتخت‌آن اکباتان(۲) بود. درمائهٔ هفتم قبل‌از میلادسیاگزار(۳) پادشاه مدی استیلای خود را در ایران بر قرار کرد و سپس بکمك پادشاه بابل نینوا را گرفته خراب نمود (۶۱۲). قلمرو دولت آشور را این دو پادشاه کامکار میان خود قسمت کردند و باین ترتیب حدود مملکت سیاگزار از ایران تادریای سیاه بسط یافت.

---

(۱) ـ ANQUETIL - DUPERRON (۲) ـ ECBATAN (۳) ـ CYAXARE

کوروش کشورستان پارس

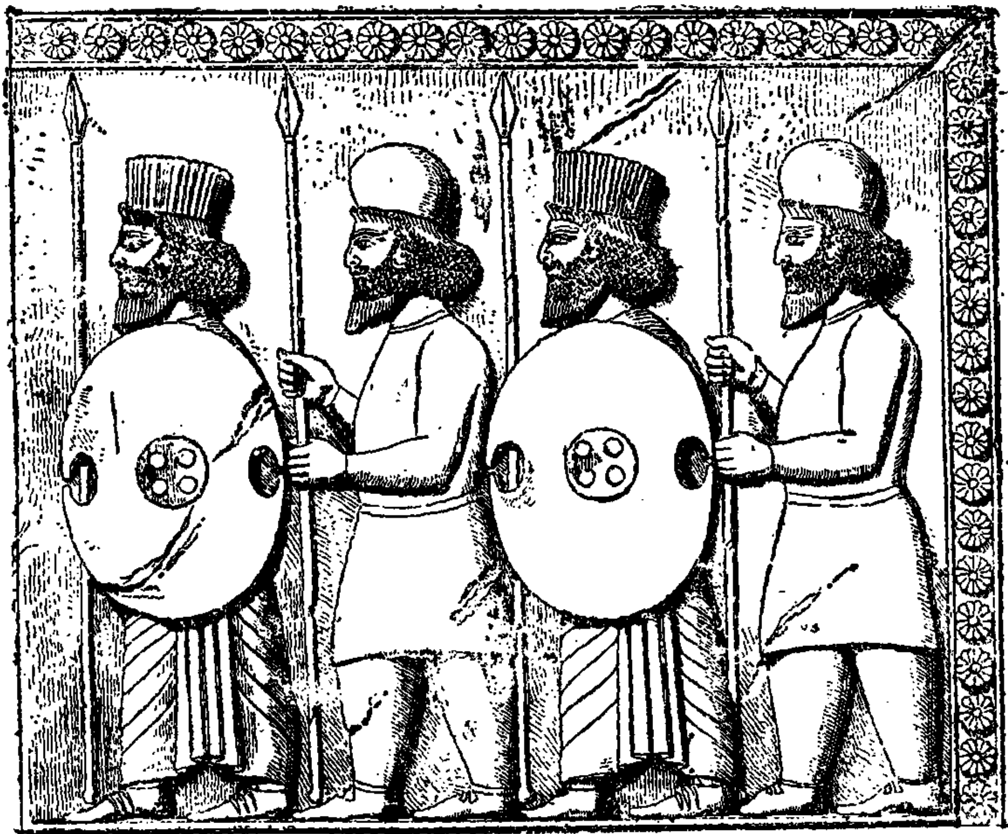
استیلای سلاطین مد زیادطول نکشید. از موقعیکه سیاگزار نینوا را بتصرّف آورد شصت‌سال‌بیشتر نگذشته بود که کوروش پادشاه پارس اکباتـان را بگرفت (۵۵۰ قبل از میلاد).

کوروش که در بدو امر دست نشانده بود بر خداوندگارخود عصیان ورزیده پادشاه مدی و پارس شد و فرماندهی اقوام مد وپارس رابعهده گرفته دست بکار فتح مشرق زمین گردید. درین موقع مقتدرترین سلاطین مشرق فرعون مصر وجانشین نبوکدنزرپادشاه بابل وکرزوس[۱]پادشاه لیدی بودند. مقرّ کرزوس سارد و قلمرو سلطنت او تمام آسیای صغیر بود. کرزوس در تموّل ازتمام‌سلاطین قدیم مشهورتر است. مردم پارس بدول لیدی و بـابل و مصر حمله برده و آنها را یکایك مغلوب نموده صاحب اختیارتمام عالم قدیم شدند.کوروش بدواً بقصد لیدی حرکت کرد. خاتمهٔ کار جنگ در تابستان معلوم نشد ولی کوروش بـر خلاف عادت قـدیم در زمستان هم جنگ را دوام داد و چون سرزده وارد لیدی گردید کرزوس را بغفلت گرفته مغلوب کرد و در سارد[۲] محصور نمـود. شهر پس از چهارده روز محاصره بتصرف درآمـد و آسیای صغیر در حیطهٔ اختیار قهرمان پارس قرار گرفت (۵٤٦) آنگاه کوروش بجانب مشرق متوجّه گردید و سکنهٔ باختر[۳] و سغد[٤] و آراشوزی[۵] (ترکستان و افغانستان امروز) را مطیع و منقاد ساخت (۵٤۰ ـ ۵٤۵). از آن پس عنان حمله بجانب کلده بگردانیدوبابل را بگشود (۵۳۹). تمام قلمرو دولت کلده بدون جنگ ربقهٔ اطاعت کوروش را بگردن گرفت و حدود مملکت ایران از سند تا بحرالرّوم کشیده شد.

کوروش برای تدمیر اقوام سیت نیزکه مقیم‌روسیهٔ جنوبی بودند اردوئی‌کشید ولی همانجا وفات نمود (۵۲۹) و پسرش کامبوزیاکار اورا حسن ختام داد. باین معنی که پسامتیك را مقهور کرد و مصر را هم برخاك وسیع پدر بیفزود (۵۲۵).

قوم پـارس چون غالب میشدند بر حـال مغلوبین رحمت میـآوردند چنانکه

(۱) - CRÉSUS (۲) - SARDE (۳) - BACTRIANE (٤) - SOGDIANE (۵) - ARACHOSIE



پیاده نظام مِدْ و پارس که در یکی از نقوش برجستهٔ آشوری دیده شده است
سرباز اوّل و سوّم از قوم مِدْ هستند و سرباز دوّم و چهارم از قوم پارس .

متّفق علیه روایات قدیم است کـه کوروش خوش قلب بود و گذشت داشته است . با قوم مـد چون بـرادر رفتار کرد . از قتل کرزوس چشم پوشید و او را در زمرهٔ مستشاران خود جای داد . مذهب و هم شهر بابل را حرمت گذاشت . بنی‌اسرائیل را مجاز نمود که باورشلیم بر گردند .

این سیاست تازه بطوری افکار قدما را مجذوب ساخت که کوروش را چون‌شاه مردان قلمداد کرده‌اند .

افسانهٔ کوروش

مردم پارس باین نظر که مقام قهرمـان استقلال خود را بالا ببرند در روایات خوداورا باسلاطین مدقرابت دادند .هرودت که این افسانه هـای پارسی را جمع آورده نقل میکند کـه آستیاژ(۱) پـادشاه مدی و جانشین سیاگزار دختر خود ماندان(۲) را بیکی از اعیان پارس شوهرداده ولی چیزی نگذشت که درعالم رؤیا دید که‌نواده‌اش تختش را واژگون کرده‌است . از این رو منتظر شده چون طفل بدنیا آمد اورااز دختر بستد و برئیس قراولان خود هارپاژ (۳) بسپرد کـه خونش بریزد لکن هارپاژ را رحم‌دامنگیر شده پسررا نکشت وروی‌کوهی گذاشت . شبانان اورا دیده‌برداشتند . بچه در ده رشد کرد و چون می خواست سایـر اطفال مطیع او باشند جای شبهه نماند کـه از خاندان سلطنت است . ماوقع را بسمع آستیاژ رسانیدند و حقیقت آشکار گردید . آستیاژ هـارپاژ را سخت مجازات داد یعنی پسر اورا درخفا کشته و گوشت اورا بپدرخورانید ولی به‌کوروش جوان آسیبی نرسانید و با اوبملاطفت رفتار کرده‌حکومت‌پارس بوی‌داد . هارپاژ بخیال انتقام‌خود مدام‌کوروش‌راتحریك می کرد . عاقبت کوروش پارس را بعصیان واداشت و آستیاژراشکست‌داده ازتخت و تاج انداخت . امّا چنانکه از کتیبه هـا بر میآمد کوروش خود و پدرش پادشاه پارس و از خانوادهٔ هخامنشی بوده‌اند . یکی از کتیبه‌های بابل چنین می نویسد :

« منم کوروش‌پادشاه‌افواج . پادشاه‌عظیم‌الشأن . پادشاه‌مقتدر . پادشاه بابل . پادشاه‌شومیرواکد . پادشاه چهاراقلیم . پسر کامبوزیا . پـادشاه عظیم‌الشأن . پادشاه سوزیان . نوادهٔ کوروش . پادشاه

(۱) - ASTYAGE (۲) - MANDANE (۳) - HARPAGE

عظیم‌الشأن . پادشاه سوزیان . نتیجهٔ سیسْپیر (۱) . پادشاه عظیم‌الشأن . پادشاه سوزیان . . . من همهٔ اقوام را جمع‌آوری کردم و هر کدام را بولایات خودشان فرستادم . خدایان شومیر واکد را بمحلّ خود رسانیدم . امیدوارم خدایانی که نامشان را من زنده کرده‌ام شفاعت کرده . . . عمر طولانی بجههٔ من بگیرند . امیدوارم که خیالات خوب مرا توفیق عطا فرمایند وبه ماردوك بگویند: دربارهٔ کوروش پادشاه خدمتگذار و هم درباره فرزندش کامبوزیا رؤف باش . . . »

داریوش

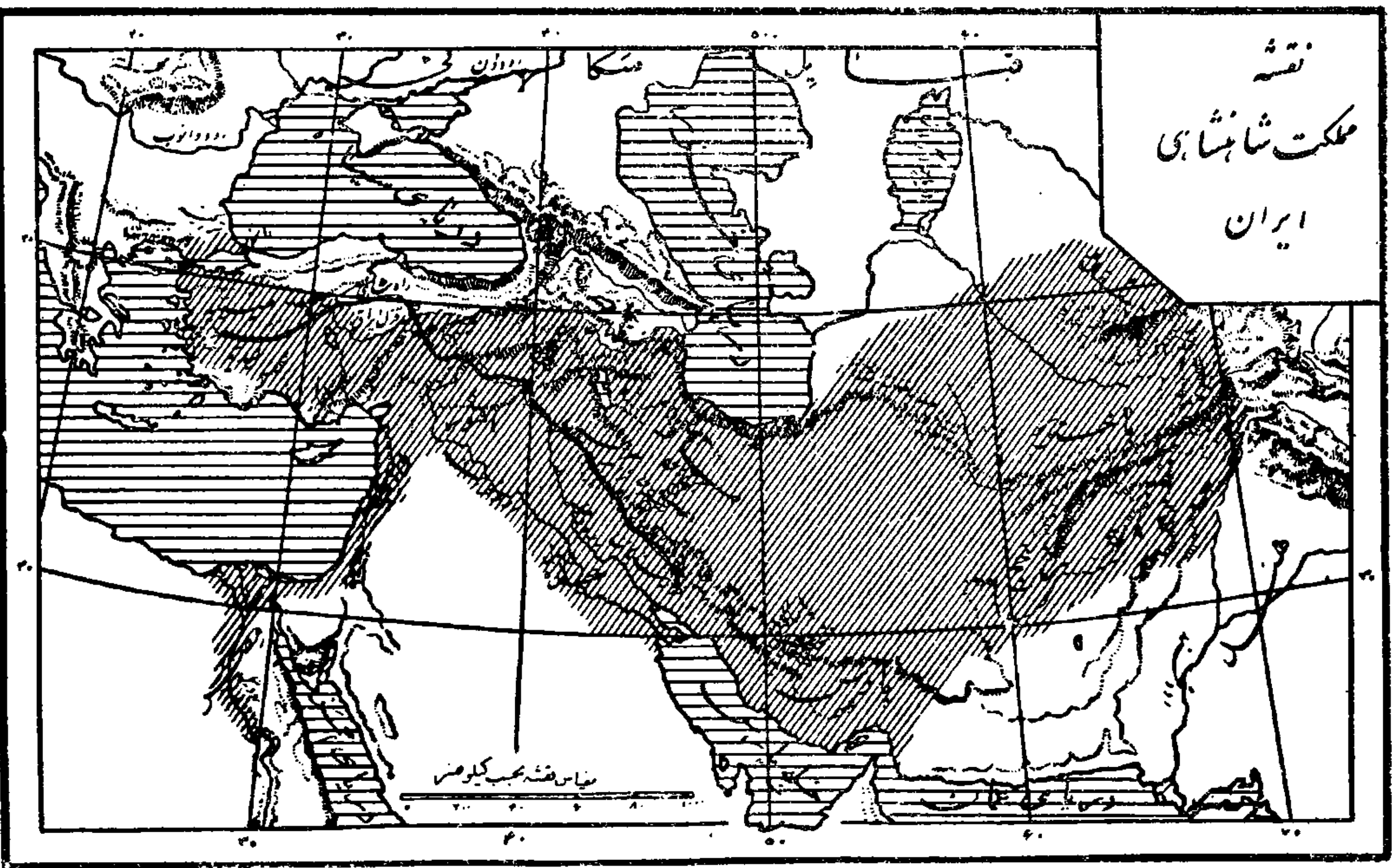
کوروش با فتوحاتی که کرد شالودهٔ مملکت پهناور ایران را ریخت . داریوش که از ۵۲۱ تا ٤۸۵ سلطنت کرد این مملکت را بسط داد و مخصوصاً نظم و نسق بخشید . داریوش از خانوادهٔ سلطنت بود ولی تاج و تخت را با انقلاب بدست آورد .

سلطنت کامبوزیا پسر کوروش کوتاه و مغشوش بود . گوماتای (۲) مغ که خودرا بدروغ برادر کامبوزیا معرّفی می کرد جای او نشست . داریوش گوماتا را بکشت و خود بسلطنت رسید ولی همین بحرانی که دست داده بود موجب شورشهای متعدّد گردیده داریوش را مجبور نمود که سالهای اوّل سلطنت خود را بخاموش کردن آنها بگذراند . چون سر کوبی عاصیان بانجام رسید داریوش فتوحات کوروش را دنبال کرد . دو راه برای او باز بود یکی راه هند دیگر راه اروپا . داریوش ابتداء متوجّه هند شد و از معابری که بدّرهٔ سند میرود گذرکرده داخل آن مملکت گردید .

چند نفری که از مردم یونان بخدمت گرفته بود بحریّهٔ بجههٔ وی ساختند که از سندپائین آمده بدریا رسید و به بنادر خلیج فارس و بحر احمر رفت . از آن پس داریوش بجانب اروپا بر گشت و بقصد اقوام سیت(۳) دانوب(٤) و دُن(۵) حرکت کرد .

از اهل یونان آنها که در آسیا بودند بجههٔ وی کشتی تدارك میدیدندکه‌بکار پل‌زدن روی بُسفرودانوب‌میرفت‌ولی‌چون‌اقوام‌سیت مدام از جلوی او میگریختند وقوای داریوش نیزرو بتمامی گذاشت ناچارعقب‌نشینی اختیارکردو ازاین‌اردوکشی

(۱) _ SISPIR (۲) _ GAUMATA (۳) _ SCYTHE (٤) _ DANUBE (۵) _ DON


نقشه
مملکت شاهنشاهی
ایران
مقیاس نقشه بحسب کیلومتر

جز تراس(۱) چیزی برای او نماند. با وجود این نیم شکست مملکت ایران هولناکترین ممالکی شمرده میشد که تا آنوقت چشم عالم دیده بود زیرا یك قسمت از آسیای مرکزی و تمام آسیای غربی را شامل گردیده بوسیلهٔ مصر بافریقا و بوسیلهٔ تراس باروپا سرازیر شده بود.

قشون ایران

یك چنین مملکت پهناور قوای نظامی مهمّی در اختیار خود داشت. قشون ایران بقدری زیاد بود که هیچ حریفی را یارای مقاومت باآن نبود وازافواج ملّی ومعاونین خارجی متشکّل میگردید. افواج ملّی عبارت بود از یکدسته سرباز نخبهٔ ده هزار نفره که پیاده نظام فنا ناپذیرنام داشت. سربازان نیزه وکمان وخنجرداشتند. نیزه را بدودست میگرفتند. سپرچوبی بزرگی ببازومی‌انداختند. کلاه های پشمی برسرداشتند. قبای آستین دار رنگارنك می پوشیدند: جوشنی از فلزّ و ساقین داشتند. سواره نظام و کمانداران ایرانیان هردومشهور بود. سواره نظام را عرّاده‌هائی کمك میکرد که با داس مخصوص مسلّح میشد. افواج معاون مرکّب از کلّیّهٔ ملل دست نشانده بود. هرملّتی اسلحه ولوازم جنگی ملّی خود را نگاهداشته بود وبعضی روی شتر می‌نشستند. هردوت نقل میکند که کوروش درجنگهائی که با کرزوس نمود در جبههٔ قشون خود یك ردیف شتر گذاشت. اسبهای سواره نظام عالی لیدی از بوی این حیوان رم کرد و بی ترتیب عقب نشست.

نظم و نسق درمملکت ایران

مردم‌ایران برخلاف قوم‌آشور تنها بکشورستانی‌نمیپرداختند بلکه این نکته را نیز وجههٔ همّت خود قرار دادند که بلاد مفتوحه را سر وسامان بدهند. اوّلین دفعه‌ای که ملل مشرق روی صلح و آرامش دیده و مطیع اداره‌ای منظّم گردیدند وقتی بود که در تحت استیلای ایرانیان قرار گرفتند.

نظم‌ونسق درمملکت‌ایران بدست‌داریوش انجام‌گرفت. داریوش درمملکت خود

(۱) _ THRACE

طرز حکومتی بر قرار کرد که تحت‌الحمایگی نامیده میشود و این تقریباً همان حکومت است که فرانسویها در تونس ومراکش دارند . ملل دست نشانده عادات و رسوم و زبان و مذهب و غالباً سلاطین خود را نگاه داشتند ولی تمام مملکت بچندین ساتراپ نشین تقسیم میشد ودر رأس آن ساتراپی قرارداشت که شاه معیّن میکرد . ساپراتها اغلب ازمیان بزرگان ایران انتخاب میشدند و در قسمت احقاق حقّ ووصول وایصال مالیات اختیارات تامّه داشتند و درحکم نایب‌السلطنه بودند. ساتراپ دو نفر کمك داشت یکی رئیس دفتر که از نزدیك مواظب اعمال ساتراپ بود ودیگرسر تیپ‌که فرماندهی افواج را تکفّل مینمود . غرض از تقسیم اختیارات آن بود که از طغیان ساتراپها جلوگیری بعمل آید .

بعلاوه مفتّشین شهریاری که چشم و گوش شاهنشاه نامیده میشدند . هر سال در خاك ایران میگشتند و چون اختیار تام داشتند اعمال ساتراپ را تفتیش میکردند و در موقع حاجت او را از شغلش منفصل مینمودند . یك ادارهٔ منظّم چاپار مرتّباً ایالات بعیده را بمقرّ سلطنت مربوط میکرد و اجرای سریع اوامر شاهنشاه را تأمین مینمود .

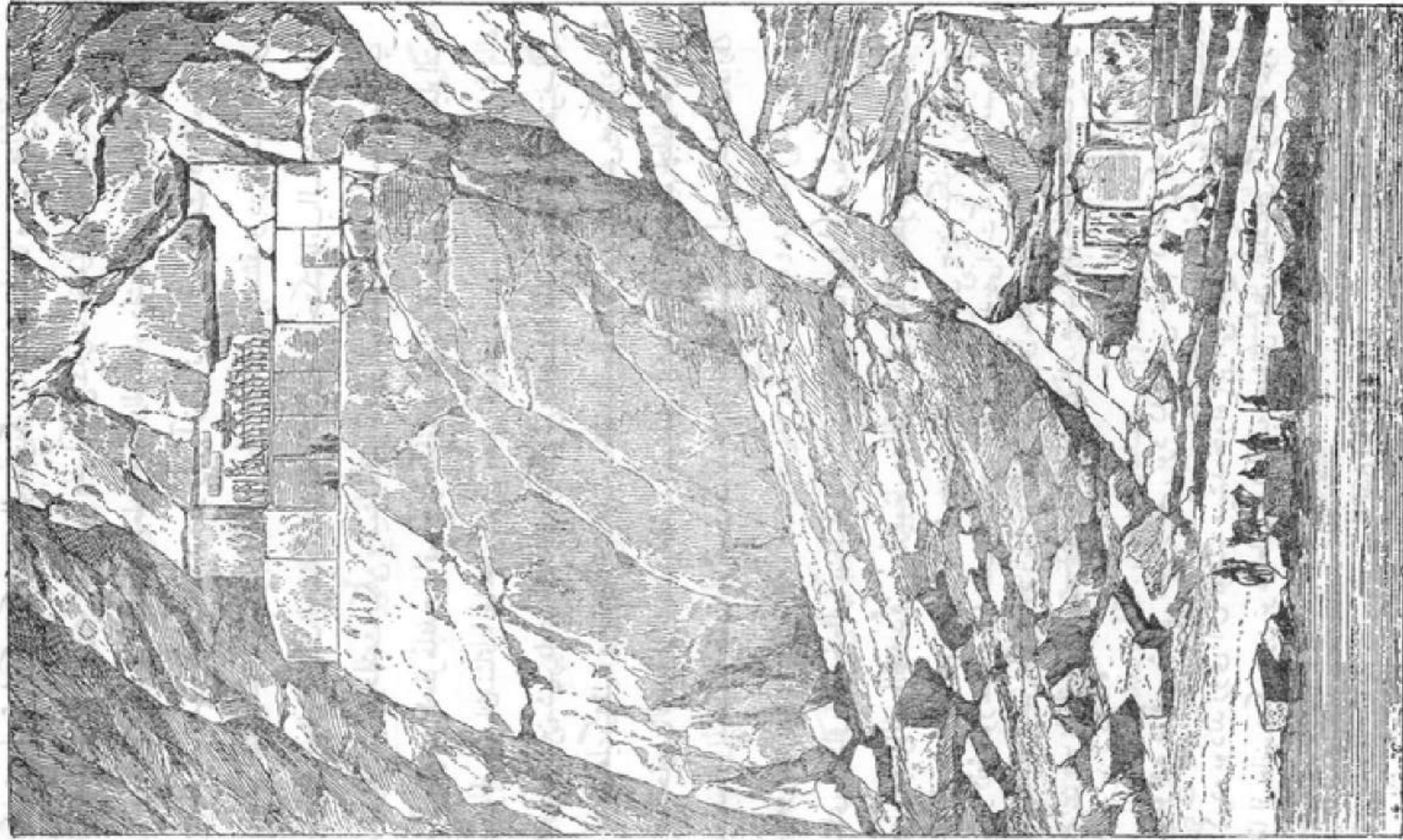
نامه‌ای از داریوش خطاب بساتراپ آسیای صغیر گاداتس(۱) نام بدست آمده که بخوبی میرساند با چه دقّتی داریوش مواظب ادارهٔ مملکت خود بوده است :

«شاهنشاه داریوش پسر هیستاسب(۲) بخدمتگذار خود گاداتس چنین میگوید : بمن خبر رسید که تودر کلیّهٔ امورتعلیمات مرا نصب‌العین خود قرارنمیدهی . بدیهی‌است که همّ تو مصروف آبادی خاکی است که بمن تعلّق دارد زیرا درختهائی درآسیای سفلی مینشانی که‌آن سمت فرات میروید . دراین باب من نیّت ترا می‌پسندم و اینکارترا آن قدر هست که درخاندان سلطنت ذکر تو با افتخار قرین گردد . »

(فی‌الواقع درقصر شاهی دفتر رسمی بود که اسامی تمام کسانی که بشاهنشاه خدمتی کرده بودند روی آن نوشته میشد خواه ایرانی خواه خارجی)

« امّا از جانب دیگر چون تو عواطف مرا بالنّسبه بخدایان منظورنداشته‌ای اگر رویّه خود را تغییر ندهی قهر وغضبی که از این هتك حرمت بمن دست داده بر تو ناگوار خواهد بود . تو

(۱) _ GADATÈS (۲) _ HYSTASPE



نقوش برجستهٔ بیستون که روی سنگهای بلندی بارتفاع ٤٥٦ ذرع حجّاری شده است .
نقوش مزبور داریوش‌را مینماید با دشمنان وی که گرفتار زنجیر گشته اند .

تحمیلی بباغبانان تبرّك شدهٔ آپولون کرده‌ای وبکاردرزمین غیرمقدّس وادارشان ساخته‌ای . اینکار در حکم مخالفت و احساسات اجداد من است بالنسبه بخدائی که دربارهٔ ایرانیان گفته است . . .»

انتهای کاغذ بدست نیامده . عبارت آخر آن مدلّل میدارد که سلاطین ایران بخدایان بیگانه با نظر احترام می‌نگریسته‌اند .

خراج تکلیف عمدهٔ ساتراپ این بود که مالیات را سرشکن کرده وصول وایصال نماید. تنها قوم پارس ازهرگونه عوارض معاف بودند ولی هردفعه که شاه ازآن مملکت رد میشد ناچار میبایستی تحف وهدایائی پیش کش کنند . ملل دیگر خراج نقدی و جنسی میدادند . مجموع خراج نقدی بمبلغ گزافی میرسیده‌که ارزش‌آن‌را مشکل است بتحقیق دانست ولی تقریباً یك میلیارد فرانك طلا قیمت داشته است . علاوه براین مصر صد و بیست هزار پیمانه گندم میداده و سیلیسی ۳٦۵ رأس اسب مجلّل (از قرار یك اسب در هر روز) ومدی صد هزارگوسفند و سه هزار اسب و چهار هزار استر وغیره . بعلاوه تدارك مخارج هر ساتراپ و کسان او نیز با سکنهٔ قلمرو وی بوده است .

داریوش برای اینکه کار تأدیه و مبادله را آسان کند از سلاطین لیدی که مخترع پول فلزّی بودند تقلید کرده سکّه‌هائی باتصویرخودش ازطلا ونقره ضرب کرد که داریك(۱) نامیده میشود .

شاهنشاه این نظم و نسق چنان اقتدار و تموّلی برای داریوش فراهم کرد که نظیرآن دیده نشده بود هیچیك از سلاطین را با او یارای رقابت نبود . از این رو شاه ایران را شاهنشاه لقب دادند . شاهنشاه را سه پایتخت بود (تخت جمشید ــ مشهد مرغاب ــ شوش) و متناوباً در هر یك ازآنها اقامت مینمود و قصوری با شکوه درآنجا ساخته بود .

شاهنشاه تشریفات سلاطین‌آشور را اختیار کرد . دربار محتشمی که مرکّب از چند هزار خدمتکار و قراول و نوکر باب بود بجههٔ خویش ترتیب داد . هر که بشاهنشاه نزدیك میشد میبایست بخاك بیفتد . بدون بار کسی بحضور او نمیرسید .

(۱) ـ DARIQUE

هروقت که اراده میکرد خود را بمردم نشان بدهد روی تختی ازطلا می‌نشست و چوگانی ازطلا در دست میگرفت و جبّهٔ بلند باآستین گشاد در بر میکرد. تاج مرصّع کیانرابسرمیگذاشت وکمربندطلا می‌بست. درحضورش بسجده میافتادند وقدرت او مافوق‌نداشت. تنها اشارهٔ شاهنشاه کافی بود که ساتراپ یاصاحبجمع او دراقصی نقاط مملکت کشته شود.

رعیّت نیز از این زندگی تجمّل‌آمیز صاحب اختیار خود سرمشق گرفت وباین ترتیب قوم پارس خصوصیّات نژادی خود را از دست داد و با اینکه در مائهٔ ششم باستثنای اقوام سیت تمام ملل مشرق را مغلوب نمود یك مائهٔ بعد از مشتی یونانی شکست خورد.

II
مذهب وصناعت ایران

مذهب ایران

مذهب اقوام مد و پارس بامذاهب اقوام دیگر مشرق بکلّی مباینت داشت. بنابروایات قدیمه دانشمندی موسوم به زرتشت واضع قوانین مذهبی‌این دوقوم بوده است. میگویند زرتشت ازخاندان سلطنت بوده و ایّام جوانی خودرا بزد و خورد باشیاطین گذرانده بود. روزی در عالم خلسه هرمز خداوند او را در ربود و قانون را بنام زند و اوستا باو بسپرد. ازآن ببعد زرتشت کلام مقدّس را بمردم ایران تبلیغ نمود.

اساس اعتقادات مذهبی ایرانیان قدیم براین بوده که در عالم خوبی و بدی مدام در جنگ اند پروردگار بصیر آهورمزده یا هرمز منشأ خیراست و هرچیز خوب و زیبا ومفیدرا مانند نور و آتش و آب و خرمن ومیوه وحیوانات اهلی او آفریده شش‌ملك مقرّب که میترا (فرشتهٔ‌آفتاب ــ مهر) نیز یکی ازآنهامیباشد با چندین هزار فرشتهٔ کوچکتر باو معاونت مینماید.

منشأ بدی وعفریت شرّ اهریمن میباشد که ذات الم و خدای ظلمت و دشمن بشراست که گاه بشکل ماری نمایانده شده. آنچه بد و زشت و بدکار است از

اهریمن میباشد . تمام عیوب و تمام بلایا از اواست . اواست که برعفریتها وشیاطین فرمان میدهد . این هر دو دسته ملائکه مدام در کار و بایکدیگر درجنگ وپیکاراند. این کشمکش تا انقراض دنیا طول میکشد ولی عاقبت هرمزغلبه میکند و نور و زندگی وحقیقت عالمگیرمیگردد . کتیبه ای پارسی چنین میگوید :

« زمین‌را اهورمزده خلق کرده وهم او است که بشررا آفریده . اوخداوند زندگی وپاکی وحقیقت است .»

ایرانیان در تنزیه او چنین میگفتند :

« تسبیح میکنم آهورمزده نورانی وصاحب جلال وجبروت ورؤف وکامل و پرکار ومدرك وجمیل وصافی را که هرنوع علم و لذّت ازاو میباشند . او است که مارا آفریده ونشو و نما داده وخوراك بخشیده است . »

در کتاب مقدّس ایرانیان چنین آمده که چون آهورمزده عالم‌را خلق کرد ذات بدی مانند مگس زهرآلود بر آن فرودآمد و تمام عالم را بیالود زمین را ازهوام موذیه وحیوانات گزنده‌وزهرآگین‌ومار وعقرب وغوك پرکرد تاآنجا که سرسوزنی برجای‌نماندمگر اینکه ازاین‌وجودآلوده باشد. خود را به نباتات زده خشکانید... بالای شعله گرفته دود وتاریکی‌را پدیدآورد . سیّارات باشیاطینی لاتعدّ ولاتحصی به‌سقف‌آسمان برخوردند وباستارگان جنگیدند. جهان درظلمت فرورفت‌چنانکه گوئی فضائی را آتش بادود خود تیره کرده است .

پرستش آتش

هرمزمعبد نداشت بلکه پرستش او را در بارهٔ شعله آتش که مظهر صفاست معمول میداشتند واین رسم هنوز در سواحل بحرخزر و درهند نزدگبرهاوپارسیان وجود دارد. قوم پارس برای تسبیح خداوند محرابهائی ازسنگ روی بلندیها میساختند وآنرا آتشکده میگفتند و برفراز آن کنده های هیزم معطّر میسوختند . بعضی اوقات کهنه که مؤبد و مغ نام داشتند لباس سفید درازی دربر کرده تاج بلندی برسر گذاشته شاخه‌ای از درخت شور گز دردست گرفته دست جمع بآتشکده میرفتند . حیوانی بجهة قربانی تهیّه مینمودند ودعا میخواندند وچنانکه درآداب مذهبی مقرّرشده بود مایعی بزمین نثار میکردند و شربتی هوم نام که عصیرمصفّای علفی بود بحضار

می پیمودند. پس از آن اسب یا گاو یا بز یا میش را ذبح نموده پاره پاره میکردند ولی پاره ها را نمیسوزاندند تا صفای آتش مکدّر نشود بلکه آنرا دربرابر آتشکده میگذاشتند و با تشریفات سفره‌ای میچیدند و سرود مذهبی میخواندند. درمیان اقوام مد و پارس مؤبدان احترام واقتدار بسیاری داشتند ودراواخر کار از آداب و رسوم کلده نیز چیزی اخذ کرده بتشریفات ملّی خود افزودند ومانند کهنهٔ کلده از آتیه نیز خبر میدادند .

اخلاق ایران

مؤبدان بمردم چنین تعلیم میدادند که هر کس را فرشته‌ای در کنف حمایت خود دارد و انسان هرموقعی که مشغول کار خیراست چنان باشد که بپرستش کردگار اشتغال دارد بنابراین درایران مذهب وعبادت بااخلاق یکی بود وصفا مبنای اخلاق شمرده میشد انسان باید مواظب خوبی ظاهر و باطن خود باشد تا لطف اهورمزده شامل حال وی گردد باید پرهیزکاری پیشه نماید وبهرمزکمك کند تاخیرعالمگیر شود . بشخم اراضی پردازد و خانواده تشکیل بدهد ومخلوقات سودمند بالخاصّه سگ را درپناه خود نگاهدارد وسعی کند که نیّت پاك و رفتار خوب داشته باشد . برای اینکه صفای بدن محفوظ بماند باشیای ناپاك مانند جسد بیروح وجسم جذام گرفته دست نزند .

کلّیّةً هر مرده ای نجس است وانسان باید تا میتواند از آن اجتناب نماید . اگرکسی مرتکب گناهی شد بوسیلهٔ هدایا وقربانی بصفای خود بر نمیگردد بلکه راه صفا یافتن انابه و پشیمانی است . زرتشت میگوید :

« مرد مقدّس کسی است که درین دنیای دنی جایگاهی بسازد و آتش ومواشی وزن وفرزند و گله‌های خوب درآن نگاهدارد . هر که گندم بعمل میآورد ودراراضی درخت میوه می‌نشاند او است که تخم صفا کاشته وبقدرصد قربانی دین هرمزرا بسط داده است . . . . »

درستی ایرانیان را که بموجب اخلاق و مذهب مقرّر شده بود خود مردم یونان نیز تصدیق داشته اند هردوت مینویسد :

« ایرانیان هیچ چیز را بقدر دروغ موجب شرمساری نمیدانند وبعد از دروغ قرض گرفتن را زیرا میگفتند آنکه قرض دارد ناچار دروغ هم میگوید . »

تدفین و حساب

مبنای تدفین در ایران اصل صفا و پاکیزگی بود بدین معنی که جسد مرده‌را نمی‌سوزاندند ودفن نمیکردند و برودخانه نمی افکندند زیرانتیجهٔ این کارراآلودگی آتش یاخاك یاآب می پنداشتند. بنابراین جسد مرده را قبل از دفن موم اندود میکردند و اغلب آنرا دربرجهای مدوّر وسرگشاده گذاشته‌طعمهٔ‌طیورگوشتخوارمینمودند. این‌طرز تدفین هنوز هم در هندوستان در میان پارسیان که یگانه معتقدین بمذهب هرمز میباشند معمولست. مؤبدان میگفتند روح سه روز پس‌ازمرگ نزد هرمزحاضر میشود و پس‌ازآن‌ازصراط میگذرد. اگرپاك بوده بآسانی ردشده‌درسلك متعلّقان هرمز قرار میگیرد و ببازماندگان خود خیر میرساند واّلا در گودال زیر صراط افتاده طعمهٔ شیاطین میشود.

عادات و رسوم ایرانیان

بنا بگفتهٔ هردوت تربیت اطفال بسیار ساده ویگانه غرض آن این بود که مردمانی درست وسربازانی قابل پرورش دهد. بچه تا پنج سالگی جلوی چشم پدرنمی‌آمدوپیش‌زنان بود. تا بیست سالگی جزاسب سواری وتیراندازی وراست گوئی چیزی نمی‌آموخت. بعضی از مردم یونان این طرز تربیت را بسیار پسندیده اند چنانکه گزنفون(۱) نویسندهٔ معروف درضمن افسانه ای‌که در تحت عنوان «تربیت کوروش» نوشته آنرا بطور سرمشق ذکر کرده است. ایرانیان مقام پدر را بیش از هرچیز محترم میداشتند. اعیاد خانوادگی در نزد ایشان اهمّیّت خاصّی داشت. روز میلاد را با ضیافتهای بزرگ‌جشن میگرفتند. زیاد میخوردند وزیاد مینوشیدند. درسرسفره برسرمطالب جدّی بحث میکردند. بسیار مبادی‌آداب بودند. مغزی بازداشتند. بدرك عادات و رسوم بیگانگان رغبتی‌نشان داده وبسهولت‌آن را قبول میکردند. هردوت میگوید «قوم پارس لباس مد را اخذ کرد زیرابگمان خویش‌آنرا ازمال خود زیباتر میدانست» لباس مزبور عبارت بود از قبای بلند ریشه داری که اغلب

---

(۱) _ XÉNOPHON

گل و بوته و نقش در آن میانداختند.

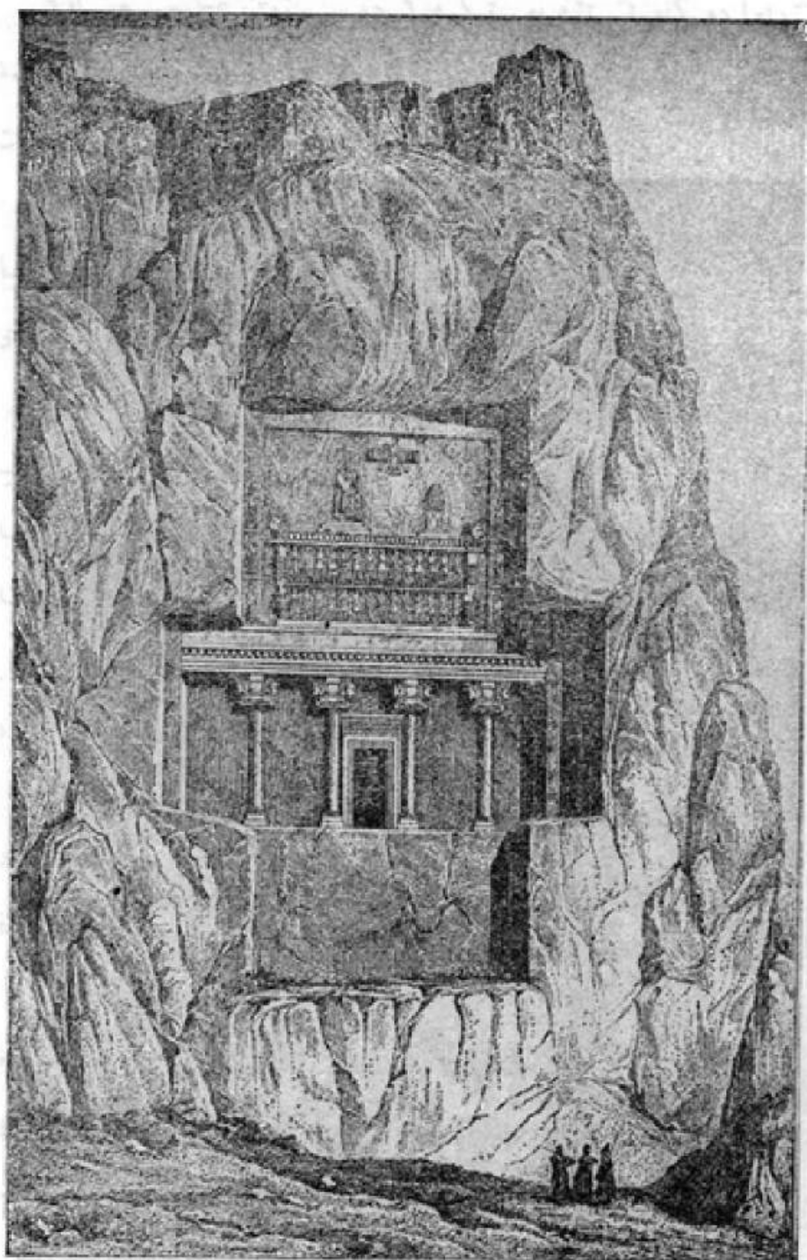
صناعت ایرانیان

ایرانیان چون زود از خمول بقدرت رسیدند و هم چون در تقلید آداب و رسوم خارجی تند بودند برخلاف مردم مصر و کلده و یونان هنری از خود بروز نداده اند بلکه صناعتشان مجموعه ایست از آنچه از اقوام دیگر بقرض گرفته اند. ولی هنرشان دراینجا بود که موادّ مختلف را از هر جا برداشته و بوجهی موزون ترکیب کرده‌اند و دیگر آنکه هرچه ساخته‌اند حتّی آنها که آثاری پاینده بوده در ظرافت ممتاز میباشد. ایرانیان معبد نساخته‌اند زیرامذهبشان چنین اجازه‌ای نمیداد ولی قصورسلطنتی بسیار مجلّل بنا کرده‌اند که باسنگ‌تراش برفرازبلندیهای‌چندطبقه‌بسبکی‌موزون ساخته شده است. تالار ها ستونهای بلند داشته. سقف را از چوبهای قیمتی زده منقّش وفلزّ کوب میکردند. روی کاررا کاشی کاری‌مینمودند. سلاطین‌عظیم‌الشّأن که ازطرزتدفین‌قدیم‌منصرف شده بودند بتقلیدفراعنه مقابری‌درکمر سنگ برای خود میتراشیدند. مدخل مقابر مزبور بقصر میماند ولی نه راهی دارد و نه پلّکان و چون مقداری از سطح خاك بالاست جسد شاه را بکمك اسباب وچوب بستهائی که بعد خراب میکردند بالا میبردند.

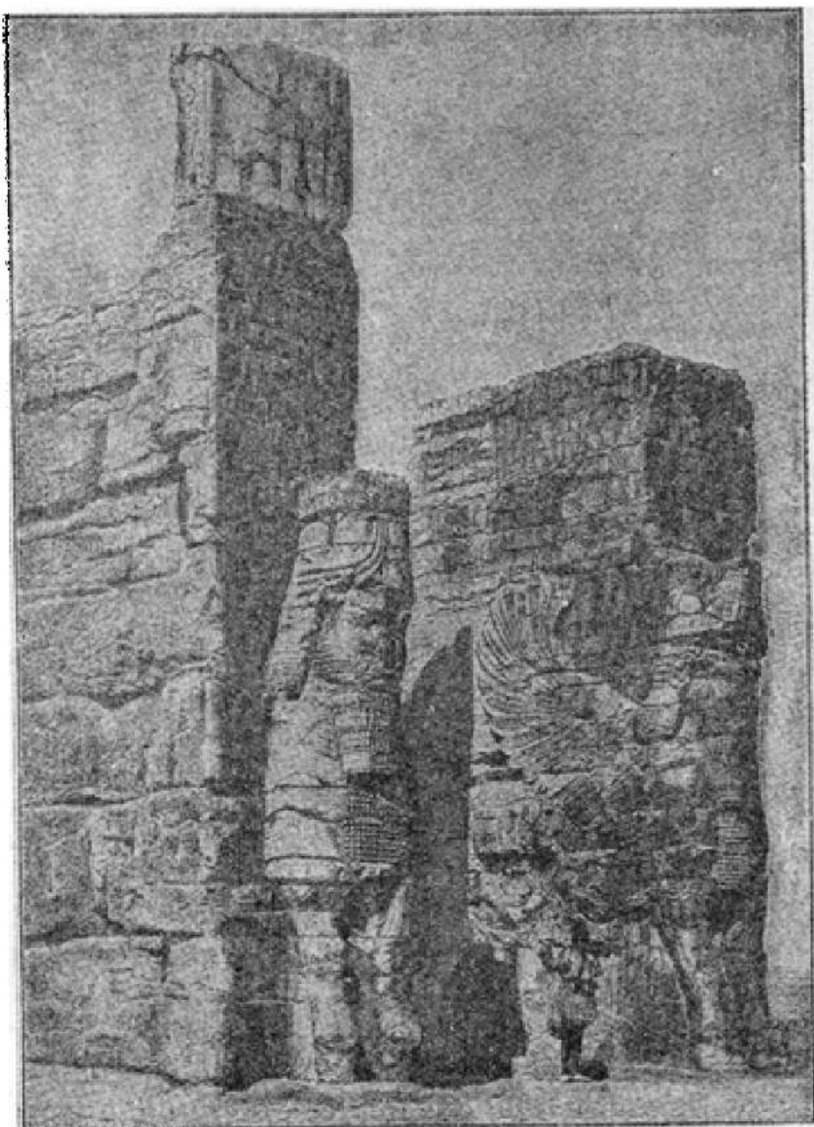
تخت جمشید

عظمت وهیمنه وشکوه قصورایرانیان‌را میتوان ازخرابه‌های تخت جمشید و شوش دانست. سکّوی قصر و پلّکان بزرگ و درهای‌مقداری‌ازتخت‌جمشید باقیمانده‌است. یکی‌ازمورّخین دربارهٔ تالارتاریخی‌که جایگاه تخت بوده و چند ستون آن برجای مانده می‌نویسد: «این تالاریکی‌از معظّم ترین و وسیع ترین ابنیه ایست که دست بشر دراوانی که هنوزوسایل کامل نداشته است‌ساخته بلندی هفتاد ودوستونی که اینجا زیرسقف زده‌شده باستونهای دوازده گانه تالار ستون دار کرْنك چندان تفاوتی ندارد». تنها این تالار ۷۳۰۰ ذرع جا داشته و این مقدار از فضای تمام کلیساهای بزرگ (باستثنای کلیسای میلان(۱) و سن پیر(۲) رم) بزرگتر است ستونی که در ابنیهٔ ایران بکار رفته

(۱) ـ MILAN (۲) ـ SAINT-PIERRE



مقبرهٔ داریوش در نقش رستم (نزدیك تخت جمشید) که در
سنگ تراشیده شده و گوئی میان زمین و آسمان معلّق است
(داریوش در برابر آتشکده‌ای ایستاده مشغول عبادت است)



خرابهٔ قسمتی از قصر خشایارشا در تخت جمشید

تقریباً بیست متر ارتفاع دارد واز ستون ابنیهٔ مصر رعنا تر و موزون‌تراست . در انتهای ستونها دو گاو نیم تنه بهم تکیه کرده سرستون عظیمی میسازد .

حجّاری و تزیینات

درون و بیرون قصور ایران هر دو بطرزی زیبا زینت شده بود و مانند تزیینات قصور آشور بیشتر کاشی کاری داشت نهایت آنکه کاشیهای آشوری روی زمینه ای کشیده شده و حکم پرده دارد امّا کاشی‌ایران پست و بلند و بشکل نقوش برجستهٔ رنگی میباشد . از این تزیینات دو قطعهٔ ظریف در موزهٔ لوور وجود دارد که از خرابه های شوش بدست آمده یکی تصویر چند کماندار است و دیگری صورت چند شیر . شیررا برنگ خاکی وسبز روی زمینهٔ آبی ساخته‌اند وکمانداران را روی زمینهٔ زرد . لباس کمانداران شبیه لباس قشون فنا ناپذیر است با قبای دست دوزی شدهٔ سفید یا زرد . دستار سبز . نیم چکمهٔ چرمی زرد . ترکش بخور و نیزه ای که از طلا یا نقره است . رنگها جلای زیبائی دارد و بخوبی هم مانده است .

حجّاری ایران نیز تقلیدی از حجّاری آشور میباشد . درکنار در قصور گاوهای بالداری میگذاشتند که سرانسان داشتند .

درضمن تصاویر برجستهٔ اطراف شرح مسافرتهای سلاطین رامیآوردند. دیدنی ترین نقوش بر جستهٔ ایران در تخته سنگهای بیستون است که ٤٥٠ ذرع ارتفاع دارد و سرراه اکباتان قرار گرفته و بفاصلهٔ صد ذرع ازسطح زمین با کتیبه های میخی و نقوش برجسته مستور شده است . نقش اصلی آن غلبهٔ داریوش را بر شورشیان میرساند . شاه که برسرتاج و دردست کمان دارد پای خودرا برروی مردی گذاشته که روی زمین افتاده . درمقابل او یك ردیف نه نفر اسیر قرارگرفته که دستهایشان بسته است وطناب بگردن دارند . در بالا مظهر بالدار اهورمزده درطیران است .

خصوصیّات تمدّن ایران

چون اهل یونان درطی جنگهائی که بجنگ مدی معروف شده با ایرانیان تصادف کردند ایشان را «وحشی» نامیدند ولی از آنچه گذشت معلوم میشود که براین ملّت اطلاق چنین نامی

سزاوار نبود. ایرانیان قومی متمدّن بودند. راستی و رعایت قوانین خصیصهٔ این تمدّن شمرده میشد چون برخاك مشرق زمین دست یافتند ترتیب ونظم و نسقی در کارآورده آرامشی برقرار کردند و ادارهٔ منظّمی ترتیب دادند و عفو و اغماض را در همه جا بکار بستند. امّا حکومت ایران مبتنی بر اطاعت کامل پادشاه بود و ارادهٔ مطلق شاهنشاه در اقصی نقاط مملکت وی بسط داشت وبهمین جهت وقتی که بنای مخاصمه بادوملّتی شدکه آزادی را برهمه چیز ترجیح میدادندشکست خورد. اقوام دوگانهٔ مزبور یکی سیت بود که دردشت روسیّه بوحشیگری عمرمیگذاشت و دیگر مردم یونان که دورآتن جمع آمده بودند وآتن کانون مهم تمدّنی بود که جسته جسته داشت برتمدّن تمام اقوام سبقت میجست.

فصل دهم

یونان قدیم

سواحل و جزایر دریای اژه

یونان شبه جزیرهٔ تنگی است که فیما بین دریای اُیونی و اژه قرار گرفته و بواسطهٔ کوههای متعدّد بنواحی کوچك بسیاری منقسم گردیده که همه ازیکدیگر ممتاز و مجزّا میباشد.

سواحل دریای اژه بریدگی زیادی دارد و از این گذشته در آن دریا جزایر بسیار نیز دیده میشود.

عالم یونان که از اروپا تا آسیای صغیر کشیده میشده مرکز واقعیش بحر اژه بوده است.

هوائی که یونان را احاطه کرده درخشان و صاف و معتدل میباشد. منظرهٔ یونان همیشه باز وتمیز است.

هرچند که خاك یونان زیاد حاصلخیز نیست لکن معاش مردم بخوبی میگذرد.

اهمیّت تاریخ یونان

در میان کلّیّه مللی که در اروپا مستقر شده اند ملّت یونان اوّلین قومی است که موقعی مهم و بی نظیر در تاریخ احراز نموده‌است . دقّت در تاریخ یونان مطالعه درکیفیّت‌ظهورتمدّن اروپا میباشد . فرنگیها نظریّات وطرز تفکّرخودرا بیشترازمردم یونان‌گرفته‌اند. شاهکار های یونان هنوز هم سرمشق هنرمندان و نویسندگان و خطبای فرنگ میباشد . عالی‌ترین عواطف بشری را که پیروی عقل و وطن پرستی و آزادیخواهی وعشق به زیبائی است مردم یونان باروپا آموخته‌اند و باقتضای موقع مناسبی که در جنوب شرقی بحرالرّوم دارا بوده‌اند از عهدهٔ انجام مأموریّتی که گوئی طبیعت بر ذمّهٔ آنها قرار داده بود بخوبی بر آمده اند بدین معنی که از راه دریا با آسیا مراوده پیدا کرده مطلب می‌آموختند وسپس ذهن و قّاد خودرا در ابداع تمدّنی تازه بکار انداخته و ماحصل آنرا باز از راه دریا باروپا دادند .

شبه جزیرهٔ یونان

برّ اروپا در بحرالرّوم سه شبه جزیره میسازد و از این سه آنکه در جانب مشرق‌است بالکان(۱) نام دارد . یونان شامل قسمت جنوبی این شبه جزیره میگردد و درانتهای آن‌تنگهٔ باریکی‌قرارگرفته. شبه‌جزیرهٔ کوچکی‌را بقارّهٔ اروپاپیوندمیدهد . این‌شبه‌جزیره که بشکل پنجه یا برگ چنار میباشد درقدیم پلوپونز(۲) نامیده میشده وامروز مُره(۳) نام دارد .

یونان ازجانب مشرق محدود به بحراژه وازمغرب محاط بدریای ایونی‌میباشد از سمت شمال حدّ معیّنی نداشته و بقول استرابن (۴) جغرافی دان معروف حدّ شمالی آن‌ممکن بود خطّی باشد که ازخلیج‌آمبراسی(۵) (ارته(۶) امروز) شروع شده در دریای اژه در مصبّ رود پنه(۷) (سالامبریای(۸) امروز) سردرآورد .

ناحیه ای که حدودش این باشد وسعت خاکش به ۵۵ هزار کیلومتر مربّع میرسد و معادل ده یك خاك فرانسه میباشد . منتهای طول آن از شمال تا جنوب

(۱) ـ BALKAN (۲) ـ PÉLOPONÈSE (۳) ـ MORÉE (٤) ـ STRABON
(٥) ـ AMBRACIE (٦) ـ ARTA (٧) ـ PÉNÉE (٨) ـ SALAMBRIA

۴۱۰ کیلومتر است (مسافت پاریس تا لیون) و منتهای عرض آن ۲۱۰ کیلومتر (مسافت پاریس تا بورژ).

جبال

نواحی این مملکت که از هم مجزّاست و متّصل از زمین لرزه درحرکت است کوه های بسیاری دارد که با دامنه‌ای تند و سخت سر بآسمان کشیده. وچون معمولاً ازسنگ آهك است وچیزی روی آنرا نپوشیده براثر آفتاب تندو آسمان شفّاف تلألوئی‌دارد. قلل شامخهٔ یونان ازدوهزار ذرع تجاوز میکند وبلند تر ازهمه به ۲۹۸۵ ذرع میرسد که در شمال درکوههای سر بهم آوردهٔ اُلمپ (۱) قرار گرفته و مردم قدیم یونان مسکن خدایانش تصوّر میکرده اند.

جبال یونان یك سلسلهٔ ممتدّ نیست بلکه اغلب دنباله‌اش می‌برد ودرّه‌ای تنگ وعمیق پدیدار میگردد که بطول جریان آب سبزه و درخت بوجود میآورد وگاه نیز جلگه های کم وسعتی را دوره کرده شکل طشتی میدهد. این‌جلگه‌ها سابقاً دریاچه بوده وبرای کشت‌وزرع بسیارمناسب‌است. جلگه‌های‌تسالی (۲) وبئوسی (۳) ازاین قبیل میباشد.

شکل پستی وبلندی خاك اثر مهمّی در تشکیلات و تاریخ ملّت یونان داشته زیرا مملکت‌بالطّبع‌بنواحی‌کوچك بیشماری‌منقسم‌گردیده‌که همه ازیکدیگرمجزّا شده دولتی علیحدّه تشکیل میدادند واغلب وسعت خاکشان ازایالات فرانسه نیز کمتر بود ولی باعشقی سرشار باستقلال دولت خود علاقه داشتند. هرفرد یونانی وطن کوچك خود را شناخته آنرا از خود دانسته دوست میداشت. بدین لحاظ تجزیهٔ خاك موجب تجزیهٔ سیاسی یونان گردید و این مملکت بعوض اینکه مانند مصر و کلده دولت بزرگی تشکیل بدهد بدول کوچك آزاد تقسیم شد (از قبیل جمهوریهای آتن و اسپارت و تب) و هیچوقت نتوانست وحدت خود را از قوّه بفعل آورد.

---

(۱) - OLYMPE (۲) - THESSALIE (۳) - BÉOTIE

ممالك معتبر یونان

تنگهٔ کُرَنت(۱) یونان را بدوجزءِ مهمّ قسمت میکند بدین معنی که یونان برّی درشمال وپلوپونز درجنوب آن می‌افتد. هریك ازاین دوناحیه نیزخود منقسم بممالك کوچك دیگر میشود که معتبرترین آنها عبارتند از:

۱ ـ تسالی و فُسید(۲) وبئوسی وآتیك دریونان برّی.

۲ ـ آرکادی(۳) وآرگلید(٤) ولاکونی(٥) و مسنی(٦) در پلوپونز.

برّ یونان

تسالی که در شمال واقع شده از سایر ممالك یونان بزرگتر و دشتی است حاصلخیز که سابقاً در تربیت اسب شهرتی داشته ولی از هر طرف کوه آنرا احاطه نموده: در مغرب سلسلهٔ پند(۷) در مشرق کوه های سر درهم کردهٔ اُلمپ و اُسا(۸) و پلیون(۹) که راه تسالی را بدریا مسدود میسازد. پنه(۱۰) رود کوچکی است که این جلگه را مشروب کرده اُلمپ واُسا را می‌برد و بدریای اژه میریزد. راهی که این رود در میان دو کوه بجهت عبور خود بازمیکند درّهٔ تامپه(۱۱) نامیده میشود که ازحیث مناظر دلگشا وسایه‌های خنك مشهوربوده است. راه جنوب تسالی رانیزکوههای سربهم آورده وصعب‌العبور بند آورده و اتا(۱۲) یکی‌ازآنها میباشد. یگانه معبراین‌جا گردنهٔ‌ترموپیل(۱۳) است که دروازهٔ حقیقی یونان شمرده میشود.

چون ازترموپیل بگذریم وارد ناحیه‌ای میشویم که ازهرسمت آن کوههائی سردرآورده یکدیگررا قطع‌میکند. بلندترین کوهها پارناس(١٤) نام‌دارد(۲٤٥۹ ذرع) که تقریباً درمرکزقرارگرفته ودارای چشمه سارهائی زیبا وآبی‌صافی است. درّه‌های عمیقی‌که پارناس را احاطه‌کرده مملکت فُسیدراتشکیل‌میدهد. مهمّترین شهر فسید دلف(۱٥) بود ومعتبرترین معبد یونان را درین شهر ساخته بودند. در

(۱) ـ CORINTHE (۲) ـ PHOCIDE (۳) ـ ARCADIE (٤) ـ ARGOLIDE
(٥) ـ LACONIE (٦) ـ MESSÉNIE (۷) ـ PINDE (۸) ـ OSSA
(۹) ـ PÉLION (۱۰) ـ PÉNÉE (۱۱) ـ TEMPÉ (۱۲) ـ ŒTA
(۱۳) ـ THERMOPYLE (١٤) ـ PARNASSE (۱٥) ـ DELPHE

مشرق این خاك بئوسی قرار گرفته که مانند تسالی دشتی حاصلخیز است و کوه هائی ازقبیل هلیکون[1] وسیترون[2] آنرا احاطه نموده . درشمال غربی بئوسی دریاچهٔ بزرگی‌است موسوم به کوپائیس[3] که پس ازبارانهای موسم زمستان آب آن سرریز میشود وروی زمینهای مجاور طبقهٔ خاکی ته نشین‌میکند که اراضی‌را قوّت میدهد . بئوسی سرزمین کشت وزرع بوده و شهر های مختلف داشته که تب مهمّترین آنهاست .

آتیك در انتهای جنوب شرقی یونان برّی خاکی موسوم به آتیك قرارگرفته که بشکل‌قسمت مقدّم‌کشتی دردریاپیش‌رفته‌است.

آتیك مملکتی کوهستانی است و زمینش بهره‌ای نمیدهد و کوه های آن ازقبیل پارْنِس [4] و ایمتْ [5] (که بواسطه زنبور عسل معروفست) و پِنْتِلیك [6] (که در مرمر مشهور است) جز جلگه هائی کم وسعت چیزی بجهة این خاك باقی نمیگذارد لکن این جلگه ها رو بدریا باز میشود و ساحل جنوبی خلیج اِژین[7] لنگرگاه های‌عالی طبیعی بدست میدهد . نزدیك ساحل پای‌تخته سنگ کنار افتاده ای شهر آتن ساخته شده که در تاریخ یونان عالیترین مقام را حائز گردیده است .

ضمناً این نکته را نیز باید یاد آور شد که اهمیّت ممالکی که رو بدریای اژه داشته از آنها که بسمت دریای ایونی باز میشده بیشتر بوده است . ممالك قابل ذکراین‌طرف آکارنانی[8] و اِتولی[9]میباشدکه سیلاب تندآکه‌ئوس[10] آنها را ازیکدیگرجدامینماید این‌دوناحیه از کوه‌هائی‌پوشیده شده که مسیلهای‌عمیق دارد و بصعوبت میتوان از آن گذشت و چون از راه های مهمّ یونان بر کنار بوده اند مردمش از دایرهٔ اهل یونان خارج مانده اند .

(۱) ـ HÉLICON (۲) ـ CITHÉRON (۳) ـ COPAIS (٤) ـ PARNÈS
(٥) ـ HYMETTE (٦) ـ PENTÉLIQUE (۷) ـ ÉGINE
(۸) ـ ACARNANIE (۹) ـ ÉTOLIE (۱۰) ـ ACHELOÜS

پلوپونز

تنگهٔ کُرِنت که در میان دوخلیج اِژین (ازطرف مشرق) و کرنت (ازجانب مغرب) قرار گرفته حکم پل باریکی را دارد که پلوپونزرا به برّ اروپا می‌پیوندد ودربعضی مواقع عرض آن ازپنج کیلومتر نیز کمتر میباشد. در طرفین این تنگه دو شهر قرار داشته مِگار(۱) (درشمال) و کرنت (درجنوب).

پلوپونز را نیز رشته کوه ها بممالك مجزّا و مشخّصی منقسم نموده. قسمت مرکزی آن که آرکادی(۲) نام دارد سوئیس کوچکی است با دشتهای مرتفع حاصلخیز که بقدر کافی حاصل میدهد. در شمال آن توده جبالی است موسوم به اِری‌مانت(۳) که جنگل دارد.

این خاك نیز مانند بئوسی صاحب چندین دریاچه است که معروفترین آنها اِستمفال(٤) میباشد. از کوه های آرکادی چندین شاخه جبال سوا شده در دریا کشیده میشود که مهمترین آنها در جنوب رشته کوه تایْ‌ژِت(٥) است (۲٤۰۹ ذرع) و منتهی‌الیه آن تنار(٦) را میسازد.

مملکتی که در مغرب این سلسله کوه قرار گرفته مسنی نام دارد و آنکه در مشرق کشیده شده لاکونی(۷) نامیده میشود. این‌خاك را رود اُروتاس(۸) مشروب مینماید و در کنار آن شهر اسپارت واقع شده که رقیب آتن بشمار میرفت. در دامنهٔ شرقی‌آن که بسمت دریای اژه میرود جلگهٔ حاصلخیزی وجود دارد که از جنگلهای لیمو و نارنج مستور میباشد. این خاك را آرگلید یاجلگه‌آرگس(۹) مینامند. دردامنهٔ غربی که بسمت دریای‌ایونی است مملکت الید(۱۰)وشهرالمپی قرار داد که مانند دِلْف یکی از بلاد مقدّس یونان محسوب میشده.

(۱) - MÉGARE (۲) - ARCADIE (۳) - ÉRYMANTHE (٤) - STYMPHALE
(٥) - TAYGÈTE (٦) - TÉNARE (۷) - LACONIE (۸) - EUROTAS
(۹) - ARGOS (۱۰) - ÉLIDE

دریا و سواحل یونان در زمرهٔ ممالکی میآید که از حیث بریدگی ساحل در درجهٔ اوّل قرار گرفته است و با اینکه بیش از عشر فرانسه خاك ندارد طول سواحلش ازدوهزار کیلومتر تجاوزمینماید و این مقدار معادل طول سواحل فرانسه در دریای شمال ومانش و اقیانوس اطلس میباشد. بنابراین از یك طرف رشته‌های کوه در میان مردم جدائی میانداخته و جائی‌برای نشروانبساط باقی نمیگذاشته وازطرف‌دیگردریا باستقبالشان میشتافته و بیکدیگر نزدیکشان میساخته و هم دعوت مینموده است که به نقاط دور دست رفته کاری بکنند یاثروتی بدست آورند. بااین‌لحاظ مردم یونان بالطّبع دریانورد و تجارت پیشه شدند. دریا وسیلهٔ کسب تموّل را بدست ایشان داده و ممالك کم وسعتی‌را که درحکم شهری بوده‌اندآن قدرت بخشیده که مرکز حکومت حوزهٔ پهناور بحرالرّوم بشوند. مخصوصاً عظمت آتن و مقامی که این‌شهر درتاریخ ابناءِ بشر حائز گردیده ببرکت وجود دریا بوده. باز باید متذکّر بود که ممالك شرقی یونان از این حیث نیز مزایائی طبیعی داشته‌اند. سواحل دریای اژه بریده تر از سواحل دریای اِیونی میباشد و پناهگاه نیز بجههٔ کشتی بیشتر دارد. در مغرب فقط دریای ایونی است و یك خلیج کُرَنت که درتمام طول شبه جزیره کشیده میشود در صورتی که دریای اژه خلیج های متعدّد میسازد ازقبیل خلیج آرگلید و اِژین ومالیاك(۱) وپاگازتیك(۲). بنادر مهمّ در کنار خلیج آرگلید و اژین و معبرترموپیل در کنار خلیج مالیاك واقع شده و پناه خلیج پاگازتیك شبه جزیرهٔ مانیزی(۳) میباشد که مانند داس خمیده است.

جزایر یونان یکی ازجهات سهولت کار دریانوردی مردم یونان این‌بود که دریاهای اطراف آن پر از جزایر بزرگ و کوچك می باشد بخصوص دریای اژه که حال دریاچهٔ بزرگی‌را دارد وخاك در آن هیچگاه ازنظرمحو نمیشود. ازاین‌رو هرآدم کم دلی اطمینان‌خاطر پیدا کرده

(۱) - MALIAQUE (۲) - PAGASÉTIQUE (۳) - MAGNÉSIE

جسارت می یافت که سوار کشتی شود و از بحر پیمائی با کی نداشته باشد زیرا میدانست که اگر نا گهان خطری دست دهد یاباد سختی بگیرد یا طوفان سر کند همیشه در دسترس خویش پناهگاهی خواهد داشت. از این جزایر بعضی آنقدر بخشکی نزدیك است که دنبالهٔ خاك شمرده میشود مانند کرسیر(۱) ولوکاد(۲) و ایتاك(۳) و سفالنی(٤) و زاسنت(٥) در دریای ایونی وسیتر(٦) در جنوب پلوپونز و جزایر اژین وسالامین(۷) در خلیج اژین و مخصوصاً جزیرهٔ اوبه(۸) که بواسطهٔ ترعه‌ای از خاك جدا شده وعرض آن دربعضی مواقع با پهنای رودسن که ازوسط شهر پاریس میگذرد چندان تفاوتی ندارد.

دست‌طبیعت جزایردیگری در دریای اژه ریخته شبیه سنگهائی‌که درگذرگاه رودخانه ها می‌اندازند. این‌جزایر سر راه یونان بآسیای صغیر قرار گرفته وحکم راهنما را دارد و از این جمله بعضی نزدیك یونان قرار گرفته مانند مجمع‌الجزایر سیکلاد(۹) که معروفترین‌جزایر آن دلوس(۱۰) وپارس(۱۱) میباشد دلس معبد معروفی داشته و پارس سنگهای مرمرعالی. برخی بساحل آسیای صغیر نزدیك‌تر میباشد مانند مجمع‌الجزایر اسپوراد(۱۲) که در جنوب قرار گرفته ورودس(۱۳) مهمترین جزیرهٔ آن است وجزایر بزرگ دیگری مثل‌ساموس(١٤) و کیوس(١٥) ولسبس(١٦) که انگوری مشهور دارد.

ازحیث بریدگی وشبه‌جزیره وخلیج ساحل‌آسیای صغیر کاملاً شبیه بسواحل یونان میباشد و مردم یونان آنرا مثل خانهٔ خود تصوّر میکردند چنانکه از بدو امر درآنجا مستقرشدند و روبروی یونان اروپا درآسیا نیز یونان دوّمین تشکیل دادند. بنابر این طبیعت دریای اژه را چنان خلق کرده بود که دریاچه‌ای یونانی نشین باشد. درجنوب یونان بفاصلهٔ نسبةً دورتری جزیرهٔ کوهستانی‌بزرگ کریت

(۱) - CORCYRE (۲) - LEUCADE (۳) - ITHAQUE (٤) - CÉPHALLÉNIE
(٥) - ZACYNTHE (٦) - CYTHÈRE (۷) - SALAMINE (۸) - EUBÉE
(۹) - CYCLADE (۱۰) - DÉLOS (۱۱) - PAROS (۱۲) - SPORADE
(۱۳) - RHODES (١٤) - SAMOS (١٥) - CHIOS (١٦) - LESBOS

قرارگرفته که ازمشرق بمغرب کشیده میشود اینجزیره‌را میتوان سرحدّ جنوبی عالم یونان تصوّر کرد .

آب و هوا و ممرّ معاش

بعقیده هرودت « دلپذیرترین آب وهواها نصیب یونان شده است » و فی‌الواقع نیز آب‌وهوای یونان ازآب و هوای مصر وکلده بمراتب معتدل‌تر ونشاط انگیزتر میباشد . درتابستان هوا گرم و خشک است و در زمستان ملایم و زیاد میبارد . پائیز و بهار آفتاب کامل دارد . هوا همیشه پاك و چون آینه تابناك و شفّاف میباشد تاآنجا که‌جبال سواحل و جزایر دور دست همیشه در افق بخوبی تمیز داده میشود .

مردم یونان که باآن‌آفتاب دلگشا و این هوای صافی درین جایگاه مشخّص و مجزّا سرمیکردند صاحب ذوقی روشن و دقیق و بقاعده گردیدند و بسرّ اشکال موزون ومتناسب پی‌بردند. بنابراین طبیعت ملّت یونان‌را هنرمند بارآورده‌است.

با اینهمه مزایا کسیکه در یونان زندگی میکند بایستی بکم قانع باشد و چنانکه هرودت می‌نویسد : « فقر همیشه پابپای یونان رفته است » .

وسیلهٔ کسب معاش در یونان مختلف بود لکن وسعتی نداشت . جنگل بلوط و کاج و سرو از امروز فراوان‌تر بود و در آن بشکار آهو وگراز می‌پرداختند . در جویبارها چنار نیز می‌رست ولی جائی برای کشت ومرتع پیدا نمیشد . جو و گندم و مو و درخت زیتون و درختان میوه‌دار مانند انجیر و نارنج (که خاك یونان را خوش داشت) جای درستی درجلگه نمیدید تا دائرهٔ خود را بسط بدهد و بهمین‌جهت ناگزیر به بغل کوه می‌چسبید .

خوشبختانه این نقص خاك را دریا تلافی‌میکرد . مردم یونان انواع ماهی را صید کرده مصرف مینمودند و ازاین گذشته از شکم خاك مس‌وآهن ونقره بیرون میکشیدند . مصالح خوبی‌هم بجهة ساختمان داشتند از قبیل سنگ‌آهك ومرمر خالصی که در نهایت صفا و واقعاً لایق هنرمندان چابك‌دست بود .

مردم

ازخاك یونان تمدّن عدیم‌النّظیری سربرزده که‌موجب حیرت دنیا گردیده و عنوان کرامت و معجزه اخذ نموده است . از

آنجا که اوضاع طبیعی هر قدر مساعد باشد بچنین ابداعی قادر نخواهد بود باید گفت که اینهمه از برکت استعداد خلقی خود ملّت پدید آمده است.

مردم یونان خود را قوم هِلن (۱) میگفته و مملکت خویش را هِلاد (۲) مینامیدند بعقیده خودشان «اُتوکتون» یعنی ازاصل اهل‌همان محل بوده‌اند ولی درواقع ازسمت شمال‌بدین دیار آمده اند واز خویشاوندان‌اقوام مد و پارس‌ومانند ایشان از دستهٔ اقوام آرین یا هندو اروپائی بوده اند. شمایلشان از مجسّمه ها و نقّاشیها و تصاویری که روی ظروف کشیده اند پیداست. مردمی میانه بالا بوده و گوشتی‌پیچیده داشته اند. اندامشان متناسب بود واسباب صورتشان بهم میآمد ریش مورچه پی میگذاشتند. پیشانیشان بلند نبود. موی خرمائی‌انبوهی داشتند که اگر میبریدند حلقه حلقه میشد و الّا بشکل گیسوان روی شانه میریخت. چشمانی درشت ودرخشنده و لبانی باریك داشتند مشخّص نژاد یونانی بینی راست بود که درست در استقامت پیشانی کشیده میشد. آنچه آوردیم فرد اکمل مردم یونان است و نمونهٔ آن امروز بندرت در میان اخلاف قوم هلن پیدا میشود وحتّی این احتمال‌هم میرود که در قدیم نیز بندرت پیدا میشده است.

ملّت یونان‌بدنی‌سالم وقوی وهوشی‌تیز ودقیق‌ونافذداشت. هردوت‌میگوید: «قوم هلن از بدو امر زیرکی خود را نشان داد و ثابت کرد که بر خلاف مردم نادان هر گفته‌ای‌را باور نمیکند وهمین مطلب اورا ازاقوام وحشی ممتاز مینمود».

مردم یونان زورمندی وخوش‌اندامی را قدر میدانستند ولی‌ذهن تند و دقیق وهوش‌تیزوثاقب‌را بیشتر وقع‌میگذاشتند. درمیان کسانی که موضوع‌افسانه‌های ملّی یونان بودند هیچکس‌بقدر «اولیس (۳) پرفن» پسندخاطر عامّهٔ مردم نیفتاد زیرا اولیس چارهٔ هر کار را میدانست و با تند ذهنی‌خود همیشه از مهالك صحیح و سالم بیرون میجست. ملّت یونان از حیث استعداد دماغی وسرعت درك مطالب و ولع‌بکشف حقایق وهنرابداع وخلق اشیاء درمیان‌تمام مللی که تاریخ‌ذکر شان

(۱) - HELLÈNE (۲) - HELLADE (۳) - ULYSSE

را میآورد رتبهٔ اولویّت را حائز گشته است وخلاصه آنکه قوم یونان باهوش ترین کلّیّهٔ اقوام بوده اند .

فصل یازدهم

تمدن های قدیم یونان

کریت و میسن

پیش از آغاز تاریخ یونان بهزارسال و در حدود هزار سال قبل ازمیلاد کریت مرکز دولت بحری مقتدری بود ومدنیّت درخشانی داشت . دامنهٔ تمدن از کریت بیونان رسید و سلاطین میسن که در آن خاك حکمروائی داشتند صاحب شأن و شوکتی گردیدند ولی این تمدّن نیز در نتیجهٔ هجوم قوم وحشی دروس واژگون شد.

مردم یونان از کیفیّت این ازمنهٔ قدیمه بدرستی چیزی نمیدانستند معذلك افسانه های منظوم که معروفترین آن راجع بجنگ تروا (۱) است یادی از آن اوضاع مینمود .

تاریخ یونان تاریخ یونان از تاریخ ملل قدیمهٔ مشرق کاملتر میباشد زیرا در آن مملکت مورّخ متعدّد پیدا شده واز آنچه برشتهٔ تحریر آمده قطعات جدا جدا بدست ما افتاده است . معروفترین مورّخین یونان هرودت و توسیدید (۲) میباشند که در مائهٔ پنجم قبل از میلاد زندگی میکرده اند . کتیبه‌های یونانی ونشان وسکّه وآثار هنر ومجسّمهٔ کوچك و بزرگ و ظروف مصوّر بسیاری نیز پیدا کرده اند و موزهٔ لوور پاریس از آثار عتیقهٔ یونان فراوان دارد . امّا تاریخ یونان بوجهی که ازنوشته‌های قدما بمارسیده از هشت مائهٔ قبل از میلاد بالا نمیرود و تمدّن زیبای وی که امروز باعث حیرت دنیا شده در مائهٔ پنجم قبل از میلاد ظهور کرده است .

(۱) _ TROIE
(۲) _ THUCYDIDE

خود مردم یونان هم از تاریخ ایّام سلف خبر نداشتند وفقط بمناسبت پاره‌ای افسانه‌ها که شعرا جمع آورده شاخ و برگ داده بودند شبحی از آن در خاطرشان باقیمانده بود.

کشف تمدّن‌های ماقبل قوم هِلن

تقریباً پنجاه سال پیش (در حدود ۱۸۷۰) یکنفر آلمانی شلیمان(۱) نام ابتدا در آسیای صغیر در محلّ شهر قدیم تروآ وپس از آن در آرگلید در محلّ شهرهای قدیم میسن و تیرنت حفریّاتی کرد و از آنچه بدست آورد معلوم نمود که تمدّنی کهنه‌تر از مدنیّت یونان وجود داشته و بعدها فراموش شده است. در ۱۹۰۰ اِوانس(۲) نام عالم انگلیسی در جزیرهٔ کریت دست بکار کاوش شده اشیائی بیرون آورد که باعث تعجّب بی‌اندازه گردید.

اِوانس و سایر علمائی که در جزیرهٔ کریت حفریّات نموده اند خرابهٔ قصر ومغازه وخانه وآثار هنر ونقّاشی وحجّاری و کوزه‌گری و افزار واسلحه وجواهر فراوان پیدا کرده اند و اینها همه مدنیّت بلند پایهٔ خاصّی را میرساند که زمانش تا دو هزار سال قبل از میلاد را شامل میشود. بنا براین پیش از عصر شکفتگی مدنیّت یونان تمدّنهای دیگری در آن مملکت وجود داشته که دارای رونقی تمام بوده وعاقبت معدوم شده است. این تمدّن را از این نظر که بر عصر تاریخی یونان مقدّم بوده تمدّن ماقبل هلن وازاین نظر که درجزایروسواحل بحر اژه بسط یافته تمدّن اژه نام نهاده اند.

I
مدنیت کریت

دولت کریت

کریت جزیره‌ایست بمساحت ۸۰۰۰ کیلومترمربّع وبوسعت یکی از ایالات بزرگ فرانسه.

کریت جلگه های حاصلخیز وجبال شامخ دارد و ارفع

---

(۱) - SCHLIEMANN (۲) - EVANS

قلل آن کوه ایدا(۱) میباشد صاحب موقعی ممتازاست زیرا درجوار مصرو آسیای صغیر ویونان قرار گرفته وهمین فقره باعث شد که تمدّن آن بزودی قوامی بگیرد.

نام یکی از سلاطین قدیم کریت در اذهان مردم یونان باقیمانده بودو توسیدید که نخستین مورّخ یونان میباشد تاریخ مینوس(۲) را این طور خلاصه میکند: « چنانکه از روایات برمی آیدمینوس قدیمترین پادشاهی بوده که بجهة خودبحریّه ترتیب داده اقتدار خویش را در قسمت اعظم دریائی که امروز بحر اژه نام دارد مستقرّ کرد. برجزایر سیکلاد دست یافت و فرزندان خودرا برآنها ریاست داد. جزایر را از وجود دزدان دریائی که درآنجا لانه کرده بودند مصفّی ساخت و در غالب آنها آبادی برپا نمود. ازآن ببعد اهالی سواحل کم کم ثروتی بهم بستند و مسکن و مأوای ثابتی بجهة خود ترتیب دادند و بعضی که داراترشدند دور بلاد خویش بارو ساختند» ازتاریخ کریت بیش از این چیزی دردست نیست زیراهنوز به کشف کتیبه های بسیاری که درین جزیره پیدا شده موفّق نگردیده‌اند. علمائی که در تمدّن کریت به بحث وفحص پرداخته‌اند بسط آنرا فیمابین ۲٤۰۰ و ۱٤۰۰ سال قبل از میلاد دانسته‌اند. مهمّترین شهرآن کنس(۳) بود که از شهر فعلی کاندی(٤) چندان دور نیست. خرابه‌های کنس نشان میدهد که شهریاری محتشم و درباری مجلّل و ثروتی فزون از قیاس داشته است. سلاطین کنس را علامت سلطنت متعدّد بود از قبیل تبر دوسر وگل زنبق. یکی از تصاویرکنس شاه را در حالتی کشیده که تاج و گردن بندی از گل زنبق دارد و جیقه‌ای از پر.

مردم وعادات و اخلاق

ازروی نقّاشی وحجّاریهای زیادی که دریونان پیدا شده شکل و شمایل و عادات مردم قدیم کریت را میتوان حدس زد. مردم کریت هم با ملل مشرق و با اهل یونان که جانشین ایشان شده‌اند تفاوت کلّی داشته‌اندو چیز شنیدنی آنکه از بعضی حیثیّات بیش از سایر ملل قدیمه بفرنگیهای امروزشبیه بوده‌اند. مردم کریت کوتاه وچابک وخلقةً

(۱) - IDA (۲) - MINOS (۳) - CNOSSE (٤) - CANDIE

باریك بودند معذلك کمربندی نیز تنگ می‌بستند تا باریك‌تر بشوند. رنگشان‌را آفتاب بر گردانده بود. صورت‌را میتراشیدند. موئی سیاه و حلقه حلقه‌داشتند. مردها قبائی دست دوزی شده دربر میکردند و کمری تنگ روی آن می‌بستند.

چیزی که اسباب حیرت شده این است که‌سر ووضع زنهای قدیم کریت‌شباهت کاملی بسر و لباس زنان امروز فرنگ داشته زیرادامن و پاچین وپیراهن سینه‌باز و زیرجامهٔ نوار کشیده داشتند و کلاه ظریفی بسر میگذاشتند که ممکن‌بودزیب جعبه آینهٔ کلاه فروشان امروز اروپا قرارداد. با این لباس زنی را روی پردهٔ آب و رنگ کشیده‌اند که از بس آراسته وبا حالت است به «خانم پاریسی» معروف شده‌است.

سبك خانه‌های مردم کریت نیز شبیه بساختمانهای امروز است زیراچندطبقه بوده و پنجره و ایوان ومهتابی داشته. قصوری که آثارش بدست‌آمده میرساندکه مردم آن مملکت در تهیّهٔ وسایل راحت و رفاه خود ذوق غریبی بخرج داده‌اند. قصور مزبور از این حیث بیشتر دیدن دارد تا از جهة ظرافت سبك معماری. اطاق نشیمن وپذیرائی ونمازخانه وخزانه وانبار و کارخانهٔ سلطنتی همه‌ازیکدیگر مجزّا بوده. دالان دراز و سرسرای فراخ و پلّکان فراوان داشته. منزل ملکه نیز اطاق پذیرائی وخوابگاه وحمّام و گرمابهٔ گلی وابنیهٔ صحّی کامل داشت. معماران کریت در صنعت لوله کشی و گذراندن آب استاد اند. در قصر کنس لوله های بسیاری بجهة گذراندن آب کار گذاشته‌اند که درمخزنی زیر زمینی سردرمیآورد.

بازیها

در تمدّن کریت اقسام بازیها از قبیل رقص وزورآزمائی‌مقام بلندی‌داشته ومسلّم است‌که سکنهٔ این‌سرزمین‌دراینکارپیشرو و سرمشق مردم یونان بوده‌اند. در قصر کنس تماشاخانه‌ای درست کرده بودند که چندین ردیف نیمکت چند پلّه داشته وچهارصد پانصد نفر را جا میداده‌است. در اعیاد مذهبی درین جا جمع میشدند و ساز و رقص ترتیب میدادند. رقص های عمومی کریت شهرت زیادی داشت چنانکه درعصر هومر(۱) شاعریونانی‌نیزکه‌در

(۱) - HOMÈRE

حدود مائهٔ نهم قبل از میلاد میزیسته از آنها یاد میکردند. در یکی‌ازمنظومات هومر موسوم به ایلیاد چنین آمده که هفائیستوس(۱) خداوند آهنگری درروی سپر آشیل(۲) پهلوان نقشی‌انداخته بود « شبیه بمجامع ساز و آواز کنس که‌سابقاً ددال(۳) بجهة آریان زیبا ترتیب داده بود. جوانـان دست بـدست دلبران رعنا گذاشته میرقصیدند. دختران دلربا روبند نازکی بروی کشیده و جوانان‌قباهای برّاق خوش بافت در برداشتند. دختران تاج برسر میگذاشتند و جوانان شمشیر زرّین بکمر بسته بحمایل سیمین می‌آویختند... جماعتی باشور دور ایشان حلقه میزدند. خوش‌آوازی چنگ خود را بهمان آهنگ بترنّم می‌آورد وبگلبانگ او دو تن رقّاص بمیان جمع جسته میرقصیدند ».

مردم کریت به آزمودن زور و سنجیدن مهارت رغبتی داشتند. از دویدن و مشت بازی و جنگ با گاومیش لذّتی میبردند. این مسابقه از حیث خون ریزی بپای مسابقه های امروزاسپانی نمی‌رسید زیرا تا پای جان گاومیش نمی‌ایستادند. تصویر سوارانی که با گاومیش درمیافتادند روی ظرف یا پرده‌های رنگ‌وروغنی آمده. پهلوانان مزبور چه زن و چه مرد چابکی را بجائی می‌رسانیدند که بوهم نمی‌گنجد. با گاومیش بازی میکنند. خود را بشاخ او می‌آویزند. از روی‌این حیوان عظیم‌الجثّه میجهند و تهوّر را به آنجا میبرند که با سرخود را بهواپرتاب میکنند تا این جست پر مهلکه را انجام دهند.

صناعت کریت

این ملّت ظریف که ورزش ذهنی‌وبدنی را وقعی عظیم‌می‌نهاد صنعتکار و هنرمند نیز بود. نقش عجب را بر آثاروجوددیده و کماینبغی‌ظاهر مینمودواین‌خودموجدهنری خاص گردید بسیار جاندار و طبیعی. مهمترین‌هنر نمائیهای‌مردم‌کریت نقّاشیها وپرده‌های‌رنگ وروغن یا تصاویری است که دیوارهای قصور را زینت‌کرده. صنعتکاران که‌ملاحت و سلیقهٔ بسیاری بکار بسته و بخرج داده‌اند آنچه کشیده‌اند صورتی ازنباتات یـا

(۱) - HÉPHAISTOS (۲) - ACHILLE (۳) - DÉDALE

حیوانات دریائی است یا جشنهای مذهبی یا رقص وبازی وزندگی درباری . یك پرده دلفین را نشان میدهد که میان ماهیها وکنارصدفها ومرجانها مشغول‌شناوری است . آن‌دیگری زنان آراستهٔ کِنُسْ را نمایش‌میدهد که درتالاری دورهم بگفت‌و شنود نشسته اند یادرتماشاخانه‌ای هریك سرجای خود قرار گرفته‌اند .

هنرمندان کریت علی‌الظّاهر در کارهای دقیق استعدادی را که مخصوص‌بدایع زینت است دارا بوده اند . قصور سلطنتی کِنُسْ درهررشته اشیائی دارد که شاهکار حقیقی شمرده میشوند مانند ظروف نقش برداشته و تراش گرفته ومینا کاری‌شده . مجسّمه های طلا کوب چینی یاعاج . شمشیر وخنجرمفرغ که تیغه‌اش مرصّع بطلا ونقره وقبضه‌ای ازبلور وعقیق ولعل دارد .

استادان زینت و آرایش نیز مانند نقّاشان هرچه در طبیعت دیده اند مصوّر نموده‌اند یکی‌ازظروف قشنگ‌کریت بدان میماند که‌ازحقّهٔ نیلوفری‌بیرون‌آمده وبردیگری دستهای پولیپ پرهیبتی مرتسم شده که درمیان نباتات مواج دریا درحرکتست .

ازرونق هنر این نکته برمیآید که مردم کریت تموّلی بهم بسته ودرزندگی به تجمّل راغب شده بودند .

تموّل این قوم ازصنعت وتجارت بحری عاید میشد . سکنهٔ کریت قبل‌ازمردم فنیقیّه دست باینکارزده ودرصنعت وتجارت ودریانوردی کارآمد بودند . کرجیهای کریت دراز و باریك بود وجلوی برگشته داشت . ملاّحان کریت محقّقاً سرتاسر بحرالرّوم‌را پیش‌ازدیگران گشته‌اند .

صنعت درکریت انبساطی‌یافته وچراغ تجارت را چون روغن بود. صنعتکاران کریت بخصوص درکارمفرغ ممتاز بودند . تجّار کریت‌روغن وشراب را درظرفهای سربسته ریخته بخارج میبردند وازاین‌گذشته ظروف جوربجور واسلحه و اسباب مفرغی نیزحمل‌میکردند وازاینرو در طیّ چندین مائه هم زمام تجارت دریارا در دست داشتند وهم واسطهٔ سایر اقوام میشدند چنانکه توتمس سوّم فرعون مصر از

آنها خواهش کرد مقداری ازچوب جنگل لبنان را بمصر حمل کنند. روابط تجارتی مردم کریت بامصر بقدری رونق گرفت که درجزیرهٔ فارُس واقع درساحل آن مملکت بندری بزرگ ساختند تا آنجا که وسعت دهانهٔ آن به شصت هکتار میرسید و یکطرف آن دیواری ازرمل بود بطول ۷۰۰ ذرع وطرف دیگرموج شکنی بطول دو کیلومتر. بعدهامردم فنیقیّه ویونان درمصر وسواحل دیگر بحرالرّوم جای اهالی کریت را گرفتند.

خرابی تمدّن کریت

دولت کریت درحدود ۱٤۰۰ سال قبل ازمیلاد درنتیجهٔ حوادثی که هنوزمجهول مانده است ناگهان بانقراض دچارشد احتمال میرود که مهاجمینی آمده کریت را مورد تاخت وتاز قرارداده باشند. کنس وسایربلاد کریت تاراج وطعمهٔ آتش شد. معذلك تمدّنی که تقریباً مدّت هزار سال در کریت استقراریافته بود بکلّی ازبین نرفت زیرابسیاری ازسکنهٔ سواحل دریای اژه زیرنفوذ کریت رفته صنعت وهنرتزیین منزل وتجارت دریانوردی را ازمردم آن آموخته بودند وهمین مقدّمه سبب شد که دریونان تمدّنی سربرزد که ریشه‌اش ازمدنیّت کریت برخاسته بود. این تمدّن بنام میسن معروف شده زیرا شهر میسن واقع درآرگلید مرکز اصلی آن شمرده میشد.

II

تمدّن میسن

جنگ تروآ

نخستین سکنهٔ یونان

قوم هِلن سکنهٔ قدیم مملکت خود را پلاسژ(۱) مینامیدند. اصل و منشأ این مردم معلوم نیست فقط میدانیم که در بدو تمدّن سیکلاد و کریت هنوز بحال وحشیگری میزیسته‌اند و چون بعدها باسکنهٔ جزایر مراوده پیدا کردند مصرف مس ومفرغ را دریافتند و بلادی چند احداث نمودند.

(۱) - PÉLASGE

امّا درطیّ هزارسال دوّم قبل‌ازمیلاد سکنهٔ یونان درنتیجهٔ هجومهای تازه تجدید شد. تازه واردین دسته‌ای ازاقوام آرین بودند وبعدها قوم هلن نامیده شدند.

قوم‌هلن‌ازشمال آمده ودسته دسته بیونان‌قدم‌گذاشتند. آنها که قبل‌ازدیگران رسیدند قوم آکئوس بودندومدّت چندین‌مائه دریونان تسلّط داشتند وضمناً قلاعی ساختند تااقتدارانشان ثابت بماند میسن‌که درآرگلید جای‌داشت درحدود ۱۵۰۰ سال قبل‌ازمیلاد مهمترین بلاد قوم آکئوس شد.

میسن و تمدّن آن

اهمیّت میسن ازموقع آن بود زیراادرکوهستان وکنارگردنه‌ای قرارداشت که راه‌خلیج آرگلیدرا بخلیج کرَنت‌بسیارنزدیک میکرد. لذا تجّار این راه را اختیارنمودند وملوك میسن از کاروانها راهداری‌میگرفتند. چنانکه سلیمان درمملکت‌یهود معمول‌میداشت‌وامروز هم عدّه‌ای ازقبایل آلبانی درسرراه‌آدریاتیك(۱) به‌سالونیك(۲) همین کارراميکنند.

درمیان تجّاری که درراههای آرگلید رفت‌وآمد میکردند بسیاری‌هم ازاهل کریت بودند. ملوك آکئوس که خود بسلحشوری میپرداختند و اخلاقی خشن داشتند از تمدّن کریت بحیرت افتاده میل کردند که مانند سلاطین کنس قصور مستحکم خودرا با نقّاشیهای‌زیبا بیارایند. بنابراین هنرمندان کریت را بمملکت خود جلب نمودند و چیزی نگذشت که در میسن و تیرنت وتب (شهرهای معتبر یونان) اصول تمدّن کریت متداول شد مانند سر و وضع زنها و بازیها و زندگی درباری. قوم آکئوس نیزبسبك کریت ملاّح وتاجروصنعتکار وهنرورشدندمعذلك دربدو امرشاگردبپای استاد نمیرسید وتمدّن میسن جزتقلید ناقصی ازتمدّن‌کریت چیزی نبود.

آثار پایندهٔ میسن

شهر میسن دو قسمت داشت: شهرفوقانی (آکروپول) (۳) که روی فلاتی ساخته شده و درازا و پهنای آن تقریباً بهزار ذرع میرسید و شهر تحتانی که در پای آکروپول

(۱) ـ ADRIATIQUE (۲) ـ SALONIQUE (۳) ـ ACROPOLE

درجلگه قرار گرفته بود . دور این هردوشهررا محوّطه‌های محکمی گرفته بود که خرابه‌های آن تا امروزباقی مانده است . تخته سنگهای عظیمی که درین ساختمان ها بکار رفته ساروجی نداشته و تنها بواسطهٔ وزن خود ثابت میمانده مثلاً یکی از این سنگها نه ذرع طول و شش ذرع ثخن دارد و وزنش تقریباً به بیست هزار کیلو گرم میرسد و این معادل وزن آتشخانهٔ بزرگی از قطار راه‌آهن است .

مدخل شهر فوقانی دروازهٔ شیران نامیده میشود زیرا بالای آن ستونی زده ودو طرف آن نقش برجستهٔ بزرگی از دومادّهٔ شیرایستاده قرار داده بودند قریب باین دروازه قبوری چند پیدا کرده‌اند که در کمر سنگ تراشیده شده و دخمهٔ سلاطین میسن بوده . درینجا اجساد را با زر و زیور و تاجی از طلا و جواهر و اسلحهٔ قلمزده دفن کرده‌اند ودر آن‌میان یکی‌را مانند اجساد مومیائی مصرحنوط کرده‌اند و صورتش را با نقابی از یك ورقه طلای نازك پوشیده‌اند .

قصر پادشاه درقسمت علیای شهر فوقانی قرار گرفته ومانند قصور کریت پرده های زیبای رنگ و روغنی داشته ولی وضع اطاقها طور دیگر بوده . اطاق مهمّ بنا مگارُن(۱) نام دارد و در وسط آن کانونی است که چهار ستون آنرا احاطه کرده و در سقف آن منفذی برای خروج دود تعبیه شده است .

ازتاریخ سلاطین میسن نیزمانند سلاطین کِنُس چیزی دردست نیست . برطبق روایات یونان پادشاه مقتدری درمیسن بوده موسوم به‌آگاممنون(۲) که فرماندهی کل اردوئی‌را داشته که قوم آکئوس برضدّ تروآ کشیده‌اند . تروآ یا ایلیون(۳) یکی از شهرهای آسیا بوده و در مدخل تنگنهٔ داردانل قرار داشته است .

حملهٔ قوم دروس

سلطهٔ قوم آکئوس بریونان در حدود مائهٔ ۱۲ قبل از میلاد در نتیجهٔ هجوم تازه از بین رفت . قبائل دیگری از اقوام هلِنْ که از کوهستانهای شمال سرازیر شده و موسوم به قوم دروس بودند دریونان رخنه کردند . این مردم بسیار وحشی ودرنده بوده وسرراه

(۱) - MÉGARON (۲) - AGAMEMNON (۳) - ILION

خود هر چه میدیدند خراب می‌نمودند بدین لحاظ بلادی را که قوم آکئوس ساخته بودند یکان یکان طعمهٔ آتش گردید و تقریباً تمام یونان بتصرّف ایشان در آمده در طیّ چند مائه بحالتی نیمه وحشی سر کرد و همین وضع پس از حملهٔ اقوام ژرمن بخاك گل دست داد. معذلك این بار نیز ریشهٔ تمدّن یکباره نخشکید بلکه قسمتی ازسکنهٔ یونان وجزایر که ازجلوی قوم دروس میگریختند متّفقاً جلای‌وطن کرده درسواحل آسیای صغیر جای گزیدند. بدین ترتیب مدنیّت خاصّ یونان که وارث تمدّن کریت ومیسن بود ازآنجا بوجود آمده باز راه یونان اروپا را پیش گرفت و درین سرزمین شکفته گردید.

منظومهٔ هومر

اهل یونان که به‌آسیا مهاجرت کرده بودند چون عظمت‌قوم آکئوس را یاد میکردند افسوس میخوردند و شعرای ایشان رغبتی پیدا کردند که اردوکشیهای ملوك قدیم آکئوس‌را برشتهٔ نظم بکشند.

حوادث جنگ تروآ وسرگذشتهای ملوکی که درآن شرکت کرده بودند اشعار هومر گردیده و این اشعار قدیمترین شاهکار ادب یونان شمرده می شود اشعارهومر داستانهای درازی‌است بشعرکه خوانندگان بآهنگ چنگ درضیافت و جشن میخواندند.

اشعارمزبور شبیه تصانیف قرون وسطای فرانسه یامنظومات تاریخی بوده که امروز در قرای سربستان معمولست و چون میخوانند سازی نیز مینوازند.

درمیان این‌اشعارآنکه ازهمه معروفتر بوده وتا این‌عهدهم باقیمانده ایلیاد(۱) و ادیسه(۲) میباشد که منظومهٔ هومر نام دارد زیرا مردم یونان آنها را بشاعری هومر نام نسبت میدادند که اصلاً اهل ازمیر یا یکی از جزایر کیوس بوده‌است. از حقیقت هومر کسی آگاه نیست ومنظومهٔ وی شامل قطعاتی است که نمیتوان باور کرد همه را یك نفر در یك‌زمان سروده باشد لکن میشود گفت قسمتهای

(۱) - ILIADE (۲) - ODYSSÉE

اساسی آن کار یك شاعر طرفه گوئی بوده که در حوالی مائهٔ نهم قبل از میلاد در آسیای صغیر زندگی میکرده است.

ایلیاد قوم آکئوس ده سال شهرتروآ را درحال محاصره نگاه داشتند ودرظرف این‌مدّت بجنگهای مهمّی دست زدند. ایلیاد شرح این جنگها میباشد. موضوع این منظومه غضب آشیل پهلوان معروفست که از تمام مردم یونان متهوّرتر بوده است. آشیل بجهتی از «شاهنشاه» (آگاممنون) دلتنگ شده بچادر خود رفته از جنگ دست کشید. پسر پریام(۱) پادشاه تروآ موسوم به هکتور(۲) سرآشیل‌را دور دیده باردوی یونان یورش آورده دست بکار سوزاندن کشتیهای یونان گردید وبهترین‌دوست آشیل (پاتروکل(۳)) را بکشت. آشیل چون این خبر بشنید تاب نیاورده بمیدان آمد ومردم تروآ را بباد کشتار گرفت وعاقبت‌هکتوررا نیزازپای‌درانداخت. درموقع حملات آشیل آتنه ربّةالنّوع نیز پیش جنگ بود.

اُدیسه اُدیسه که حتماً پس از ایلیاد بنظم آمده شرح سرگذشت اُلیس (بتلفّظ یونانی‌ادوسوس) است که در فصاحت وحیله وتدبیر ازهمهٔ افراد قوم آکئوس برتربود. چون تروآ بتصرّف قوم آکئوس درآمد پوزئیدون(٤) خداوند بحاربصدد انتقام درآمده اورا ازمراجعت بخانهٔ خود ایتاك مانع آمد. امواج دریا او را سرگردان میداشتند. درجزیره‌ای که ازقوم فآسی بود کشتی اولیس بشکست. پادشاه جزیره از او پذیرائی شایانی نمود. اولیس گذارش احوال خارق‌العادهٔ خود را بجههٔ وی نقل کرده کشتی از او بگرفت و براه افتاد و چون به ایتاك رسید دید بزرگان جزیرهٔ مزبور او را مرده پنداشته در قصرش جای گرفته و از زن وفادارش پنلوپ(٥) خواسته‌اند که یکی‌ازآنها را بهمسری اختیار نماید.

پنلوپ زرنگی کرده هرطوربودآنهارا نگاهداشت تا اولیس برگشت وبکمك

(۱) - PRIAM (۲) - HECTOR (۳) - PATROCLE
(٤) - POSEIDON (٥) - PÉNÉLOPE

پسرش تلماك(۱) ریشهٔ « مدّعیان » را برانداخت.

داستانهای هومر و تاریخ

مسلّم است که منظومهٔ هومر از تاریخ بنهایت دور است و آگاممنون که ایلیاد آورده مانند شارلمانی که در تصنیف رُلاند(۲) آمده افسانهٔ محض است زیرا شعراء هنگام سرودن این داستانها اندازه ای بجهة خود قائل نشده و تا مرتبهٔ کرامت و معجزه رفته خدایان را از آسمان بزمین آورده در کار های مردم دخالت داده اند. امّا منظومهٔ هومر اگر نتواند چیزی از تاریخ یونان قدیم بیاموزد عادات و اخلاق و مدنیّت آنرا روشن مینماید چنانکه تصوّر کرده اند که وضع زندگی یونان در مائهٔ نهم ازروی شرح وبسط های جاندار ودلچسب ایلیاد و اُدیسه معلوم میشود لکن حقیقت چنانست که شاعر آنچه در اطراف خود میدیده با مطالبی که از گذشتهٔ دوری در خاطر داشته بقسمی ممزوج کرده که تمیز آن ممتنع میباشد وبدین لحاظ میتوان گفت که منظومهٔ هومر وضع زندگی یونان را درمائهٔ نهم قبل‌ازمیلاد نشان نمیدهد بلکه آشکار مینماید که درآن عصر شاعریونانی وضع زندگی مردم قدیم‌آن مملکت را بچه کیفیّتی پیش خود تصویر می نموده است. بنابراین بسیاری ازقطعات ایلیادو اُدیسه یادگاری ازدوران میسن باشد وحفریّات‌میسن‌یا کریت نیزتاحدی قطعات مزبور را مصوّر مینماید چنانکه این‌نکته را ازدو قسمت ذیل میتوان دریافت:

در آنجا که آگاممنون پادشاه میسن آمادهٔ حرب میشود ایلیاد شرحی میآورد شبیه بکیفیّت اسلحهٔ مفرغی مرصّع به مینا و طلا و نقره ای که در قبور سلطنتی میسن پیدا شده.

شاعر درین باب میگوید: «آتریدْ ـ آگاممنون پسرآترهْ ـ بقوم آکئوس فرمان میدهد که سلاح بردارند. خودش نیز اسلحهٔ درخشان برنجی را می‌پوشد باین‌ترتیب‌که ابتداء چکمهٔ گرانبها را بابندهای‌سیمین باطراف‌ساق می‌بندد سپس سینه را باجوشن زیبائی که هدیهٔ پادشاه قبرس وعلامت دوستی اوبوده میپوشاند.

(۱) - TÉLÉMAQUE (۲) - ROLAND

این جوشن را ده ترك ازمینای تیره و دوازده ترك از طلا و بیست ترك از ارزیر بوده‌است گردن آترید نیز ازسه‌رشتهٔ مینا میدرخشید . . . قمهٔ برّاق‌طلاکوب شده را حمایل میکند . قمه نیامی ازنقره دارد و بکمربندی طلائی آویخته‌است . سرتاپای خود را از سپری سبك و عالی میپوشاند . این سپر را ده دائرهٔ برنجی در حاشیه بود و بیست گل میخ ارزیر سفید ویك گل میخ مینای سیاه رنگ که سرش شکل گُرگُن‌داشت ونگاه تندآن شخص را بوحشت وهراس میانداخت. دستهٔ سپر از نقره و میناکاری آن صورت ماری بود که سه سرش دور گردن گشته دائره ای میساخت . آگاممنون خودی بر سر میگذارد که ازچهار طرف مخروط مانند برگشته و شرّابه دارد و جیقه ای که برفراز آن می نهد بوضعی موحش درنوسان‌است . بالاخره دوزوبین محکم برمیدارد که نوك برنجی آن‌تاآسمان پرتو میافکند » .

قطعهٔ دیگر که ازاُدیسه برداشته‌شده شرح قصرپادشاه فِآسی‌را میآورد . این قصر شباهت بقصور مخروبه ای دارد که درمیسن و تیرنت وتب پدید آمده‌است .

« تلالؤ رفیع منزل آلکی نوئوس(۱) عالیجاه با پرتو خورشید وماه همسری میکند . ازآستانهٔ در تا انتهای قصردودیوارمفرغی کشیده شده وبالای‌آن برنگ آبی‌صراحی‌ساخته‌اند . درها ازطلاست وآستانه‌ازبرنج وپایه ازنقره وحلقه‌ازطلا. دردوجانب سگهائی ازطلا ونقره‌قرارگرفته که هِفائیستوس باهنرمعجزه‌آسائی ترتیب داده است . . . در درون قصردور تادور دیوارتخت‌هائی‌گذاشته وپارچه های سبك و لطیفی که زنها بافته‌اند روی‌آن کشیده اند . این‌سریرمختص ملوك فِآسی میباشد . . . درروی پاسنگها مجسّمه‌هائی ازطلابشکل جوانان ساخته‌اندکه مشعل افروختهٔ دردست دارند وشب هنگام مهمانان‌آلکی نوئوس را روشن میکنند » .

---

(۱) ـ ALKINOOS

فصل دوازدهم

خدایان و پهلوانان

افسانه های یونان

مردم یونان مشرك بودند و خدایان خود را بصورت انسان تصویر مینمودند نهایت آنکه درجمال وقوّت آنهارا ورای حدّ بشر میدانستند. علاوه براین اجداد نامدارخویش را بنام پهلوانان یا نیم خدایان میپرستیدند وکراماتی دربارهٔ ایشان قائل بودند. سرگذشتهای خارق‌العادهٔ خدایان وپهلوانان موضوع شرح وبسطهای گوناگون گردید که باساطیر (میت) معروف شده وبوسیلهٔ شعرا دردسترس عموم قرار گرفته است.

I

خدایان

مذهب یونان

مردم یونان نیزمانند بسیاری ازملل‌دیگرتمام آثارطبیعت را از خورشید ورعد و اوقیانوس و طوفان و انهار و چشمه سار وباد وباران بمقام الوهیّت رسانده می‌پرستیدند.

هریك ازآثار مزبور را از وجودی نامرئی دانسته و آنها را منشأ خیر و شرّ تصوّر میکردند و بدین لحاظ بپرستش ایشان مشغول میشدند تا بر سر لطفشان آورند یا رفع آزارشان را بنمایند امّا چون قوّهٔ تخیّل مردم یونان تندتر از ملل دیگر بوده و میان ایشان شاعر و هنرور بسیار پدید آمده طبیعةً معتقداتشان در قالب شعر ریخته شده وبشکل یکی ازآثار هنر جلوه کرده است.

مردم یونان خدایان خود را شبیه نوع بشر تصویر مینمودند نهایت آنکه مزایائی دربارهٔ ایشان قائل میشدند. خدایان هیکل انسان داشتند. باکل وشرب زنده بودند. همسراختیارمیکردند. فرزندمی‌آوردند. دستخوش وجدوالم میشدند

ولی جاودان زنده میماندند . در نیرو و صباحت چیزی غیر از اطوار انسانی نشان میدادند . « نکتار » مینوشیدند و خوراکی داشتند (آمبروآزی) که مانع پیری بوده است .

تصویر خداوندان بشکل انسان مذهب مشبّهه نامیده میشود سرگذشت پر شاخ وبرگ خدایان موضوعی شد ومردم یونان داستانها برای آن ساختند . افسانه های مزبور را «میت» ومجموع آنرا «میتولوژی» گفته اند .

شاعری که ایلیاد را بنظم آورده خدایان را درمیدان قتال حاضر میکندوگاهی نیز مجروح وسخت متألّم میسازد :

« دیومد(۱) فرزندتیدهٔ(۲) عالیمقام که ازرؤسای قوم آکئوس بوده آفردیت(۳) را دنبال کرده جستی میزند وزوبین کشیده دست لطیف آلهه را مجروح مینماید . اندام خداوند اززیر پوشاکی که بافتهٔ دست فرشتگان جمال (خاریت(٤))است دریده وخون پاك ازدستش روان میباشد .

، ازآنجا که خدایان رؤف گندم نمیخورند وشراب مکیّف نمی نوشندآب لطیفی پس میدهند و چون ما خون غلیظ ندارند و زنده جاوید نامیده میشوند .... آفردیت خودرا گم کرد وباحالتی پر ازدرد ورنج دور شد . ایریس(٥) باد پا اورا بگرفت وازمیان معرکه بدربرد . برپوست لطیف آلهه لکّه های آبی رنگ نشسته بود... ».

خداوندان نخست

، از معتقدات قدیم یونان چیز زیادی در دست نیست . زمین (گائیا(٦)) و آسمان (اورانوس (۷)) معتبر ترین خدایانی بودند که مدّتها میپرستیده اند ولی پرستش مزبور بعدها از اهمیّت خویش کاست و جای خود را بخداوندان دیگر داد .

بنا بقول شعرای یونان گائیا واورانوس فرزندان بسیاری آوردند منتهی بعض ایشان رتبهٔ ربّ النّوع یا ربّة النّوع پیدا کردند و دیگران بعنوان دیو یا غول معروف شدند .

---

(۱) - DIOMÈDE (۲) - TYDÉE (۳) - APHRODITE (٤) - KHARITE
(٥) - IRIS (٦) - GAIA (۷) - OURANOS

آخرین خدائی که قدم بعرصهٔ وجود گذاشت کرونوس(۱) (زمان) بود که پدر را از تخت بزیر آورده بجای او بسلطنت پرداخت . کرونوس صاحب اختیار تازهٔ عالم خدائی بیرحم بودچنانکه تمام اولاد خودرا میخورد وتنها یکی‌ازایشان موسوم به زئوس(۲) بهمّت مادرش رِآ(۳) جانی بدر برد .

رِآ تدبیری که اندیشید این بود که چون زئوس متولّد شد سنگی درقنداقه پیچیده به کرونوس‌داد تابخورد وخود فرزندرا درخفا درکوههای کریت بپرورد . زئوس چون بحدّ رشد رسید پدررا ازآسمان براند وباین‌ترتیب کشتهٔ کرونوس‌را بدستش داد .

زئوس بجهة استحکام سلطنت خود با تیتانها (غولها) در افتاد و برق را برسر ایشان بتاخت آورده بمغاك تار تارشان انداخت .

زئوس

زئوس پسر کرونوس خدای معتبر یونان‌گردید . اورابشکل آدمی تصویر مینمودند پرهیمنه وباجبروت . پیشانی فراخ و موی فراوان وریش انبوه حلقه حلقه داشت . دبّوسی بیك دست و علامت برق را بدست دیگر میگرفت. زئوس دریونان «ربّ‌الارباب‌وخداوندبشر» بود ومخصوصاً مظهرآثارآسمانی شمرده میشدمیگفتند : «رغبتی‌داردکه برق‌نازل‌کندوخدائیست که درفراز آسمانها میغرّد واز صولتش زمین میلرزد » باد و باران را باختیار او میدانستند تاآنجا که بارندگی را بجملهٔ «زئوس میبارد» تعبیر مینمودند . زئوس خداوند عقل وعدالت و ناظر اعمال مردم نیز بود و خوبی و بدی را او بین مردم بخش میکرد .

هومر در ایلیاد میگوید : « درکنار بارگاه زئوس دو چلیك قرار گرفته و محتوی عطایائی است که خداوند برسر مردم نثار میکند ازاین دویکی‌منشأ خیر ودیگری سرچشمهٔ شرّ میباشد . زئوس که برق را خوش دارد هرگاه ازآن هردو چیزی برداشته ممزوج نماید و بکسی قسمت بدهد اوگاهی خیر می بیند و گاه بشرّ تصادف مینماید . امّا اگرسهم کسی را تنها بچشمهٔ بدبختی حواله کند اوجز

(۱) ـ KRONOS (۲) ـ ZEUS (۳) ـ RHÉA

ادبار وفلاکت نخواهددید. نان سواره واوپیاده خواهد بود هرجا برودسرگردان است. نه خدایان باو قدر میگذارند نه بندگان ».

خداوندان آسمان

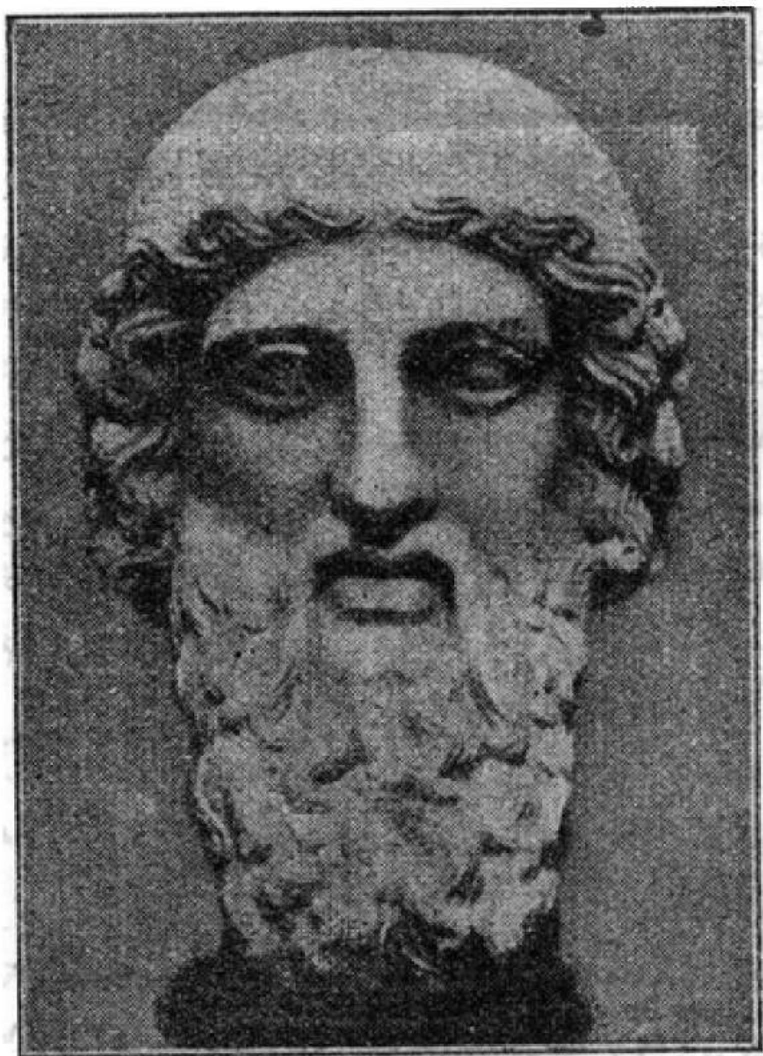
اطراف زئوس عدهٔ زیادی ارباب انواع قرار داشتند که مظهر کائنات آسمانی شمرده میشدند. زن زئوس هرا(۱) در آسمان زندگی میکرد و الههٔ عروس و مزاوجت بود هرمس(۲) و آرتمیس(۳) و آپولون(٤) را سه فرزند زئوس میدانستند. هرمس مظهر باران شناخته میشد که از آسمان میبارد و بزمین فرو میرود هرمس بالی داشت و پیغام زئوس را میرسانید. عصائی معجز نما در دست میگرفت که دو مار بر آن پیچیده بود. هرمس را خداوند فصاحت وتجارت نیز تصوّر میکردند.

آرتمیس ربّة النّوع ماه بود وبشکل زنی شکارچی مصوّر میشد که کمانی از نقره دردست دارد و بمردم وحشی میماند.

آپولون یافوئیبوس ربّ النّوع خورشید و نور و موسیقی بود. هم نیکوکارش میدانستند و هم از او وحشت داشتند. رسیدن حاصل را علامت مهر آپولون و سوختن آن یاتشمّس رانشانهٔقهر اومیشمردند. آپولون را گاه بصورت « کماندارخدا» مجسّم کرده تیرهائی قتّال بدست اومیدادند وگاه بشکل ساززن جوانیدرمیآوردند که بجمال الهی تجلّی کرده وبنواختن ساز محبوب خود (چنگ) مشغولاست.

ازداستانهای مخصوص آپولون کیفیّت زد و خورد او با مارپیطون (٥) میباشد که جانوری غریب الخلقه بوده ودر کار آبادی حول وحوش دلف اخلال میکرده. شاعری از یونان عاقبت زد و خورد را اینطور شرح میدهد: « آپولون که از دور نشانه میزند تیری میاندازد و کار اورا میسازد. درد اژدها را از حال میبرد. اژدها میطپد. باز میشود. بخودمیپیچد. فریادهای جانکاه برمیآورد بعدزمام اختیار را باز بدست آورده میخزد وخودرا بجنگلیمیکشد ودر آنجا یك دریاخون میریزد وجان میدهد... دنیا پیش چشم این عفریت تیره و تار شد و قوّهٔ مبارك خورشید

(۱) ـ HÉRA (۲) ـ HERMÈS (۳) ـ ARTÉMIS (٤) ـ APOLLON
(٥) ـ PYTHON



-صورت زئوس که درموزهٔ « نی کارلسبرگ » واقع در نزدیکی کپنهاگ میباشد .

اورا تمام کرد. آن نقطه را پیطو(۱) نام نهادند و آپولون را پیطین(۲) لقب دادند زیرا مار را اشعهٔ سوزان آفتاب در همان نقطه سوزانید».

خداوندان دریا

خداوندان دیگری مظهر حالات دریا بودند و پوزئیدن (۳) پسر کرونوس و برادر زئوس برایشان ریاست داشت. پوزئیدن را بصورت آدمی پرجبروت وبا خلقی گرفته و موئی ژولیده و ریشی انبوه و درشت میکشیدند و چوبی سه شاخه بدستش میدادند. پوزئیدن زیر دریا در قصر با شکوهی مسکن داشت.

خداوندان معتبر بحری که اطراف پوزئیدن را دارند عبارتند از زوجهٔ او آمفیتریت(٤) که ربةالنّوع آبهای ساحلی شمرده میشود و نِره(٥) پیر که مظهر دریای آرام میباشد وتتیس(٦) که پایش ازنقره است ودر مصبّ رودها جای دارد. امواج چون بهم میخورد مردم یونان میگفتند تری‌تون(۷) شیپورمیکشد وچون زیر وبالا میرفت تصوّر میکردندکه نِرئید(۸) ملاحت خودرا نشان میدهد. بجهة خداوندان دریائی هیکلی قائل شده بودند که بالا تنهٔ اغلب به هیأت انسان بود و پائین تنه دم ماهی.

خداوندان زمین

درمیان خداوندان زمین محترم تر از همه دِمتر(۹) ربّةالنّوع خرمن و خدای روزی رسان بود. یکی از شعرا اورا چنین وصف میکند: «دِمتر که موئی‌خرمائی دارد بکمك‌وزش‌باد گندم را از پوست نازکش بیرون می‌آورد».

کُره(۱۰) دختر دمتر ربّةالنّوع گل وگیاه بهاراست. بنا بداستانی‌کهنه کُره راهادِس(۱۱) خداوند دوزخ در ربود کُره هر بهار بزمین میآید ولی چون پائیز فرا میرسد ناگزیر است که نزد شوهر خود برگردد و بنام پرسفون(۱۲) دردوزخ

---

(۱) ـ PYTHO از کلمه ای یونانی بمعنی پوسیدن
(۲) ـ PYTHIEN (۳) ـ POSEIDON (٤) ـ AMPHITRITE (٥) ـ NÉRÉE
(٦) ـ THÉTIS (۷) ـ TRITONS (۸) ـ NÉRÉIDE (۹) ـ DÉMÉTER
(۱۰) ـ CORÉ (۱۱) ـ HADÈS (۱۲) ـ PERSÉPHONE

بحکمرانی پردازد. این افسانه را معنی روشن است زیرا نباتات هرسال میمیرد و هربهار ازنو سربرمیزند، دیگر ازخدایان زمین دیونیزوس(۱) میباشد که خداوند مو وانگور چینی بوده و بسیار قبول عامّه داشته. به دیونیزوس گاه صورت مردی را داده‌اند که ریشی بلند و تاجی از عشقه گذاشته و گاه جوان خود ساخته‌ای که لباس دراز آسیائی در بر کرده، در رکاب دیونیزوس موکبی شوخ و شنگ و پر هیاهو میرفت واز آنجمله یکی سیلن(۲) خداوند مستی بود که بزرگی شکم شناخته میشد و چند نفر بنام ساتیر(۳) و پان(٤) که خداوند مراتع و شبانان بودند وپائی چون بز داشتند وحوریان پرملاحت که فرشتهٔ جنگل وچشمه‌سار ورودبار بودند.

خداوندان زیر زمین

چنانکه زئوس بر آسمان و پوزئیدن در دریا حکومت داشت سلطنت اموات در بطن خاك قسمت برادر ایشان هادِس یا پلوتون(٥) گردید. جانور درندهٔ غریب الخلقه‌ای موسوم به سِربِر(٦) (سگ سه‌سر) درمدخل قلمرو هادس بپاسبانی مشغول بود. گرداگرد این خاك را دو رود استیکس(۷) و آکرون(۸) که آبی‌سیاه رنگ ویخ بسته‌داشت احاطه میکرد. اموات میبایستی در کرجی کارون نشسته هر یك حقّ العبوری از قرار یك اُبُل (تقریباً ۱۵ سانتیم) بوی بپردازند.

ازآن پس اموات درمحضری که مینوس(۹) درآن ریاست داشت حاضرمیشدند اخیار بسعادت کامل رسیده در بهشت جای میگرفتند و اشرار بقعر جهنّم افتاده درد وعذاب می‌چشیدند.

مردم یونان سخت میترسیدند به‌استیکس سوگند بخورند. هِزیُد(۱۰) شاعر یونانی‌میگوید: اگراز خداوندان نیز یکی «چون‌از آب‌این رودنثارمیکندسوگند یادنماید دیگرطعم آمبروآزی ونکتار را نخواهدچشید بلکه لخت وگنگ روی

---

(۱) ـ DIONYSOS (۲) ـ SILÈNE (۳) ـ SATYRE (٤) ـ PAN
(٥) ـ PLUTON (٦) ـ CERBÈRE (۷) ـ STYX (۸) ـ ACHÉRON
(۹) ـ MINOS شاه قدیم کریت که مشهور بعدالت بود
(۱۰) ـ HÉSIODE

تخت خوابش دراز میکشد وازخود بیخود میشود وچون یکسال باین عذاب مبتلا بود درد سخت دیگری براو نازل میگردد یعنی نه سال ازخدایان سرمد بر کنار میماند نه در شور و مشورت ایشان دخالت می کند و نه در خوراك آنها شرکت مینماید و فقط در سال دهم در جرگهٔ خدایان حضور بهم میرساند ... » .

دیگر از خدایان زیرزمین هفائیستوس پسر زئوس میباشد که خدای آتش و آتشفشان و آهنگران بوده . هفائیستوس را مانند مردی نیرومند ولی زشت ولنگ تصویرمینمودند زیرا میگفتند روزی زئوس در حالت سخط پای او را گرفته از فراز آسمان بزمین پرتاب کرد .

ایلیاد هفائیستوس را چون کارگری ساحر جلوه میدهد : « تتیس کنار قصر هفائیستوس میآید . این قصر که کارخود هفائیستوس بدهیکل میباشد ازبرنج است وتلألوئی دارد . هیچگاه خراب نمیشود . تتیس میبیند هفائیستوس گرم کاراست غرق عرق گردیده ودوردمها میگردد . هفائیستوس بیست وسه پایه‌زده ودراطراف دیوار قصر محکم خود قرار داده و تهٔ آنها را روی چرخهای طلائی گذاشته بود تا بدون استعانت غیر خود بخود بمجمع خداوندان بروند و باز گردند کار سه پایه ها تمام شده و فقط دستهٔ آنها مانده بود . هفائیستوس سر آنها را بهم میآورد و بست ها را چکّش میزد ... »ولی چون تتیس رسید دنبال کار را رها کرد«خدای بزرگ و بد هیکل از سندان خود لنگ لنگان دور میشود زیرا پا های ضعیفش طاقت آن تنهٔ عظیم را ندارد . سردمهای خود را ازکوره برمیگرداند وتمام افزارهای خود را در صندوق نقره‌ای پنهان میکند . بعد با اسفنجی صورت و دست وگردن وسینهٔ پرمورا پاك مینماید . سپس قبائی میپوشدودبّوسی محکم دردست میگیرد و لنگ لنگان بیرون میآید . مجسّمه هائی از طلا که چون جوانانی جاندار میباشند و قوّت و فکر وصوت دارند اورا نگاه میدارند و از دوجانب آن پادشاه که بزحمت راه میرود دور نمیشوند ... » .

خداوندان کار

بعض خداوندان مظهر قوای معنوی و کار و عواطف بشری شمرده میشدند مانند آرِس و آفرُدیت و آتِنه که مقامی بلند داشتند و فرزند زئوس بودند.

آرِس را خداوند جنگ دانسته بصورت موجودی عظیم‌الجثّه و بوضعی بد هیبت وخشن تصویرمینمودند. خودی برسرونیزه‌ای بدست اومیگذاشتند وحالی شدید وخشن بوی نسبت میدادند. چنانکه درایلیادآمده زئوس بآرِس میگوید: «درمیان تمام خدایانی که درالمپ منزل دارند هیچکس بقدرتودرنظرمن منفور نیست زیرا مدام بجنگ و نفاق رغبت‌داری».

آفردیت را ربّةالنّوع عشق وجمال دانسته میگفتند ازکف امواج بوجود آمده است. او را بهیکل زن جوانی میکشیدند که صباحت را بپایهٔ اعجاز رسانیده و خنده ای دلپسند و چشمانی درخشنده دارد. فرشتگان ملاحت (خاریت) از دنبال او روان بودند.

آتنه ربّةالنّوع هوش بود. گاه او را خداوندی رزم‌آزما میخواندند که مردم را در جنگها هدایت میکند و گاه آلهه‌ای صلحجو میدانستند که هنر و صناعت را بمردم می آموزد. بعلاوه میگفتند آتنه از مغز سر زئوس جستن کرده است. آتنه را بشکل زنی خوشگل و متناسب مجسّم مینمودند که خودی برسرونیزه‌ای در دست و جبّهٔ معجز نمائی بر دوش داشت که ریشه اش از مار بود. بر آن جبّه جانوری غریب‌الخلقه منقّش میکردند که کسی را یارای دید آن نبود.

علاوه بر آنچه گذشت هستیا(۱) ربّةالنّوع خانواده و موز های نه گانه (MUSES) تربیت کنندگان صنایع وعلوم وادبیّات میباشند. مُوزها اتباع آپولون بودند و چشمه سار های کوه پارناس را بیش ازهمه جا دوست داشتند.

خداوندان دوازده گانهٔ المپ

مردم یونان منزل زئوس‌را درقلّه المپ که بلندترین کوه‌های یونان میباشد«درقصری که هفائیستوس بچیره دستی‌ساخته» میدانستند. خدایان معتبر المپ در تحت ریاست زئوس

(۱) ـ HESTIA

مشورتخانه ای ترتیب میدادند و تدارك ضیافت میدیدند و خدمتگذارانی مانند گانی مِد(۱) و هِبه(۲) برای ایشان نکتار وآمبروآزی میآوردند .

عدّهٔ خداوندان المپ را بدوازده میرسانیدند . صورت خدایان دوازده گانه باختلاف بلاد متفاوت میشد ولی عادةً خدایانی را شامل میگردید که اسامی یونانی و رومیآنرا ذیلاً میآوریم زیرا ایشان را اغلب به نامی میخوانندکه بعدها قوم لاتن بایشان داده است .

Zeus	Jupiter.	زِئوسْ	ژوپیترْ
Héra	Junon.	هِرا	ژونُنْ
Athéné	Minerve.	آتِنهْ	مینِرْوْ
Artemis	Diane.	آرْتِمیسْ	دِیانْ
Aphrodite	Vénus.	آفْرُدیت	وِنوسْ
Déméter	Cérès.	دِمِترْ	سِرِسْ
Apollon	Phébus.	آپولونْ	فِبوسْ
Hermès	Mercure.	هِرْمِسْ	مِرْکورْ
Arès	Mars.	آرِسْ	مارْسْ
Héphaïstos	Vulcain.	هِفائیسْتوسْ	وولْکنْ
Poseïdon	Neptune.	پوزِئیدُنْ	نپْتونْ
Hestia	Vesta.	هِسْتیا	وِسْتا

II

پهلوانان

پرستش اجداد

مردم یونان دربدو امرگمان میکردندکه اهل‌قبور برای‌خود زندگی‌دارندوبدین‌لحاظ وظیفهٔ دینی‌خودرا چنان‌میدانستند که‌درمواقع‌معیّن‌بایشان غذا برسانندیکی‌ازبازیگران‌نمایشی چنین میگوید : « پدر . اگرمن زنده بمانم ترا ضیافتهای شاهانه میکنم ولی‌اگر بمیرم از اغذیهٔ لذیذی که باموات میرسد توقسمتی نخواهی داشت » .

(۱) ـ GANYMÈDE (۲) ـ HÉBÉ

اسلاف چون محترم باشند بحال اعقاب نظر دارند زیرا هر مرده در زیرزمین خدائی‌است وچون ازمقابل قبری میگذشتند میگفتند :«ای‌که خدای زیرزمینی بمن مساعد ومهربان باش » .

اسلاف خانواده‌های سلطنت وبانیان بلاد وسلحشوران بنام‌که اسمی ازرشادت خودگذاشته بودند معبود سکنهٔ بلدهٔ خودگردیده پهلوان وحامی‌آن بلده محسوب میشدند . هرشهری پهلوانی داشت و بقعه‌ای بجهة وی ساخته بود . از آنجا که بعقیدهٔ مردم یونان هرپهلوانی ازوصلت یکی ازخدایان باخانوادهٔ سلطنت بوجود میآمد پهلوانان را نیم خدا مینامیدند و سرگذشتهای حیرت‌انگیز و کرامات در حقّشان قائل میشدند .

هِراکِلِس (۱) مشهور ترین پهلوانان یونان هراکلس میباشد . این پهلوان که امروز بیشتر بنام هرکول معروف است پهلوان ملّی قوم دروس و پسر زئوس بوده . در ایّام صباوت وی هِرا دو مار فرستاد تا او را در گهواره به بلعند ولی هراکلس با دست خود آنهارا خفه‌کرده نشان داد که زوراو مافوق ندارد . « نیمهٔ شب هرای مکّار دو جانور بد هیولا یعنی دو اژدهای مهیب که چینهای آبی رنگ داشتند باطاق درگشادهٔ هراکلس روانه نمود تا کودك را به بلعند . این دو مارخونخوار باچشمی سوزان و دهانی زهرآگین بخود پیچیده راه اطاق را در پیش گرفتند . . . امّا زئوس که چشمش همه‌جاکار میکند اطاق‌را روشن کرد . . . »هراکلس بیدارشدو« چون ماران را بدید بادست‌آنهارا بگرفت وگلوی‌زهرآلودشان‌را بفشرد. . .آنهادور بچّه پیچیدند . . . ولی‌چون راه‌خلاصی را مسدود وقوی را ازکارافتاده دیدند بازشدند . درین‌اثنا خدمتکاران باچراغهای افروخته بشتاب رسیده در اطاق پرشدند وچون دیدند هراکلس با دستهای‌کوچك خود دو حیوان خفه کرده فریادحیرت برآوردند . هراکلس بدو مارکشته اشاره نموده در عالم بچّگی از خوشحالی روی پای خود بند نبود » .

---

(۱) ـ HÉRAKLÈS

از هراکلس داستانهای مشهوری بنام دوازده خوان هرکول باقیمانده است. هراکلس که سلاحی جز گرز و کمان نداشته همیشه ازمبارزه فاتح بیرون آمده مثلاً شیر نمه (۱) را در میان بازو های خود خفه کرد و پوست او را در پوشید. رود سیل آسائی ازطویلهٔ اُژیاس(۲) پادشاه الید گذرانده باین وسیله آنرا پاك کرد. بزنان جنگجوئی موسوم به آمازن غلبه نمود. بکمك غولی اطلس نام که کرهٔ زمین را بر پشت خود داشت سیبهای طلای باغ هسپرید(۳) افریقا را بدست آورد.

هراکلس با اینهمه مفاخر خوش عاقبت نبود. خبط هراکلس این بود که زن خویش دژانیر(٤) را ترك گفت. این زن برای اینکه باز او را بدام خود بیاورد صلاحدید بدسگالان را شنیده قبائی را در خون نسوس(٥) خوابانده بعد بجهت هراکلس فرستاد ازآنجا که خون آن حیوان مسموم بود هراکلس چون قبا را در بر کرد دردهائی بروی طاری شد که خلاصی ازآن بهیچ راهی امکان پذیر نگردید تاآنجا که آخرالامر هیزم زیادی درروی کوه اِتا جمع کرد وخودرا بدست خویش سوزانید. مردم یونان میگفتند هراکلس پس ازمرگ درصف خدایان قرارگرفت و ربّ النّوع قوّت بدنی گردید.

تِزِه (٦) پهلوان ملّی آتیك تزه بود. اورا مصاحب هراکلس دانسته عقیده داشتند که جانورغریب الخلقه ودزد بسیاربخاك هلاك افکنده است بعلاوه تزه را نجات دهنده خطاب کرده میپرستیدندو نقل میکردندکه تزه مینوتور(۷) را کشت وآتن را ازززیربقه کریت بدرآوردبدین معنی که اهالی آتن میبایستی هرسال هفت پسر وهفت دختر جوان نزد مینوتوربفرستند و اوتناول نماید. تزه مینوتوررا کشته آتن را از شرّ او برهانید وخود نیز صحیح و سالم از

(۱) ـ NÉMÉE (۲) ـ AUGIAS (۳) ـ HESPÉRIDE (٤) ـ DÉJANIRE

(٥) ـ NESSUS حیوانی بود با سر و کلهٔ انسان و بدن اسب

(٦) ـ THÉSÉE

(۷) ـ MINOTAURE مینوتور جانوری غریب الخلقه بودبابدن انسان وسر گاومیش ودرلابیرنت می زیست. لابیرنت قصری بود باد الانهای فراوان تو در تو و هر که درآن وارد میشد بیرون آمدن نداشت.

آنجا بیرون آمد زیرا آریان دختر پادشاه کریت نخی باوداده بود تاچون وارد لابیرنت شود آنرا باز کند وهنگام باز گشت از راه منحرف نگردد .

امّا پهلوانان بهرمقامی که برسند عاقبت طالع واژگون شهدرا در کامشان شرنگ خواهد نمودچنانکه تزه درحین مراجعت از کریت فراموش کرد بعلامت فتح شراع سفید بکشتی خود بکشد لذا اژه پدرتزه که پادشاهی داشت چون شراع سیاه را از دور بدید فرزند را مرده پنداشت واز دلتنگی خود را بدریا انداخت . ازاینجهت دریای مزبور را بحر اژه گفتند .

اِدیپ (۱) مردم تب پادشاه خودادیپ را پهلوان ملّی شمرده میپرستیدند . سر گذشت ادیپ که بسیار شنیدنی و سراسر پرازدرد واندوه میباشد موضوع بهترین تراژدیهای یونان گردیده است .

لایوس (۲) پدر اِدیپ و پادشاه تب از هاتفی شنیده بود که بدست پسر کشته خواهد شد بنابراین چون فرزندی آورد اورا باپای بسته بالای کوهی گذاشت . شبانی از آنجا گذر میکرد کودك را بدیدوبرداشت ونزدپادشاه کُرَنت برد واین پادشاه اورا بپرود و اِدیپ نامید .

امّا اِدیپ چون برآن پیشگوئی شوم واقف گردید بگمان اینکه پادشاه کرنت پدر او میباشد کرنت را ترك گفت و راهی را درپیش گرفته برفت ودرراه بامردی در افتاده او را بکشت. مقتول پدر او لایوس بود . خلاصه درین موقع جانوری با بدن شیر و سر انسان (اسفنکس (۳)) خطّهٔ تب را دچار وحشت و هراس کرده سر راهرا گرفته برعابرین معمّائی میخواند وهر کس را که ازجواب عاجزمی‌ماند می بلعید . اِدیپ معمّا را حلّ کرد و اسفنکس ازفرط غیظ خودرا بکشت وباین ترتیب خطّه تب از شرّ او راحت شد . مردم تب در عوض این خدمت اِدیپ را بسلطنت برداشتند وادیپ نیزا ُکاست را که زن لایوس مقتول بود بهمسری اختیار نمود . یعنی ندانسته مادر خود را بزنی گرفت . اِدیپ پس از چندی بلعنت خدا

---

(۱) ـ ŒDIPE اِدیپ یعنی پای پرآماس

(۲) ـ LAIOS

(۳) ـ SPHINX

گرفتار شده‌ازحقیقت امرآگاه‌گردید و چنان رنجور شدکه‌خود را ازدیده‌نابینا ساخت و بلا اراده براه‌افتاد. دختر نجیبش آنتی‌گون[1]دراین بدبختی‌مهرفرزندی را بحدّ اعلا رسانیده دست این کور فلکزده و ویلان راگرفته دیاربدیارمیبردولی این مجازات کفایت نکرد بلکه افراد خانوادهٔ ادیپ بالتّمام معذّب گردیدند وهمه عقوبت گناه پدر را پس دادند. پسرانش کینهٔ یکدیگر را بدل گرفته کارشان به پیکارکشیدوهمدیگر را کشتند.آنتی‌گون‌نیزباآنهمه‌پرهیز کاری‌عاقبت بشرّگردید.

ژازُن[2] و مسافرین کشتی «آرگو[3]»

پهلوان تسالی‌ژازُن بودکه عدّه‌ای‌را برداشته بجستجوی پشم زرّین رفت و آن را بدست آورد. پشم زرّین پوست قوچی الهی و از آن پادشاه کُلشید[4] بود که‌درپای‌کوه‌قفقازواقع شده‌است. اژدهائی مهیب این پشم‌گرانبهارا محافظت‌میکرد ژازُن کشتی آرگو (سریع) را ساخته پنجاه نفر از پهلوانان معروف یونان را برداشته براه افتاد علیهذا مسافرین کشتی آرگورا «آرگنت» گفته‌اند. ژازن بکمك جادوهای مِده[5] دختر پادشاه کلشید پشم زرّین را صاحب شد و مِده را بزنی گرفت و در مسافرت دور دنیا و شطّ اوقیانوس خود او را نیز همراه برد. امّا داستان ژازن نیز مانند تزه و ادیپ بحزن انجامید بدینمعنی که چون ازمده مفارقت نمود مِده بخشم آمده فرزندان خود را پوست‌کند وروی ارّابه‌ای‌که‌چند اژدهای بالدارآنرا میکشیدند بنشست ودرهوا پروازکرده به‌آتیك‌رسیدودرآنجا زن اژه پادشاه شد.

خانوادهٔ آترید[6]

از جملهٔ این داستانها خون آلودتر و وحشیانه‌تر افسانهٔ خانواده‌آترید پهلوان پلوپونز میباشد. گناهان و عقوبتهای این خانواده نیز مانند ادیپ موضوع‌تراژدیهای‌بسیاروقطعات مشهورشعرای یونان‌گردیده‌است. خانوادهٔ آترید از اعقاب پلوپس[7]پسر تانتال[8]

(۱) ـ ANTIGONE (۲) ـ JASON (۳) ـ ARGO (٤) ـ COLCHIDE
(٥) ـ MÉDÉE (٦) ـ ATRIDE
(۷) ـ PÉLOPS پلوپونز بمعنی جزیرهٔ پلوپس واز اسم او برداشته شده‌است (۸) ـ TANTALE

پادشاه آسیای صغیر بود. تانتال را جسارت بآنجا کشید که فرزند خود پلوپس را کشته ماحضری بجهة زئوس ترتیب داد ولی بکیفر این گناه کبیر بجهنّم درافتاد و بگرسنگی و تشنگی دائم معذّب گردید. پلوپس بنابمشیّت زئوس باززنده شدو بیونان آمد و در آنجا دختر پادشاه الیدرا بزنی گرفت ولی پسرش آتره(۱) واولاد و احفاد او هریك از دیگری گناهکارتر و بدبخت‌تر شده‌اند.

اولاد آتره آگاممنون و مِنلاس پهلوانان جنگ تروآ بودند: جنگ تروآرا علّت این شد که پاریس نامی از مردم آن شهر زن منلاس هلن زیبا را در ربود. آگاممنون پادشاه میسن رؤسای قوم آکئوس را دعوت کرد که برای جبران هتك حرمت برادرش مِنلاس بجنگ تروآ بروند و هنگام حرکت ناچار شد دخترش ایفی‌ژنی(۲) را درراه آرتمیس قربان کند. محاصرهٔ تروآ ده سال طول کشید وعاقبت بدست قوم آکئوس افتاد. آگاممنون چون بیونان برگشت با ضرب خنجر زنش کلی تمنستر(۳) روانه دیارعدم گردید زیرا کلی تمنستراز کشتن ایفی‌ژنی نگذشته بود. کلی تمنسترا اُرِست پسر آگاممنون بکشت و انتقام پدر را از او بگرفت.

افسانهٔ خلقت بشر

مردم یونان داستان خلقت بشر و نژاد خودرا بوضعی معجزنما پرداخته بودند که افسانه پرومته(٤) و دوکالیون(٥) باشد. بعقیدهٔ ایشان غولی پرُمِته نام گلی سرشته آدم ابوالبشر را ساخت و بعد برای اینکه جان در او بدمد جرّقه‌ای از آتش زئوس در ربوده در او بودیعه گذاشت ولی زئوس سخت ازاو انتقام کشیده درقلّهٔ قفقازش میخکوب کرد و کرکسی‌را گماشت تاجگربند او را الی‌الابد بخورد. ازآن پس غضب زئوس متوجّه بشر گردیده طوفان را برانگیخت تا نسل بشررا براندازد. تنها دوکالیون پسرپرومته که‌درکرجی نشسته‌بود ازغرق نجات یافت. چون آب کشیده‌شد دوکالیون از بالای سر خود مقداری سنگ پرتاب کرده از هر سنگ آدمی بوجود آمد و باین ترتیب زمین‌مسکون‌شد. یکی ازپسران دوکالیون که‌هلن‌نام‌داشت‌جدّاعلای

---

(۱) - ATRÉE (۲) - IPHIGÉNIE (۳) - CLYTEMNESTRE (٤) - PROMÉTHÉE
(٥) - DEUCALION

مردم یونان گردید. هلن را دو پسر بود: دروس (۱) وائولوس(۲) و دو نواده: ایون و آکئوس و از این چهار تن چهاردسته بهمین نام بوجود آمد که بعدها در عالم یونان بخود آرائی پرداختند.

کنه اساطیر

داستانهای یونان تنها شرح اموری خارق‌العاده نیست که تخیّل مردم بدلخواه خویش بهم بافته باشد بلکه هر یك از آنها حقیقتی تاریخی یا اخلاقی در بر دارد و چون بدقّت در آن بنگریم یادگاری از سوانح دیرین یا بیانی از احساسات و اعتقادات مشهور یونان می یابیم مثلاً از داستان تزه چنین بر میآید که آتیك سابقاً جزءِ قلمرو کریت و باجگذار پادشاه آن مملکت بوده و بهمّت یکی اززعمای خود که شاید تزه نامداشته از این قید رهائی یافته است. افسانهٔ کشتی آرگو مسافرت نخستین بحر پیمایان یونان را بخاطر میآورد که جسارتی بخرج داده از بغازها گذشتند و در دریای سیاه بدریانوردی مشغول گردیدند.

افسانه‌هائی که درباب جنگ ترو آمده شرح دوران دیرین قدرت قوم آکئوس را میآورد و هم دستوری عبرت آمیز بمردم میدهد و ملخص آن اینکه بشر بایستی از تکبّر بپرهیزد و از عاقبت قدرت و سعادت مفرط برحذر باشد زیرا ربّ النّوع طالع دیدهٔ بصیرت ندارد و انسان را چون بازیچه بارادهٔ خود میغلطاند و هرآنی ممکنست که او را بخاك مذلّت بیندازد.

شاعر بزرگ یونان سُفکل(۳) در یکی از تراژدیهای خود موسوم به «ادیپ پادشاه» دسته‌ای از اهل تب را میآورد که با لحنی حزین چنین میگویند: «ای کاروان راهی شدگان. افسوس که در نظر من وجود شما با عدم یکسان است. کیست که سعادتی غیر از آنچه در خیال خود پرورده چشیده باشد... ای ادیپ بدبخت با سرنوشت عبرت آمیز تو دیگر من احدیرا درزندگی سعادتمند نمیدانم. او بر همه سبقت جسته بمقامی رسیده بود که مافوق نداشت جانور چنگال برگشته معمّاخوان(٤)

(۱) - DOROS (۲) - EOLOS (۳) - SOPHOCLE

(٤) - اِسفَنْکس

را بوادی بوار کشانید و در خطّهٔ ما چون مأمنی برای نجات از مرگ علم شد. اِدیپا. از آن پس ترا پادشاه گفتند. افتخاری نصیب تو شد که ماورای آن تصویر نداشت و در قلمرو پر احتشام تب فرمانروائی یافتی. ولی امروزدربدبختی بر همه سری و هیچکس را طاقت شنیدن مصائب دردانگیز تو نیست. کیست کـه اساس زندگیش مثل توزیر و زبر شده در بلایا غوطه ور و برنج و الم گرفتار باشد؟»

در تراژدی آنتی گون نیز شاعر ترجیع بندی اندوه آمیز میآورد که:

« صفحهٔ روزگار از ازل تا بابد جولانگاه این حکم کلّی بوده و هست که قافلهٔ بشری چون بمنتهای کمال رسید با درد و الم روبرو میشود...»

فصل سیزدهم

مهاجرین یونان

اماکن مقدسه و بازیهای بزرگ

مردم یونان نیزمانند قوم فنیقی بسیاری ازاماکن ساحلی بحرّالروم را عمارة کرده‌اند. از آبادیهای یونان برخی بلاد مستقلّ گردیده اند. بلاد مختلفهٔ یونان با هم نفاق داشتند و اغلب دشمن یکدیگر بودند. معذلك وحدت زبان و عادات واخلاق و مذهب رشتهٔ خویشاوندی را میان ایشان محکم مینمود. همه از هاتف آپولون در دِلف استشاره میکردند و در بازیهای بزرگ اُلمپی که عیدملّی عالم یونان شمرده میشد شرکت داشتند.

I

بسط ید یونان

آبادی کردن مردم یونان عالم یونان منحصربیونان خاص نبود بلکه در تمام طول تاریخ این ملك مدام اهالی آن وطن خود را ترك گفته در سواحل دور و نزدیك متمکّن شده‌اند.

- مردم یونان نیز مانند اسلاف خودسکنه کریت ورقبای خویش اهالی فنیقیّه قومی ملاّح بوده ودر حوزهٔ بحرالرّوم آبادی زیادی کرده اند و تقریباً مقارن با عمارت کنندگان فنیقی یعنی درفاصله مائهٔ ۱۲ و ۵ قبل ازمیلاد در انبساط آبادیهای خویش کوشیده اند.

سبب بسط آبادیهای یونان

چه چیز اهل یونان را بر آن داشته که جـلای وطن کنند و در نواحی دور دست میان مردم غریب توطّن اختیار نمایند.

این امر را البتّه جهاتی متعدّدبوده ولی دوعلّت را میتوان امّالاسباب دانست که هجوم تازه واغتشاش داخلی باشد.

بعضی ازسکنهٔ یونان در مقابل حمله قومی تازه ایستادگی نکرده بادارودسته مهاجرت کرده اند چنانکه استقرار مردمی از یونان درآسیای صغیر محتمل است نتیجه هجوم و تطاول قوم دروس باشد که در حدود مائهٔ دوازدهم در یونان اتّفاق افتاده وهمچنین مهاجرت سکنهٔ یونانی آسیای صغیر که پس از ششصدسال بمناسبت ورود قشون کوروش بآن سرزمین بوقوع پیوسته است.

هرودت نقل میکند کهاهالی شهر «فُسه» چون تاب تحمّل اسارت را نیاوردند کشتیها را بدریا انداختند. زن وفرزند واثاثالبیتخود را برداشته هرچه مجسّمه و هدایا در معابد بود باستثنای تصاویر و مجسّمه های مفرغی و سنگی همه را در کشتی ریختندوچون اسبابزندگیخود را بالتّمام بکشتی بردند بسمت کیوس براه افتادند... وازآنجا بسمت جزیرهٔسیرن(۱)... سکنهٔ تئوس نیز تقریباً کارمردم فُسه را کردند یعنی همینکه هارپاژ(۲) بحصار ایشان برآمد بکشتی نشستند وبه تراس(۳) گذشتند ودرآنجا شهر آبدر(۴) را بنا نهادند...»

در داخل بلاد یونان مکرّر اغتشاش اتّفاق میافتاد.

---

(۱) - CYRNE کُرس امروز
(۲) - HARPAGE فرماندهٔ قشون ایران
(۳) - THRACE
(٤) - ABDÉRE

از آنجا که حکومت و اراضی ملك طلق چند خانواده متشخّص بود مردم ناراضی واغلب راه دیار غربت پیش‌میگرفتند تا صاحب مال و منالی بشوندوکسی بزیر دستی وحقارت درایشان نظر نکند وهم بسا میشد که رقیب‌دسته‌ای‌را بجلای وطن وا میداشت چنانکه منشاءِ غالب آبادیهای مائه ۸ و ۷ مهاجرتهائی بوده‌که در نتیجهٔ بهم‌خوردگیهای داخلی پیش‌آمده .

بعضی از نویسندگان یونان علّت بنای تارانت(۱) راکه مهاجرین اسپارت ساخته اند بروز اغتشاشات داخلی‌دانسته‌اند ودراین‌باب اِسترابُنْ چنین مینویسد: « پس از جنگ مِسنی ازمردم لاسِهِدِمون(۲) هرکس که در اردو کشی شرکت نکرده‌بودحالت بندگان یافت . . . هرطفلی که در طیّ مدّت اردو کشی‌بدنیاآمده بودپارتنی(۳) خوانده شد و از حقّ مداخله در امور بلده محروم گردید ولی این اشخاص که هم کثیرالعدد بودند و هم طاقت تحمّل یك چنین هتك احترامی را نداشتند در صدد اعدام قوم اسپارت برآمده کنکاشی کردند . . . » کنکاش از پرده برافتاد وقوم اسپارت برتوطئه کنندگان ابقاء کردبشرط اینکه بروند و یك نقطهٔ مهاجرنشین را آباد نمایند .

« فالانت(٤) رئیس توطئه کنندگان ناچار به دِلْف رفته از هاتف استفسار نمود که بکدام سمت‌متوجّه شوند . هاتف جوابداد که: « من جلگه‌های پرمایهٔ تارانت را ماوای تو قرار میدهم و هم مقرّر میدارم که یاپیژ(٥) را عقاب نمائی » پس جمع پارتنی به تارانت رفتند . هم سکنهٔ وحشی‌آن ناحیه و هم اهالی کریت که ازپیش درآن محلّ اقامت اختیار کرده بودندآنهارا بخوشی استقبال نمودند »

ریختن شالودهٔ آبادی

در نظر مردم یونان ریختن شالودهٔ یك آبادی از امور دینی شمرده شده و میبایستی بر طبق مراسم و تشریفات و قواعد مذهب انجام پذیرد .

---

(۱) - TARENTE (۲) - LACÉDÉMON (۳) - PARTHÉNIE
(٤) - PHALANTHE (٥) - IAPYGE سکنهٔ اصلی آن خطّه

«بانی» که رئیس دستهٔ مهاجرین بود بایستی کمی ازآتش مقدّس و شمایل خداوندان حامی بلده خود را همراه بردارد.

چون بمحلّ میرسیدند خدایان را جابجا میکردند و کانونی برپا مینمودند. سپس بانی آتشی‌را که ازوطن آورده بود درآنجا میگذاشت وقربانی بعمل‌میآورد وباین ترتیب شالودهٔ شهر تازه ریخته میشد. اگر عدّه سکنه قلیل بود هریونانی را که حاضر میشد در راه خداوندان شهر تازه بذل قربـان کند در ردیف سایر مردم آزادآن بلده قرار میگرفت.

خواصّ آبادیهای یونان

آبادیهای یونان قدیم با مستعمرات ملل متمدّنه امروز فرق کلّی داشته است باین معنی که مردم یونان هر جا را عمارت کرده اند بلده‌ای مستقلّ گردیده جزءِ متملّکات وطن اصلی سکنه بشمار نمی‌آمده است. مسلّم است که‌فیمابین بلده اصلی‌وآبادیهائی که‌مردم آن میکردند علاقه مذهبی‌استواری وجود داشته. آبادی‌تازه خدایان‌وطن‌اصلی را حرمت میگذاشته وکهنهٔ خود را از آنجا میآورده با فرستادن نوّاب و قربانی وهدایا دراعیاد وی شرکت میکرده و درباره اهالی‌ذیحقوق وطن اصلی احترامات خاصّی مبذول میداشته ولی بیش ازاین بالنّسبه بمولد خود تکلیفی نداشته است. آبادی تازه زیربار ولایت وطن اصلی نمیرفته و سعی داشته است که کفو و عدیل وی گردد.

توسیدید میگویدمردم کُرسیر«منفورسکنهٔ کرنت بودندزیرا با اینکه‌خود ازآن‌شهربرخاسته بودند رعایت جانب‌اهالی‌آنرا واجب نمیشمردند. درجشنهای ملّی امتیازات وتشخّصاتی‌را که‌عادةً بآنها تعلّق میگرفت روا نمیداشتند وبرخلاف سایرآبادیها از کُرنت کسی‌را بجههٔ افتتاح قربانی‌نمی‌پذیرفتند». ازطرف‌دیگر مردم کُرسیرچون‌ازاهالی کرنت سخنی‌بمیان‌میآیدمیگویند: «ایشان‌بایدبدانند که‌اگرباآبادی‌تازه‌خوب معامله بشودمردم‌آن وطن‌اصلی‌رامحترم خواهند شمرد. امّا اگر پای غصب حقوق آن در کار بیاید مجزّا خواهند شد. آنکه مسقط‌الرّأس

خودرا ترك گوید زرخریدکسی نمیشود بلکه نظیرهموطنان خویش میگردد ... »

آبادیهای یونان چون بلادی مستقلّ بودند آزادانه بسط یافتند. مردمی که از شهر خود کوچ میکردند اغلب پشتکار زیاد داشتند و در مهمّات بی باك بودند ومانند مردم امروزامریکا پیشرفتن را شعار خود قرارداده درسیاست و امورمعیشت تهوّر بخرج میدادند و بدین لحاظ بسیاری از آبادیهای یونان در قدرت و ترقّی تکمیل گردیدند.

آبادیهای یونان در آسیای صغیر

اوّلین خطّه‌ای که مردم‌یونان بدانجا کوچ کردندساحل آسیای صغیر و کنار بحر اژه بود. سابقاً بیان نمودیم که این‌ناحیه تا چه حدّ بیونان شباهت داشت و دریانوردان با چه سهولتی میتوانستند از کنار جزایری که چون راهنما سر راهشان گذاشته بودند گذشته به‌آسیای صغیر بروند. چون قوم دروس بیونان داخل شد و آنرا به‌آتش و خون کشید سکنه‌ای که ازجلوی هجوم‌کنندگان میگریختند بالطّبع متوجّه سواحل آسیا گردیده بدانسو شتافتند وگاه بزور و گاه بآشتی با بومیان کنار آمده در آنجا قرار گرفتند و باین ترتیب در حدود مائهٔ ۱۲ و ۱۱ قبل از میلاد یونانی در آسیا تشکیل شد.

بمناسبت‌اختلاف لهجه سکنهٔ این‌محل را بسه ناحیه قسمت میکردند. اِئُولید و اِیونی و دُرید.

ائولید درشمال واقع‌شده وازهلّسپون(۱) (داردانل) تاخلیج‌ازمیر کشیده میشده وبزرگترین جزایر آسیارا دربر داشته‌مانند لِسبس‌که شهرعمدهٔ آن میتیلن(۲)بود.

سکنهٔ ائولید(۳) دسته‌ای ازمردم مختلف بوده‌اند که ازیونان شمالی ومرکزی آمده بودند. لهجهٔآنها بمردم بئوسی وتسالی شباهت داشت.

اِیونی ساحل دریا را ازخلیج ازمیر تامصبّ رود مه‌آندر(٤) با جزایر کیوس

---

(۱) - HELLESPONT (۲) - MITYLÈNE

(۳) - بیونانی یعنی مردم دور که

(٤) - MÉANDRE

و ساموس شامل میشد و ده بلده داشت که مهمترین آن ازمیر و اُفسه و اِفِز(۱) ومیله(۲) بود. ازمیر را از مردم ائولید گرفته بودند. مردم ایونی مخلوطی ازاقوام نقاط مختلفهٔ یونان بودند و لهجه‌شان قریب بلهجه‌ای بود که در آتیك بدان گفتگو میکردند و بهمین جهت عاقبت آتن را وطن اصلی خود گفتند.

خاك دُرید در جنوب ایونی قرار داشت. قوم دروس چون صاحب اختیار پلوپونز شد جزایر جنوب آنرا نیز از کریت و رُدِس تصاحب نموده متوجّه آسیا گردید و در آنجا چندین بلده بنا نهاد مانند کنید(۳) و هالی کارناس(٤).

تموّل ومدنیّت اِیونی

درمیان این نواحی سه‌گانه ایونی ازحیث آب وهوا ووسایل معیشت سعادتمندتر بود زیرا بلادآن‌که بوضع جمهوری اداره میشد با خاك پر ثروت لیدی که در مجاورت آن قرار داشت روابطی دوستانه بهم زد و چون تجارت پیشه کرده بود دنبال فتوحات نرفته همّ خود را منحصر بکسب مال نموده بزودی بمقصود نایل گردید وقبل ازبلاد دیگر یونان بوضعی خارق‌العاده ترقّی کرد بخصوص میله که هرودت «افتخار اِیونی» اش نامیده در صناعت و تجارت و تجمّل با صور رقابت و همسری میکرد.

تکمیل تمدّن یونان دربلاد متموّل ایونی شروع شد. مردم این خطّه هم روایات میسن و کریت را در خاطر داشتند و هم در مجاورت مردم آسیا علم و هنر کلده و مصر را فرا گرفته بودند و این دو امر پایهٔ مدنیّت اِیونی گردید.

نخستین شاهکارادب یونان یعنی منظومات هومر که یادگاردوران میسن روح آن بود در مائهٔ نهم در ایونی ظهور کرد. حجّاران کیوس و ساموس در مائهٔ هفتم آثاری بوجودآوردندکه ازآفتاب مشهورتربود مثل هیکلی ازآرتمیس که درمعبد کیوس گذاشته بودند وهرکه بدانجا وارد میشد صورت آنرا محزون میدید وچون خارج میشد خندان.

در آغاز مائهٔ ششم تالس(٥)نام از اهل میله که مسافرتی هم بمشرق کرده بود

---

(۱) _ EPHÈSE (۲) _ MILET (۳) _ CNIDE (٤) _ HALICARNASSE
(٥) _ THALÈS

اعقل مردم یونان شمرده میشد و شاگردش آناکسیماندر(۱) ادّعا کرد که زمین گرد است و ماه از خورشید نور میگیرد.

آبادیهای یونان در بحر اسود

اراضی واقعه در شمال دریای اژه مسکن اقوامی نیمه وحشی وجنگاور بود که بیگانگان را دشمن میداشتند معذلك ثروت این نواحی وجنگل ومعادن تراس وقفقاز وغلاّت و گلّه‌های خاك سیت‌نشین (روسیّه جنوبی) وصید ماهیهای مأکول مردم یونان را باین حدود نیز کشانید.

مردم کالسید که از جزیرهٔ اوبه آمده بودند در شبه جزیره ای افتادند که کالسیدیك نام گرفت و در آنجا شهر اُلنت(۲) را بنا کردند.

اهل مِگار(۳) بیزانس را در کنار بُسفر ساختند. اهالی میله نظر باحتیاجات تجارت خود بیشتر ازسایرین در عمارت سواحل دریای سیاه کوشیدند ونود آبادی دائر کردند که بعضی از آنها مانند سیزیك(٤) و سینوپ(٥) و طرابوزان(٦) و اُلبیا(۷) بلادی معتبر شدند.

یونان کبیر

آبادیهای شمال و مخصوصاً بحر اسود در نظر مردم یونان بنهایت دور میآمد و ازعالم یونان خارج مینمود وجز تجارت اهمیّت دیگری نداشت. بر خلاف آبادیهای سواحل دریای ایونی وایطالیای جنوبی وسیسیل روزبروزبسط یافت تا مثل آسیای صغیریونانی تازه ساخت موسوم به یونان کبیر.

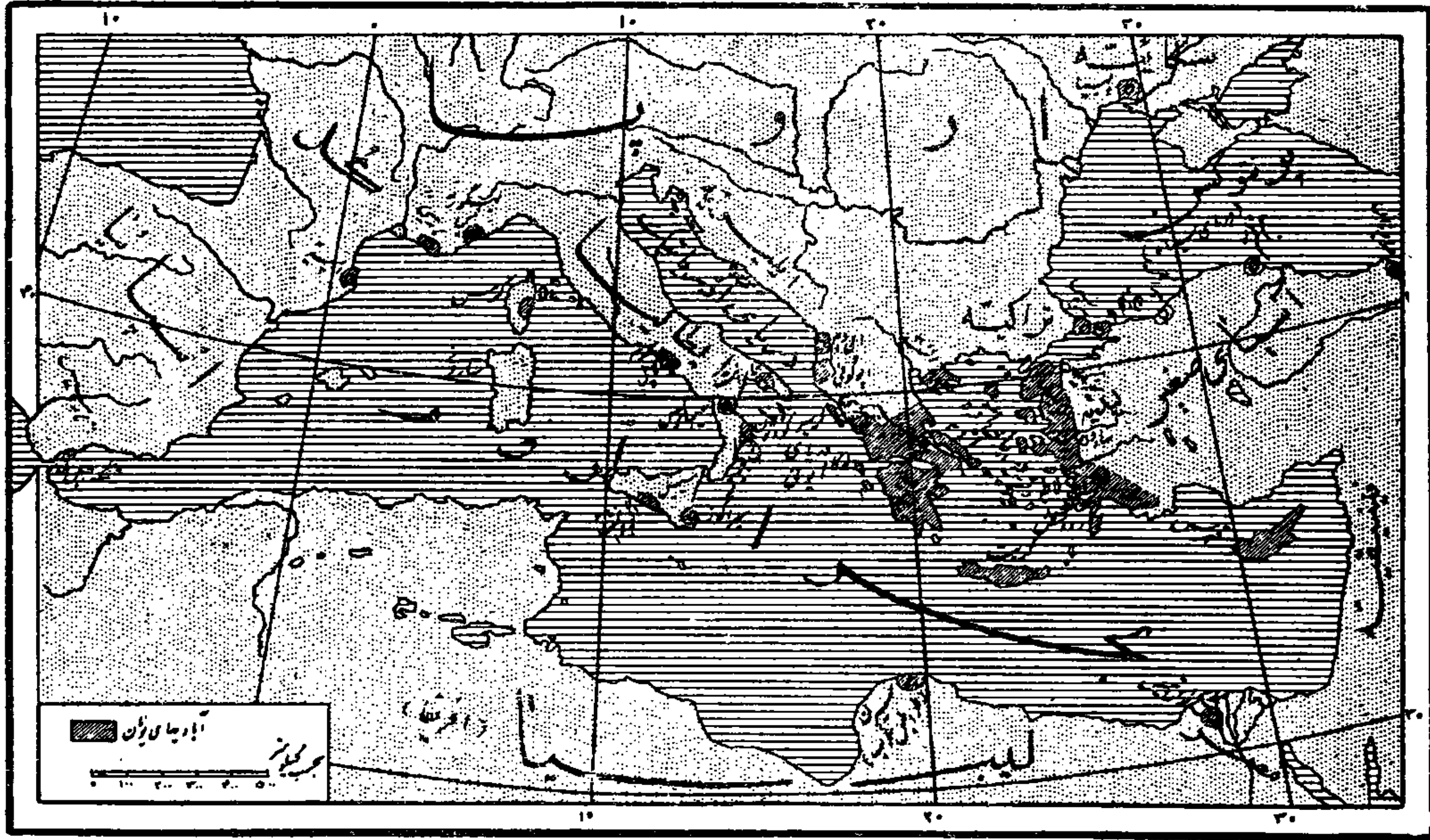
معتبرترین بلاد یونان کبیر ازاین قرار است:

تارانت در ته خلیج بزرگی که همین نام دارد.

سیباریس(۸) و کروتون(۹) در ساحل کالابر(۱۰)

---

(۱) _ ANAXIMANDRE (۲) _ OLYNTHE (۳) _ MÉGARE (٤) _ CYZIQUE
(٥) _ SINOPE (٦) _ TRAPÉZONTE (۷) _ OLBIA (۸) _ SYBARIS
(۹) _ CROTONE (۱۰) _ CALABRE



نقشه آبادیهای یونان

کومس[۱] و آبادی آن ناپل[۲] در دریای تیرنی[۳].
سیراکوز[٤] و آگریژانت[٥] در سیسیل.

اصل این آبادیها اغلب از قوم دروس بود و بسیار ترقّی کرد میتوان گفت که یونان کبیر بالنّسبه بیونان قدیم تقریباً حکم امریکا را باروپای امروز داشت زیرا «عالم تازه»ای بود که ثروتش تمامی نمی پذیرفت و گندم و شراب و روغن فراوانی میداد.

مردم آن مانند امریکائیها نظری بلند داشتند مثلاً طاغی سیراکوز ژلون[٦] باهالی یونان پیشنهاد کرد که در جنگ با گزرسس[۷] علاوه بر بحریه ای که ۲۸۰ هزار نفر مرد داشته باشد گندم قشون یونان‌را نیز بدهد. در سیباریس اغنیا بساط تجمّلی عالی گسترده بودند که در افواه ضرب‌المثل شده و بقدری به ضیافت رغبت داشتند که بقرار معروف بآشپزی که در ضیافتهای عمومی خوشمزه ترین خوراکها را ترتیب میداد تاجی از طلا که بالا ترین پاداشها بود می‌بخشیدند.

آبادیهای یونان در افریقا ومغرب

مردم یونان در تمام حوزهٔ بحرالرّوم با اهالی فنیقی رقابت کردند. آبادیهای یونان درسمت مشرق تاقبرس که همسایهٔ فنیقیّه است کشیده شد و چنانکه سبق ذکر یافت در اوان سلطنت فراعنهٔ سائیس در مصر نیز انبار بزرك نوکراتیس را بنا کردند. بعلاوه مردمی ازسیکلاد باراضی واقعهٔ در مغرب مصر که امروز طرابلس نام دارد آمده شهر سیرن را ساختند. خطّهٔ سیرنائیك که غنم و حشم فراوانی داشت باسب اصیل مشهور شد.

دریانوردان فُسه که در بحر پیمائی بی باك بودند بنواحی بعیدهٔ مغرب بحرالرّوم دست یافته و در حدود ششصد قبل از میلاد مارسی[۸] را که بلده ای بزرك و با ثروت شد بنا نهادند. بعد ها مارسی نیز آبادیهای متعدّدی در ساحل

(۱) - CUMES (۲) - NAPLE (۳) - TYRRHÉNIE (٤) - SYRACUSE
(٥) - AGRIGENTE (٦) - GÉLON (۷) - XERXÈS (۸) - MARSEILLE

پروانس(۱) ساخت که مهمترین آن نیس(۲) میباشد.

مورّخین قدیم تاریخ بنای مارسی را این طور نقل کرده‌اند: «... مردم فُسه که ترس بخود راه نداده بحرالرّوم را تا انتهای آن پیمودند چون بخلیج گُل که مصّب رود رُن میباشد رسیدند مفتون زیبائی آن نقطه شده توصیف آنرا بجائی رسانیدند که جمعی از هموطنان را سرشوق آورده بدانسو حرکت دادند. سیموس(۳) وپروتیس(٤) که رؤسای این دسته بودند قبلاً نزدنان(٥) سلطان قوم سِه گُبریژین(٦) که در آن محلّ اقامت داشتند رفتند و دوستی او را خواستار گردیدند.

درآنموقع پادشاه مشغول تهیّه عروسی دخترش ژیپ‌تیس(۷) بود که میبایستی بر طبق عادت قوم مزبور در ضمن ضیافتی شخصاً یکی را بشوهری اختیار نماید خواستگاران دختر و میهمانان یونانی یك جا دعوت گردیدند. چون دختر وارد شد و فرمان پدر نفاذ یافت که آب را بدست کسی بدهد که بشوهریش می‌پذیرد بمیهمانان یونانی رو آورده آب را به پروتیس داد و بسایر مدعوّین اصلاً نظر نکرد. پروتیس داماد پادشاه شد و ازپدرزن خویش زمینی را که برای بنای شهر میخواست بگرفت. باین ترتیب مارسی در مجاورت مصّب رُن ساخته شد.»

II

مراسم مشترك مابین یونانیان اماکن مقدسه وبازیهای بزرگ

جامعهٔ یونان

مردم یونان ازبدو تاریخ خود درسواحل بحرالرّوم پراکنده بوده و بلاد مستقلّ متعدّدی تشکیل داده واغلب بایکدیگر رقابت و همچشمی داشته اند لکن با اینهمه پراکندگی و

(۱) - PROVENCE

(۲) - NICE بیونانی یعنی غلبه

(۳) - SIMOS (٤) - PROTIS (٥) - NANN (٦) - SÉGOBRIGIEN

(۷) - GYPTIS

تجزیه علاقهٔ خویشاوندی فیمابین حس کرده خود را اعضای یك طایفهٔ بزرك تصوّر میکردند. در نظر مردم یونان نوع انسان دو شعبه بود از طرفی اهل یونان و از طرف دیگر سایر اقوام که همهٔ آنها را حقیر شمرده «وحشی» می‌نامیدند.

هرودت درضمن شرح جنگهای‌مدی کلام ذیل‌را از زبان مردم‌آتن میآورد: «از آنجا که مجموع افراد قوم هِلن همه بمنزلهٔ پیکری است که از یك خون پرورش یافته بیك زبان گفتگو میکنند و از حیث خدا و معبد و قربانی ومراسم و عادات و اخلاق در حکم واحد میباشد آیا موجب شرمساری نیست اگر مردم آتن نسبت باین پیکر خیانت روا دارند».

از جملهٔ این علایق علاقهٔ مذهبی مرتبهٔ خاصّی داشت. البتّه هربلده بخصوص خدایانی را احترام میگذاشت که حامی‌خود میشمرد لکن خدایان معتبر را تمام بلاد یونان می‌پرستیدند. آداب و مراسم عبادت همه جا یکسان بود اهل یونان را بقاع متبرّك مشترك و اعیاد مذهبی بود که متناوباً همه را در یك جا جمع میآورد.

عبادت

در نظر عموم اهل یونان غرض از عبادت جلب نظر خدایان بود و راه اینکار را اقسام ادعیه وهدایا میدانستند که مهمّتر ازهمه نثارآب و قربانی باشد هومرمیگوید مردم غضب خدایان را با تقدیم قربان و تقاضاهای آسایش انگیز و نثار آب وسوختن بخور می‌نشانند.

نثار آب چنان بود که از مایعی روان (شراب یا روغن یا عسل) چند قطره درراه خدا بزمین میریختند وقربان ذبح یك یا چند حیوان بود از گاو و گوسفند و خوك و بز و مرغ.

نثار آب یا قربانی در روی مذبحی بی‌سقف که جلوی معبد ترتیب میدادند بعمل می‌آمد و درضمن آن میبایستی مراسمی رعایت شود و الّا غضب خداوندی بجوش می‌آمد.

سُفکلْ در یکی از تراژدیهای خود چنین می‌آورد که اِدیپ چون به کُلن

(واقع در آتیك) رسید دسته‌ای خوانندهٔ آتنی اورا دعوت کردند که غضب خدایان محلّ را فرو بنشاند و بوی گفتند :

« نخست بجهة توبه وانابه بخداوندانی که بخاکشان قدم نهادی هدیه‌ای تقدیم کن.

ـ راه اینکار چگونه است . ای مردم نا آشنا .

ـ بدواً آب متبّرك را که باید نثار کنی با دستی طاهر از چشمهٔ ابد بدرآر .

ـ چون آب طاهر را بیاوردم چه کنم ؟

ـ جامهائی‌را که بوضعی ظریف ساخته شده برمیداری ودسته و اطراف آنرا می‌آرائی .

ـ باچه باید آراست ؟ با شاخ و برگ یا پشم یا چیز دیگر ؟

ـ با پشمی که تازه از میش جوانی چیده باشند .

ـ خوب . بعد چه باید بکنم ؟

ـ باید بجانب مشرق بر گردی و مایع را بپاشی .

ـ آیا با جامهائی که ذکر آن رفت باید بپاشم ؟

ـ با هریك سه‌بار نثار میکنی و دفعه آخر تمام مایع را می‌پاشی .

ـ بگو به بینم جام را از چه باید پر کنم ؟

ـ از آب و عسل ولی شراب بر آن نمی‌افزائی .

ـ پس از آنکه مایع را بزمین سایه‌دار نثار کردم .

ـ سه بار هربار نه شاخه زیتون تقدیم کن و دعا بخوان . . . »

تفأل هاتف

هرسانحه‌ای که پیش می‌آمد اهل یونان درصدد برمی‌آمدند که ارادهٔ خدایان را در آن باب بدانند بگمان ایشان ارادهٔ خداوندی بعلائمی مختلف که تفأل نامیده میشد ظهورمیکرد مانند غرّش رعد ومسیر پرواز طیور . گاهی نیز صدا کردن گوش وعطسه وسیله تفأل بود .

وقتی مردمی از یونان در اثنای اردوکشی آسیا در باب کار خود مشورت

میکردند. یکی ازرؤسای ایشان موسوم به گزنفن بنطق برخاست و «چون بگفتن پرداخت ازآن جمع یك نفرعطسه‌ای زد. فی‌الفور تمام سربازان درمقابل خداوند سرفرودآوردند. آنوقت گزنفون دنبالهٔ مطلب خودرا گرفته گفت: «ای‌سربازان. چون زئوس که نجات در دست او است وقتی این فال خیر را برما نازل کرده که ما درباب سلامت خودمان مشورت میکردیم بنظرمن برای‌شکر این‌نعمت همینکه وارد خاك یکی از دوستان بشویم بایستی برحسب توانائی خویش یك قربانی در راه او بذل کنیم ویکی دیگر درراه سایرخدایان. کسانیکه موافق‌اند دست خود را بلند کنند». همه دست خود را بلند کردند و این نذر را نمودند و سرودی خواندند. چون این مراسم بعمل‌آمد گزنفون دنبالهٔ نطق خود را گرفت...

اهل یونان درمواقع مهمّه ازخداوندان استشاره مینمودند و برای اینکار بقاع متبرّکی داشتند که هاتف خدایان شمرده میشده و بسؤالات ایشان جواب میداده است. این‌گونه بقاع ازدویست تجاوزمینموده ولی ازهمه معروف‌تر حرم آپولون در دِلف بوده است.

هاتف دِلْف

اهل‌یونان اعتقاد غریبی بآپولون داشتند وبرای مشورت بااو به دلف می‌آمدند. دِلف در پای کوه پارناس و در محلّی قرار داشت که بموجب روایات قدیمه آپولون مار پیطون را با تیرهای‌خود درآنجا کشته است. آپولون ارادهٔ خودرا بوسیلهٔ کاهنه‌ای لاپیطی(۱) نام بمردم میرسانید روزی که برای استخاره معیّن میشد لاپیطی در برابر گودالی روی سه پایه‌ای می‌نشست. ازگودال‌مزبور ابخرهٔ گوگردی خارج شده اورا بحال هذیان می‌انداخت و چون از او سؤالی میکردند بنای ناله و فریاد را میگذاشت و الفاظی‌مقطّع میگفت که کهنه بجهة مؤمنین توجیه مینمودند. لکن‌اغلب ارادهٔ هاتف را بجملی بیان میکردند که معنی آن بدرستی روشن نبود. معذلك هیچ معبدی آنقدرزوّارنداشت. چنانکه ازتمام بلاد یونانی‌نشین دوروبزدیك حتّی‌مارسی

(۱) - LA PYTHIE

واُلمپیا برای استخاره ازهاتف دِلف می‌آمدند ودرتمام امور ازاو استشاره مینمودند مثلاً یکی در باب اختیار همسر و دیگری راجع بمسافرت با او مشورت میکرد. برای ریختن شالودهٔ یك آبادی یا اقدام بجنگ وصلح استخاره را ضروری میدانستند.

ازاین رو هاتف دِلف (که درواقع خود کهنه بودند) نه‌فقط نفوذ مهمّ مذهبی داشت بلکه درسیاست نیز موقع بلندی یافت وشهرتش بجائی رسید که اجانب‌هم ازاو استخاره مینمودند وبجهةوی هدایا میفرستادند چنانکه فرعون‌مصر آمازیس و پادشاه لیدی کرزوس اینکار را کردند.

شفای مرضی در اِپیدُر(۱)

درعالم یونان بعضی‌امکنه مزارمرضی بود زیرا خدایان آنجا بشفای هرعیب‌وعلّتی شهرت داشتند. معروفترین خداوندان شافی آسکه پیوس یا اسکولاپ(۲) ومشهورترین حرم او در اِپیدُر واقع در خلیج اژین بود.

مرضی‌دسته دسته به‌اپیدرمیآمدند وپیش‌ازآنکه بحرم خداوند بروند بایستی تشریفاتی بعمل آورند. حمّام بروند. خود را طیّب وطاهر کنند. روزه بگیرند. بذل‌قربان نمایند. چون این‌مقرّرات انجام میگرفت بحرم پذیرفته میشدند و یك شب آنجا میخوابیدند و در تاریکی بسر میبردند. خدا باید در آنشب بر ایشان جلوه کند و آنهارا شفا دهد یا اینکه وسیله معالجه‌را بایشان بنماید ودرینصورت کهنه مریض را بطوری که خداوند دستور داده بود تحت معالجه میآوردند. چهارطاقی از مرمر در اِپیدُر ساخته و اسامی تمام کسانی را که خداوند برءِ و صحّت بخشیده بود برستونهای آن نوشته بودند. درخود معبد نیزهدایای بسیاری وجود داشت که مرضای‌شفا یافته تقدیم کرده بودند.

بازیهای بزرگ

مردم یونان بافتخار بعضی از خداوندان جشنهای با شکوه ورزشی میگرفتند که بازیهای بزرگ نامداشت واهل کلّیهٔ بلاد در آن حاضر میشدند.

---

(۱) - ÉPIDAURE (۲) - ASKLÉPIOS یا ESCULAPE



تصویر لاپیتی که برروی سه پایه نشسته جامی در دست چپ
و شاخه‌ای از درخت غار در دست راست خود دارد .

جشنهای معتبری که تمام قوم هِلن آنرا عید میگرفت عبارتست از :
جشنهای نِمه بنام زئوس در آرگلید .
جشنهای تنگه بنام پوزئیدون در کرنت .
جشنهای پی ته بنام آپولون در دلف .
جشنهای اُلمپی بنام زئوس در المپی .

جشنهای اُلمپی

در میان جشنهای چهار گانه از همه مجلّل تر و معروفتر جشنهای المپی بود که هرچهار سال یك بار تجدید میشد و فاصله هر دو جشن یك المپیاد نام داشت . مردم یونان المپیاد سال ۷۷۶ قبل از میلاد را مبدأ قرار داده سنوات خود را از آن رو میشمردند مثلاً میگفتند فلان واقعه در سال دوّم المپیاد چهل و پنجم اتّفاق افتاده است .

عید اُلمپی‌چون نزدیك میشد اوان متارکه مقدّس‌دررسیده جنك درسرتاسر عالم یونان موقوف میگردید چنانکه زوّار میتوانستند باخاطری آسوده رهسپار اُلمپی بشوندوطولی نمیکشید که جماعتی مرکّب ازچندین هزارنفریونانی درین شهر مقدّس گرد آمده بتماشای ابنیهٔ یادگاری ومجسّمه هائی می‌پرداخت که بلاد یونان در محوّطهٔ موسوم‌آکتیس برپا داشته بودند . مخصوصاً درمعبد بزرك زئوس مجسّمه بزرگی از خداوند دیده میشد که بدست فیدیاس (۱)حجّار معروف با طلا و عاج ساخته شده و ظرافت و زیبائی را بکمال رسانده و بینندگان را بحیرت می انداخت . در یونان مثلی بود که هر کس زئوسی را که از زیردست فیدیاس بیرون‌آمده در اُلمپی دیده چون بمیردآرزوئی بگور نبرده است .

جشن پنج روز طول میکشید . روز اوّل که مخصوص مراسم مذهبی بود در راه زئوس قربانی‌میکردند ونمایندگان‌رسمی بلادمختلفه‌جامهٔسفیدزردوزی شده باحاشیهٔ ارغوانی در بر کرده دسته ای راه میانداختند . روز دوّم از طلوع آفتاب

(۱) ـ PHIDIAS

ببانك كوس و كرنا خبر ميكردند كه عنقريب بازى بميان ميآيد . بازى ميدانى داشت و پلّكان اطراف آن عدّه اى را بيش‌ازچهل هزارنفرجا ميداد . مسابقه بدو افتتاح ميشد وسرعت وطول مدّت را درنظر ميگرفت . بعدنوبت به‌كشتى ميرسيد و آن كس ميبرد كه حريف را سه بار بزمين بزند و كتفينش‌را بخاك بياورد . آنگاه مشت زنها كه دست را با بسته‌هاى سرب گرفته مى‌پيچيدند بميدان آمده ضربتهاى‌سخت بهم‌ميزدند تايكى‌بعجزخود اقرار كند. سپس‌مسابقه‌اى‌درميگرفت كه مخلوطى از كشتى و مشت بود . مبارزين اين ميدان بهروسيله دست ميزدند تا بلكه پشت حريف را بخاك بياورند مثلاً انگشت را پيچ ميدادند و گلورا ميفشردند.

از آنجا بميدان ديگرى رفته ودرآنجا بامركب دومسابقه بعمل ميآوردند يكى اسب دوانى كه شبيه بمسابقه‌هاى امروز بوده وديگرعرّاده دوانى . بعرّاده‌ها چهار اسب مى بستند .

ازآن پس بازبميدان ورزش بر گشته بازيهاى پنجگانه(جست وخيز . خشت پرانى . زوبين پرانى . دو . كشتى) را درآنجا صورت ميدادند . درآخرين مسابقه سلاح بكار برده خودى برسر و سپرى در بازو داشتند .

جشن به توزيع جوائز ختم ميشد . كسانى كه در بازى برده بودند تاجى از زيتون وحشى ميگرفتند . جمعيّت با شوق و شور تمام بر ايشان درود ميفرستاد و چون بشهرخود مراجعت ميكردندآنان را محترم ميداشتند . بافتخارشان مجسّمه ميساختند و شعراى بزرگ درحقّشان مديحه مى‌پرداختند . چه در ميدان جنك و چه در جشن وسرورجاى عالى را حقّ ايشان ميدانستند . براى يك فرديونانى هيچ ذكرى جميل تر ازآن نبود كه در بازيهاى المپى برده باشد .

جشنهاى دِلُس (۱)

جشنهاى المپى بيشتر مسابقه ورزشكاران را در نظر داشت ولى جشنهاى ديگرى نيز بود كه ساز وآواز و رقص ركن عمدهٔ آن محسوب ميشد مانند جشنهائى كه اهل ايونى بنام

(۱) ـ DÉLOS

آپولون و آرتمیس درجزیرهٔ دِلُس میگرفتند . دراین جشنهادختران وپسران جوان بمعمول ایونی لباس بلند دربر کرده وبزیر و بم صنج بوضعی پر ازملاحت میرقصیدند.

درخلال جشنهای دِلس بازیهای ورزشی چندی نیز مانند مسابقهٔ مشت بعمل میآمد زیرا اهل یونان بظرافت و زورمندی وهنر و ورزش هردو اهتمام داشتند.

منظومه ای کهنه چنین میآورد : « ای آپولون . دل تو مخصوصاً در دِلُس بغنج و دلال میآید زیرا اهل ایونی جامهٔ بلند پوشیده دست زن وفرزند را گرفته بخاطر تو درآنجا جمع آمده بشکر نعمت جشن وسروری ازمشت و رقص وآواز ترتیب داده قلب ترا شاد و خرسند میسازند. درین اثنا اگر کسی بدان انجمن سر کند چنان می پندارد که مردم ایونی جاودان زنده خواهند ماند و رنك پیری نخواهند دید . از این همه ملاحت حظ میکنند . از زن و مردی که میان را با کمربندی ظریف محکم کرده اند محظوظ میشود . از آنهمه کشتی سریع السّیر و تموّل بیحساب لذّت میبرد و در حال دختران جوان دِلُس که بخدمت خداوند تیز نظر کمر بسته اند محو میشود . دختران مزبور ابتدا بحمد و ثنای آپولون میپردازند وبعد ذکر آرتمیس را که به تیرهای خود می نازد میآورند . پس از آن ستایش مردان و زنان گذشته را پیش می آورند وخیل روندگان را خرسند میسازند آهنگ ومقام هرجا را که بگوئی میخوانند وچنان حنجرهٔ خودرا مشق دادهاند که هر کس بشنود گمان میکند همان آوازیست که مکرّر شنیده است » .

آنفیکتیونی (۱) تدارك اغلب جشنهای بزرك مذهبی یونان از قبیل جشنهای دِلُس بعهده انجمنهائی بود مذهبی که ازاعصار سالفه وجود داشته وازچند دسته ازاقوام یونانی تشکیل میشدهاست . این انجمنهارا آنفیکتیونی می نامیدند ومهمترین آنها ازآن دِلف بود .

انجمن دِلف مرکّب ازنمایندگان دوازده ملّت بود ازقبیل قوم دروس ومردم ایونی . و این مجموع جزءِ اعظم قوم هِلن شمرده میشد . هر ملّتی دو نماینده به

(۱) _ AMPHICTYONIE

شورای انجمن میفرستاد . شورای انجمن را اختیاراتی مهمّ بود مثلاً بازیهای پی‌تیه را تدارك میدید . بر اموال و نقود خداوند نظر داشت . در بارهٔ کسانی که در کار عبادت یا املاك مقدّس اخلالی میکردند احکام سخت صادر مینمود .

اعضای انجمن نبایستی بگذارند حرمت مقدّسات هتك گردد و بدین لحاظ درسال ۵۹۵ قبل از میلاد برضدّ شهر سیرّا(۱) که در همسایگی دِلف واقع شده و مانع آمده بود زوّار آزادانه رهسپار بقعهٔ دِلف بشوند جنك مقدّسی اعلام‌کردند. سیرّا مسخّر وبا خاك یکسان شد و اراضیش وقف آپولون گردید : زوّار پلوپونز که به دِلف میرفتند روزی ناگهان در خاك مِگار مورد حمله واقع شدند اعضای انجمن از مِگار مجازات سخت مقصّرین را خواستند بوجهی کـه اسباب عبرت سایرین گردد مسئول محکمه باجابت رسیده مقصّرین بعضی محکوم باعدام برخی نفی بلد شدند .

فقدان یگانگی درمیان قوم هِلِن

از اینکه مردم یونان اجتماعات مذهبی داشتند ومتناوباً در جشنهای بزرگ اُلمپی و دِلف حاضر میشدند نباید چنین نتیجه‌گرفت‌که متّحد واقعی ودوست یکروی‌یکدیگر بودند بلکه برعکس رقابتی‌شدیدآنهارا بنفاق واداشته وسخت‌بجان یکدیگر می‌انداخت. این حال را علّت آن بود که در نظر هرفرد یونانی علاقه به بلده‌ای که خود اهل آن شمرده میشد وعشق باستقلال برهمه چیزمقدّم بود . هنگامیکه ایرانیان بخاك یونان تاخت‌آوردند مردم این مملکت دست بدست هم دادند تا آزادی مشترك قوم هلن سلامت بماند ولی همینکه خطر دفع شد یکدلی را از دست دادند و باز به برادرکشی مشغول شدند .

اگر اوان جنگهای مدی را کنار بگذاریم تاریخ یونان نیست جز یك رشته جنگهای دائم که میان بلاد مختلفهٔ این مملکت درگرفته و در آن میان بخصوص اسپارت و آتن برسر مقام اولویّت بسر و روی یکدیگر میزدند .

---

(۱) ـ CIRRHA

فصل چهاردهم

اسپارت . قوانین لیکورگ(۱)

مردم اسپارت که سلحشورانی از تیرهٔ دروس بوده اند خاك لاکونی را تسخیر کرده واهل آنرا برعیّتی و غلامی خود گرفتند .

قوانینی را که لیکورگ دانشمند بجهة ایشان وضع کرد کاملاً اجرا نمودند ودر نتیجه بحالت جنگاوری ماندند . عادات واخلاقی خشن داشتند وسخت مطیع نظم و نسق بودند . ببرکت رزم آزمائی خود قسمت مهمّ پلوپونز را گرفتند و در مائهٔ ششم مقتدرترین اقوام یونان گردیدند .

قوم دروس در لاکونی

پیش گذشت که از قوم هِلن تیرهٔ جنگاور دروس در حدود مائهٔ ۱۲ قبل از میلاد از شمال سرازیر شده خاك یونان را بتاراج داد وبزرگترین قسمت پلوپونز را مطیع خودساخت . ازاین عدّه یك یا چند دسته قلیل العدد در سمت جنوب پلوپونز در خاك لاکونی مستقر گردیدند و در کنار رودخانهٔ اوروتاس در شهر اسپارت جمع آمدند . این شهر را سابقاً لاسه دُمون میگفتند یعنی خطّهٔ عمیق . مملکت لاسه دُمون درّه‌ای حاصلخیز وسرسبزاست ولی ازهرطرف غیر ازجنوب کوههای شامخی آنرا احاطه کرده که برف قلل آن تقریباً هیچوقت بلندنمیشود وگردنه‌های کم ومعابر تنگی دارد که دفاع آنهابسیار آسان میباشد . بجهة اسپارت هیچگاه حصار نساختند و احتیاجی هم بدان نداشتند زیرا شهر در حکم اردوگاهی بود طبیعةً مستحکم ومردمی هم که درآن میزیستند جز فنون سربازی بکار دیگر نمیپرداختند .

لیکورگ

نظم بلدهٔ اسپارت را ازمردفکوری لیکورگ‌نام‌میدانستند از لیکورگ هیچ مطلب محقّقی دردست نمیباشد. بموجب روایاتی که صحّت وسقم آن مشکوکست لیکورگ درمائهٔ نهم زندگی میکرده وهرچند شاهزادهٔ بلافصل اسپارت بوده از عنوان سلطنت دست کشیده وآنرا ببرادر زادهٔ

(۱) - LYCURGUE

خود که در تحت ولایت وی قرار داشته واگذاشته است و از این رو به تقوای او میتوان پی‌برد. ازاین گذشته لیکورگ مردی‌دانشمندبوده درکریت ومصروآسیا سیاحت کرده و بدان پایه از شهرت رسیده بود که مردم اسپارت بجهة انضباط کار خودقوانینی‌ازاوخواستند. درین‌موقع‌اسپارت‌درجنگ وجدال‌خانگی‌میسوخت. لیکورگ قبل از اجابت این دعوت از هاتف دلف استخاره نمود. هردوت میگوید تازه واردمعبد شده بود که این کلمات را ازلاپیطی شنید: «توبمعبد من که‌قربانی فراوان دارد آمده ای و حال آنکه منظور نظر زئوس و خدایان المپ هستی. هاتف من‌نمیداند ترا خدا بخواند یا ازنوع بشر. من‌جنبهٔ الوهیّت را درتو بیشتر میدانم...»

لیکورگ‌ازاین‌جواب‌بشوق‌آمده قوانینی‌را که مقتضی‌میدانست‌بجهة اسپارت گذاشت وبرای‌اینکه مردم‌را وادار به‌نگاهداری‌آنها‌بنمایدقسمشان‌دادتامراجعت خودش تغییری درآن ندهند. پس ازآن عازم دلف شده قربانی درراه آپولون‌بذل کرد وسپس خودرا ازگرسنگی کشت.

قوانین لیکورگ

مردم‌اسپارت که خلقةً بستگی‌تامّی به‌آثار قدیمه داشتندخود را بالنّسبه بقوانین لیکورگ وفادار میدانستند. این قوانین مجموعه ای بود از احکام دقیق که نه تنها امور تملّك اراضی وحکومت بلده را تمشیت میدادبلکه تشکیل خانواده وتربیت اطفال وامورمعاش اشخاص را نیز تحت قاعده میآورد.

علی‌الظّاهر مقنّن‌را منظور اصلی‌آن بوده که بوسیله عادت دادن مردم‌اسپارت برزم‌آزمائی سلطهٔ ایشان‌را برلاکونی تأمین نماید. اسپارت درحکم سربازخانه و مردم آن حال افواج مختصری را داشتند که مملکتی را قبضه کرده و در آن اردو زده باشند.

پری یِـکْ (۱)
و
هیلوت (۲)

فی‌الواقع اگرمردم اسپارت همیشه مسلّح نبودند نمیتوانستند درلاکونی مالك‌الرّقاب باشند زیرا بنهایت قلیل‌العدد بودند و بقول هردوت درقرن پنجم از هشت‌هزار مرد جنگی تجاوز نمودند . اهل خطّهٔ لاکونی‌را پری یِك وهیلوت تشکیل میداد.

این دو دسته مردم قدیم این خاك بوده و زیر دست اهل اسپارت شده بودند .

پری یِك (سکنه حول وحوش) درحوالی جلگه های اُروتاس و قرای ناحیهٔ کوهستانی جای‌داشت . روزگارش بدنمیگذشت . آزادبود . درمنطقهٔ خودمیتوانست آزادانه اراضی بدست آورد . بکشت و زرع و سوداگری و پیشه وری که بمردم اسپارت حرام بود اشتغال ورزد . مالیات میداد . در قشون خدمت میکرد ولی از حقوق سیاسی بهره مند نمیشد وبحکومت اسپارت گردن می‌نهاد .

هیلوت برعایائی اطلاق میشد که مانند رعایای اروپا در قرون وسطی حکم مملوك داشتند : زر خرید نبودند و خرید و فروششان امکان نداشت لکن آزاد هم نبودند زیرا نمیتوانستند زمینی را که بیکی ازملاّکین اسپارتی تعلّق داشت ودر آن زراعت میکردند بگذارند وبروند . هرسال‌میبایستی بصاحب ملك‌مقداری‌جو وشراب وروغن بدهند آنچه میماند ازآن خود ایشان بود . مردم اسپارت با آنها بسختی رفتارمیکردند . با کثرت عدّه‌ای که داشتند همیشه حاضر بودند که برضدّ موالیان خود برخیزند و بهمین جهت توسیدید می‌نویسد : « مردم اسپارت دائماً ازهیلوت در هراس اند . مثلاً روزی اعلام کردند که از هیلوت هرکس بیشتر در جنگ خدمت کرده خودرا معرّفی کند تا آزادی بگیرد . . . ازآن جمله دوهزار نفررا بر گزیده چون مردمان آزاد تاجی برسر گذاشته دور معبد گرداندند ولی چیزی نگذشت که آنها همه سر به نیست گردیدند و هیچکس ندانست چگونه تلف شده اند » .

مورّخ دیگر پلوتارك نقل میکند که دراسپارت رسمی وحشیانه وجودداشته

(۱) - PÉRIÈQUE (۲) - HILOTE

بدین معنی که « هرچند گاهی اولیای امور جوانان زیرك را بسیر و سیاحت در مملکت میفرستادند. جوانان مزبور جزخنجر ومؤنهٔ معاش چیزی برنمیداشتند روز جابجا پراکنده شده مخفی میشدند وشب هنگام بدر آمده از هیلوت هرکس که بچنگشان میافتاد سر می‌بریدند » وهم پلوتارك میگوید « گاهی هیلوت را مجبور میکردند که بافراط شراب ناب بنوشد و پس از آن بتالار مهمانسراهای عمومیش میبردند تابجوانان نشان بدهند که مستی چیست ».

شاید درین قصص مبالغه واغراق باشد ولی‌درهرحال هیلوت‌چشم دیدن مردم اسپارت را نداشت چنانکه گزنفون می‌نویسد: « هروقت‌که درمیان هیلوت سخن ازمردم‌اسپارت میشدآشکارامیرساندندکه حاضراندخام‌خام‌مردم‌اسپارت‌رابخورند».

مردم اسپارت

مردم اسپارت که مالك الرّقاب هیلوت و مافوق پری‌یك محسوب میشدند زمام امور را در دست داشتند. قانوناً همه با هم مساوی و مانند افراد یك فوج بودند و حتّی خود را « برابران » می‌نامیدند. لیکورگ چون میخواست دراسپارت فقیر وغنی نباشد اراضی را فیمابین تمام مردم اسپارت قسمت کرده و بهیچکس حق نداده بود که حصّهٔ خودرا بفروشد بلکه کفاف معاش باید از محصول خاك که بدسترنج هیلوت برداشته میشد فراهم آید. بعلاوه اسپارتی نمیتوانست حرفه‌ای پیش بگیرد. مردم اسپارت که باین‌تمهید ازفکر تحصیل‌معاش فارغ بودند میتوانستند کاملاً بوظایف لشگری قیام نمایند امّا تساوی مردم اسپارت دوامی نیافت بلکه بعض خانواده ها غنی‌تر ومقتدر تر گردیدند و بعض دیگر ازمقام خود افتادند و دیگر جزو طبقهٔ برابران بشمار نیامدند. معذلك قطع نظر از تموّل عنوان « برابران » در بارهٔ هرکس راست میآمد درتمام مدّت عمر بنظم ونسق واحد اطاعت میکرد.

تربیت دراسپارت

تربیتی‌که دراسپارت معمول‌بود این‌نظررا داشت‌که سربازانی نیرومند وبیباك و مطیع انتظام لشگری بسازد. طفل چون متولّد میشد سرنوشتش بدست مجلس شیوخ قرار میگرفت

بدین معنی که مجلس مزبور اورا معاینه کرده اگر خلقتش راکامل‌میدیدبمادرش عودت میداد والّا در چالهٔ تای‌ژت(۱) میانداخت. تربیت کودك اسپارتی تـا سنّ هفت سالگی بعهدهٔ مادر بود و عادت میکرد همه چیز بخورد و از هیچ‌چیزواهمه نداشته باشد. در هفت سالگی خانواده را ترك میگفت و از همان وقت جزء فوج کوچکی‌که بسرپرستی یکی از اطفال باهوش وپرحرارت‌اداره میشدقرارمیگرفت آنچه باطفال‌می‌آموختندمنحصربه‌آوازبودوبیان‌مطلب بوجهی دقیق ولی‌مشقهای بدنی موقع‌مهمّی داشت. اطفال‌دویدن. جستن. خشت‌وزوبین‌پراندن‌یادمیگرفتند و پس از آن در بکار بردن سلاح و رقص جنگی مجرّب میشدند. اطفال رابتمرین عادت میدادند که‌سرما وگرما وگرسنگی‌وتشنگی‌وکوفتگی‌ودردراتحمّل‌کرده شکایت ننمایند. پابرهنه راه میرفتند ودرتمام فصول‌سال‌بیك نهج لباس‌میپوشیدند. روی نیهائی که خود از کنار اُروتاس می‌چیدند میخوابیدند. چون غذای کافی به آنها نمیدادند برای فرونشاندن‌گرسنگی‌ناچاربودند که از اینجا و آنجا قوتی بربایند ولی آنکه دربن‌ضمن‌گرفتارمیشدتنبیه سختی میدید. تحمّل‌کتك‌وشلاّق را بمسابقه‌میگذاشتند. هر سال اطفال را در برابر مذبح آرتمیس‌شلاّق میزدندو برد با کسی بود که بیش از همه درین آزمایش شلاّق بخورد و دم نزند.

پلوتارك میگوید: « اطفال که‌دزدی میکنندتمام‌ترسشان ازاین‌است‌که‌مبادا کارشان از پرده برافتد مثلاً‌میگویند روزی طفلی‌روباه کوچکی‌دزدیده‌زیرلباس پنهان کرده بود. روباه با چنگال و دندان شکم اورا دریدولی طفل تامرد دم‌نزد تا رازش فاش نشود. اگر بجوانان امروز اسپارت نگاه کنیم نمیتوان گفت این افسانه است زیرامن خود مکرّرجوانان اسپارت رادیدم که در برابرمذبح‌آرتمیس زیر شلاّق جان سپردند ».

زندگی مردان

جوان اسپارتی پس از دوسال مشق نظامی بسنّ‌بیست‌سالگی در صف پذیرفته میشدودرسی‌سالگی‌ازحقوق‌مدنی‌برخوردار میگردید ولی زندگی رزم‌آزمای خود را باز دوام میداد.

(۱) _ TAYGÈTE

لباس متّحد الشّکل نظام را که قبای سرخی بود در بر میکرد و هر روز سرمشق دو و جست و خیز و بکار بردن اسلحه حاضر میشد. شب را حق نداشت در خانه غذا بخورد بلکه خوراکش با کسانی بود که درجنگ بایستی باآنها در زیر یك چادربسر برد. باین‌ترتیب مردم اسپارت بجوقه‌های پانزده‌نفری منقسم‌شده ودیگری رابخودراه نمیدادند مگراینکه‌قبلاً درباب‌اورأی گرفته‌شود. بعضی ازصاحب‌منصبان قشون آلمان قبل‌ازجنگ ۱۹۱٤ همین رویّه را معمول میداشتند.

همه کس حتّی پادشاه مکلّف بود که درسرغذای مشترك حاضر شود چنانکه پلوتارك میگوید: «آژیس که باقشون آتن مصافی داده غالب شده بود چون باسپارت برگشت میل کرد با زنش غذا بخورد لذا سهم خود را ازغذای مشترك طلبید ولی مقصودش انجام نگرفت و چون از فرط غصّه قربانی را فراموش کرد فردای آن روز محکوم بپرداخت جریمه گردید».

خوراکی که مردم‌اسپارت‌زیاد میخوردندآبگوشت سیاه‌بودمیگویند یکی از پادشاهان پن(۱)(آسیای‌صغیر)برای اینکه‌آبگوشت‌سیاه بخوردآشپزلاسه‌دمونی خرید ولی چون آنرا چشید بسیار بذائقه‌اش بد طعم آمد لذا آشپز بوی گفت: «شهریارا! قبل از چشیدن این آبگوشت باید درآب اُروتاس آبتنی نمود».

از این رو مردم اسپارت شجاعت و خود داری و نظم و نسق شناسی و فدای درراه وطن را بالاترین خصایل جنگی میدانستند وطرزبیانشان نیز کاملاً مناسب با حالت جنگاوری بوده وبجمل کوتاه و بریده ادا میشده و به لاکونیسم معروف شده است.

پلوتارك نمونه ای چند از این طرز بیان میآورد. خشایارشا پادشاه ایران به لئونیداس پادشاه اسپارت نوشت که اسلحهٔ خود را تسلیم کن. لئونیداس جوابداد: «بیا بگیر»

پرده ای تصویر تنی چند اسپارتی کشیده بود که بدست چند نفر آتنی کشته

---

(۱) ـ PONT

شده اند شخصی بدان نظر انداخته گفت « این مردم آن بسیار شجاعت بخرج داده‌اند » یك نفر اسپارتی جواب داد : « آری . روی پرده » .

فیلیپ‌مقدونی درموقعیکه وارد خاك اسپارت شد فرمان‌داد ازمردم آن بپرسند که آیا مایلید چون دوست بخاکتان قدم گذارم یا چون دشمن . اهالی اسپارت جوابدادند : « نه این را و نه آن را » .

زندگی زنان

سختی‌تربیت دختران‌جوان نیزکه بایستی همسر ومادر سرباز بشونداز تربیت‌پسران کمتر نبود. همپای‌پسران‌مشق‌میکردند ودرمسابقه‌شان حضور بهم میرسانیدندقبائی کوتاه میپوشیدند که بزانو هم نمیرسید تا در حرکات دست و بالشان بجائی بند نشود . این طرز زندگانی در نظر سایر مردم یونان که دختران را در خانه نگاه داشته مواظبت میکردند اسباب‌مسخره بود ولی زنان اسپارت درمردانگی کمتر ازمردان نبودند و در نظر ایشان محبّت مادری بعد از عشق بوطن قرار داشت .

پلوتارك که حکایات فراوانی ازمردانگی زنان اسپارت جمع آورده میگوید:

مادری‌شنید که پسرش پشت بدشمن کرده وگریخته‌است نامه‌ای باین‌مضمون برای‌او فرستاد : «شایعهٔ ناگواری دربارهٔ تو منتشرشده. یاباید خودرا ازآلودگی آن پاك کنی یا عمر خود را بپایان آری » .

یك‌زن اسپارتی که پنج فرزندش در جنگ بودند دم دروازهٔ شهر ایستاده با کمال بی‌حوصلگی منتظرخاتمهٔ جنگ بود از رهگذری خبر جنگ را پرسید. او گفت فرزندانت جان سپرده اند مادر جواب داد : « من این را نپرسیدم . کار مملکت بکجا کشیده است» وچون شنید که اسپارت پیش‌برده گفت «بسیارخوب اکنون خبر مرگ فرزندانم را با قلبی مشعوف می‌شنوم » .

جوانی اسپارتی بمادر گفت « شمشیرمن کوتاه است » مادرجواب داد «قدری جلوتر برو » .

حکومت

اسپارت‌که شهرسربازان بود بوضع نظامی اداره میشد . مردم اسپارت که باطاعت عادت داشتند در ایّام صلح نیز مانند

جنك دربرابر نظم ونسق زانو بزمین میزدند . ازاین‌رو حکومت ایشان باحکومت دیگر ملل یونان بسیار متفاوت بود .

ازازمنهٔ قدیمه دو پادشاه دراسپارت فرمانروائی داشتند که ازاعقاب هراکلس یعنی پهلوان قوم دروس شمرده میشدند . نظربعلاقه‌ای که مردم اسپارت را بحفظ آثار قدیم بود هیچوقت اصول سلطنت درآن شهر بهم نخورد . سلاطین در مراسم و تشریفات مذهبی ریاست داشتند و قشون را فرمان میدادند ولی سایر اختیارات را از ایشان گرفته بودند .

زمام امور بلد در دست شیوخ و مفتّشین بود .

شیوخ از میان پیرمردانی که بیش از شصت سال داشتند انتخاب شده ومجلسی تشکیل میدادند که ۲۸ عضو داشت . این مجلس اسپارت را اداره میکرد و قانون میگذاشت و تکلیف جنگ و صلح را معیّن مینمود .

مفتّشین بمدّت یکسال‌منصوب میشدند وحقّ تفتیش همه کس را ازشاه واولیای امور تا افراد مردم داشتند . هر کس را میخواستند بمحاکمه دعوت میکردند و اختیاراتش میگرفتند و بجریمه محکوم مینمودند وتفتیش را بهمه‌جا میکشاندند مثلاً روزی درمحضر عموم یك نفر اسپارتی‌را باین علّت که شکمش بسیار بزرگست مورد توبیخ قرار دادند . شاه فرماندهی قشون داشت و هنگام جنگ دو مفتّش اعمال او را نظارت مینمود . هرفرد اسپارتی که بسنّ سی رسیده درغذای مشترك قبول میشد و عضویّت مجلسی را می یافت که نیمهٔ هرماه منعقد میگردید . مردم اسپارت اولیای امور جمهور را علناً انتخاب کرده و علنی رأی میدادند . در واقع و نفس الامر اسپارت بوضع حکومت ممتازه اداره میشد زیرا کلّیّهٔ تصمیمات با کمیته‌های کوچکی بود که ازخانواده‌های معتبر تشکیل میشد ونظر عامّه مردم تقریباً درین موضوع هیچ اثری نداشت .

قشون اسپارت

شهرت اسپارت بخصوص از قشون آنست که از حیث تنسیق و تجهیز و انتظام در یونان رتبهٔ اوّل را دارا شد . نظامات و آداب و رسومی‌که شرح آن گذشت همهٔ مردم را چکیده کار

سربازی کرده وموجب این تفوّق گردیده بود .

اسپارت‌پیاده نظام عالی‌داشت که جوشن برنجی‌پوشیده خودی که سروصورت رامی‌پوشید برسرمیگذاشتند . ساقین‌می‌بستند وسپرچرمین‌فلزّ کوب‌برمیداشتند. اسلحهٔ تعرّضی‌قشون اسپارت شمشیری کوتاه ونیزه‌ای بلند بوده وسربازی که‌باین شکل مجهّز میشده هوپلیت(۱) نام داشته. سربازان اسپارتی موقع جنگ دسته دسته شده بهم می چسبیدند و از هشت تاده ردیف میساختند . دست بکار جنگ نمیشدند مگر اینکه بزی‌قربان کنند واز معاینهٔ امعاءآن تفأل بزنند . از آن‌پس بسمت دشمن می تاختند و سعی داشتند که صفوفشان بهم فشرده و مرتّب باشد . مقاومت در برابر حملهٔ این‌قشون خیلی اشکال داشت .

فتوحات اسپارت

مردم اسپارت که صاحب اختیارلاکونی بودندمیل‌کردند که بخاك‌همسایگان‌خودنیزدستی‌بیندازندولی‌چون درآن حدود جنگیان دیگری از همان تیرهٔ دروس فرمانروائی داشتند جنگهائی‌درگرفت که ازمائهٔ ۸ تا۶ طول کشید وسخت‌ترین آنها جنگهای مسنی میباشد . ازتاریخ این‌جنگها کسی چیزی نمیداند ومانند جنگهای تروآموضوع افسانه‌های زیادی گردیده‌وشعراآب ورنگش داده اند . درمسنی‌به‌لشگرکشیهای آریستومن می‌بالیدند که در برابر مردم اسپارت قد علم کرده بود وبسیار شجاع ومدّبر بود میگویند آریستومن روزی بدست قشون اسپارت گرفتارآمد . چون اورا به‌پرتگاهی افکندند دست انداخته دم روباهی‌را بگرفت و روباه اورا تا کنام خودبکشید.آریستومن‌ازآنجا مفرّی‌یافته‌بگریخت . چنانکه‌نقل‌میکنندااسپارت وقتی که کارش به‌بیچارگی کشید ناچار گردیده بصوابدیدهاتف دلف ازمردمآتن رئیسی خواست . آتن بخیال تحقیر اسپارت معلّمی لنگ را موسوم به تیرته(۲) بدانجا گسیل داشت ولی تیرته نظر بطبع شعر خود اشعاری دلپذیر ساخته مردم اسپارت را سرغیرت آورده فتح را نصیب ایشان نمود .

---

(۱) - HOPLITE (۲) - TYRTÉE

از منظومات تیرته قطعات چند باقیمانده است ازاین قبیل :

« دلیری که در راه وطن می‌جنگد بهتر آنست که درصف اوّل قرار گیرد . از همه بدبخت‌تر کسی است که ازوطن و مزارع حاصلخیز خود بگریزد و بدریوزه رود و بامادر عزیز وپدر پیر و فرزندان کوچك خود ویلان وسر گردان بشود . . .

ما با جرأت‌تمام برای این‌خاك می‌جنگیم ودرراه‌فرزندان‌خود جان میدهیم . در فکرحیات خود نیستیم . ای جوانان پشت بپشت هم داده بجنگید وجز خجلت فرار از چیزی نهراسید . . .

جنگیان پیر را که در زانو قوّت حرکت ندارند ترك مگوئید پیر مردی که جلوی چشم‌جوانان با سر ورویِ‌سفید درصف اوّل افتاده اگر میان خاك وخونش بگذارید تاجان بدهد مایهٔ شرمساری است . باید با عزمی جـزم بجنگ رفته لب بدندان گزید » .

مِسنی در اواخر مائهٔ ۷ کاملاً مطیع و منقاد شد و مردم آن حال هیلوت اسپارت را پیدا کردند . مردم اسپارت براهل آرْژی نیز فایق آمدند ویك قسمت ازخاك ایشان‌را بتصرّف آوردند وهم‌اغلب‌اقوام‌پلوپونزرا مجبورنمودند که بایشان دست اتّحاد بدهند .

درمائهٔ ششم اسپارت مقتدرترین بلاد یونان بود و شهرتش تا بجائی رسید که پادشاهانی ازخارجه مانند کرزوس اتّحاد باوی را خواستار گردیدند .

فصل پانزدهم

آتن ـ اصلاحات سولون(۱) و کلیستن(۲)

بر خلاف اسپارت اهمّیت‌آتن‌بخصوص ازسوداگری وپیشه‌وری ودریانوردی و ذوق ادب وهنرمندی وحکومت عامّه میباشد .

---

(۱) ـ SOLON (۲) ـ CLISTHÈNE

حکومت عامّه در آتن برقرار نشد جز با انقلابات بسیار . زمام ادارهٔ این بلده مدّتی متمادی در دست پادشاهی بود وسپس بعهده دسته‌ای از نجیب‌زادگان .

در اواخر مائهٔ ششم پس از اصلاحات سولون وطغیان پیزیسترات(۱) کلیستن وضع حکومتی به آتن عطا کرد مبتنی باصول آزادی ومساوات .

آتن و اسپارت

تاریخ آتن ازهر حیث با اسپارت مخالف بود . آنکه ازحقوق اجتماعی بهره داشت در اسپارت فقط بسر بازی میپرداخت وهر روزدرفنّ جنگ کار میکرد و ورزیده میشد ولی‌در آتن مفتون آزادی سیاسی وهواخواه تجارت وهنر وادبیّات گردیده بود .

اسپارت در خشکی دست بکار فتوحات گردید و دولت معظم برّی شد امّا آتن در دریا تحصیل نام وشهرت کرد و دولت بزرك بحری تأسیس نمود اسپارت که در حفظ آداب و قوانین کهنه اصرار داشت تا آخر باحکومت ممتازه ساخت امّا در آتن که مردمش‌خواستار تغییر وضع‌بودند حکومت بر گشت وبشکلی‌درآمد که عامّه صاحب اختیار آن بودند .

آتیك

طبیعت آتیك را که سواد اعظمش آتن‌نام داشت‌طوری ساخته بود که مملکت سوداگران ودریانوردان باشد .

آتیك شبه جزیره ایست سه گوش‌وتخته سنگی که درحال‌انفصال‌از کوههای سربهم آوردهٔ مرکز یونان بجانب مجمع‌الجزایر متوجّه میشود و گوئی باستقبال جزایر سیکلاد میشتابد ودماغهٔ سونیون(۲) که منتهی‌الیه آنست بر عموم راه‌های بحری کریت و یونان وتراس مشرف میباشد .

خاك آتیك‌چندان وسعتی‌ندارد . طولش‌بیست‌فرسخ ومنتهای‌عرضش‌بده‌فرسخ میرسد . مساحت سطحش‌باهیچیك از کوچکترین‌ایالات‌فرانسه (باستثنای ایالت سِنْ) برابری نمیکند . این‌خاك که تقریباً بالتّمام کوهستانی‌است‌فقطسه جلگهٔ

(۱) - PISISTRATE (۲) - SOUNION

کوچك دارد که بدریا باز میشود باسم جلگهٔ ماراتُن(۱) و اُلوزیس(۲) و آتن . درین جلگه‌ها بکشت و زرع میپرداختند. جو بیش از گندم عمل میآمد ولی در هر حال مقدار آن ناچیز بود . علیهذا همینکه برعدهٔ سکنهٔ محل کمی افزوده‌شد ناچارشدند ازراه دریا آذوقه بیاورندوهمین احتیاج ایشان‌را به بحرپیمائی‌واداشت. کاشتن‌درختان مو و زیتون که ثروت اصلی آتیك گردید بسطی یافت . در کوه ها نیز بجهة گذران معاش بیش و کم چیزی بدست میافتاد مثلاً از ایمت(۳) عسل میآوردند و از پانته‌لیك(٤) سنگ مرمر و از لوریون(٥) موادّ نقره .

سکنهٔ آتیك

آتیك ازراه‌هائی‌که گذرگاه اقوام مختلفهٔ مهاجر بودند برکنار بود و بدین لحاظ احتمال دارد که قوم دروس دستی بدانجا نینداخته باشد . مردم آتن بخود میبالیدند که از نژادی پاك و خالص‌اند وهمیشه آتیك را در دست خود داشته‌اند ولی حقیقت امر آنکه مخلوطی ازطوایف‌مختلف بوده‌اند زیرا بسیاری از فراریان بدانجا آمده رحل اقامت افکنده‌اند و با سکنهٔ قدیم آن خطّه مخلوط شده‌اند . از دریا نیز مردمانی آمده درآنجا قرار گرفته‌اند لکن درین خلطه و آمیزش عنصر هلن نژادی‌که بامردم ایونی ساحل‌آسیای‌صغیر قرابت داشته‌اند میچربیده‌است علیهذا آتن را یکی از بلاد قوم ایونی دانستند و شاید همین اختلاف نژاد استعداد مردم آتن را تااین حدّ بالا برده و ملّتی‌ساخته است که هم تاجر بوده هم ادیب هم هنرور .

تقسیمات تاریخ آتن

تاریخ آتن از سایر بلاد یونان روشنتر مانده و بخوبی نشان میدهد که حکومت بچه کیفیّت از شاه یا عاظم بلد رسیده و از ایشان بعوام‌النّاس منتقل گردید.

وضع حکومت عامّه بتدریج مستقرّشده ودوره‌ای طولانی داشته‌که‌چهارقسمت متمایز درآن دیده میشود :

در دورهٔ اوّل آتیك را پادشاهی اداره میکرده و مدام با نجبا زادگان‌واعضای

(۱).MARATHON (۲).ELEUSIS (۳).HYMETTE (٤).PENTÉLIQUE (٥).LAURION

خانواده‌های قدیم در زدوخورد بوده است. در قرن هشتم نجبا زادگان اختیارات را یکباره از سلاطین گرفتند و خود اختیـار دار بلد گردیدند ولی تجّار متموّل و عامّه ملّت که اززندگی‌خود راضی‌نبودند باایشان بنای‌کشمکش را گذاشتند. مائهٔ ۷ و ۸ باغتشاش گذشت ولی اصلاحات سولون (۵۹۴) و طغیان پیزیسترات (۵۲۷ ـ ۵۶۰) که در خلال آن دوره پیش آمد حال ملّت را بهبودی داد.

در اواخر مائهٔ ششم دورهٔ طغیان خاتمه پذیرفت (۵۱۰) وبا اصلاحات کلیستن (۵۰۷) دورهٔ تازه‌ای شروع شد که جزءِلاینفك‌آن حکومت عامّه آمد.

ازمنهٔ قدیمه

اصلاً آتیك بچند محل‌کوچك منقسم بودکه‌ازهم جداوگاهی دشمن یکدیگر بودند درهریك ازمحال چندین طایفهٔبزرگ زندگی‌میکردند مرکّب از پدر ومادر و تمام اعقابی‌که بیك سرسلسله منتهی‌میشدند. رئیس طایفه هم‌کاهن بود هم‌قاضی هم فرمانده‌جنگ. خلاصه آنکه‌آتیك درآن‌زمان بزعامت شیوخ اداره میشد واین وضع‌حکومت در میان‌کلّیهٔ اقوام معمول‌بوده‌است. بعدها محال‌آتیك همه‌درقلمرو یك‌حکومت‌درآمده آتن رامرکزخود شناختند. رجحانی‌که شامل حال‌آتن شدباقتضای موقع‌وی‌بود زیرا نزدیك دریاو روی تپّهٔ کوچك سنگی موسوم‌به‌آکروپول(۱) که تقریباً‌صد ذرع ارتفاع دارد قرار گرفته و قلعهٔ طبیعی مستحکمی بودکه بر مهمّترین جلگهٔ آتیك یعنی جلگه سفیز(۲) مشرف میشد. میگویند تزه اوّلین پادشاه‌آتن‌بوده‌که اقتدار خود را در تمام آتیك بسط داده است.

حکومت سلطنتی

چون تمام‌آتیك قلمرو یك‌حکومت‌گردیدسلطانی‌در رأس آن نشست که رئیس قشون بود و درمراسم مذهبی ریاست‌داشت و بکمك مجلسی که بعضویّت رؤسای طوایف بزرگ منعقد میشد مملکت را اداره مینمود.

حکومت سلطنتی چندمائهٔ درآتیك‌دوام کرد ولی هرروزمشاجراتی میان‌سلاطین

---

(۱) ـ ACROPOLE یعنی شهر مرتفع

(۲) ـ CÉPHISE

و رؤسای طوایف در میگرفت و رفته‌رفته برغلظت مادّه میافزود تا آنکه‌اقتدارات سلطنت را یکباره از پادشاه سلب کردند و از ۷۵۰ سال قبل از میلاد ببعد دیگر درآتیك سلطنت ارثی وجود نداشت.

سلطهٔ اعاظم بلد

از آن پس ادارهٔ امور جمهور بعهده نــه نفر والی قرار گرفت که یکسال سرکار بودند. هریك از ولاة کـه اختیارش بسر میرسید به آرِئوپاژ(۱) که مجلسی و محکمه‌ای عالی بود وارد میشد. ولاة از میان نجبازادگان که اعضای خانواده‌های قدیم بودند انتخاب میشدند. بنابراین بزرگان و اعاظم بلد هم زمام امور را در دست داشتند و هم صاحب‌اراضی بودند زیراجزءِ اعظم املاك از آن ایشان بود. این حکومت ملّت راکه اززارع و کارگر تشکیل میشد سخت در فشار میگذاشت چنانکه افراد ملّت اغلب برای معاش یومیّه‌خود معطّل بودند و ناچارازملاّکین متموّل یعنی اعاظم‌بلد قرض‌میکردند وچون‌ازادای دین باز میماندند برسم آنروز مملوك طلبکار میشدند. بدین ترتیب اغنیـا فقرا را بنده خود میکردند و گاهی نیز بخارجه میفروختند این وضع مردم را بی نهایت ناراضی نمود. علاوه براین چون درآتن صناعت و تجارت خردخرد رونقی‌گرفته و تجّار نیز مانند فقرا ازحکومت نجبازادگان‌بیزار بودند مکرّراغتشاشات‌سخت بوقوع پیوست. در سال ۶۲۴ ملّت را این حق مسلّم آمد که من‌بعد هیچ حکمی برطبق عادات قدیمه اعاظم بلد صادر نخواهد شد بلکه قواعدی راکه کتباً مضبوط خواهد ماند منظور خواهند نمود. لذا یکی از ولاة دِراکن(۲) نام مأمورگردید که مجموعهٔ قانونی ترتیب دهد. بعدها این قوانین بنظر بی اندازه سخت آمـد و بهمین جهت امروز نیز کلمهٔ «دِراکنی» بمعنی «سخت» استعمال میشود.

سولون

اغتشاش آتن با وجود این قانون دوام یـافت تـا عاقبت‌الامر نجبازادگان‌وهم عامّه‌مردم رضادادندکه امرتجدیدتشکیلات بلد و انجام اصلاحات ضروری را بعهده دانشمندترین مردم آن شهر کـه سولون

(۱) ـ ARÉOPAGE (۲) ـ DRACON

نام داشت بگذارند وهمه از پیش‌سوگند یاد کردند که قوانین اورا صدسال مراعات نمایند (۵۹٤) ازاین‌جا میتوان دانست که سولون‌را تاچه درجه محترم میشمردند. سولون خود از نجبازادگان بود ولی چندان ثروتی نداشت و چنانکه میگفتند برای ازدیاد آن تجارت پیشه کرده بود. سولون مسافرت بسیار کرده و با دانشمندان آسیا آشنائی داشت. نه تنها مردی دانا و مجرّب وخوش ذوق بود بلکه دررزم‌آزمائی نیز پشتکار بخرج داده درجنگی که بامردم مگار کرد جزیرهٔ سالامین را پس گرفت. سولون طبع شعر نیزداشت واین خصیصه برقدر اومیافزود زیرا مردم یونان شاعر را مهبط الهام خداوندان میدانستند.

سولون چون باتّفاق آراء جزءِ ولاة انتخاب شد دست باصلاحات زد و نیّتش چنان بود که باهمه به نصفت رفتار کند و بین مخالفین میزان را بحال تعادل نگاه دارد وخودش‌این نکته را درطیّ اشعاری که ازوی مانده چنین‌میاورد« من چنانکه وعده کرده بودم راه خود را تا آخررفتم و قواعدی گذاشتم که اخیار و اشرار را بیك چشم میبینند و هریك را آن میدهد که حق و حقیقت حکم میکند. اگر غیر از من یك نفر آدم حریص وفاسد قلم بدست میگرفت ازعهدهٔ مردم برنمیآمد زیرا اگر من میخواستم کاری بکنم که پسند خاطر دشمنان ملّت باشد یاآرزوی طرف مقابل‌را برآورده مملکت بسیاری ازابناءِ قابل‌خودرا ازدست‌میداد. ازاین‌رو من آنچه در قوّه داشتم بعمل آوردم و چون گرگی که میان یك گلّه سگ گیر کند باین سمت وآن سمت متوجّه شده ام».

و هم سولون میگوید: « من در میان ایستاده ام وهردوطرف را درپناه سپر محکمی قرار داده ام و نگذاشته ام که هیچیك ازآندو بیجهت مغلوب شود.»

اصلاحات سولون

اصلاحات سولون متعدّد وگوناگون واهمّ آن‌مشتمل بردیون و حکومت بلد و امور قضائی بود. سولون خودرا ناچار دید که باررا از دوش‌عامّه مردم مظلوم بردارد لذا بخشم اعاظم بلد وقعی‌ننهاده بردیون گذشته یکباره‌خطّ بطلان کشید. بدهکارانی‌را که درازاءِ دین

بنده طلبکار شده بودند آزادی داد و این حق را ازطلبکار سلب نمود که مدیون را مملوك خود بدانند وچون میخواست ملّت را یکباره ازفقر وفاقه برهاند صناعت را تشویق کرد و قانونی گذاشت که بموجب آن پدر بی‌بضاعت مجبور بود حرفه ای باطفال خود بیاموزد.

حکومت بلد از بیخ و بن تغییر کرد باین معنی که سولون مردم آتن را از روی عواید زمینی که داشتند بچهار طبقه قسمت نمود ولاة از میان توانگران طبقهٔ اوّل انتخاب میشدند. مجمع تازه‌ای موسوم به مجلس چهارصد نفره تشکیل داد که اعضای آن را از میان مردم سه طبقهٔ اوّل آتن نخبه میکردند. این مجمع تمام پیشنهاد هائی را که بعد بایستی درمحضرعامّه ملّت تحت مشاوره آید حلاّجی مینمود تمام مردمی که از حقوق اجتماعی بهره ور بودند در محضر عامّه ملّت شرکت میکردند.

باین ترتیب سولون اختیارات حکومتی را نه‌از روی نجیب زادگی بلکه‌از روی تموّل قسمت کرد وتکثیر تموّل نیز بسته بکار ولیاقت اشخاص بود.

سولون محاکم‌سابق را ازقبیل آرئوپاژ دست نزد ولی چون میخواست مسند قضا منحصر باعاظم بلد نباشد محکمه‌ای عمومی ایجاد کرد که اعضای‌آن بوسیلهٔ قرعه از میان تمام کسانی انتخاب میشدند که از حقوق اجتماعی بهره‌ور بودند.

پیزیسترات

بقول خود سولون کارهای مهم را مشکل است طوری انجام داد که خوش‌آیند عموم فراهم بشود بنا براین نجبا زادگان چون‌بقوانین‌سولون نظرمیکردند میگفتند سولون خیلی تندرفته ولی بگمان ملّت سولون راهی را که بایستی برود نه پیموده بود. با اینکه سولون از آتن خارج شد وچندین سالی بمسافرت پرداخت اذهان ساکت نگردیده اغتشاش درشهربروز کرد و مدّتها طول کشید. عاقبت پیزیسترات که رئیس عوام النّاس بود طغیان نمود و بزور قدرت را بدست گرفت (٥٦٠) پیزیسترات ملاّکی بسیارمتموّل بود و در نتیجهٔ شکستی که بمردم‌مگار داده وهم بسبب تندروی که دردفاع ازحقوق

مردم بخرج میداد و هم از راه جود و سخا قبول عامّه یافته و هم بی اندازه جاه طلب بود.

هرودت درباب تدبیری که او بکارزد تاقدرت را بدست آورد چنین مینویسد: «پیزیسترات بخود و باسترهای خویش چند زخمی زد و با ارّابه بمیدان عمومی شهر آمد چنانکه گوئی از چنك دشمنانی که قصداو کرده بودند گریخته است. آنوقت از مردم آتن تقاضا کرد که مستحفظینی بجهة وی معیّن کنند چون پیزیسترات درلشکر کشی برضدّ مگاروعملیّات نمایان مشهورشده بود ملّت آتن گول این تدبیر را خورده عدّه ای را از میان خود انتخاب کرده بوی سپرد.

پیزیسترات به پاسبانان خود گرز های چوبی داد و بکمك ایشان اختیاردار آکروپول گردیده باداره آتن پرداخت. پیزیسترات دست بتر کیب دوایر نزد و قوانین جاریه را عوض نکرد. رسوم مقرّره را محترم شمرد و امور بلد را بحسن تدبیر تمشیت بخشید».

در آن دوره بسیاری از بلاد یونان را طغاة اداره مینمودند. «طاغی» بکسی اطلاق میشد که اختیارات مطلقه را بدست گرفته و عامّه ملّت نظر بعداوتی که با نجبا زادگان دارند پشتیبان وی باشند ولی نه بمستبدّی سفاك.

حکومت پیزیسترات

پیزیسترات چون زمام امورآتن را بدست گرفت با ملایمت و اعتدال رفتار کرد اصلاحات سولون را منظور داشت و چون بقبول عامّه تعلّق خاطری نشان میداد طرفدار ازدیاد تموّل مملکت و ترفیه‌حال مردم‌گردید بزارعین کمك کرده دستی‌قرض میداد تاغرس زیتون و مورا بسط دهند و هم چندین موقع مهمّ دریای اژه را از قبیل جزیرهٔ ناکزوس(۱) و شهر سیژه(۲) (واقع در نزدیك بغازها) بتصرّف آورد تا بررونق تجارت بحری آتن بیفزاید.

یك سلسله راه و مجرای آب و یك چشمهٔ نه دهانه ساخت. شهر را با آثار

(۱) - NAXOS (۲) - SIGÉE

پایندهٔ زیبا و با مجسّمه های شکیل سبك ایونی آرایش کرد.

جشنهای آتنه ودیونیزوس را مجلّل تر گرفت. تآتر در عهد او شروع شد باسوادان را جمع آورده به ثبت وضبط متن اشعار هومر که تاآنوقت خوانندگان سینه به سینه نقل میکردند بگماشت و آتن را میعاد نویسندگان وهنروران گردانید چنانکه آوازهٔ پرکاری وثروت وظرافتش از آن ببعد دراطراف واکناف بپیچید.

زوال طغیان

بااینهمه درمیان مردم آتن وبالخاصّه از نجبازادگان کسانی بودندکه بر فقدان آزادی تأسّف میخوردند وواژگونی حکومت طغیان را میخواستند. این مقصود چون پیزیسترات بمرد (۵۲۷) و پسرانش هیپیاس و هیپارك جانشین او گردیدند بعمل آمد.

دو جوان موسوم به هارمودیوس(۱) و آریستوژیطون(۲) که درصدد برآمده بودند هر دو یاغی را بکشند در ضمن جشنی کار هیپارك را با خنجرساختند ولی پیش از آنکه به هیپیاس برسند دستگیر شدند و بقتل رسیدند. هیپیاس از این واقعه بخشم آمده بسیاری از نجبازادگان را از آتن راند (۵۱٤) درین موقع تبعید شدگان برضدّ هیپیاس بااسپارت متّحد شدند زیرا آن شهربمناسبت حکومت خود چشم دید طغاة را نداشته همه‌جا هواخواه نجبازادگان بود واز این گذشته باهمیّت آتن نیزرشك میبرد. بدین لحاظ اسپارت بآتیك قشون کشید.هیپیاس درآکروپول محصور شد و مدّتها مقاومت کرد. امّا روزی که فرزندان خود را در خفا بکشتی فرستاده بود دشمن برآنها دست یافته به هیپیاس خبر داد که رهائی ایشان منوط بآن خواهد بود که اوپنج روزه خاك آتیك را ترك گوید. هیپیاس رضا داد وبدربار داریوش پادشاه ایران ملتجی گردید.

کلیستن

در میان کلّیهٔ کسانی که از آتن با هیپیاس جنگیدند از همه تند تر و کاری تر کلیستن از خانوادهٔ آلکمنوئید(۳) بود که از قدیمترین و مشهورترین طوایف آتن نیز شمرده میشد.

---

(۱) - HARMODIOS (۲) - ARISTOGITON (۳) - ALCMÉONIDE

نجبازادگان از کلیستن واهمه داشتند که مبادا مصدر طغیانی بشود. کلیستن که مردی جسور بود وپابند موهومات نمیشد چون این بدید جانب عامّه را بگرفت و زعیم قوم گردید.

چون اساس طغیان سرنگون شد مطلب برسر آن آمد که آیا دستهٔ نجبازادگان پیش برده و ترتیب سابق را نگاه خواهند داشت یا دستهٔ ملت جلو افتاده اصلاحات تازه برقرار خواهد کرد. پس از کشمکش سخت فتح با دستهٔ ملّی شد واختیار در کف کلیستن قرارگرفت. کلیستن دراوضاع آتن ازصدر تاذیل اصلاحی بعمل آورد.

اصلاحات کلیستن

تا آنروز خانواده‌های نجیب‌زادهٔ قدیم بچهار عشیرهٔ ممتاز و مشخّص قسمت میشد. کلیستن را غرض اصلی آن بود که مساوات کاملتری فیمابین مردم برقرار کرده و کلّیهٔ کسانی را که ازحقوق اجتماعی بهره‌وراند خواه نجیب زاده وخواه غیر آن بهم پیوند بدهد. بدین لحاظ آتیك را بصد ناحیه قسمت کرد وتمام افراد ذیحقوق‌را چه نجیب‌زاده وچه غیر آن مجبور نمود که اسم ناحیه‌ای را که در آن سکنی دارد بدنبال نام خود بیفزایند وچون هر ناحیه نیز بده عشیره قسمت شد عشایر تازه با عشایر قدیم تفاوت کلّی کرده تمام‌مردم ذیحقوق‌را شامل گردید وازاین‌جا عموم سکنه از نجیب‌زاده وغیره عادت کردند که درامور نوعی بصلاحدید یکدیگر کار کنند وجشن‌وسرور را با هم بگیرند.

در تغییر وضع حکومت نظر آن بود که اختیارات ملّت بسط یابد. کلیستن مجلس چهارصد نفره را برداشت و قرار داد که هریك از عشایر ده‌گانه پنجاه نفر مبعوث بفرستند و از مجموع مبعوثین مجلسی پانصدنفره تشکیل یابد.

ریاست محاکم وجشنهای مذهبی مانند سابق بعهدهٔ ولاة بود ولی ده‌نفر حکّام تازه پیداشدند موسوم بفرماندهٔ قشون که مستقیماً ازجانب‌ملّت انتخاب‌میگردیدند. این ده نفر در بدو امر تنها ریاست قشون داشتند ولی طولی نکشید که حکومت را بدست گرفته جای ولاة نشستند.

ضمناً کلیستن ترتیب اُستراسیسم(۱)را نیز گذاشت وماحصل آن اینکه ملّت هروقت صلاح بداند در محضر عمومی رأی میدهد که یکی از افراد ذیحقوق مدّت ده‌سال از آتن بیرون برود. این تبعید هیچگونه اهانتی دربر نداشته وفقط تدبیری بود تابر کسانی که نفوذ زیاد بهم میزنند راه اضرار بسته‌آید. اُستراسیسم وسیلهٔ جلوگیری از طغیان و حفظ و انتظام بود.

وطن‌پرستی آتن

مهمّی‌را که کلیستن از پیش برداشت نتایج عمده داد. اکثر کسانی‌را که ازحقوق اجتماعی بهره‌مند میشدند راضی‌کرد وبلدهٔ آتن‌را سروسامانی‌داد. درواقع کلیستن‌شالودهٔ حکومت عامّه را در آتن ریخته زمام امور را بدست ملّت نهاد وبا این اصلاحات مردم آتن را در وطن پرستی استوار ساخت. اهالی چون دیدند که همه بایکدیگر همشأن گردیده و درحلّ امورملکی شرکت دارند به بلدهٔ خود دل‌بستند وچون جنگی پیش میآمد برغبت راه افتاده استقامت بخرج میدادند چنانکه در عهد کلیستن برمردم بئوسی غلبه کردند وقسمتی از جزیرهٔ اوبه را بتصرّف آوردند و در خلال جنگهای مدی که چندسال بعدپیش‌آمد درمیان اقوام یونان مهمترین وعالیترین مقامات نصیب ایشان گردید.

فصل شانزدهم

جنگهای مدی

اقوام یونان برضد ایرانیان

شاهنشاه ایران که مالك‌الرّقاب مملکتی وسیع بود بخیال تسخیر یونان افتاد امّا مردم یونان با وجود قلّت عدّه زیر بار شاهنشاه مستبدّ آسیا نرفته در ماراتُن (۴۹۰) و سالامین (۴۸۰) و پلاته (۴۷۹) جلوی هجوم ایرانیان را گرفتند

(۱) ـ OSTRACISME

و پس از چندی نیز ایشان را از بحر اژه راندند.

اساس جنگهای مدی

جنگهای مدی بمحارباتی اطلاق میشود که مردم یونان در خلال نیمهٔ اوّل مائهٔ پنجم قبل از میلاد با شهریاران اقوام مد و پارس کرده‌اند (۴۴۸ ـ ۴۹۹).

این جنگها را علّت اصلی جهانجوئی شاهنشاه ایران بود ولی نائرهٔ حرب را شورش بلاد یونانی نشین آسیا مشتعل نمود.

پیش گذشت که کوروش کشورستان بزرك ایران مملکت وسیعی تشکیل داد که تا بحر اژهٔ بسط می‌یافت و بلاد یونانی ساحل آسیا را نیز متضمّن بود.

ایرانیان که تمام ملل مشرق را مطیع ساختند از اهل یونان واهمه نداشتند و ایشان را قومی پر گو میدانستند زیرا مردم یونان غالب اوقات را بمشاجره و مکابره میگذراندند. کوروش میگفت: «من از این مردمی که دروسط شهرخود میدانی دارند و در آنجا گرد میآیند تا همدیگر را با سوگند گول بزنند ابداً هراسی ندارم» بنابراین داریوش که بشمال بحر اژه نیز دست انداخته تراس را گرفته بود تصاحب یونان راکاری آسان میدانست ضمناً هیپیاس طاغی سابق آتن هم او را تحریك میکرد و امیدواری داشت که بوسیلهٔ ایرانیان باز برمسند خود مستقر گردد.

باری در۴۹۹ میله که ازبلاد معتبر ایونی درآسیای صغیر بود برضدّ ایرانیان قیام کرد و سایر شهر های ایونی را نیز با خود همدست نمود. در بدو امر اهالی آتن بجهة مردم ایونی کمك فرستادند و بهمدستی یکدیگر سارد(۱) را که مقرّ ساتراپ ایران بود گرفته آتش زدند لکن ازآنجا که کمك آتن پشت نداشت مردم میله نتوانستند از خود دفاع کنند و مغلوب گردیدند. ایرانیان میله را گرفته خراب نمودند تا حریق سارد را تلافی کرده باشند (۴۹۳).

داریوش که میخواست هرچه زودتر انتقام خود را از آتن بگیرد اردوئی برضدّ

(۱) ـ SARDE

آن مملکت ترتیب داد و باین ترتیب جنگهای مدی شروع شد.

دو حریف

مردم آتن وچند بلدهٔ یونان چگونه جرأت کردند کلّه بکلّهٔ کسی بگذارند که شاهنشاه نام داشت ومالك بالاستقلال مملکتی وسیع بود و چه شد که با این جثّهٔ ضعیف شاهد فتح را درآغوش آوردند؟

برای درك این نکات باید تنسیق و تجهیز و سرائر دو حریف را سنجید.

شاهنشاه ایران میتوانست افواج بیشماری گرد آورده بجنگ قشون مختصر یونان بفرستد ولی این افواج که ازخطّه‌های مختلف مملکت مانندایران وهندوستان و آشور وقفقاز و مصر وعربستان ونوبه می‌آمدند نه زبان یکدیگررا میفهمیدند ونه عادت داشتند که بکمك هم جنگ کنند و بالنّتیجه ازدحامی بی‌نظم وترتیب فراهم میکردند. همین کثرت عدّه اسباب اشکال تدارك آذوقه قشون نیزشده موجب ضعف و شکست میگردید.

بهترین سربازان ایرانی که ازخود پارس بودند ازدورخوب میجنگیدند باین معنی‌که دشمن را زیر تیرگرفته بستوه میآوردند ولی چون سپری چوبین ونیزه‌ای کوتاه داشتند در جنگ تن بتن خود را نمیتوانستند محافظت نمایند ولی قشون یونان که بخصوص مرکّب از پیاده بود خود و جوشن برنجی وشمشیر ونیزهٔ بلند داشت وبتقلید افواج اسپارتی باصفوف بهم فشرده پیش میرفت وباحدّت برسردشمن تاخت میآورد.

جزءِ اعظم قشون شاهنشاه ایران رعایائی بودند که تقریباً حکم بنده داشتند و بهوای مالك‌الرّقابی جنگ میکردند که ازاوبیم داشتند و اغلب نیز اورا دشمن میپنداشتند وجزبضرب شلاّق بجنگ نمیرفتند امّا مردم یونان وبخصوص کسانی که درمقابل قشون ایران استقامت بخرج دادند مردمانی آزاد بودند وبجهة آشیانه و خانواده و وطن و آزادی خود جنگ میکردند. بنابراین با عزمی جزم روانهٔ میدان شده بسختی میجنگیدند و از جان دادن نیز دریغ نداشتند.

تقسیمات جنگهای مدی

جنگهای مدی را میتوان بسه دورهٔ اصلی منقسم نمود . در دورهٔ اوّل ودوّم ایرانیان بیونان می‌تازند . در دورهٔ سوّم اهل یونان بایرانیان حمله می‌آورند .

دورهٔ اوّل محاربه ایست فیمابین داریوش و آتن و مردم این شهر بفرماندهی میلسیاد(۱) درماراتن باقشون ایران مصاف دادند واز کارزارفاتح بیرون آمدند(۴۹۰) دورهٔ دوّم جنگی است که میان خشایارشا و اقوام یونان در گرفته است . اقوام یونان که اسپارت را بریاست برداشته بودند بهمّت تمیستوکل آتنی در سالامین (دریا) و پلاته (خشکی) بردشمن غلبه کردند (۴۸۰) .

دورهٔ سوّم جنگی است که مردم آتن بدان دست زدند تا ایرانیان را یکسره از دریای اژه برانند . آریستید اتّحادیهٔ دُلس را فراهم کرد (۴۷۸) و سیمون(۲) در نتیجهٔ فتوحات خود آتن را درشأن و شوکت همپایهٔ دولتی امپراطوری نمود . عهدنامهٔ کالیاس(۳) (۴۴۸) جنگهای مدی را خاتمه بخشید .

I

ماراتن . سالامین . پلاته

جنگ اوّل مدی

داریوش سوگند یاد کرده بود که انتقام خود را از مردم آتن بگیرد زیرا این قوم بمدد قوم یاغی ایونی رفته سارد را آتش زدند بقول هرودت داریوش یکی ازسرداران راسپرده بود که چون اوسرسفره میرودسه باربگوید : «خداوندگارا . مردم آتن رافراموش مکن»

عاقبت داریوش درسال ۴۹۰ مصمّم شد ازآتن انتقام جوئی کرده طوق عبودیّت را برگردن مردم آن شهر بگذارد لذا قشونی ترتیب داده بفرماندهی سرداران خود داتیس(۴) وآرتافرن(۵) برششصد فروندکشتی نشانیده بهدایت هیپیاس درآتیك پیاده کرده در جلگه ماراتن درهشت فرسنگی آتن قرار داد . مردم آتن فی‌الفور ازهر جا دستشان رسید قوّه‌ای جمع آوردند وقاصدی باسپارت فرستاده کمك طلبیدند .

---

(۱) _ MILTIADE (۲) _ CIMON (۳) _ KALLIAS (۴) _ DATIS
(۵) _ ARTAPHERNE

قاصد در ظرف مدّتی کمتر از دو روز دویست و چهل کیلو متر راه را تا اسپارت پیمود . مردم اسپارت دعوت آتن را اجابت کردند ولی چون مطابق قانون نمیتوانستند قبل از چهاردهم ماه براه بیفتند حرکت را شش روز تعویق انداختند ووقتی رسیدند که کار جنگ گذشته بود .

جنگ ماراتن

باین ترتیب قوای آتن منحصر بقشونی شد که ازخود داشتند وفقط همسایهٔ وی شهر پلاته که وقتی برضدّ دشمن خود تب از آتن کمك گرفته بود ویرا یاری کرد .

قشون آتن ده نفر فرمانده داشت که هر کدام یك روز فرمان میدادند فرماندهان در اقدام بجنگ مردّد بودند ولی یکی از آنها موسوم به میلسیاد همکاران خود را متقاعد کرد و چون نوبت باو رسید فرمان حمله داد میلسیاد مدّتها در تراس مانده طرز جنگ قشون ایران را دریافته میدانست که ایرانیان خود در قلب میایستند وجناحین را برعایا وامیگذارند و ازاین رو عزم کرد که ضربت کاری را بجناحین وارد بیاورد لذا صف سرباز را برديف قشون ایران در آورده تا توانست بر قوّت جناحین افزود . بعد باین نظر که حتّی‌المقدور در زیر تیر ایرانیان کمتر تلفات بدهد فرمان داد باقدم دو یورش بیاورند .

هرودت میگوید : « ایرانیان چون دیدند که حریف دست بدو گذاشته منتظر ایستادند زیرا بگمان ایشان این طرزحمله با آن قلّت عدّه ناشی از دیوانگی بوده وقشون را بطرفةالعینی بدیار بوار خواهد کشانید بخصوص با نداشتن سواره نظام وکماندار . قشون آتن جنگ تن بتن را بکاربسته با جرأتی که هیچگاه ازخاطرها نمیرود جنگید . درمیان مردم یونان این نخستین قشونی بود که خودرا بدو روی دشمن انداخت وقوم مد را با آن لباس دیده اضطرابی بخود راه نداد . تا آنروز تنها نام « مد » کافی بود که اهل یونان را بوحشت بیندازد » .

این نمایش اثر خودرا بخشید « ایرانیان در قلب فایق شده صفوف آتنی را شکستند وبجلو هجوم کردند ولی قشون آتن وپلاته جناحین دشمن را تارومار کرده

بهم ملحق شدند و بکشتار ایرانیان که در قلب فاتح شده بودند پرداختند و باین ترتیب قشون آتن رافتح کاملی نصیب آمد. فراریان راجوقه جوقه کردند وتا دریا دنبال نمودند * معذلك‌از کشتی‌نشستن وبآسیابرگشتن قشون‌عظیم‌ایران‌جلوگیری نتوانستند. فتح ماراتن اثرغریبی کرد زیرا قشون شاهنشاه را تقریبا مردم آتن به تنهائی شکست داده بیك‌ضربت‌هم شهر خود وهم خاك یونان را نجات داده بودند این چنین پیشرفت نمایان مردم آتن را اتّکال بنفس بخشیده وبرشأن آنها درنظر سایر مردم یونان افزود.

تمیستوکل و آریستید

هرچند خطر موقّةً دفع شد ولی احتمال داشت که شاهنشاه ایران این شکست را در قلب خود نگاهدارد و در صدد جبران آن برآید وهم معلوم بود که درآسیا تدارکات عمده انجام میگیرد.

یکی‌از رجال سیاسی موسوم به تمیستوکل دریافت که بهترین وسیلهٔ صیانت حدود و ثغور ساختن بحریّه میباشد.

تمیستوکل که ریاست فرقهٔ عامّه داشت بمخالف خوانی آریستید که رئیس فرقهٔ اشراف و محافظه‌کار بود مصادف گردید. تمیستوکل مردی جاه‌طلب وپرفنّ بود و در هیچ امری دغدغهٔ خاطر بخود راه نمیداد. آریستید بتقوی و درستی و عدالت شهرت یافته ر از این نظر برتمیستوکل فضیلت داشت. آریستید عادل با هرامر و اقدام تازه دشمن بود مثلاً میترسید که اگرآتن دولت بحری شود عنان و اختیارش بدست ملاّحان و تجّار بیفتد درصورتیکه مردم ده را برملاّح و تاجر ترجیح میداد بدین‌لحاظ تا توانست با پیشنهادهای تمیستوکل مخالفت کرد عاقبت مردم به تنگ آمده بوسیلهٔ استراسیسم آریستیدرا تبعید کردند تا از این رقابت نجات‌یابند. میگویند درموقع رأی‌مردی روستائی‌که سوادنوشتن‌نداشت‌آریستید را بجای‌یکی‌ازحضّارگرفته صدف خودرا بوی‌داد وخواهش‌کردکه اسم‌آریستیدرا روی‌آن بنویسد. آریستید بتعجّب‌آمده ازاو پرسیدکه مگرآریستید بدی درحق

تو روا داشته روستائی جوابداد : « مطلقاً . حتّی من او را اصلاً نمی‌شناسم ولی بس که اورا بعدالت یاد کرده‌اند من بتنگ آمده‌ام » . آریستید چیزی نگفته اسم خودرا روی صدف نوشت و بدهقان داد .

بحریهٔ آتن

استخراج معادن تازهٔ لوریون(1) مبالغ هنگفتی عاید خزانهٔ آتن نمود تمیستوکل وادار کرد که نقدینهٔ موجود رابالتّمام بمصرف ساختن کشتی برسانند . کشتی سابق آتن بیشتر از دو ردیف پارو زن که بر رویهم پنجاه نفرمیشدند نمیگرفت ولی درکشتی‌این دوره چنانکه ازاسمش نیز برمیآید (تِری یِرْ) سه ردیف پاروزن می‌نشست ومجموع پاروزنهای یك کشتی از دوطرف به ۱۵۰ نفر بالغ میگردید . ازاین گذشته شراع کشتی تازه سازچهارگوش و سرعت سیر آن در هرساعت تقریباً ۱۸ کیلومتر بود . این کشتی که بکارجنگ میرفت ازجلو نوك فلزّی مهمیزمانند داشت درهر کشتی‌تقریباً دویست‌نفر می‌نشستند از پاروزن وملاّح وسرباز . سربازان چون بخشکی میرسیدند پیاده میشدند ولی قبل‌از آنکه کشتی بکنار بیاید از فراز پل دشمن را با تیر هدف قرار میدادند . آتن درظرف مدّت قلیلی بحریّه‌ای مرکّب از دویست کشتی صد و پنجاه پاروزنه ساخت . عملهٔ کشتی همه از آتن و پاروزنها افراد ذیحقوق طبقهٔ چهارم بودند که درقشون خدمت نمیکردند چون وسیلهٔ تجهیزخودرا نداشتند . بحریّهٔ آتن آماده شد ودرانجام کار دسته‌جمعی تمرین گرفت ودرجانبازی نیز نظیرقشون برّی گردید . این قوّه در جنگ دوّم مدی وظیفهٔ عمده‌ای را عهده کرد .

اردو کشی خشایارشا

داریوش در ٤۸۵ وفات کرد وبآرزوی جبران شکست ماراتُن نائل نیامد ولی قدرت وی وخیالاتی که درسر می پخت بارث به پسرش خشایارشا رسید . خشایارشا همّت بر آن گماشت که نه‌تنها مردم آتن راسخت گوشمالی‌دهد بلکه عالم یونان راکاملاً مطیع ومنقادسازد .

بدین لحاظ تدارکات کافی دید از تمام رعایای خود مانند اقوام مد و پارس و آشور و نوبه و عرب و هندی وغیره سرباز طلبیده اردوئی ترتیب داد و تا آنروز

---

(1) _ LAURION

هیچکس قشونی بآن عظمت ندیده بود. بنابگفتهٔ هرودت که شایدخالی‌ازاغراق نباشدقشون‌خشایارشا به دومیلیون وششصد هزار مردجنگی میرسید. بجهة عبور افواج راه تراس و مقدونیّه را درنظر گرفتند ولی چون احاطهٔ بر دریا و جزایر نیز شایان اهمیّت بود از بنادر آسیای صغیر و فنیقیّه و مصر بحریّه ای مرکّب از ۱۲۰۰ کشتی وهمچنین سه هزار فروند بجهة حمل ونقل خواستند خشایارشا چون تدارك خودرا دید منادیان ببلادیونان فرستاده «آب وخاك» یعنی اطاعت وانقیاد خواست وهم‌مبالغ هنگفتی قسمت کرد تامردم یونان ازدر تسلیم درآیند یابوطن خودخیانت نمایند بنابراین بنظرمیآمد که کار یونان تمام‌است چنانکه بسیاری‌از اقوام آن سرزمین جز اطاعت چاره نمیدیدند و حتّی بعضی از ایشان مانند مردم تسالی وبئوسی بصفوف قشون ملحق شده وارد کارزار گردیدند لکن بسیاری نیز پای جرأت بمیان گذاشته دعوت اسپارت و آتن را اجابت گفته بمیدان جانبازی آمدند تا وطن خود یونان را حراست کنند. اسپارت بنا برشأنی که در فنّ نظام دارا بود فرماندهی یافت.

لئونیداس در ترموپیل

قشون عظیم خشایارشا در بهار سال ٤٨٠ براه افتاده بوسیلهٔ دو پُل که از کشتی ساخته بودند ازبغاز هلّسپون (داردانل) گذرکرده راه یونان را درپیش گرفت عبور قشون‌ازداردانل سه روز و سه شب طول کشید و در تراس و مقدونیّه از کنار ساحل بعمل آمد. بحریّه نیز بموازات وی راه می‌پیمود. مردم یونان تسالی را بدشمن واگذاشتند وبنا برآن نهادند که در ترموپیل راه را براو به بندند. ترموپیل معبری است در میان کوه اِتا(۱) ودریابحدّی‌تنگ که دوارّابه بسختی‌ازپهلوی‌یکدیگر میگذرد. این معبر را قشونی هفت هزارنفره نگاهداری میکرد که سیصدنفرش اسپارتی‌بود لئونیداس پادشاه اسپارت براین عدّه فرماندهی داشت خشایارشا چون به ترموپیل رسید بهترین سربازان‌خودرابجنگ‌فرستاد ولی‌فرستادگان جزکشتهٔ بسیارخبری

(۱) - ŒTA

از جنگ نیاوردند تا آنکه خائنی اِفیاٰلت(۱) نام کوره راهی را درکوه بایرانیان بنمود وقشون ایران باین وسیله از پشت سر مدافعین ترموپیل سر درآورده آنها را میان دو آتش گرفت.

لئونیداس چون از واقعه خبردار شد تقریباً تمام قوای خود را پس فرستاده خود باسیصد نفر اسپارتی درآنجا بماند و تایك نفر ازاین عدّه جان در تن داشت بادشمن مقاومت نمود. بعدهادرهمان نقطه‌ای که این‌عدّه ازپادرآمده بودندعمارتی کردند وروی آن نوشتند: « ای راهگذر برو باسپارت بگوکه مادراین‌جابرای اطاعت بقوانین تو جان دادیم ».

تسخیر آتن

چون ترموپیل از دست رفت کار بریونان سخت شد. بحریّهٔ یونان که در شمال اوبه در تنگهٔ آرتمیزیون(۲) شکستی به کشتیهای ایران وارد آورده بود ناچار عقب نشسته بجنوب آتیك آمد. اهالی‌پلوپونز که دیگرفکری جزسلامت‌خودنداشتندعزم‌کردندقوای خویش را به پشت تنگهٔ کریت بکشند باین‌ترتیب راه یونان مرکزی بی‌مستحفظ ماند وایرانیان متوجّه آنجا شده کشتند وغارت کردند تا بآتن رسیدند.

حال آتن روزنهٔامیدی نشان‌نمیداد. اهالی‌این شهر تازه می‌فهمیدند شنوائی از تمیستوکل و تهیّهٔ بحریّهٔ معظّم چقدر کار صوابی بوده. اغلب مردم زن وفرزند خود را بجزایر مجاور فرستادند و خود به کشتیها پناهنده شدند هر که نخواست یا نتوانست بکشتی برود در آکروپول حصاری شد. ولی ایرانیان آکروپول را بتصرّف آورده مدافعین‌را کشتند. معابدرا آتش زدند و باین ترتیب انتقام حریق سارد راگرفتند.

جنك سالامین

نجات یونان از این مهلکه ببرکت بحریّه صورت‌گرفت. در این‌موقع کشتیهای‌یونان درتنگه‌ای که جزیرهٔ سالامین‌را از ساحل جنوبی آتیك جدا میکند قرارداشت و با وجود قلّت

---

(۱) - EPHIALTE (۲) - ARTÉMISION

عدّه دراین نقطه که عرضش بدو کیلومتر میرسد میتوانست درمقابل بحریّهٔ ایران خود آرائی کند. رأی تمیستو کل زعیم آتن بر آن قرار گرفت که کشتیها همانجا دست بکار شوند ولی با اینکه از ۴۰۰ کشتی ۱۸۰ فروند از آتن بود فرماندهی بحریّه بعهدهٔ اوری بیاد اسپارتی واگذار شده واو با این نظر موافقت نمی نمود سهل است نمایندگان پلوپونز میخواستندقوای خود را پس کشیده بحراست مملکت خویش بروند.

تمیستو کل که بیقین میدانست اگر بحریّه متفرّق شود دیگر کار چاره پذیر نیست بحیله‌ای متوسّل شد تا بحریّه را بجنك وادار نماید لذا در خفا بخشایارشا خبر فرستاد که کشتیهای یونان درصدد مراجعت اند چنانکه اگر آنها را زودتر محصور ننمایند فرصت فوت خواهد شد.

خشایارشا که همیشه منتظر بود از دشمن کلمهٔ خیانت آمیز بشنود وباور کند کشتیهای خود را فرستاده تمام مخرجهای تنگه را بست ودر نتیجهٔ این کار چاره‌ای جز زدوخورد نماند.

فردای آن روز جنگ درگرفت. خشایارشا در بلندی روی تختی از طلا درساحل نشسته وعدهٔ نابودی یونان را بخود میداد ولی شکست ایرانیان‌را بچشم خویش دید.

پیشرفت بحریّهٔ یونان‌را علّت یکی تفوّق کشتیهای صدو پنجاه پاروزنه بود و دیگر مهارت تمیستو کل که کشتیهای خود را بسرعت در جولان آورده مانند میلسیاد درماراتن بجناحین بحریّهٔ ایران حمله کرد.

کشتیهای ایران چون فضا نداشتند از ضربت تیزی کشتیهای آتن وامانده بیکدیگر نزدیك شده بهم خوردند و پاروهاشان شکست وازآن ببعد چون رشته گسیخته گردید از هرطرف مورد حمله قرار گرفته غرق شدند.

پس‌از هشت سال اِشیل (۱) شاعر یونانی درآتن تراژدی « ایرانیان » را در آورده فتح سالامین‌رانمایش‌داد. منظومهٔمزبور کیفیّت جنگرا ازقول یك‌خبرنگار

(۱) _ ESCHYLE

ایرانی چنین میآورد : «شب بپایان آمد . بحریهٔ یونان درصدد فرار نهانی برنیامد امّا چون فرشتهٔ خورشید سوار توسنهای سفید خود گردیده نورخویش را بزمین نثار کرد بانگی پرهیاهو ازجانب بحریّهٔ یونان برخاست . . . بیم سراپای وحشیان را فرا گرفت زیرا نقشی بر آمد که در آئینهٔ تصوّرشان نبود. بحریّهٔ یونان بانگ گریز نمیآورد بلکه سرودی پراز شجاعت و مردی برای جنگ میخواند . خروش شیپور همه را گرم میکرد فی‌الفور پاروها بقوّت بحرکت آمد و بآهنگی موزون سینهٔ آب ژرف را بشکافت وطولی نکشید که کشتیها پدیدار گردید . . . سروشی رسا که جنگیان را ترغیب مینمود باین بیان بگوش میرسید : ای ابنای یونان پیش بروید. وطن و فرزند وخانواده و بقاع متبرّکهٔ خدایان و تربت اجداد خود را محافظت کنید که این جنگ را قدری تمام است . کشتیها بهم میخورد . یك کشتی یونانی اشارهٔ کنار آمدن داد . . . کثرت بحریّهٔ ایران بدواً حالت سدّی داشت ولی چون کشتی های بیشماری در معبری تنگ تزاحم نموده بودند نتوانستند بهم کمك کنند و هرگاه نزدیك یکدیگر میشدند باهم تصادم میکردند وپاروها میشکست . بحریّهٔ یونان استادانه دورشان کرده میزد . کشتیها واژگون میگردید وسطح دریا را ازتخته پاره و نعش خون آلود میپوشید . ساحل و تخته‌سنگها از کشته گرانبار است . فراریان شیرازه گسیخته آنچه از کشتیها مانده بود برداشته گریختند ولی مردم یونان باپاروشکسته و تخته‌پاره میزنند ومیکوبند چنانکه گوئی گفتگو سر ماهیانی است که از تور خالی کرده‌اند. درقبّهٔ دریا ازدحامی بود از کسانی که گریه در گلوشان شکسته بود تا اینکه شب فرا رسیده دنیارا درظلمت وسکون انداخت . امّا راجع بمبلغ تلفات ما اگر ده روز صرف بکنم حساب آنرا درست نمیتوانم کرد . . . » .

پلاته (۱) و میکال (۲)

این فتح بزرگ جنگ را خاتمه نداد ولی خیالات جاه طلبانهٔ خشایارشارا درهم شکست. شاهنشاه خود مأیوس بآسیا برگشت امّا نخبهٔ قشون خویش را که سیصد هزار نفر میشد بفرماندهی

(۱) - PLATÉE (۲) - MYCALE

قوم خود ماردینوس(۱) در یونان گذاشت .

درمدّت زمستان کسی جنگ نکرد ولی دربهار سال ٤٧٩ مردم یونان قشون ۱۱۰ هزار نفره درتحت ریاست پوزانیاس(۲) پادشاه اسپارت تجهیز نمودند .قشون آتن درتحت اوامر آریستیدکه قبل ازجنك سالامین ازتبعید احضار شده بود قرار گرفت تلاقی فریقین درخاك بئوسی نزدیك پلاته دست داد و بعداز جنگ سختی که درطیّ آن قشون اسپارت و آتن در رشادت رقابت کردند ایرانیان شکست خوردند و خود ماردینوس نیز کشته شد . غلبه این بار نتیجهٔ قطعی داد و یونان اروپا را من بعد از هجوم ایران راحت گذاشت .

در همان روز جنگ پلاته قوای یونانی درسواحل آسیای صغیر (میکال) نیز فتحی کردند و مقدّمهٔ استخلاص خطّهٔ یونانی نشین آسیا را فراهم نمودند. از این ببعد یونان بجای دفاع دست بتعرّض گذاشت .

II

فرمانروائی مطلق آتن در دریا

کناره گیری اسپارت

درین مبارزهٔ مهمّ اعتبار وافتخار بخصوص نصیب دوشهر اسپارت وآتن گردید. تاآنوقت در دریاوخشکی فرماندهی با اسپارت بود . جنگیان این شهر در ترموپیل و پلاته شهرت خود را ثابت کردند . نام لئونیداس ابدالاباد معروف ماند ولی مردم اسپارت با وجود رشادت بطئی ومردّد بودند چنانکه درجنگ ماراتُن دیر رسیدند ودرسالامین تمیستوکل حیله‌ای ریخت تا بجنگشان واداشت . درپلاته نیز برای شکستن سنگرهای ایرانیان مدّتی بانتظار قوای آتن نشستند . بعلاوه درخشکی نیز قوی‌تر ازدریا بودندو بحریّهٔ اسپارت بیش از ١٦ کشتی درسالامین نداشت وحال آنکه راندن ایرانیان از دریا بیشتر محتاج بجنگ بحری بود. امّا با اینهمه ادارهٔ جنگ باز تا مدّتی در دست اسپارت ماند .

---

(۱) _ MARDONIOS (۲) _ PAUSANIAS

پوزانیاس پادشاه اسپارت قوای یونان را در تحت سرپرستی خود بمحاصرهٔ بیزانس برد و آنجا را بتصرّف آورد ولی چون شدیدالبطش و پرمدّعا بود و در کار جنگ با ایرانیان رنگ و تزویر بآب میزد متّحدین ازاو رنجیده خاطر شده برخی برگشتند و بعضی آریستید آتنی را بریاست برداشتند. اسپارت پوزانیاس را طلبیده بجرم انحراف از راه حق محکوم باعدام نمود و عاقبت الامر چون هم از سرداران خود و هم از رویّهٔ سایر اقوام یونان به تنگ آمد از جنگ کناره کرد (۴۷۸).

تفوّق آتن

باین ترتیب ادارهٔ امور بعهدهٔ آتن واگذار شد و انصاف نیز غیر از این اقتضا نمیکرد زیرا سربازان آتنی در پلاته و ماراتن بارشیدترین سربازان یونانی برابری کردند و از این گذشته آتن از حیث قوّهٔ بحری بر دیگران سر بود.

تا آنروز اهل آتن حزم و تدبیر را بکار بسته و همه جا از دنبال اسپارت میآمدند ولی در واقع و نفس الامر بدایع هوش و عزم راسخ ایشان بود که یونان را نجات داد. بعلاوه از کلّیّهٔ مردم یونان بیشتر خسارت کشیده بودند زیرا خاکشان معرض تطاول و تاراج دشمن شده و شهر شان با خاك یکسان گردید.

در بالا بردن دیوار شهر بریاست تمیستوکل عجله کردند وطولی نکشید که در پناه این حصار شهر تازه‌ای ساختند از شهر قدیم شکیل‌تر و بزرگتر. بندرگاه طبیعی پیره را پناهگاه بحریّهٔ خود قرارداده مستحکم نمودند. سال بسال کشتیهای تازه ساختند. خارجیان را ازمالیات معاف کرده باین وسیله بآتن کشیدند و کلّیّةً از حیث مهمان نوازی و کار با اسپارت تباین کلّی داشتند.

عهد دِلُس

آریستید که در بدو امر رئیس قوای آتن بود بجای پوزانیاس بفرماندهی کلّ قوی منصوب گردید و چون همه کس در برابر درستی او سر فرود میآورد اتّحادی دائمی ترتیب داده اغلب بلاد یونانی جزایر و سواحل آسیای صغیر را در آن شرکت داد (۴۷۷) این اتّحاد را عهد دِلُس نامیدند زیرا شورای آن در دِلُس شهر مقدّس قوم ایونی قرار گرفت. بلاد متعاهد نماینده‌ای بشورا گسیل میداشتند و از سهمی که میپرداختند خزینه‌ای مشترك در بقعهٔ مقدّس

آپولون ترتیب دادند. ریاست شوری و حفظ خزانه و فرماندهی قوای بحری را بعهدهٔ آتن گذاشتند. مقدار کشتی و وجه نقدی که هریك از بلاد متعاهد بایستی بدهد به تشخیص آریستید که درعدالت تالی نداشت واگذار شد. هریك ازمتعاهدین سوگند یاد کرد که من بعد با خصم همقطار خود معاملهٔ دشمن و با خیر خواه او معاملهٔ دوست بکند وباین مناسبت تخته تخته آهن بدریا انداختند یعنی تااین آهنها در قعر دریا خوابیده رعایت این قسم واجب خواهد بود.

سیمون

چند سال بعد سیمون بریاست قوای آتن و متّحدین منصوب گردید سیمون که در لیاقت بپدر خود میلسیاد فاتح جنگ ماراتن شبیه بود بسرداری شهره شد. در وصف او گفته‌اند که معناً بمردم اسپارت شباهت دارد زیرا برخلاف سایررجال آتن برسرهرمطلبی مهر ازدهان برنمیگرفت و ایراد نطق غرّا را نمی پسندید. بلکه سربازی قابل بود و در نتیجهٔ اردوکشی آوازه‌اش در همه‌جا پیچید و هم چون تموّلی سرشار داشت با بذل مال نیز محبوب مردم گردید. همیشه در خانه‌اش باز بود و برای سکنهٔ آن حول وحوش سه سفرهٔ گسترده داشت و اتباع او درکوچه‌ها بفقرا لباس و پول میدادند. میگویند سیمون حصار املاك خود را برداشت تا هرکه بخواهد بباغ وی رفته میوه بچینند.

ازآنجا که سیمون نیزمانندآریستید ازاشراف بودمبارزمیدان تمیستوکل شد. تمیستوکل با همهٔ خدماتی که بآتن کرده‌بوددشمنان زیادی داشت لذا بااستراسیسم سال ٤٧١ تبعید گردید و چون بتهمت رابطهٔ با ایرانیان گرفتار آمد عاقبت بدربار شاهنشاه ایران پناه برد. از آن ببعد نفوذ سیمون در میان اهـالی ذیحقوق آتن نظیر نداشت.

راندن ایرانیان از دریای اژه

تقریباً در ظرف پانزده سال (از ٤٧٦ تـا ٤٦١) سیمون در حوزهٔ بحر اژه اردوکشی داشت. گاه با ایرانیان میجنگید وگاه با مردمی ازیونان که‌عهد دِلُس رانقض کرده‌میخواستند ازاتّحاد با آتن دست بکشند. درآغاز کارایرانیان را باوجود مقاومت‌سخت ایشان

از تراس راندند. سردار قشون ایران بوژس(۱) که در شهر مستحکم ایون واقع در مصبّ رود استریمون(۲) محصور شد شهر را آتش زد و خود را با تمام بستگان سوخته مرگ را بر تسلیم ترجیح داد (۴۷۶). پس از آن سیمون دامنهٔ جنگ را بساحل آسیای صغیر کشانید و در یك روز قوای ایران را که در مصبّ رود اریمدون(۳) واقع در جنوب آسیای صغیر بودند هم درخشکی و هم در دریا شکست داد (۴۶۵) و استیلای ایران را بر ساحل آسیای صغیر از میان برد.

تبدیل عهد دِلُس بفرمانروائی مطلق آتن

بتدریج هرچه از خطر هجوم ایرانیان کاسته میشد دادن پول و کشتی بر متعاهدین تکلیف شاقّ آمده درصدد بر میآمدند پای خود را از عهد دِلس کنار بکشند. سیمون رضا داد که عوض کشتی پول بدهند ولی کسانی را که ازاین کار نیز سر باز زدند بشدّت تنبیه کرد.

نخست ناکزوس(۴) که از جزایر سیکلاد بود در برابر دعوی آتن علم مخالفت برافراشت ولی تحت محاصره آمده مسخّر شد (۴۶۷). بلاد یونانی آسیای صغیر طوعاً او کرهاً ناگزیر بودند که در این عهد شرکت کنند و هریك حصّه‌ای بپردازند. تازوس(۵) جزیرهٔ بزرگ شمالی که برسر معادن طلای تراس با آتن سربسر میگذاشت پس از سه سال جنگ نیست ونابود گردید (۴۶۳) یعنی حصارخودراخراب کرد و کشتیهای خویش را تسلیم نمود و مبلغ هنگفتی غرامت داد.

باین ترتیب عهد دِلُس رفته‌رفته بفرمانروائی مطلق آتن مبدّل گردید. خزانهٔ مشترك را از دِلُس بآتن فرستادند. شورای متعاهدین دیگر منعقد نشد. متّحدین کلّیّةً خلع اسلحه شدند وبا ایشان معاملهٔ رعیّتی بعمل آمد مثلاً مردم کالسیس(۶) واقع در جزیرهٔ اوبه مکلّف بودند سوگند ذیل را یاد کنند: « من ازملّت آتن وجهاً من‌الوجوه جدا نخواهم شد نه‌درخفاونه‌آشکار. نه‌قولاً ونه عملاً. اگر کسی از آتن

(۱) ـ BOGÈS (۲) ـ STRYMON (۳) ـ EURYMÉDON (۴) ـ NAXOS
(۵) ـ THASOS (۶) ـ CHALCIS

جدا بشود من باو اطاعت نخواهم نمود . هرگاه کسی درینکار اخلال کند من سرّ اورا با آتن فاش خواهم کرد . خراجی‌را که آتن تعیین کند خواهم پرداخت . بهترین و صدیق‌ترین متّحد آتن خواهم بود هر گاه کسی بملّت آتن صدمه‌ای برساند بکمك ومدافعهٔ آن ملّت خواهم شتافت واوامرش رااطاعت خواهم کرد » .

اصلاح آرئوپاژ

نفوذ سیمون باوجود پیشرفتهائی که کرده‌بود در آتن میکاست زیرا باتلوّن این ملّت مشکل‌بود کسی‌بتواند مدّتی‌مدیدمورد لطف اوباشد ودرین موقع رؤسای تازهٔ فرقهٔ‌عامّه کـه افیالت وپریکلس بودند آبروئی بیش‌ازسیمون داشتند . افیالت‌وپریکلس غیبت سیمون‌را غنیمت شمرده اصلاح آرئوپاژ را ازتصویب ملّت گذرانیدند (٤٦٢) .

آرئوپاژ در اوان هجوم ایرانیان مقام مهمّی‌را حائزشده اقتدارش بحدّی که قبل‌از اصلاحات سولون داشت رسیده بود ولی‌چون اعضای آن‌فقط ازنجبازادگان بودند این نکته درنظرفرقهٔ عامّه مستحسن نمی‌آمد . اصلاح‌سال ٤٦٢ اختیارات سیاسی آرئوپاژ را یکباره سلب نمود وفقط رسیدگی بگناهان کبیر را بجهة وی باقی گذاشت این اصلاح‌هم آخرین ضربتی بود که بوضع حکومت قدیم واردشد وهم‌سکتهٔ بزرگی که در کارسیمون مقتدای اعاظم پدید آمد .

اختلاف بااسپارت

دوفرقهٔ آتن‌درباب رویّه‌ای هم که میبایستی بالنّسبه باسپارت اختیار نمایند موافقت نداشتند . سیمون و اشراف کـه از عادات مردم اسپارت تمجید مینمودند طرفدار مماشاة بـا آن شهربودند ولی فرقهٔ‌عامّه میگفت‌چون اسپارت بحشمت وشوکت آتن‌غبطه‌میخورد ازاوباید برحذر بود .

دراین اثنا حادثه‌ای فجیع درلاکونی روی داده زمین‌لرزه اسپارت را خراب کرد (٤٦٤) . ازآن‌پس طغیان بود که برضدّ مردم اسپارت بر پا میشد بالخاصّه درمسنی‌که عاصیان در کوه ایتوم(١) ملاذی منیع تهیّه کرده‌مدّتی مدیددرمحاصره مانده تسلیم‌نشدند . عاقبت مردم اسپارت‌عاجز گردیده ازملّت آتن کمك‌طلبیدند.

---
(١) _ ITHOME

آتن بصوابدید سیمون چهارهزار سرباز بکمك فرستاد ولی اسپارت پس از چندی سربازان آتنی را باین بهانه که دیگر احتیاجی بآنها ندارد دست بسر کرد. مردم آتن این واقعه را اسباب وهن خود دانسته بغضب آمده و از سیمون تلافی نموده بااستراسیسم اورا نفی بلد کردند (٤٦١). جنگ فیمابین اسپارت و آتن در گرفت و چندین سال درتمام یونان گرم کشتار گردید زیرا هریك از این دوشهر رادر آن سرزمین هواخواهانی بود عاقبت چون درسال ٤٥٧ قشون آتن در تاناگرا[1] واقع در بئوسی از قوای اسپارت شکست خورد پریکلس[2] شخصاً اسباب مراجعت سیمون را فراهم کرد وسیمون متارکهٔ پنجساله فیمابین دوبلده رقیب بامضا رسانید (٤٥١).

آخرین اردوکشی سیمون

سیمون طرفدار اتّحاد مردم یونان ودشمن کینه جوی ایرانیان بود و درنظر داشت که دست ایشان را بالکلّ از بحر الرّوم کوتاه کند لذا همینکه عهد متارکه بااسپارت بسته شد لشکری برضدّ قبرس تدارك کرد وشاید هم میخواست که از آنجا بمصر برود ولی اردوکشی تازه شروع شده بود که سیمون وفات نمود (٤٤٩).

صلح کالّیاس[3]

مردم آتن ازجنگ باایرانیان که متجاوز از چهل سال دوام کرد به تنگ آمده بودند. دراینمدّت در دریای اژه اغلب پیشرفت باآنها بود ولی دراردوئی که بمصر کشیدند بسیار ضرر وخسارت بردند (٤٥٥). چون سیمون بدرود زندگانی گفت مصلحت چنان دیدند که باخشایارشا ازدرآشتی درآیند لذا سفارتی بریاست کالّیاس از آتن رهسپار شوش شد. کالّیاس عهد صلحی باین مضمون با شاهنشاه گذاشت که « شاهنشاه بساحل غربی آسیای صغیر کشتی نفرستد وقشون ازمسافتی که بااسب تقریباً یك روز تاساحل فاصله داشته باشد جلوتر نیاید » باین ترتیب ایرانیان از خیالات دور ودراز سابق خود دست کشیدند وسلطهٔ آتن را بر دریای اژه شناختند. عهد کالّیاس جنگهای مدی را خاتمه داد (٤٤٨).

---

(١) ـ TANAGRA (٢) ـ PÉRICLÈS (٣) ـ KALLIAS

آرامش یونان

چیزیکه باقی مانداین‌بود که یونان راآرام‌کنند زیرا چیزی نمانده بودکه متارکهٔ سال ۴۵۱ منقضی گردد واینکاربالخاصّه بر عهدهٔ پریکلس بود که ملّت آتن صلاح اندیشیهای او را بیش از دیگران میپذیرفت پریکلس در بدو امر خیال بلندی داشت ومیخواست انجمن بزرگی از نمایندگان تمام یونان بآتن دعوت کند ومجمع‌صلح‌ترتیب بدهد و ازتمام اقوام خواست که سفیری بدانجا گسیل دارند ولی مردم یونان دوره‌ای‌را که پهلوبپهلوی‌یکدیگرداده باایرانیان‌میجنگیدند فراموش‌کرده‌تصوّرمینمودند که اجابت دعوت پریکلس درحکم تصدیق تفوّق آتن میباشد مخالفت اسپارت این تیر را بسنگ آورد و مجمع تشکیل نگردید. لذا جنگ در۴۴۷ ازنو شروع شد ولی هیچیك از فریقین مزیّتی ازخود بروز نداد. او به طغیان کرد پریکلس آنرا مطیع نمود ولی ساخلوی آتن را از بئوسی و مگار راندند. عاقبت متارکه‌ای سی ساله فیمابین آتن و اسپارت منعقد شده قرارداد آتن ازمگاروبنادری که در آکائی داشت دست بکشد (۴۴۵) باین‌ترتیب آتن‌تفوّق برّی را باسپارت‌واگذاشته تفوّق بحری خود را حفظ کرد. تصوّر میشد که صلح با این شرایط قوامی بگیرد وفی الواقع نیزچهارده سال طول کشید.

درظرف این مدّت قلیل‌آتن براهنمائی‌وحسن ادارهٔ پریکلس بمنتهای عمران وآبادی خود رسید.

فصل هفدهم

آتن در عهد پریکلس. حکومت عامه در آتن

ادارهٔ امور آتن تقریباً بیست سال (۴۲۹ ـ ۴۴۹) بدست پریکلس بود ولی نه مانند طغاة بلکه رزانت رأی اومردم‌را بر آن میداشت که بیش‌از کلّیّهٔ‌مشاورین خود رأی و عقیده او را بموقع اجرا گذارند. رساترین ایّام حکومت عامّهٔ آتن همین دوره میباشد. اقتدارات عالیه در دست محضر عموم مردم ذیحقوق قرار گرفته

زندگانی‌سیاسی بانهایت‌انتظام گرم کاراست . مردمان ذیحقوق قسمت قلیل‌سکنه را تشکیل میدهد و جزءِ عمدهٔ آن مرکّب از بندگان یامردمانی است که اصلاً خارجی بوده اند .

آتن بعد از جنگهای مدی

چون جنگهای مدی بپایان آمدآتن برشاهنشاه ایران فایق آمده و اختیار مطلق دریا را بدست گرفته مافوق تمام بلاد یونان قرار داشت غلبه در مردم این بلده حسّ اعتماد بنفس دمیده و در اقدام بهرکار تازه ای جرئت داده بود . توسیدید این نکته را اززبان یکی از دشمنان آتن میآورد : « آتنی آنچه راکه بدست‌آورده مصرف نمیکند جزباین نظر که نتیجه ای بهتر کسب کند و هنوز فکر را درست نپرورانده که باجراء گذاشته‌است » . مردمآتن که بشهرخود میبالیدندعزم‌کردندکه درراه صیانت تفوّق آن برسایربلادیونان‌ازهیچ چیزدریغ ننمایندومدام برتموّل‌وجمال آن‌بیفزایند .

مردی که نزد اهالی آتن نفوذ و اقتدارش بیش از همه بود و برتمدّن آتنیها ریاست نمود پریکلس بود .

پریکلس

پریکلس درحوالی‌سال پانصد متولّد شده ومانند عموم رجالی که تاآنروز درآتن مقامی را احراز کرده بودند نجیب زاده بود . پدرش کزانتیپ(۱) فاتح میکال و مادرش خواهرزاده کلیستن بود . بنا براین نژاد پریکلس حکم میکرد که در رأس فرقهٔ عامّه قرار گیرد . معلّمین ایّام صباوت پریکلس چند نفر از داناترین مردم یونان بودند مانند آناکزاگور (۲)فیلسوف که باوآموخت چگونه در کلّیّهٔ امور با متانت استدلال نماید .

روزی پریکلس دردریابود کسوفی‌پدیدآمد. ملاّحان‌را ترس گرفت پریکلس بانهایت آرامی قبای خود را در برابر چشم ناخدا کشیده گفت : « آیا چیزمهیبی می بینی » . ــ نه . ــ « بسیار خوب . میان قبای من و آنچه شمس را حائل شده

---

(۱) ـ XANTHIPPE (۲) ـ ANAXAGORE

فرقی نیست جز اینکه آن بزرگتر است ».

پریکلس یکی از زعمای فرقهٔ عامّه گردیده طولی نکشید که با هوش عالی و دانش و بلاغت خود ممتاز آمد. بعضی بر او گمان بد میبردند که میخواهد از پیزیسترات تقلید کند وشباهتهائی فیمابین آندو پیدا میکردند ومیگفتند خیال طغیان در سر می پزد. پریکلس برای اینکه سوء ظن را مرتفع کند و به بلای استراسیسم گرفتار نیاید در رفتار خود حزم و تدبیر را بکار بسته از خود نمائی پرهیز کرد. در محضر ملّت بندرت بنطق می پرداخت و چون فقط در مواقع مهمّ لب میگشود او را به کشتی سالامین تشبیه کردند که فقط در اعیاد بزرگ در دریا بود.

رفتار آرام و برازندهٔ پریکلس همه را باحترام وادار میکرد و بهمین جهت او را اُلمپی لقب دادند.

پس از مرگ سیمون پریکلس راهبر مسلّم حکومت آتن گردید. عنوان خاصّی اختیار ننمود ولی تقریباً هرسال بسمت فرماندهی قشون انتخاب شد. توسیدید مورّخ که همعصر او بوده پایهٔ اقتدار پریکلس واعتمادی را که مردم آتن باو داشتند بخوبی نشان داده میگوید:

« خصایل حمیده ونظر ثاقب وبیغرضی کامل پریکلس را در آتن مطاع ومتّبع ساخت. پریکلس درموقع دلالت قوم نظرخاصّی اعمال نمی‌کرد وچون اعتبارخود را بوسائلی مشروع کسب کرده بود احتیاجی نداشت که ازملّت مزاجگوئی کند بلکه مقامش اورا مجازمینمود که بهوی‌وهوس ملّت وقعی نگذارد. هروقت میدید مردم آتن بتهوّری نابهنگام دست زده‌اند بمقام اخافه وانذاربرمیآمد وچون‌مشاهده مینمود که بیجهت افسرده و مأیوس شده‌اند بحالشان میآورد.

خلاصه حکومت عامّه اسماً وجود داشت ولی در واقع پریکلس که در رأس افراد ذیحقوق قرار گرفته بود حکومت میکرد. »

حکومت پریکلس

پریکلس نه بحکومت آتن دست زد نه بسیاست آن. پیشینیان او ازآریستید و سیمون تا تمیستو کل و کلیستن آنچه کرده بودند پریکلس دوام داده بکمال رسانید. در خارجه سعی داشت که استیلای آتن را بر دریای اژه حفظ کند و مشیّد سازد.

از این رو متعاهدین عاصی را مانند سیمون بسختی تنبیه نمود. در داخله میخواست حکومت عامّه مسمّائی پیدا کند لذا تدابیری بکار زد که ملّت بتواند واقعاً در ادارهٔ امورجمهور شرکت نماید. بالاخره جشنها را رونقی عظیم داد و آثار پاینده را چنان شکوه وجلالی بخشید که آتن درانظار پایتخت عالم یونان قلم رفت پس درین موقع که درخشان ترین ازمنهٔ تاریخ آتن میباشد باید در صدد تحقیق مدنیّت آتن برآمده تمام تظاهرات آنرا از جامعه وحکومت و عادات و اخلاق و کار و ادب و هنر در نظر گرفت.

I

مردم آتن. افراد ذیحقوق. سکنهٔ خارجی‌الاصل. بندگان

حکومت و مردم

چرخ ادارهٔ امور آتن از دورهٔ اصلاحات کلیستن در راهی میگردید که بقول افراد ذیحقوق‌بلد حکومت عامّه نام داشت. منظور ازحکومت عامّه آن بود که افراد ذیحقوق نه مطیع یکنفر میباشند و نه اوامر عدّهٔ مختصری‌را می‌پذیرند بلکه اطاعت ازقوانینی‌میکنند که خود گذاشته‌اند وعلاوه‌براین عموم مردم بالنّسویّه درحکومت بلد شرکت دارند. امروز نیز درممالکی که مانند فرانسه وانگلستان حکومت عامّه برقراراست وضع بهمین‌منوال میباشد امّا حکومت عامّهٔ آتن باآنچه امروزدیده میشود تفاوت کلّی دارد. اختلاف نخست در تشکیل جامعه ظاهر میشود بدین معنی که در فرانسه مثلاً باستثنای مشتی اجنبی همهٔ مردم از حقوق سیاسی بهره‌مند میشوند ولی در آتن صاحبان حقوق جزء کوچکی از سکنه بوده و قسمت عمدهٔ مردم را سکنهٔ خارجی‌الاصل و بندگان تشکیل میدادند و همه یك مقام نداشتند.

صاحبان حقوق
محصّلین فنّ نظام

کلّیةً کسانی که پدر و مادرشان اصلاً از خاك خود آتن برخاسته صاحب حقوق شمرده میشدند و در حکومت بلده حق شرکت داشتند. چون بسنّ هجده میرسیدند نامشان در دفتر ناحیه‌ای که در آنجا سکنی داشتند ثبت شده عنوان ذیحقوق میگرفتند. هر فرد ذیحقوق نامی مرکّب از اسم خود و پدر و مسکن داشت مثل پریکلس گزانْتیپ کولاژینْ. جوانی که در سلك صاحبان حقوق در میآمد قبلاً بایستی پاره‌ای تکالیف‌را انجام بدهد بدین‌معنی که دو سال با اقران‌خود در تحت‌فرماندهی صاحبمنصبان فنّ‌نظام بیاموزد. محصّلین درسال‌اوّل نزدیك آتن ساخلو بودند. پس از آن در برابر ملّت سان داده اسلحه میگرفتند وسوگند ذیل‌را یاد مینمودند:

« قسم یادمیکنم‌که اسباب توهین این‌اسلحهٔ مقدّس‌را فراهم نیاورم وهیچگاه جای خود را در جنگ ترك نگویم. در راه خدایان و آشیانهٔ‌خود چه تنها و چه باتّفاق‌سایرین جنگ کنم. تا من حیات دارم ازقدروطنم‌کاسته نخواهد شد بلکه مقتدر تر و زورمند تر خواهد گردید. حزم و تدبیر اولیای امور هرفرمانی بدهد باجرا خواهم رسانید. کلّیهٔ قوانین را چه‌آنها که فعلاً مجری هست وچه‌آنها که ملّت‌وضع خواهد کرد اطاعت‌خواهم نمود. هرگاه کسی بخواهدقوانین‌را واژگون نماید یامطیع‌آن نشود تحمّل نخواهم کرد بلکه برای‌حفظ‌آنها یاتنها یاباسایرین بجنگ خواهم پرداخت. آئین اجداد خود را محترم خواهم داشت ».

محصّلین درسال دوّم درقلاع سرحدّی ساخلومیدادندودراردو خدمت میکردند. بالاخره پس ازبیست سالگی از تمام حقوق اجتماعی برخوردار میشدند.

قلّت عدد
صاحبان حقوق

کسانیکه میخواستند درشمارصاحبان حقوق‌آتن درآیند در اوایل امرچندان اشکالی درکار نداشتند ولو اینکه مادرشان مثل مادر تمیستوکل وسیمون خارجی باشد. درعهد کلیستن بسیاری از سکنهٔ شهر که اصلاً خارجی‌بودند ذیحقوق شناخته شدند. امّا درعهد پریکلس مردم آتن در اعطای این حق که مزایائی دربرداشت سختی میکردند و بسعی خود پریکلس این مطلب گذشت که هرکس بخواهد جزءِ صاحبان حقوق

بشمار بیاید باید ازپدر ومادر آتنی متولّد شده باشد . از آن ببعد درصورت اسامی صاحبان حقوق بدقّت تجدید نظر بعمل آمده عدّهٔ صاحبان حقوق همچنان از حدّ قلیل تجاوز ننمود چنانکه مسلماً درتمام آتیك ازسی‌چهل‌هزار نفر تجاوز نمینمود .

سکنهٔ خارجی‌الاصل

با وجود این مردم آتن بیکسانی که از خارجه آمده در خاك ایشان متوطّن میشدند روی‌خوشی نشان‌میدادند . این‌اشخاص مادون صاحبان حقوق بودند و کاری باداره‌ٔ بلد نداشتند و سهمی‌از آن‌نمیبردند . اگر کسی‌فرد ذیحقوقی‌را میکشت‌عقوبتش‌اعدام‌واگر یکی از سکنهٔ خارجی‌الاصل‌را بقتل میرسانید مجازاتش تبعید بود . امّا خانواده و اموال سکنهٔ خارجی الاصل کاملاً مصون ومحروس میماند و صاحبان حقوق ایشان را در جشنهای مذهبی خود میپذیرفتند تا برسانند که آنهارا هموطن خویش میدانند . ایشان نیز ظروف مقدّس را برداشته جزء دسته راه میافتادند و دخترانشان بر سر کهنه چتر میگرفتند . بعضی از سکنهٔ خارجی‌الاصل آتن تموّلی سرشار بهم زده محسود دیگران شدند مثل آن دوست‌پریکلس که ازوطنش‌سیراکوزحرکت‌کرده درپیره اقامت گزیدو کارخانهٔ اسلحه سازی بزرگی را راه برد امّا بعد از اواولادش ورشکستند ویکی ازآنها موسوم به لیزیاس(۱) بجهة امرارمعاش بنوشتن صورت مرافعه مشغول شد و از این راه شهرتی تحصیل نمود .

سکنهٔ خارجی‌الاصل ملزم بودند که در ازای مزایائی که بلد در بارهٔ ایشان قائل شده همان تکالیف مالی و نظامی را انجام دهند بلکه عوارض فوق العاده نیز بپردازند .

بندگان

قسمت عمدهٔ سکنهٔ آتیك بندگان‌بودندکه عدّه‌شان بده مقابل صاحبان‌حقوق میرسید . بندگان را اصل متفاوت بود . برخی درخود آتیك ازغلام و کنیز متولّد شده وبعضی در نتیجهٔ حوادث به بندگی افتاده بودند مثلاً بدست دزدان دریائی افتاده یا درجنگ اسیر شده وبه زرخریدی‌آتنی آمده بودند .

(۱) ـ LYSIAS

بندگان نیز با هم تفاوت داشتند. گروهی خدمت دولت کرده درحکم مأمور نظمیّه بودند یا در کارخانهای عمومی ومعادن کار میکردند. دیگران کاراشخاص مختلفه را انجام میدادند. مردم آتن بحکم همان عادت قدیم رقیّت را مشروع ولازم میشمردند و بعقیدهٔ ایشان چون بنده کار میکرد مردم آزاد مجالی یافته بکار های بلده میرسند. بعلاوه مانند سایراقوام بنده‌راملك مالك دانسته وبمنزلهٔ متاعی شمرده خرید و فروش میکردند ولی با اینهمه قانون آتن قاتل بنده را مجازات میداد و بنده‌ای را که مورد آزار واذیّت باشد مجاز میکرد که بمعبدی پناه ببرد و بست به نشیند و از آقای خود بخواهد که او را بشخص ملایمی بفروشد.

خارجیان ازاین تسهیلات تعجّب میکردندچنانکه نویسندهٔناشناسی میگوید: «در آتن چنان آزادی به بندگان داده‌اند که نمیشود باور کرد. کسی مجاز نیست بنده را در کوچه بزند. بنده برای شما تواضع نمی کند اگر میخواهید بدانید این عادت از کجا آمده حالا بشما میگویم. اگر عرف براین جاری شده بود که آزادی بتواند بنده را بزند اغلب اتّفاق میافتاد که شخص عوضی بگیرد ویك آتنی را بزند زیرا درین جا سر و وضع یك آتنی با بندگان فرقی ندارد». آقائی که میخواست در ازای خدمت پاداش به بندهٔ خود بدهد او را آزاد مینمود.

بندهٔآزاد شده همان حقوق سکنهٔ خارجی‌الاصل را دارا میشد ولی بازبوجهی به آقای سابق خود وابستگی داشت و بی اجازهٔ او حقّ مزاوجت را دارا نبود.

ادارهٔ مستقیم بلد

همچنانکه جامعهٔ آتن با جامعه ملل امروز دنیا فرق داشت حکومت آن نیزبا حکومت عامّهٔ امروز متفاوت بود. درین عصرصاحبان حقوق نمایندگانی انتخاب میکنند وحقّ‌قانون‌گذاری را بآنها وامیگذارند. ادارهٔ امور مملکت را بچند وزیر که عموماً ازمیان وکلا انتخاب میشوند می‌سپارند و این وضع را حکومت انتخابی می‌نامند.

امّا صاحبان حقوق آتن که عدّه‌ای قلیل بودند این مطلب را باعث وهن خود میدانستند که ادارهٔ مهمّات ملکی را از خود سلب نموده بدیگری بدهند لذا در موقع وضع قوانین همه گردآمده مباحثه میکردند ورأی میدادند وهمه میتوانستند

اجرای آن را بعهده بگیرند . این وضع را که مستقیماً از طرف ملّت و بدون انتخاب مبعوث انجام میگرفته ادارهٔ مستقیم نامیده‌اند .

محضر ملّت

صاحبان حقوق ابتداء در میدان خرید و فروش و در عهد پریکلس درپنیکس[1] که مقابل آکروپول وروی تپّه‌ای قرار داشت جمع میشدند . جلسات هر سه چهار ماه یکبار منعقد میشد . در مواقع مهمّه جلسهٔ فوق‌العاده تشکیل میدادند . چون صدای شیپور برمیخاست صاحبان حقوق خود را میرسانیدند . چه آنها که درشهر بودند و چه آنها که در خارج شهر عموماً حقّ حضور داشتند ولی بسیاری ازایشان وبخصوص آنها که درخارج شهر بودند نمیآمدند چنانکه عدّه حضّارمعمولاً هیچوقت ازپنج هزار نفر بیشتر نمیشد .

مردم پرگوی آتن وقت خود را بگشت تلف میکردند تا موقع انعقاد جلسه برسد و چنانکه امروز مردم در قهوه خانه ها میمانند در دگانهای سلمانی معطّل شده سر موقع نمیرسیدند تا آنجا که حوصله اولیای امور تنگ میشد . آنوقت ژاندارم سیت که مأمور نظم شهربودند باطنابهای قرمزرنگ دورکوچه ها میافتادند و مردم را به پنیکس میراندند .

این محوّطه یك مدخل بیشتر نداشت وچون همهٔ افراد ذیحقوق ازآنجا وارد میشدند تفتیش کارسهلی بود . دیرآمدگان را علامت قرمزی در پشت میگذاشتند و جریمه میکردند .

در بدو جلسه قربانی بعمل میآمد . منادی دعا میخواند و کسانی را که در اغفال ملّت سعی‌کنند نفرین میفرستاد . غرض ازتشکیل جلسه معمولاً وضع قانون بود . منادی لایحه را عنوان میکرد و بعد میپرسید کی اجازهٔ نطق میخواهد . هر فرد ذیحقوق حقّ نطق داشت . ناطق روی سکوئی سنگی برمیآمد . ازآنجا همه را میدید و همه کس گفته او را می‌شنید . تاجی از مورد بر سر داشت که او را مصون ازتعرّض مینمود . حضّارکه مفتون فصاحت بودند درعهد پریکلس سکوت

(۱) ـ PNYX

اختیار کرده با رغبت گوش فرامیداشتند و بابلندکردن دست رأی میدادند. رأئی که داده میشد بر گشت نداشت. محضر نه تنها قانون میگذاشت بلکه سیاست خارجی نیز با آن بود. تکلیف جنگ وصلح را معیّن مینمود. عهود را تصویب یا ردّ میکرد. انتخاب اولیای امور وکلّیةً زمام امور حکومت را در دست داشت. البتّه این ترتیب خالی از مخاطره نبود زیرا ملّت تند و سریع التّأثر آتن اغلب فکر نکرده رأی میداد لکن سعادتش دراین بود که پس از جنگهای مدی قائدی دانا مانند پریکلس پیدا کرد.

شوری و اولیای امور

از آنجا که ملّت نمیتوانست هر روز دورهم جمع بشود وفرصت کافی نیز نداشت تا تمام لوایح قانونی را بدقّت مطالعه کنند و از این گذشته کلّیۀ مسائلی را که در فواصل جلسات اتّفاق میافتاد قادر نبود قطع وفصل نماید شورائی مرکّب از مردمان ذیحقوق قرار داد بدین ترتیب که بقرعه پانصد نفر انتخاب گردیده بده شعبه منقسم شده هر قسمت در یك عشر سال امور را بدست میگرفت وچون سال بپایان میآمد انتخابی از نو بعمل میآمد وهیچکس بدیگری حسد نمیبرد.

اولیای امور بکسانی اطلاق میشد که اوامر ملّت را اجرا مینمودند و از این جمله ولاة نه گانه وفرماندهان قشون بودند و سایر کارگذاران بیشمار که رتبه‌ای پائین تر داشته. مراقبت در مراسم عبادت و ریاست محاکمه با ولاة واداره واقعی بلد با فرماندهان قشون بود.

از آنجا که ملّت پرهیزمیکرد یك عدّه‌را همیشه برسر کارباقی بگذاردتجدید مشاغل را روانمیدانست وهم ازآنجا که نباید تنهاصنف مخصوصی‌ازصاحبان‌حقوق خواستار عمل بشوند انتصاب باقرعه بعمل میآمد و راه آن چنان بود که اسامی هر نامزد را بر رقعه ای نوشته در ظرفی میریختند در ظرف دیگر باقلای سفید وسیاه آورده ازهر دوظرف درآن واحد ازهردو برمیداشتند. آنکه رقعۀ اسمش با باقلای سفید بیرون میآمد برگزیدۀ ملّت بود.

از آنجا که بااین‌طرزممکن‌بود مردمی‌عاری از کار انتخاب‌شوند‌نصب‌فرماندهان

قشون را از این قاعده بر کنار داشته انتخاب ایشان را بمحضر عموم واگذاشته و تجدید آنرا نیز جائزمیشمردند زیرا بخصوص عدم لیاقت رؤسای قشون بلده را بخسرانی عظیم گرفتار میساخت .

ملّت درکار اولیای امور سخت نظر مینمود و محضر عموم ملّت حقّ عزل آنها را دارا بود . هر فردی میتوانست بر ایشان دعوائی اقامه نماید . اولیای امور چون دورهٔ خدمتشان بسر میرسید حساب میدادند . کزنفون مورّخ چنین آورده است که « ملّت بگمان خود رفتاری با اولیای امور دارد که من با بندگان‌خویش معمول میدارم » .

قضاة

ملّت نه تنها زمام امور را در دست داشت بلکه احقاق حقّ را نیز بعهده خودگرفته بود . هرسال‌ازمیان مردمان ذیحقوق ششهزارنفربقرعه بیرون‌آمده سمت قضا می‌یافتند وبعد به شعب پانصد نفره منقسم میشدند. چون‌محاکمه‌ای بمیان میآمد صبح‌همان روز یکی‌ازشعب بقرعه معیّن‌شده در تحت ریاست یکی از ولاة برسیدگی میپرداخت . دفاع باخود مقصّر بود واگر توانائی اینکار را در خود نمی‌دید نطق نویسی لایحه ترتیب داده اواز بر مینمود . ناطق را دردوام بیان خودآزاد نمیگذاشتند بلکه ساعت آبی درمحکمه قرار داده بودند که چون آب از ریزش میافتاد نطق نیز خواه ناخواه خاتمه می پذیرفت . اعضای‌محکمه مانند هیئت منصفهٔ امروز بدون‌مشورت رأی میدادند یعنی مهره‌ای فلزّی درظرفی میانداختند ونظرقاضی باعتبارعرف ازشکل مهره‌آشکار میگردید . از آنجا که مخالفین حکومت عامّه محاکم ملّی را نمی‌پسندیدند آریستوفان (۱) شاعر مضحکه نویس‌قضاة را اینطورمسخره‌کرده‌که قاضی بی فکر بدیهه‌گوی‌مانند سفیهی بقدر سنگریزهٔ کنار دریا مهره جلوی خود ریخته و باکمال خودپسندی متکبّرانه در محکمه جلوس کرده میگوید : « آیا اقتدار من بپایهٔ زئوس نمیرسد وحال آنکه از من نیز مانند زئوس یاد میکنند ؟ » .

(۱) - ARISTOPHANE

وقتیکه قضاة همهمه دارند عابرین میگویند : « جلّ‌الخالق ! چقدر محکمه رعد خودرا بغرّش میآورد ! »

محکمهٔ آتن برخلاف امروز درصورتی مقصّررا دنبال مینمود که شکایتی درباب او برسد ولی شاکی هرکه خواهد گو باش . اگر متّهم محکوم میشد یکقسمت از اموالش به شاکی میرسید . این رسم بفساد منجر گردید . و ارباب شکایتی پیدا شدند که افتراء زدن را کسب خود قرار دادند .

اجرة

کسانیکه تموّل زیاد نداشتند بطیب خاطر از کار دست نمیکشیدند تا در محضر عمومی یامحکمه حاضر شوند لذا پریکلس چنین بفکرش رسید که اجرتی درحقّ هریك منظوردارد . این اجرة هرچند کاملاً جای ضرر راپر نمیکرد ولی لااقل اسباب تشویق بود که فقرا نیز اموزجمهوررا مهمل نگذارند . این امر شبیه آنست که امروز در بسیاری ازحکومتهای عامّه بجهة وکلا حقوقی معیّن شده است .

درآغاز کار جز بکسانی که عضو محاکم یاعضو شوری بودند وهمچنین به بعضی از کارگذاران امور اجرة نمیدادند ولی پس ازمرك پریکلس قراردادند که بهرکس که درمحضر عمومی حضور بهم برساند سهمی بپردازند .

منابع واردات

بنا بر آنچه گذشت دولت خرج زیادی داشت . محلّ مخارج گمرك وعوارضی بود که بامتعهٔ‌ورودی می‌بستند . بعلاوه بعضی اوقات حکومت بمتموّلین خدمتی رجوع کرده تکفّل مخارج آنرا بعهدهٔ ایشان میگذاشت از قبیل تجهیز کشتی صد و پنجاه پارو زنه یا تهیّهٔ یك نمایش اخلاقی . هر یك از اغنیا که خدمتی بوی رجوع میشد مهما امکن سعی داشت بخوبی انجام بدهد تانامش ببزرگی ببرند .

ازآنجا که حکومت تحمّل زیاد باغنیا نمیتوانست کرد تادشمن حکومت عامّه نشوند معادن نقره لوریون ومعادن طلای تراس را ممرّ عمدهٔ عواید خود قرارداده ازسکنهٔ خارجی‌الاصل ومتّحدین نیز مالیات گزافی میگرفت .

حیازت مواقع مهمّه

ازآنجا که جزءِ اعظم عوائد آتن از خارجه (از متّحدین یا از تراس) میآمد حکومت ناگزیر بود که سیادت بحری خود را حراست کند و متّحدین را در دست داشته باشد علیهذا پریکلس حیازت مواقع مهمّه را در خارج مملکت بسط داد. مواقع مزبور بجهة بقای شأن ومقام آتن اهمیّت زیادی داشته و شامل جزیره اوبه و آمفیپولیس[1] در تراس و کرونز نزدیك داردانل وجزایر ناکزوس ولمنوس وآمبروس بوده است. اما کن مزبوره بااراضی که سایر مردم یونان عمارت کردهاند این تفاوت را داشت که بلادی مستقل نبوده بلکه فقط پیش جنگی ازآتن شمرده میشد. سکنهٔ آن جزءِ صاحبان حقوق آتن بشمارآمده مطیع قانون آن شهر بودند وعادةً ازمیان کسانی انتخاب میشدند که چندان ثروت نداشته واینکار را وسیلهای خوبی میدانستند تا علاقهای بهم به بندند وتموّلی بدست آورند.

اهالی آتن. وضع حکومت.

کلّیهٔ اهالی آتن چهآنها که درمحل سکنی داشتند وچهآنها که بحیازت مواقع مهمّه بخارج میرفتند بطرزحکومت خود میبالیدند وآنرا یگانه ترتیبی که شایستهٔ مقام مردمان آزاد است میپنداشتند. بهترین توصیفی که ازحکومت آتن مانده درضمن نطقی آمده است که پریکلس بنام مقتولین جنگ آن شهر ایراد نموده و توسیدید مورّخ بوجه ذیل نقل میکند:

«حکومت ماوضع وترتیب سایراقوام را آرزونمیکند. این حکومت سرمشق دیگران میشود ومقلّد هیچیك نیست. این وضع را حکومت عامّه گفتهاند زیرا مقصد آن خیرصنف کثیراست نه مصلحت دستهٔ قلیل. درامورشخصی همه دربرابر قانون یکسان اند لکن شأن و مقام کسی را مسلّم است که بهنری ممتاز آمده باشد. موجبات سرفرازی را لیاقت بیش ازمزیّت اجتماعی فراهم میکند. هرکس بتواند مصدر خدمتی بوطن خود بشود فقر و گمنامی مانع او نخواهد بود. مردم

(۱) _ AMPHIPOLIS

این‌شهردر آن واحد هم مراقب مصالح دولت وهم‌مواظب منافع‌خویشتن میباشند .

ارباب حرف بقدر لزوم مطالب سیاسی را درك میکنند . هر فردی که جزء صاحبان حقوق بشمار آید و درامور جمهور شرکت ننماید نه تنها راحت‌طلب بلکه وجودی بیفائده‌اش میدانیم . ما میتوانیم بدانچه مناسب حال دولت است خود پی ببریم و آنرا باعقل سلیم بسنجیم . ما عقیده نداریم که گفتار مانع کردار باشد . آنچه بنظر ما مضرّ میآید این‌است که ازمباحثه سودی نبریم . . . »

فصل هجدهم

آتن در عهد پریکلس

خانواده . عادات و اخلاق . کار .

درآتن وظیفهٔ مقدّس مذهبی و مدنی هر فردی آن بود که خانواده تشکیل بدهد ولی‌آتنی‌چون وقت خودرا همیشه درخارج منزل میگذراندکمتر بزندگانی خانوادگی میپرداخت . از دنبال رفاه و راحت نمیرفت . چون درآب وهوائی‌گرم وخشك زندگی مینمود بخانه‌ای محقّر ولباسی ساده و غذائی کم میساخت معذلك شهرآتن تموّلی جمع‌آورد . حاصلی فراوان نداشت ولی بازارصنعتش‌گرم بود ودر سایهٔ بحریّهٔ خویش قسمت عمدهٔ تجارت بحراژه را دردست گرفت .

I

خانواده در آتن

مذهب خانوادگی

چون پریکلس روی کارآمد مدّتها بود که طوایف ازحالی‌که در دوره حکومت شیوخ داشتند بدر آمده بودند و خانواده مانند معمول امروز دنیا عادةً بعائله‌ای اطلاق میشد مرکّب از پدر و مادر و اولاد . امّا اعضای خانواده را علاوه بر آنکه از یك خون بودند علقهٔدیرینهٔ مذهب‌نیز بیکدیگر پیوند میداد . هرخانواده‌ای خدایان مخصوص‌داشت

و آنها را میپرستید وهم بااعتقاد کامل مراسم پرستش اموات و پرستش خانوادگی را دوام میداد.

وسط تالارخانه مذبحی برپاداشته آتشی میافروختند که هیچگاه نبایدخاموش شود. این اجاق خانواده بود. بنابراین هرکس میخواست دنبالهٔ پرستش خداوندان واموات قطع نشود و شعلهٔ آتشگاه خانوادگی نمیرد بایستی چاره‌ای بیندیشد که خانواده الی‌الابد بماند یعنی بخاطر مذهب زن بخواهد و فرزند بیاورد. پدر خانواده درین عبادت سمت کهانت داشت و باقتضای همین وظیفهٔ مذهبی بسیار مقتدر ودر خانواده اختیار دار مطلق بود باین ترتیب بنای خانواده برمذهب قرار میگرفت.

ایام صباوت تربیت

بچه درحین ولادت بخداوندان عرضه میشد. پدر حق داشت که فرزندرا نگاهدارد یاترك گوید. اگرمیپذیرفت زنی مولود نو رسیده را در بغل گرفته دور اجاق خانوادگی میگرداند.

دختر دراندرون بسربرده تعلیم مختصری میگرفت وجز آوازو پخت وپزو دست دوزی ودوخت ودوز چیزی نمی‌آموخت. چون بسنّ شوهر رفتن میرسید همسرش را پدر بدون مشورت با او اختیار مینمود پسر را در سنّ شش سالگی از مادر جدا کرده به بندگانی که لله نام داشتند می سپردند و بمدرسه میفرستادند. در آتن اصل تعلیم اجباری جاری ومثلی سائر بود که هرکس خواندن وشنا کردن نمیداند درصف نعال افراد ذیحقوق قرار دارد.

تعلیمات دراسپارت بدست دولت ودر آتن با معلّمین علیحدّه بود و دو قسمت داشت: موسیقی و ورزش. ادبیّات نیز در ذیل کلمهٔ موسیقی آمده و عبارت بوده است از:

خواندن ــ الواحی از آجر بدست آمده که تقطیعاتی چند مانند: ار. بر. گر. در. وغیره روی آن نوشته شده ومحصّل میبایستی آنرا بخواند.

نوشتن ــ با میخ روی صفحه ای موم اندود یا با نی تراشیده و مرکّب روی پاپیروس چیز می‌نوشتند.

و از این دو گذشته حساب کردن و حفظ اشعار (مخصوصاً اشعار هومر) و

نواختن چنگ و زدن نی. رکن عمدهٔ تربیت مخصوصاً ازچهارده سالگی ببالا ورزش بوده که برهنه و در زورخانه ها بعمل میآمده. زورخانه فضائی بی‌سقف بوده ودور تادور آن بجهة تماشاچیان نیمکت میگذاشتند. زینت زورخانه‌را مجسّمهٔ هِرمِس (۱) قرار داده بودند زیرا جوانان در کنف حمایت او میباشند. در یك گوشهٔ زورخانه روغن ببدن میمالیدند و یك جا درخاك می‌غلطیدند تا درجنگ تن به تن بحریف دست یابند. ورزش عبارت ازمشق دو وجست و خیز و خشت پرانی وزوبین پرانی بود. ورزشکاران چون فارغ میشدند بدن را شست وشو میدادند.

علّت غائی تربیت

درآتن منظور عمده‌آن بود که مردمانی تربیت شوندکه بدرد دولت بخورند. بقدر لزوم بینا و خردمند باشند تا از روی عقل رأی بدهند وحکم صادرنمایند. افکار اخلاقی را بوسیلهٔ شعر در ذهن جایگیر مینمودند. ناطقی آتنی میگوید: «اگر مادرجوانی اشعار شعرارا میآموزیم برای آنست که اندرز ایشانرا بمورد عمل بگذاریم.»

ازآنجا که آهنگ خوش فرع رعایت نظم وقاعده میباشد موسیقی نیز کمك مؤثری بجامعه میکرد. اطفال خانواده‌های بی‌بضاعت آتن که قدرت لله گرفتن نداشتند صبح دسته‌شده بی‌اینکه‌از برف و باران پروائی داشته باشند سرودخوانان بمدرسه میرفتند. ازاین همه گذشته ورزش سربازان قابل بیرون میداد. بنابراین مردم آتن بصرف لذّت‌بسط قوی واستعداداولاد خودراتعلیم نمیدادند بلکه‌منظورشان آن بود که بعدها بوطن خود خدمت کنند. امّا در اواسط قرن پنجم معلّمینی که اغلب از سیسیل آمده بودند در آتن پیدا شده بجوانان نصیحت میکردندکه تنها بجهت رضایت خاطرخود بکوشند تابکنه علوم واخلاق برسند. این‌اشخاص‌را خطیب یاسوفسطائی‌میگفتند وبسیاری ازمردم آتن بچشم بد بدیشان مینگریستند زیرا چنانکه باید در وطن‌پرستی پافشاری نداشتند.

جوان‌آتنی چون دورهٔ تربیتش خاتمه میپذیرفت دوسال بسمت محصّل مدرسهٔ نظام بخدمت وطن میپرداخت و سپس زن میگرفت.

---

(۱) ـ HERMÈS

عروسی

عروسی مرسومی مذهبی بود ولی هیچگونه رسمیّتی بدان نمیدادند و کاهن بلد یا اولیای امور بهیچوجه مداخله در آن نداشتند. هردو نامزد بدواً درخانهٔ پدر عروس مقابل مذبح قرار گرفته نانی را که از آرد جو و روغن کنجد بود میخوردند پدر خانواده قربانی کرده اعلام میداشت که دخترخود رابزنی وا گذارمینمایدو باین ترتیب دخترجوان رسماً مجازمیگردید که عبادت آن خانواده را ترك گوید. سپس جامهٔ سفیدی دربر کرده روبندی گذاشته بخانهٔ شوهرمیرفت. دسته‌ای بمصاحبت وی میآمدند و آواز عروسی میخواندند. چون دختر بخانهٔ تازهٔ خود وارد میشد مقابل اجاق قرارمیگرفت ودعائی میخواند و با همسرخود نان ومیوه‌ای چند میخورد و از آن ببعد ازمعتقدین بمذهب شوهر بشمار میآمد.

زندگی خانوادگی

در آتن زندگی خانوادگی مصداقی نداشت زیرا زن ومرد اغلب علیحدّه بسر میبردند آتنی بیشتر روز درخارج بود. زود از خواب بر میخاست. پیش از ظهر را بامور شخصی و نوعی میگذراند. درمیدان خرید وفروش یامحکمه حضوربهم میرسانید. بمعبد میرفت. موقع ناهار و قیلوله بخانه برمیگشت. بعد از ظهر راه زورخانه یا حمّام در پیش میگرفت. غروب بخانه میآمد. برای خرید ببازار میرفت. چون ازبیرون چیزی میخواستند خودش راه میافتاد. آریستوفان بطور مزاح صاحب‌منصبی‌را از سواره نظام مجسّم کرده بحالتی که یك‌دستهٔ سبزی بدقّت درکلاه خویش گذاشته بخانه میرود. معذلك زن آتنی برخلاف معمول پاره‌ای ازملل مشرق حالت بنده نداشت. جهاز وی استقلالش را حفظ میکرد. در خانه صاحب اختیار بود. بخدمتکاران دستور میداد واداره میکرد. گزنفون نصایحی‌را که شوهری بزن خودمیدهد چنین روایت میکند: «نجابت زن درخانه نشستن‌است نه بدر وبیرون رفتن ولی روسیاهی مرد از دنبال کار نرفتن است و در خانه ماندن. پس تو بایستی در خانه بمانی. همراه خدمتکارانی که مأمور کار های بیرون هستند کس بفرستی و بر آنها که در خانه کار میکنند مراقبت نمائی. هر چه می آید تحویل بگیری. آنچه مصرف شود

قسمت کنی . هرچه زاید ماند مواظب باشی که اگر یکساله است دریك ماه خرج نشود . چون پشم آوردند بجهة کسانی لباس تهیّه کنی که لازم دارند . بعلاوه باید مواظبت کنی که میوه‌های خشک خوراکی باشد . . . اگر از بندگان تو کسی ناخوش شدو افتاد باید بمداوای او بپردازی » .

این بود در آتن وظیفهٔ زن که از کار شوهر بیخبر میماند و در موقع تفریح نیز همراه او بیرون نمی آمد بلکه در اندرون با دوستان خویش نشسته با توپ و نرد وقت میگذرانید وبدید وبازدید میرفت وعبادات مخصوصی را که از آنجمله پرستش دِمِتر بود انجام میداد و هیچوقت در اجتماعات مردان حاضر نمیشد .

بخاك سپردن اموات

بخاك سپردن اموات مرسومی خانوادگی بود وچون مقدّمات آن اغلب در اندرون خانه انجام میگرفت قسمت عمدهٔ آن را زنها بر عهده داشتند بدین معنی که مرده را کفن نموده یك روز تمام روی تختی خوابانده اهل خانه درمرگش گریه میکردند . تشییع کنندگان قبل از طلوع آفتاب حاضر شده جنازه را بدوش چند مردسیاه‌پوش یاروی ارّابه‌ای قرار داده ازدنبال آن‌راه میافتادند . نزدیکان مرده جامهٔ عزا میپوشیدند.خانواده‌اش نوحه سرائی آغاز مینمودند . چند نفر از پشت‌سرآمده بصدای ندبه نی میزدند . چون سر قبر میرسیدند باز نوبت گریه و زاری میشد . اغلب مرده را قبل از دفن میسوزاندند و خاکستر میکردند . چون مرده یا خاکستر او را بخاك‌می‌سپردند عموماً روی قبرش سنگی تراشیده از مرمر یا غیر آن میگذاشتند . عزا در آتن سی روز دوام داشت . در عرض این مدّت سیاه می پوشیدند و سه بار بر سر تربت مرده آمده نان و شراب می‌آوردند . این رسم تاکنون نیز در نزد بسیاری از دهقانان شبه جزیرهٔ بالکان باقیمانده است . مردم آتن معتقد نبودند که مرده در قبر نیز زندگانی میکند ولی‌هنوزجرأت نمیکردند بکلّی باین آداب کهنه پشت‌پا بزنند زیرا می ترسیدند که اسباب بدبختی مرده گردیده مورد غضب او بشوند . لذا مدّت عزا هم که بپایان‌میرسید بازغالباً نیازی بر سرقبر میآوردند و عیداموات را هرسال میگرفتند.

II
آداب و رسوم و کار

شهر

آتن خانه های بلند و خیابانهای وسیع نداشت واز آنجا که هر خانه را صاحب آن بسلیقهٔ خوددر بغل آکر و پول میساخت مانند بلاد مشرق زمین کوچه‌هائی پیچ در پیچ پدید آمده بود. چون ایرانیان شهر را آتش زدند و بنا شد از نو بسازند. محلات تازه در کردند ودرختکاری نمودند. خانه ها وسعتی یافت وبیك صف قرار گرفت ولی این ترتیب حصّهٔ اغنیا بود وشهر کهنه بحال سابق باقیماند.

منزل

منزل اهالی آتن زروزیوری نداشت زیرا افراد که حسب العاده روز را درخارج میگذراندند دربند راحت و رفاه خانه نبودند. دیوار از چوب و آجر و کاهگل ساخته شده و حکم تیغه‌ای بیش نداشت. چنانکه دزدان سوراخ کردن آنرا از شکستن درآسان تر میدانستند. بمعمول امروز بعضی از نقاط فرانسه و ایطالیادراطاق بخاری نمیساختند وخود را بامنقل گرم میکردند. ازآنجا که شیشه تا دورهٔ امپراطوری روم معمول نشده بود نورازپنجره‌های چوبی کوچك باطاق می تابید. خانهٔ اغنیا با منزل اواسط النّاس تا اندازه‌ای فرق داشت بدین معنی که اواسط النّاس را منزلی بود مرکّب از دو اطاق تحتانی و دو اطاق فوقانی. قسمت فوقانی مخصوص اندرون بودومعمولاً باپلّکانی خارجی به‌بنای زیرین راه داشت.

اغنیا در مدخل منزل خود دربانی میگماشتند واطاق زیادمیساختند. اطاقهای مرتبهٔ اوّل بحیاطی سرپوشیده و ستون دار باز میشد. اثاثیّه منحصر بچند نیمکت و صندلی و چهار پایه و تخت خواب و تخت ناهار خوری و جامه دان بود.

دیوار ها را معمولاً باگچ سفید میکردند. تجّار متموّل در مـائهٔ پنجم تازه خاتم کاری را بجهة زینت کف و نقّاشی را بجهة تزیین دیوار اطاق بکار میبردند.

لباس

آب و هوای گرم وخشك آتن بلباس زیاد احتیاج نداشت. چنانکه از مجسّمه هـا و تصاویر ظروف بر می آیـد قبل از

جنگهای مدی تکّه‌هائی را جور بجور بهم دوخته لباس ترتیب میدادند . مردها شلیته‌ای چین‌دار می‌پوشیدند و جلیقه‌ای چسبیده به بدن که از نصفه آستین داشت و شبیه به پیراهنهای کش‌باف فرنگی بود . زنهالباس دراز با آستین سمبوسه‌داردر برمیکردند و دامنی که چین ریز یا چین لوله میدادند و دست دوزی مینمودند . بعلاوه بیشتر بپارچه های سبك کتانی چین‌دار راغب بودند . بعد هـا مرد و زن بپارچهٔ پشمی سفید یا بخور عادت کردند ولی آنـرا نمی دوختند بلـکه دور بدن می پیچیدند و با غزن بهم می‌بستند . ازاین پارچه دوتکّه می‌ساختندیکی‌قبا که سه گوش بود و چون به بلندی قامت تا میکردند فقط یك سوراخ میخواست که بازو از آن ردّ بشود . سرآن‌را با غزن‌بهم‌می‌آوردند . مردان کمری‌بسته‌آنرابالا میکشیدند امّا زنان تا پشت پا می‌آوردند . دیگر شنلی که‌دور بدن می‌پیچیدند. شنل زنان گشادتر و از پارچه های لطیف تر بوده است . جوانان اغلب بجای‌شنل دور گردن را با یقه‌ای‌میپوشاندند . اغلب سروپابرهنه بیرون‌میآمدند . زنان گاهی پارچه‌ای بسر خود می بستند . مردان باقتضای هوا عرق چینی از نمدیا کلاهی‌از حصیر با لبه‌های بلند بسرمیگذاشتند وهم کفشی داشتندکه با دوتسمه‌بپابندمیشد.

خود آرائی

اهالی آتن چون بجمال بیشتر از راحت و رفـاه مایل بودند بخودآرائی‌می‌پرداختند . همه استحمام‌میکردند و حمّامهای عمومی آب سرد و گرم داشت .

قبل از جنگهای مدی بمعمول مردم آشور موی بلند میگذاشتند ولی‌پس‌از آن مو را کوتاه کردند و فقط چند نفر خود ساز تن پرور از این ترتیب متابعت ننمودند . زنان گیسوان را شانـه زده کلاه بسر میگذاشتند و رنك و گیس عاریه بکار میبردند چنانـکه در میدان خرید و فروش گیس عاریه رایج‌المعامله بود . به بزك و جواهر نیز بسیار رغبت داشتند .

خوراك

مردم آتن بقدر قلیل قانع بودند . در ۱۸۵۰ اِدْمون‌آبو(۱) فرانسوی از خوراك مردم یونان شرحی آورده که بیان این

(۱) ـ EDMOND ABOUT

مطلب را کافی است : « خوراك یك رعیّت انگلیس یك خانوادهٔ شش نفری یونان را کفایت میکند. اغنیا از یك خوراك سبزی و فقرا از یك مشت زیتون بایك تکّه ماهی شور شکر گذار میشدند ملّت درعرض سال فقط روز عید فصح گوشت میدیدند.»

این قناعت از اعصار دیرین بارث رسیده زیرا مردم آتن که در روز سه بار میخوردند به آبگوشتی که با آرد و جو و شیر ترتیب میدادند یاتکّه‌ای نان و چند دانه زیتون و باقلا یا پیاز و پنیر قناعت مینمودند. چون عیدی پیش می‌آمد یك نفر بخرج خود رفقا را مهمان میکرد یا تنی چند جمع شده مهمانی دانگی بر پا میکردند. میهمانیها مردانه بود. حضّار روی تختهای بالش‌دار می‌نشستند و ببازوی چپ تکیه کرده غذا میخوردند. میز را حاضر و آماده بپای تخت میآوردند. خوراکها ازگوشت و ماهی بود. کارد و چنگال نداشتند ودست خودرا با مغز نان پاك میکردند. شراب را با آب ممزوج کرده مینوشیدند. پس‌ازصرف غذاپهلوانها و ساز زنها را میآوردند. حضّار که تاجی ازگل برسرداشتند خودشان نیز تصنیف میخواندند و از یکدیگر معمّامیپرسیدند یابا شوری تمام درسیاست و فلسفه مباحثه میکردند.

وضع معاش رعایا

بنا برآنچه از سادگی زندگی مردم آتن گفتیم ممکنست این نکته را فراموش کرد که آتن متموّل ترین بلاد یونان محسوب میشد. جزءِ کوچك این تموّل از آتیك می‌آمد. این خاك حاصل کمی میداد چنانکه برداشت جو وگندمش معاش اهالی را نیز کفایت نمیکرد لکن محصول بیشه‌های زیتون و تاکستانهای تپه ها بدرجه‌ای بود که بخارج حمل شود. پشته ها علفی تُنك داشت وگلّه هائی از بز و گوسفند می پرورید. این جمله ممرّ معاش مردم فقیر و متوسّط‌الحال بود که اغلب مشقّت و مرارت زیاد میدیدند تا فائدهٔ کمی ببرند.

یك نفر از کوهستانیها در ضمن اشعاری چنین میگوید: « این قلعهٔ کوچك از من است. این چند مزرعه‌ای که شخم زده و باید بذرافشانی کنم ازمن است.

درخت انگور کوچکی که دراین نزدیکی است واین بیشه‌ای که چند بغل سر شاخه ازآنجا میبرند ازمن است. خلاصه هشتاد سال است که من درین ملك محقّر بسر برده‌ام». دهقانی دیگر نوبر محصول خود را نیاز دِمتر کرده چنین میگوید: «هِروناکس زارع این چند دسته خوشه و سبزی را از دارائی محقّر خود وقف دِمترحامی پاتینی کنان گردانیده واین نیاز ناقابل را ازحاصل مختصرخود برداشته روی این سه پایهٔ سنگی میگذارد. حقیقت آنکه هِروناکس درین تپهٔ غم‌انگیز جز حصّه‌ای ناچیز ندارد».

کار در شهر

مردم آتن اگر محصول زراعتی نداشتند اشیاءِ زیادی ساخته درخارجه بفروش میرساندند زیرا صناعت اززمان سولون ببعد بسط کامل یافته بود و اگر چند نفرآتنی صنعت را لایق قدر انسان نمیدانستند مردم همه در این عقیده شریك نبودند.

گزنفون مذاکرهٔ سودمندی‌را نقل‌میکند که میان‌سقراط و آرِسْتارْکوس نامی ردّ وبدل شده‌است. این‌مرد بسقراط شکایت کرد که ازموقع جنگ چهارده نفر بیکار بخانهٔ او پناه آورده‌اند و او باید بایشان نان بدهد.

سقراط گفت: «مگر نمی‌بینی که نوسیکلدس(۱) بوسیلهٔ آرد سازی نه فقط کفاف خود وبندگانش را بدست میآورد بلکه خوك وگاو زیادی هم نگاه میدارد و پس اندازی هم کرده از عهدهٔ ادای عوارضی که براغنیا تعلّق میگیرد برمیآید. سی‌رِبوس(۲)نانوا تمام‌خانهٔ خودرا نان‌میدهد ودررفاه عمری‌میگذراند. دِمه‌آس(۳) و مِنن(٤)لباس میدوزند و نان خود را درمیآوردند.

ـ آریستارکوس جوابداد که اینهمه راست است. امّا تمام این اشخاص که شمردی زرخرید دارند وآنها را بمیل خود بکار وامیدارند. درصورتیکه سروکار من با مردمانی است آزاد که اقربای من میباشند.

ـ چطور! آیا توخیال میکنی که ایشان بصرف اینکه آزاد و خویشاوندان

(۱) ـ NAUSICLYDÈS (۲) ـ CYRÉBOS (۳) ـ DÉMÉAS (٤) ـ MÉNON

توهستندباید فقط بخورند وبخوابند وهیچ کار نکنند ؟آیا خبردارندکه تومیگوئی ازنواقص کارت مطّلع‌اند، ومیتوانند یك‌روز خودرا صرف بکنند تائمری بردارند؟ اگر انجام کاری را بر عهدهٔ ایشان بگذاری هم خودت بیشتر دوستشان خواهی داشت چون نفعی بتو میرسانند و هم ایشان ترا عزیز خواهند شمرد چون اسباب خرسندی ترا فراهم کرده اند. » آریستارکوس متقاعد شده و هرکه در خانهٔ وی بود مشغول کار گردید.

درآتن کارخانه های مهمّی وجود داشت که درآنجا مردمی‌آزاد یابنده بجهة کارفرما کارمیکردند ولی کارخانهٔ‌خیلی‌بزرگ‌آنرا میگفتند که ازپدربه‌لیزیاس(۱) خطیب مشهور بارث رسیده و صاحب ۱۲۰ نفر کارگر بود. لکن از این گذشته بیشتر کارهای جزئی دیده میشد یعنی گاهی یك کارفرمای آزاد بکمك دو یا سه بنده کارمیکرد وگاهی تنها یك بنده که ازآقایش اجازه داشت کسب کند وسهمی بوی بپردازد.

مصنوعات آتن متعدّد و اغلب لوازم تجمّل بود که بزیبائی مشهور گردید. کوزه‌گران گل کنار رود سفیز را در ساختن ظروفی زیبا بکار میبردند و روی زمینه‌ای سیاه باصورقرمزیا زمینهٔ سفید باتصاویرالوان تزیین مینمودند. آهنکاران اسلحه میساختند. پارچه و چرم و چوب نیز کار میشد. صندوقسازان در طول کوچه‌ای جنب میدان خرید و فروش جای داشتند و کلّیّةً در کوچه های تنگ شهر صدا و همهمهٔ کار که دل را بطرب میآورد بلند بود.

انتفاع از دریا

امورآتن مخصوصاً ازفوایدومنافع بحری میگذشت‌زیرا قوت مردم‌ازآنجا میآمد. دراوایل امردردریا بصید ماهی پرداخته باین وسیله مایحتاج زندگی را بدست میآوردند چنانکه در میدان خرید وفروش همیشه ماهی کوپا بود. بعدها نیزتمام گندم مصرف‌آتن راازراه‌دریا وارد میکردند. تجارت گندم‌درامرمعاش اهالی‌آتن‌بقدری اهمیّت داشت‌که

(۱) - LYSIAS

هر ماه جزءِ دستور اوّلین محضر ملّت ثبت میشد هرسال چون در ممالك گندم خیز حوزهٔ بحرالرّوم دورهٔ درو گندم بسر میرسید آتن در فصل پائیز از سیسیل و اوبه و تسالی و مصر و شام و آسیای صغیرودشت وسیع روسیّهٔ جنوبی که مسکن اقوام سیت بود مقدارزیادی غلّه میآورد وباین‌نظر که راه روسیّهٔ جنوبی بسته نشود دقّتی داشت که دست رقبای وی درسواحل هلّسپون بند نشود وهمیشه کارگذارانی ازآتن در بیزانس قرارداشتند که معبر بغازها را مصون نگاهدارند. گذشته ازاین مردم آتن روغن زیتون وظروف واسلحهٔ کارخانه‌های خودرا ازراه‌دریا بخارجه میبردند و هم بوسیلهٔ آب دلالی سایر اقوام را میکردند. بهمین لحاظ سکّهٔ آتن که نقش جغدی داشت از ایطالیا گرفته تا بحر اسود همه‌جا معروف بود و اوزان و مقادیر وی را همه پذیرفته بودند. ازآنجا که این اوضاع پول فراوانی بشهر آتن وارد کرد شغل تازه‌ای احداث شد که صرّافی باشد صرّافان در بدوامر فقط بمبادله پرداخته در میدان خریدوفروش پشت میزهای کوچك نشسته پول میشمردند. بعد بقرض دادن دست زدند وهم بکلّیّهٔ معاملاتی که بالفعل درنزد صرّافان متداولست مشغول گردیدند و از اینکار بعضی ثروتها اندوختند.

پیره پیره که باقدام تمیستوکل ساخته شد مرکز تجارت بحری گردید. لنگرگاه کشتیهاسابقاًخلیج‌فالِر(۱) بودولی تمیستوکل چون دید خلیج پیره در پناهی واقعشده و مدافعهٔ آن نیزآسان است چنین صلاح دانست که آنرا بجای فالر اختیار نماید.

هیپوداموس معمار طرحی ریخت. پیره را از آنرو ساختند. پیره خیابانهائی وسیع داشت که عموماً یکدیگررا قطع میکردند وصاحب سه بندربود. درمدخل بندر معتبرش (کانتارُس(۲)) لنگرگاه نظامی ترتیب داده با سد هـای کوچك بچندین قسمت کرده بودند. بندر تجارتی در انتهای خلیج واقعشده و انبار های وسیع و دارالتّجاره‌ای داشت که انواع مسطوره‌ها را در آن میگذاشتند. ادارهٔ گمرك ومحلّ داد و ستد ومیهمانخانه ها نیز درهمان نزدیکی بود. پیره سکنه‌ای

---

(۱) _ PHALÈRE (۲) _ CANTHAROS

فراوان و گوناگون داشت . از جمله کسانی که کشتی راه میانداختند و عمله و مستخدمین بندر و مردم مختلفی که از آن طرف دریا آمده افکار تازه‌ای از خارجه بآتن میآوردند . باین ترتیب رغبت بامور تازه و تغییر و تفنّن از پیره بمردم آتن سرایت میکرد .

فصل نوزدهم

هنر و ادب در یونان. شاهکارهای مائهٔ پنجم.

هنر یونان درقرن پنجم بمدارج کمال رسیده وبهمّت پریکلس وفیدیاس حجّار آتن مرکز و مدرسهٔ صنعت یونان گردیده است. آثار پاینده ومجسمه‌های بسیاری که خاصّةً از خدایان و پهلوانان بوده در آکروپول قائم شده مقام ویرا بدانجا رسانید که آتن بوجود آن میبالید. در اعیاد بزرگ عموم ملّت جمع میشد . در تمام رشته های هنر ذوق یونانی پیشرفت حاصل نمود. بزرگترین هنروران و نویسندگان تآترنویس و مورّخین و فلاسفه درآتن ظهور کردند .

کمال هنر در یونان

مائهٔ پنجم کمال هنررا در یونان تا بدانجا بالا برد که دردنیا نظیرنداشت. ملّت یونان چون بردشمن غلبه کرد بوجد آمده پهلوانان ملّی خودرا بزرگ شمرد و مجسّمه‌هائی بنام ایشان بر پا نمود . هنرورانی که مأمور انجام اینکار شدند از جان و دل در ظرافت آن کوشیدند زیرا بر خلاف صنعتکاران آشوری و ایرانی مطیع کار فرمائی مستبد نبودند تا ازرأی وی تبعیت کنند بلکه بآزادی خود وملّت خویش بالیده بدستور ذوق سلیم پیش رفتند. از این جهت هنر که در راه ترقّی افتاده بود بسر حدّ کمال رسید .

معبد در یونان

معبدزیباترین آثار پایندهٔ معماری یونان گردید . عبادتگاه یونانی نه‌بکلیسای فرنگ شباهت‌داشت نه‌بمعابد مصری بلکه بنائی بود کم عرض و طول که تنها برای جا دادن مجسّمه

و ذخائر خداوند بکار میرفت . جماعت زیادی ازمؤمنین درآنجا جمع نمیشد . معبد را چهار گوش بنا میکردند . در دو انتهای عمارت دو ضلع مورّب روی کتیبه می‌نشاندند و دوسر آنرا بوضعی بهم میآوردند که ازجلو وعقب عمارت دوسنتوری درمیآمد . زیر کتیبه را باسنگ صراحی‌سازی مینمودند وزیر صراحی را بحمّال نما میدادند . زیرحمّال‌نما از دوطرف یا ازهرچهارطرف یك‌ردیف ستون میزدند. ستونها معبدرا بی‌اندازه شکیل‌مینمودومعبدی‌که بااین‌شکل‌ساخته میشد خطوطی ساده و مستقیم و موزون جلوه میداد که بکلّی از یکدیگر ممتاز و مجزّا بود و در نتیجه ستون‌سازی بسیار ظریف و زیبا بنظر میآمد .

ساختمان درون معبد نیز بنهایت ساده و مرکّب از سه اطاق بوده که دنبال یکدیگر قرار داشته : رواق . حرم . خزانه .

مجسّمهٔ خداوند را در انتهای حرم میگذاشتند و اثاثیّهٔ او را از قبیل تحف و هدایای مؤمنین درخزانه .

معمولاً فضای حرم را با دو ردیف ستون دو طبقه سه قسمت میکردند .

سبکهای سه گانهٔ معماری

عموم معابد درآنچه گذشت شریك بودند ولی درسبك بنّائی تفاوت عمده داشتند . در ساختمان معبد دو سبك مهم رایج بود : سبك دُرید . سبك ایونی .

درسبك دُرید ته‌ستون‌را روی‌سکّوئی‌که بجههٔ عمارت می‌بستند میگذاشتند. بدن ستون را قطور وسرآنرا شبیه زنگ شتر میساختند و روی‌آن سنگی چهار گوش قرار میدادند . این‌شکل ستون نمونهٔ سادگی واستحکام بود قسمتی را که بصراحی اختصاص دارد بالتّمام صراحی سازی نمیکردند بلکه فیما بین هر چند صراحی فواصلی گذاشته روی آن با سنگ از داستانهای خداوند یا پهلوانی که بنام وی بود تصاویری در میآوردند .

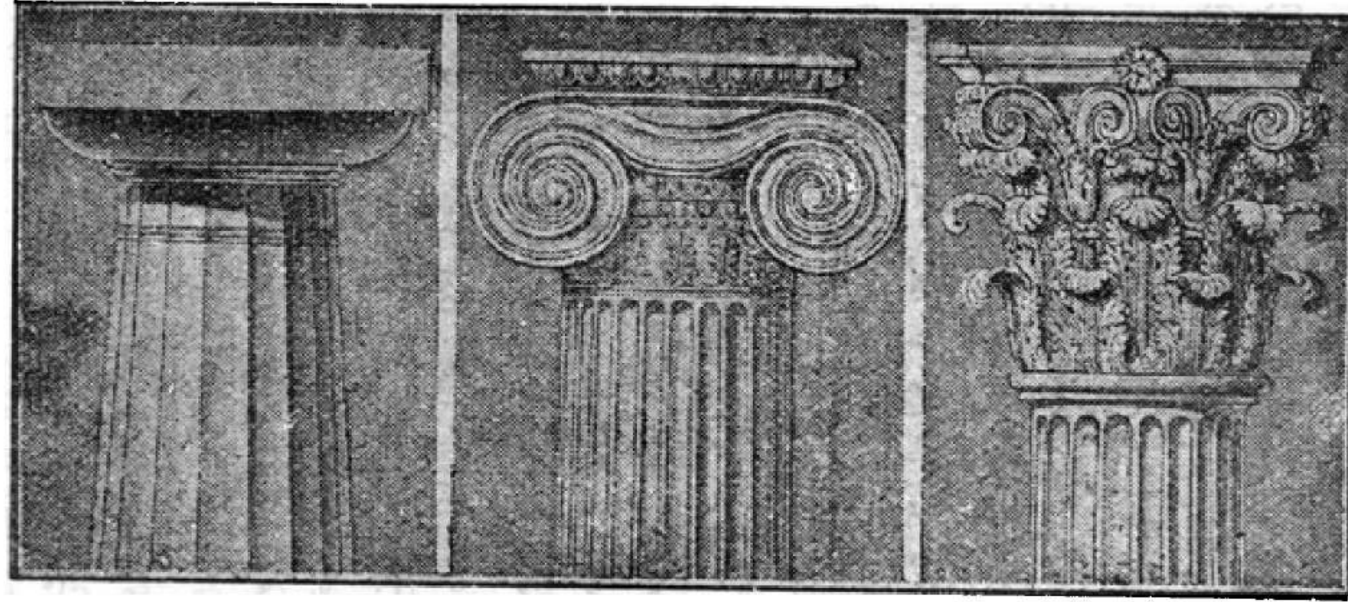
در سبك ایونی روی پا سنگ سر مجرّدی گذاشته ته ستون را بر آن قرار میدادند . بدن ستون را باریك میگرفتند وسرستون را پیچك میساختند ومافوق

آنرا گچ بری میکردند. این شکل‌ستون نمونهٔ ظرافت و زیبائی‌بود. درین‌سبك در قسمتی که مخصوص صراحی است بهیچوجه صراحی در نمیآوردند و تمام طول آنرا از نقوش برجسته مستور مینمودند.

در مائهٔ پنجم سبك تازه‌ای درآمد موسوم به سبك کُرَنت که نوعی از سبك اِیونی بود. سر ستون را درین سبك گچ‌بری میکردند و بشکل سبدی از گل در میآوردند.

حجّاری مردم‌آتن صورخدایان یا پهلوانان را ازسنگ تراشیده معابد خود را بدان زینت مینمودند. درمحوّطه‌ای که محیط برمعبد بود مجسّمه هائی بعنوان‌سپاسگذاری بر کات وخیرات خداوند برپا کرده آنرا نیاز مینامیدند. روی قبور نیز اغلب هیا کلی از اموات میگذاشتند. باین ترتیب حجّاری را مذهب بوجود آورده است. قدیمترین مجسّمه‌های یونان که از مائهٔ هفتم باقیمانده کمال ذوق را نشان‌نمیدهد اعضاء وجوارح آن ببدن چسبیده است. ولی صاحبان هنر رفته رفته از اواخر آن مائه دست و پا را از بدن سوا کردند. این نکته بعدها موضوع افسانه گردیده گفتند دِدال(۱) حجّار آتنی مجسّمهٔ زنده ساخته است. از آن پس ابتدا در جزیرهٔ ساموس و کیوس و بعد در خاك یونان مجسّمه‌های بسیار تراشیدند و اغلب ورزشکاران یا زنان جوانی را مجسّم مینمودند که جامه‌ای چین‌دار در بر کرده‌اند لکن این مجسّمه ها نیز نمایندهٔ هنر نیست و تبسّمی‌که در صورت‌آورده ساختگی بنظرمیآید وبقیافه جان نمیدهد. تمام مجسّمه های چوبی یاسنگی را رنگ میکردند واینکار پیش اهالی یونان‌عادت شد. ابرو و مژهٔ سیاه و مو و لب ومردمك دیده قرمز وجامه برنگهای مختلف بود. چشمان مجسّمه را ازمفرغ کرده سنگی‌برنگ طبیعی درآن‌میگذاشتند. پیشرفت‌بزرگی که درمائهٔ پنجم دراینکار پدیدآمد این بود که هیا کل‌را حالت وجامه‌را چین‌های قشنگ طبیعی دادند. این ترقّی از آغاز قرن در کارهای دو حجّار (میرون (۲)

(۱) ـ DÉDALE (۲) ـ MYRON



سبکهای سه گانهٔ معماری

از چپ براست : سرستون سبك دُريد . سرستون سبك ايونى . سرستون سبك كُرَنت

از آتن وپولیکلت(۱) از آرگوس) پیدا شده بنهایت موردتمجید گردید. مشهورترین کار میرون ورزشکاری میباشد که گرم خشت پرانی است. بدنش خم شده و درهم پیچیده و تغییر حالی بروی دست یافته.

ورزشکارانی که از زیر دست پولیکلت بیرون آمده‌اند در حرکت طبیعی ودر حالت آرام و در تناسب بدن فرد اعلای جمالی است که بعد ها حجّاران سرمشق خود قرار داده‌اند.

نقّاشی و کوزه گری

اهل یونان دررنگ آمیزی سلیقه‌ای بخرج داده‌اند. نقّاشان برنگ کردن مجسّمه اکتفا نمی‌کردند بلکه دیوارهارا نیز باآب ورنگ یارنگ مومآلود زینت مینمودند. از کارهای ایشان هیچگونه‌اثری نمانده همینقدر میدانیم که‌درآخر جنگهای مدی پولیگنوت(۲) تازوسی که در میان همکاران از همه مشهورتر بود در آتن جای گرفت و با چهار رنگ سفید و سیاه و قرمز و زرد نقّاشی کرد. پس‌ازاو سایه روشن‌زدن آموختند. اگر ازنقّاشی دیوارها چیزی باقی نیست ظروف منقّش بسیاری پیدا کرده‌اند که نشان میدهد صنعت کوزه گری در یونان وبخصوص درآتن و کُرَنت بچه‌پایه از کمال رسیده است.

و هم از آنجا که افسانه های خدایان و پهلوانان یا طوایف برآنها رسم شده ظروف مزبور مطالب فراوانی از تمدّن یونان بدست میدهد. ظروف مائهٔ ششم اغلب از گل‌سرخ است وتصاویر آن برنگ سیاه امّا درمائهٔ پنجم تصاویررا برنگ قرمز وروی زمینهٔ سیاه یا برنگهای‌مختلف و روی زمینهٔ سفید کشیده‌اند. بسیاری از این تصاویر از حیث کمال و هنری که در بهم انداختن آنها بکار رفته حقیقةً شاهکار صنعت شمرده میشود.

مقام آتن. پریکلس وفیدیاس

در مائهٔ پنجم بازار هنر در سر تا سر عالم یونان رواج کامل گرفت ولی هیچ بلده‌ای بپای آتن در عهد پریکلس نرسید. پریکلس که درسیاست مقامی‌عالی‌داشت درترویج هنر کوشیده

(۱) ـ POLYCLÈTE (۲) ـ POLYGNOTE

هم شأن آتن را بالا برد و هم بجهة مردم کار پیدا کرد.

چنانکه پلوتارك می‌نویسدپریکلس به ملّت میگفت: «همینکه شهر ازمهمّات جنگی‌معمورشد مازادعوایدرا باید صرف اموری کرد که جاودان موجب جلالت قدر آتن باشد». همین جلائل امور وسیلهٔ تسکین خاطر ملّت نیز میباشد زیرا «طبقهٔ کارگر که داخل قشون نمیشود یا باید ازمزایای دیگر مردمان ذیحقوق محروم بماند و یا آنرا به تن پروری و بطالت دارا شود. من که باین وضع راغب نبودم بصلاح ملّت این طرحهای مهمّ ساختمان را ریختم تـا مدّتی مدید صناعات مختلفه را مشغول سازد. هرجا که مصالح کار نکرده از مرمر ومس و عاج و طلا و آبنوس و کاج سراغ داشتیم بدست صنعتگران بیشمار ازنجّار وقالبکاروآهنگر و حجّار و صبّاغ و جواهر شناس و عاج تراش و نقّاش و خاتم ساز و قلمزن بـکار انداختیم. حمل‌ونقل این‌اشیا در دریا بتاجر وملاّح وناخدا ودرخشکی بارّابه‌چی و سورچی و ارّابه‌ساز و سنگ شکن وچرم‌کار و بنّا وعملهٔ معدن احتیاج داشت و علاوه بر این پیشرفت کار هر حرفه ای مستلـزم اشتغال گروه بیشمار عمله و مزدور گردید و باین ترتیب کار عمومی زندگی کلّیّهٔ مردم را بهرسنّ و سال و درهررتبه ومقامی که بودند برفاه میگذرانید» وابنیه‌ای بالا میرفت ازحیث‌عظمت شایستهٔ تمجید و از حیث شکوه و ظرافت عدیم النّظیر. امّا نکته‌ای که بیش از هرچیز موجب شگفتی میشد سرعت عمل بود بدین معنی که بنظرهٔ اوّل گوئی انجام آنها چندین پشت طول کشیده در صورتیکه فی‌الواقع در تحت نظر یك‌نفر بپایان آمده است.

درینکار پریکلس را دوست وی فیدیاس حجّار کمك مهمّ بود. فیدیاس که در هنر نابغهٔ دهرشناخته شده در کاربجمال و کمال‌بی‌بدیل رسیده وهیکل‌خدا وانسان را ازجنس بشرعادی بمراتب‌جمیل‌تر تراشیده وحالتی پرازبزرگ منشی‌وگشاده‌روئی بوی بخشیده مانند مجسّمهٔ زئوس که در معبد المپی قرارداشته است لکن فیدیاس مخصوصاً بجهة آتن کار کرد وازطرف پریکلس ناظر کلّ‌تزیینات‌بلد گردیده برتمام کارها نظر داشت و آنها را اداره نمود. هنروران و معماران و نقّاشان و حجّاران

معروف بطیب خاطر درتحت اوامر اومشغول کار شدند و بیست سال طول نکشید (از ٤٥٠ تا ٤٣٠) که آتن را در هنر بمقامی رسانیدند که در ربع مسکون تالی نداشت.

ابنیهٔ پایندهٔ آتن. آکروپول. درآکروپول مخصوصاً زیادکارکرده شکل آنرا تغییر دادند. ارگ محوّطه‌ای مقدّس شده پراز ابنیهٔ پایدار و مجسّمه هائی گردیدکه بافتخار آتنه‌وپهلوانان آتیك ساخته‌بودند. پلّکان‌را مارپیچ‌ودرسنگ‌ساختند. درمدخل آن‌بدست منه‌زیکلس (۱) چهل ستونی بنانمودند. درمقدم‌چهل ستون دوبنای نمایان تعبیه‌کردند که‌یکی‌از آندو جلوه‌گاه پردهٔ نقّاشی بود. چون از چهل ستون میگذشتند در سمت راست جلوخان عمارت جلوآمدهٔ کوچکی نمودار میشد که بسبك ایونی ساخته شده و بکار ستایش آتنه ربّةالنّوع فتح وفیروزی میرفت. در مقابل آن پارتنون(۲) قرار داشت‌که زیباترین حرم‌آتنه و کارایکتینوس(۳) معمارمیباشد. پارتنون یکپارچه از مرمر و چنان مرمر ها بهم وصل شده است که درز آنها را بسهولت نمیتوان دید. ستونها بسبك دُرید و برفرازآن دور تا دور صراحی‌قشنگی‌درآورده‌صورت دسته‌های عیدبزرگ‌آتنه‌را برروی‌آن‌ساخته‌بودند. مجسّمهٔ بزرگ‌آتنه‌که‌فیدیاس ازعاج وطلا ساخته بود درحرم معبد قرارداشت. جنب پارتنون معبد دیگری بود موسوم به اِرِکتهئیون(٤) که کمی دیرتر تمام شد (٤٢١). درین معبد یادگارهای کهنهٔ ملّی را گذاشته بودند مانند مجسّمهٔ آتنه که از چوب زیتون ساخته شده و مقبرهٔ سِکروپس(٥) که بلده را بنا نهاده و چشمهٔ شوری که از زیر سه شاخهٔ پوزئیدون جستن کرده‌است. معابد و مجسّمه های بسیار دیگر نیز وجود داشت و از همه معروفتر مجسّمهٔ عظیم الجثّهٔ «آتنه حاضر جنگ» میباشدکه فیدیاس‌از مفرغ ساخته‌بود. بلندی قدّ این‌مجسّمه‌آنقدر بودکه ملاّحان هنگام‌عبور ازدماغهٔ

(۱) - MNÉSICLÈS (۲) - PARTHÉNON (۳) - ICTINOS
(٤) - ERECHTHÉION (٥) - CÉCROPS

سونیون نوك نیزه و جقهٔ مغفر اورا مشاهده مینمودند .

امروز مجسّمه ای درآکروپول نیست و معابد نیز بدست اشخاص خراب شده رو بویرانی نهاده است ولی با همهٔ خرابی در دنیا نظیر ندارد . کمال پارتنون که بمرور ایّام رنگزردی کشیده هنوز بیننده را بحیرت میآورد .

اعیاد آتنه

بعض اوقات تمام ملّت بمناسبت اعیاد بزرگ درآکروپول جمع شده جوش و خروشی برپا میکردند. از آنجا که خدایان بقول پندار(۱) شاعر « ببازی رغبت دارند » ازاین جشن وشادی غرض آن بودکه ایشان را سیر و تماشائی داده باشند. تقریباً هشتاد روز را در سال وقف خدایان میکردند ودرآن ایّام بهفقرا پولمیدادند تاایشان نیز بتوانند دراعیاد حاضرشوند. معروفترین جشنها اعیاد آتنه و دیونیزوس بود .

اعیاد بزرگ آتنه که در ماه ژویه اتّفاق افتاده و هر چهار سال یك بار وقوع مییافت عید عمومی شمرده میشد و مراسم افتتاح آن چنان بود که درتالاری گرد آمده بساز وآواز میپرداختند. بعد موقع بازی میرسید و ورزشکاران در میدانی میدویدند. سپس در میدان دیگری با اسب و ارّابه و در پیره با کرجی مسابقه میکردند . درپایان عید یك دستهٔ رسمی راه افتاده بهآکروپول میرفت تاپارچهای را که دختران جوان آتن دست دوزی کرده بودند بر ربّةالنّوع نیاز کنند .

دسته بامدادان هنگام طلوع آفتاب ازمحلّهٔ کوزهگران راه میافتاد اولیایامور و کهنه پیشاپیش میرفتند و پشت سر ایشان دختران جوانکه پارچهٔ متبرّك(۲) را دردست داشتند سپس نمایندگان آبادیهای خارج آتیك ومتّحدین آتن . بعدافراد ذیحقوق که هر یك شاخهٔ زیتونی در دست میگرفتند . پیر مردان در صف اوّل صاحبان حقوق جای داشتند . ازآن پس سکنهٔ خارجی الاصل و زنان ایشان که ظروف مقدّس را برداشته و هم چتر خود را برسر کسانی که گاو و گاومیش را بجهة قربانی میبردند نگاه میداشتند . سواره نظام آتن یعنی محصّلین مدرسهٔ نظام

(۱) ـ PINDARE . (۲) ـ این پارچهرا بعدها بجای شراع برفراز کشتی قرقرهداری برافراشتند .

نیزسواراسبان سرکش شده عقب سردسته میآمدند .

دسته ازمیدان خرید وفروش وعمارت چهلستون میگذشت وازجلوخان ردّ شده وارد حرم میگردید بحالتی که تمام یادگاریهای کهنهٔ ملّی ویرا احاطه کرده ونصف آتیك ومنظرهٔ دریا دربرابرش نمودار بود . از آنجا به اِرِکتهئیون میرفت وپارچه را رسماً بمجسّمهٔ عالیمقام چوبی که مظهر آلهه شناخته میشدتقدیم مینمود.

ظهور تآتر

نخستین تآتر درضمن اعیاد دیونیزوس داده شد بدینمعنی که دربدو امر قرار کردند جوانان دسته دسته شده دور مذبح خداوند حلقه زده متّفقاً بخوانند وبرقصند . بعضی از این رقصها که حالت وقاری داشت قدمیفراتر نهاده شبیه سرگذشتهای دیونیزوس وسایرخداوندان وپهلوانانرا درآورد . پس‌ازچندی تختی تعبیه کردند ویکنفر بازیگر روی آن قرار گرفته با انجمن ساز وآوازمکالمه مینمود . طولی نکشید که بازیگران تخت چند نفر شده وچون ساز وآواز ازصدا میافتاد با یکدیگر گفتگو میکردند . باین‌ترتیب تراژدی تکوین گردید .

رقصهائی که بیشتر جنبهٔ لودگی داشت و در خلال آن سؤالات خوش آیند مزاح آمیز ومسخرگیها بمیان میآمد اساس کمدی را تشکیل‌داد . تراژدیو کمدی هردو درحدود مائهٔ ششم وتقریباً در دورهٔ واحد پیدا شد .

نمایش

درمائهٔ پنجم چون عید دیونیزوس نزدیك میشد نویسندگان تراژدی وکمدی زادهٔ فکرخودرا به ولاة بلد نشان میدادند . هر شاعر تراژدی نویس سه قطعه تراژدی در یك باب میآورد بضمیمهٔ منظومه ای جداگانه که ساز و آواز آن باساتیرها یعنی مصاحبین دیونیزوس بود . امّا شاعر کمدی‌نویس یکقطعه بیشتر نمیداد . از آنجمله ولاة سه قطعه از هریك انتخاب کرده و باین ترتیب هربار پانزده قطعه نمایش داده میشد .

متموّلین ازافراد ذیحقوق مأمور میشدند که بازیگر وخوانندهآورده نمایش را ترتیب بدهند. قضاتی بقرعه معیّن شده اسامی کسانیرا که درمسابقه برده بودند

اعلام مینمودند .

در دامنهٔ آکروپول تماشاخانهٔ وسیع بی سقفی بجهة نمایش ساخته بودند . جایگاه تماشاچیانرا پلّه پلّه قرار داده سی‌هزارنفر در آن جا میدادند. درمقابل آن محوّطهٔمدوّری‌برای‌دستهٔ‌سازو آوازساخته‌ودرانتهای‌تماخاشانه‌تختی‌بجهة‌بازیگران بنا کرده بودند که از سه طرف دیوار داشت وروی آن بجانب‌حضّار باز بود . برای جلوهٔ نمایش چندان اهتمامی بخرج نداده بودند فقط دریچه‌ای چند تعبیه کرده هیاکل‌را ازآنجا بیرون میکشیدندوهم سکّوی کوچکی ساخته باطناب وقرقره بالا وپائین میبردند تااشخاص‌را روانهٔ آسمان کنند یااز آسمان بزیر آورند . باآینه برق تولید میکردند وچلیکی‌را ازسنگ پرکرده روی‌صفحه‌ای فلزّی‌میگردانند تا صدای رعد بدهد . بازیگران همه مرد بودند ونقابی میزدند که چهره را بوضعی عنیف ولب را بنهایت ضخیم جلوه میداد. باین وسیله تماشاچیان دور دست نیز ایشان را دیده گفتارشان‌را می‌شنیدند امّا اطوار قیافه مستور میماند و تماشاخانه حالت خیمه‌شب بازی پیدا میکرد .

بازیگران تراژدی کلاه بلند بسرمیگذاشتند ولباس‌دراز و کفش پاشنه بلند میپوشیدند تا بهتر نمود کنند .

تآتر نویسان

آتن در مائهٔ پنجم تآترنویسانی بزرگ داشت مثل اِشیل(۱) (۵۲۵ ـ ٤۵٦) وسُفکل (۲) (٤۹۵ ـ ٤۰۵) واوریپید(۳) (٤۰٦ـ٤۸۰) وآریستوفان(٤) (۳۸۵ ـ ٤٤۵) .

سه شاعراوّل تراژدی مینوشتند وآریستوفان کمدی ازاینجمله قدر ومنزلت سُفکل بیشتر بود زیرا که در مسابقه ها بیست بار بر دیگران فائق آمده بود درصورتیکه اِشیل سیزده واوریپید فقط پنج‌بار فایق آمد . اِشیل وسُفکل بیشتر ازسایرین‌قلب جماعت آتنی‌راتکان دادند زیراآنچه نگاشتندراجع بروایات مذهبی ویادگارهای بزرگ ملّی یاحوادثی‌بود که درطیّ همان‌عصراتّفاق‌افتاده وشنوندگان را بوجد وشوق‌میآورد . چنانکه‌گذشت اشیل که خود درجنگ ماراتُن بجانبازی

(۱) ـ ESCHYLE (۲) ـ SOPHOCLE (۳) ـ EURIPIDE (٤) ـ ARISTOPHANE

پرداخته بود جنك دوّم مدی‌را در ذیل تراژدی « ایرانیان » نمایش داد .

آریستوفان که دراواخر مائهٔ وبعد از پریکلس روی کارآمد حریفان خویش یعنی‌رؤسای‌فرقهٔ عامّه را سخت مسخره کرده مردم‌آتن را میخنداند . آریستوفان تأثیرمنظومات‌اشیل‌را درمردم‌متذکّرشده ضمن یکی‌از کمدیهای‌خود بدین ترتیب شرح میدهد که اِشیل در صحنهٔ نمایش ظاهر شده بدیونیزوس خطاب کرده چنین میگوید :

« به بین چه مردان بزرگ و شجاعی ازمن بیادگار ماندند . ازانجام وظیفهٔ عمومی سرباز نمیزدند . مانند امروز تن‌پرور و دورو وزبان باز نبودند . جز نیزه ومغفرجقه دار وجوشن ورانین فکر دیگر نمیکردند . چون سپری که از هفت‌لا پوست‌گاو بسازند هفت روح داشتند .

ـ اشیل . بیان کن به بینم شهامت‌را چگونه در وجودشان مخمّر کردی . . .

ـ بنام «رؤسای هفتگانه دربرابرتب» تآتری ترتیب دادم پراز روح‌آرِس(۱) وهرکه‌آنرا دید دلش برای جنك پرواز میکرد . . . چون تآتر ایران را ساختم غلبهٔ بردشمن را بشما آموختم . این‌است شاهکار من .

ـ آری . همینکه خبرمرگ داریوش بمن‌رسید از ذوق لرزه براندامم مستولی شد ودستهٔ خوانندگان نیزفی‌الفور دست زده فریاد میکرد: فتح وفیروزی »

مورّخین اهل یونان تا مدّتی متمادی جز بوسیلهٔ افسانه‌های شعری‌که سرگذشت مردم و خدایان را با یکدیگر مخلوط مینمود از گذشته اطّلاعی نداشتند لکن درمائهٔ پنجم باین صرافت‌افتادند که حقیقت وقایع گذشته را دریابند ازآنوقت تاریخ ظهور کرد وبنیان‌آن بدست دونویسندهٔ بزرك موسوم به هرودت وتوسیدید ریخته شد .

هرودت (۴۲۵ ـ ۴۸۰) که در هالی‌کارناس آسیای صغیر بدنیا آمده بود بنقل « جنگهائی کــه از زمان تشکیل مملکت ایران تا زمان خشایارشا فیمابین

(۱) ـ ARÈS

مردم یونان ووحشیان در گرفته است » پرداخت ومنظور دیگرش نیز آن بود که حال تمام ممالك واقوامی را که درین جنگها مداخله داشته‌اند بنویسد لذا مجمع الجزایر دریای اژه و فنیقیّه و بین‌النّهرین و مصر و تقریباً تمام نواحی یونان و سیسیل و ایطالیارا سیاحت کرده با نظر دقّت اوضاع را وارسی نمود و محتمل است که ایّام اخیر عمرخود را درایطالیا گذرانده باشد . هرودت ضمناً احتیاط را ازدست نداده میگوید :

« آنچه دیگران نقل کرده‌اند من آورده‌ام لکن چنین نیست که همه‌را بدون تمیز باور کرده باشم . این اظهاردربارهٔ کلّیّهٔ نوشته‌های من جاری است » وفی‌الواقع بسیاری ازنگاشته های هرودت را درباب مصر یا سایر اقوام مشرق زمین نمیتوان باور کرد چنانکه سابقاً نیز درین‌باب ذکری نمودیم . بدیهی‌است که هرودت در امور یونان مطّلع تر میباشد ولی دراینجا نیز جزءِ عمدهٔ نوشته‌های اورا افسانه ها ومعجزات گرفته است .

توسیدید (۳۹۵-۴۷۱) که درآتیك بدنیاآمده چگونگی جنگ پلوپونزرا که خود درآن‌حضورداشته وشرکت نموده بیان‌کرده‌است . توسیدید مانندهرودت زود باورنبوده ودرنگاشته های خویش‌ذکری ازافسانه ومعجزه نکرده‌وهمّ خودرا بحقیقت جوئی مصروف نموده و از اینرو میتوان گفت که نخستین مورّخ یونان بوده واین عنوان ابتدا درحقّ او صادق‌آمده است . توسیدید میگوید :

« درنقل وقایع من بقول این‌وآن و احساسات شخص خویش اعتنا نکرده ، ونیاورده‌ام مگرآنچه‌را که خودحاضر وناظر کیفیّت‌آن بوده یادرآن‌باب اطّلاعات صریح‌ودرست تحصیل کرده‌ام.بدیهی‌است که‌در نیل‌این‌مقصودباشکالات‌زیادبرخورده‌ام زیراشهودغالباًدرمشاهدات خودمتّفق‌القول نبودند وهریك برحسب تمایلات باطنی یاضعف وقوّت‌حافظه نظرخاصّی‌اظهارمینمودند. درآنچه نگاشته‌ام افسانه رابالمرّه راه دخول نداده‌ام و ازاینجهت شاید نوشته هایم ازرنگ ورونقی که در افسانه ها

یافت میشود عاری باشد ولی من فقط خواسته‌ام این مجموعه کسی را بکار آید که بخواهد وقایع ایّام سلف را درست درخاطر خود مجسّم کرده و حکم نظایر آن را که باقتضای طبع بشری اتّفاق میافتد پیش از وقوع بداند » .

عقلاء

بعض مردم فکور بجای اینکه تنها در اعمال مردم روزگار سلف دقّت کنند نظر را وسیعتر گرفته از خود می‌پرسیدند که این جهان چگونه خلق شده ومدار امور آن برچیست . بشر از کجا آمده و کجا میرود وچه اصولی را باید پیروی کند .

این اشخاص که ابتدا عاقل وسپس فیلسوف یعنی دوستدارمعرفت لقب یافتند امروز عالم نامیده میشوند . معروفترین عقلای مائهٔ ششم از میان مردم ایونی برخاستند مثل ثالس[۱] از میله و فیثاغورث[۲] از ساموس . فیثاغورث ساموس را گذاشته به‌کروتون[۳] واقع دریونان کبیرسفرکرد وبانواع علوم ازقبیل ریاضی و هندسه و نجوم دست زد . بعقیدهٔ او روح پس از مرگ جسد را ترك كرده در جسم دیگری حلول میکند . این‌عقیده را تناسخ نام‌داده اند . شاگردان فیثاغورث یکجا زندگی میکردند و مانند راهبان بقواعدی سخت گردن مینهادند .

درمائهٔ پنجم آتن مرکز تحقیقات فلسفی وعلمی گردید و افلاطون آتنی(۴۲۸-۳۴۸) که یکی ازبزرگترین نویسندگان ازمنهٔ قدیمه شمرده میشود رتبهٔ فیلسوف اعظم یافت . باین ترتیب مردم یونان یك جا بجستجوی حقیقت پرداخته ویك جا از دنبال جمال راه افتاده و درین هردو راه برتمام اقوام پیشی گرفته‌اند وذوق یونانی واقعاً درهمهٔ امور کار کرده است .

فصل بیستم

جنگ پلوپونز . اسپارت برضد آتن

چون‌اسپارت وبعض بلاد دیگر یونان باآتن رشك میبردند جنگی وحشیانه موسوم به جنگ پلوپونز درگرفت و از ۴۳۱ تا ۴۰۴ طول کشید .

(۱) - THALÈS (۲) - PYTHAGORE (۳) - CROTONE

آتن بهدایت پریکلس و کلـه‌ئون(۱) سیادت بحری خود را حفظ کرد ولی آلسیبیاد قوای ویرا به‌سیسیل کشانیده بورطهٔ هلاك افکند . ازاین‌رو ضعف برآتن مستولی گردید . متّحدین وی راه خویش گرفتند و دشمنانش بـا شرکت ایران چاره را بر وی تنـگ کرده زمام قلمرو وسیع ویرا از دستش بدر بردند .

علّت جنـگ پلوپونز

جنـگ پلوپونز بمحارباتی اطلاق میشود که از ۴۳۱ تا ۴۰۴ اهل یونان‌را بدو اردو قسمت کرده پاره‌ای را بکمك آتن و برخی را بمساعدت اسپارت بجان یکدیگر انداخته است .

محرّك اصلی این جنـگ حسدی بود که بعض بلاد بشوکت و اقتدار آتن میبردند . احساسات حسادت آمیز در اسپارت ازهمه جا تندتر بود وچنانکه پیش گذشت در آغاز مائـهٔ پنجم فیمابین این دو شهر دو بـار جنـگ درگرفت و عاقبت در ۴۴۵ با متارکه‌ای سی ساله خاتمه پذیرفت .

ازآنجا که آتن در دریا واسپارت درخشکی سیادت داشت مصالح این دوشهر چندان بهم تصادم نمی‌نمود و باین جهت پرهیز ازجنـگ امری ممکن‌الحصول بنظر میرسید طرفین‌نیز بجنـگ رغبتی نداشتند امّابعضی‌ازبلاد یونان مانند تب و کُرنت بیش از اسپارت بحشمت روز افزون آتن رشـگ میبردند .

کُرنت که شهر «پرثروت» لقب داشت چون‌درتنـگهٔ واقع شده بود ازموقع ممتازخود استفاده‌کرده بتجارت بحری مشغول‌گردید وهمچنانکه آتن دربحر اِژه بسط ید یافت کُرنت در آدریاتیك و دریـای ایونی رونقی بکار خود داده بمردم آن صفحات ظروف سفالی واسلحه میفروخت وباین لحاظ میترسید که مبادا آتن در منطقهٔ وی نیز آغاز رقابت کند. تب و کُرنت زرنـگی‌کرده بااسپارت اتّحادی بستند و کُرنت اسپارت را برضدّ آتن برانگیخت .

نائرهٔ‌حرب‌را اختلاف کُرنت‌با کُرسیرمشتعل‌ساخت باین‌معنی‌که‌چون‌آتن‌از کُرسیرطرفداری‌نمود کُرنت‌متّحدین‌خوددراواداشت‌باآتن‌اعلان‌جنـگ‌دادند(۴۳۱)

---

(۱) – CLÉON

بسط و کیفیّت جنگ

جنگ شروع نشده عالم یونان را دو قسمت کرد و ازسیسیل تا تراس انبساط یافت. طرفین کینهٔ نژادی را پیش کشیدند. از قوم دروس آنچه در یونان و آسیا وایطالیا بودند باسپارت واقوام ایونی دربدوامر با آتن پیوستند. بعلاوه چون آتش جنگ زبانه کشید فرق مختلفه را درهرشهری بهم انداخت چنانکه اشراف و بزرگان بلاد ایونی باسپارت تمایل داشتند وعامّه همه‌جا آتن را رجحان میدادند. باین ترتیب جنگ‌خانگی نیزمزید برعلّت شده معرکهٔ خونریزی را گرمترکرده حالت سخت عدیم النّظیری بجنگ پلوپونز داد. یونانیها روابطی را که اسباب اتّحاد آنان بود و هم جنگ باایران‌را که مشترکاً اقدام‌کرده بودند بکلّی فراموش‌کردند. درجنگ بیکدیگر امان نمیدادند بعد از هر جنگ یا بعد از تصرّف هر شهر قتل عام اسرا را تقریباً قاعدهٔ کلّی میدانستند مثلاً مردم آتن در یکی از جنگهای اخیر عزم کردند که چون غالب شوند دست راست تمام اسرا را ببرند لکن اتّفاقاً مغلوب شدند و سه هزار اسیر آتنی شربت مرگ نوشیدند.

یکی از وقایع خون‌آلود قتل عام کُرسیر بود. اشراف این شهر رئیس‌فرقهٔ عامّه را کشتند وازاتّحاد با آتن دست‌کشیدند ولی فرقهٔ عامّه بکمك‌آتن پیش‌برد و بشدید ترین وضعی معاملهٔ بمثل کرد. توسیدید میگوید: « درمدّت هفت‌روز که‌کشتیهای آتن مقیم کُرسیر بود مردم‌این شهرتمام کسانی‌را که دشمن‌حکومت عامّه میپنداشتند سر بریدند و حتّی عدّه ای فدای خصومتهای خصوصی گردیدند مثلاً بدهکاران طلبکاران را کشتند. مرگ باشکال‌مختلف جلوه میکرد . . . پدرپسر رامیکشت. بیچارگان‌را ازبست بیرون میکشیدند یاپای مذبح بقتل‌میرسانیدند . . . بعضی در معبد دیونیزوس ماندند تا مردند . . . باین ترتیب اهریمن خصومت و اختلاف یونان را بآتش وخون کشید ».

تقسیمات جنگ

ازآنجا که مورّخینی مانند توسیدید وگزنفون خود شاهد این قضیّه بوده و شرح آنرا آورده‌اند از این جنگ اطّلاعات وافیه در دست است. جنگ پلوپونز را میتوان بسه دورهٔ اصلی قسمت کرد:

دورهٔ اوّل جنك ده ساله (۴۲۱ ـ ۴۳۱) و محاربه ایست که فیمابین فریقین اتّفاق افتاده و نتیجهٔ قطعی نداده . مهمترین وقایع این دوره طاعون آتن (۴۳۰) و شکست اسپارت دراسفاکتری[۱] (۴۲۵) و صلح نیسیاس[۲] (۴۲۱) میباشد .

دورهٔ دوّم از زمانی شروع میشودکه آتن بصلاحدیدآلسیبیاد به سیسیل اردو فرستاد و حوادث قابل ذکر آن طرد آلسیبیاد است (۴۱۵) وشکست قوای آتن در سیراکوز وتسلیم آنها (۴۱۳) .

دورهٔ سوّم موسوم به جنگك دِسِهلی[۳] (۴۰۴ـ۴۱۳) و عظیم ترین سوانح آن استقرار اسپارت در دِسِهلی (واقع در آتیك) میباشد (۴۱۳) و مراجعت آلسیبیاد بآتن (۴۰۷ـ۴۰۸) وفتح قطعی اسپارت در اِگوس پُتاموس[۴] (۴۰۵) و تسلیم آتن (۴۰۴) .

دورهٔ اول . بروزطاعون درآتن

درآغازجنگك قشون اسپارت که درخشکی‌قوی‌تر بودفرصتی کرده آتیك رامسخّر نموده بتاراج داد . پریکلس چنین صلاحدید که آتن بحریّهٔ خود را بکار اندازد و بدفاع آتیك نپردازد . لذا روستائیان بشهر پناه آوردند . تهیّهٔ آذوقهٔ شهر اشکالی نداشت زیرا دیواری آتن را بهپیره متّصل مینمود ورفت وآمد رادرامان خود میداشت . ضمناً قشون آتن دسته دسته بسواحل پلوپونز رفته خسارت وارد میکردند . اتّفاقاً بواسطه یك کشتی تجارتی که از مشرق آمده بود بلای طاعون درمیان سکنهٔ متراکم آتن منتشر گردید .

توسیدید مینویسد : « هجوم مردم قری بشهر سربار این بلیّه گردید وبیشتر تازه واردین مبتلاشدند زیرا خانه نداشتند و در منتهای شدّت تابستان در کلبه‌هائی که بخارج هیچ منفذ نداردزندگی میکردندبنابراین دسته‌دسته‌میمردندواجسادمردگان رویهم ریخته بود وبسیاری ازبیچارگان درکوچه‌ها ودورچشمه‌هامیگشتند نیم مرده وازتشنگی بجان آمده بودند . چون مردم دراماکن متبرّک که هم چادر زده بودند در آنجا نیزمرده انبارشد زیرا بزرگی بلیّه آنان را بیچاره کرده احترام اشیاءِ مقدّس

(۱)ـ SPHACTÉRIE (۲) ـ NICIAS (۳)ـ DÉCÉLIE (۴) ـ ÆGOS-POTAMOS

را فراموش کرده بودند. آدابی که تا آن روز در موقع کفن ودفن رعایت میشد متروك گردید بترتیبی که دسترس بود اموات را بخاك می سپردند. مایحتاج‌دفن اموات در خانواده ها نایاب شد. بعضی بوسایل فضیحت آمیز متمسّك شدند مثلاً پیشدستی کرده اموات خودرا روی هیزمی که دیگران ترتیب داده بودندگذاشته آتش میزدند و بعضی دیگر چون میدیدندجنازه‌ای مشغول سوختن است مرده خود را روی آن انداخته فرار میکردند... » مردم آتن که درین بدبختی کارد باستخوانشان رسیدتلافی راسرپریکلس درآورده‌ازفرماندهیش معزول‌وبجریمه‌اش محکوم کردند. طالع بد باینقدر هم اکتفا نکرده خواهر و دودخترپریکلس‌رانیز بدست طاعون سپرد. عاقبت ملّت دربارهٔ او تغییر عقیده‌داد وبازبفرماندهی‌قشونش بر گزید ولی این بار پریکلس شخصاً دچار این بلا گردیده جان سپرد (۴۲۹).

کله‌ئون(۱) و نیسیاس(۲)

پس از مرگ پریکلس بر سر ادارهٔ سیاست‌آتن دونفرمنازعه داشتند کله‌ئون که در رأس فرقهٔ عامّه و نیسیاس که در رأس فرقهٔ اشراف یا پای‌بند اصول کهنه بود قرار داشتند.

برخلاف پریکلس و کلّیّهٔ کسانی که تا آن روز بمقامی رسیده بودند کله‌ئون از نجباء زادگان نبود بلکه از مردم گمنام وصاحب کارخانهٔ دبّاغی بوده است. اطواری عامیانه داشت. در کرسی نطق صدا را بلند میکرد. دست وسر را زیاد حرکت میداد ولی‌باوجود این نبایستی گفتهٔ‌دشمنش آریستوفان شاعر را باور کرد که میگفت کله‌ئون پرگو وزبان بازاست. کله‌ئون‌تندولی‌درست بود و چون از جنگ طرفداری مینمود خود نیز وارد معرکه گردیده کشته شد.

رقیب کله‌ئون نیسیاس‌زبان اشراف یعنی اغنیا بودکه ازپرداخت‌مالیات‌جنگ به تنگ آمده و صلح و سازش بااسپارت را ترجیح میدادند. نیسیاس مردی بود کمی ملایم و محجوب و بی اندازه دارا.

از تآتر و ورزش نمایشهای عالی بجهة ملّت راه میانداخت. بدینداری نیز

---

(۱) ـ CLÉON (۲) ـ NICIAS

ممتاز بود وغیب گوئی نزد خود نگاهداشته همیشه در طرز بکارزدن یا ازدیادتموّل خود با او مشورت میکرد.

پلوتارك میگوید: درمدّت جنگ نیسیاس قوای کُرَنت را یکبارشکست داد « ولی دو نفر از مقتولین قشون وی مفقود شدند چنانکه هر چه جستجو کردند اثری از ایشان بدست نیامد.

کلهئون چون این مطلب بشنید کشتی خودرا نگاهداشت وکس فرستاد تاآنهارا از دشمن بازستاند. لکن برحسب عادت و قانون زمان اگر حریف غالب جنگ را متارکه کند تا مقتولین را باز ستاند چنانست که از فتح چشم پوشیده باشد و دیگر مجاز نیست چون فاتحین غنائم جنگی را جمع آورده جشنی بگیرد وفی الواقع تاکسی اختیار دار نشده فاتح شمرده نمیشود و آنکه خواهشی دارد اختیار دار نیست... معذلك نیسیاس جرأتی بخرج داده باین نظر که دو نفر ازهموطنانش از کفن و دفن محروم نمانند ازنصرت وافتخار چشم پوشید ».

وقعهٔ اسفاکتِری

چون درآغاز کار کلهئون برحریف فایق بود جنگ باز چند سال دیگر بسختی دوام کرد وعاقبت آن نیز معلوم نشد ولی در ۴۲۵ آتن برخصم رجحانی یافت. اسفاکتری جزیرهٔ کوچکی بود در دهانهٔ خلیج پیلوس در سواحل خاك مِسنی که مردم اسپارت درتحت سلطهٔ خود درآورده بودند ولی تخم عصیان همیشه درآنجا وجود داشت. دموستن سردار آتنی که بایك عدّه کشتی باین سواحل رسید بفکرش چنین آمدکه روی تختهسنگ پیلوس مقام محکمی را پناهگاه مردم مِسنی قرار بدهد لذا خود درآنجا پیاده شد و کشتی را پس فرستاد. قوای اسپارت بزودی رسیده اورا دور کرد و ۴۲۰ سرباز درجزیرهٔ اسفاکتری گذاشت ضمناً کشتیهای اسپارتی نیز خلیج را محاصره کردند امّا بحریّهٔ آتن بعجله برگشت و کشتیهای دشمن را شکست داده سربازان اسپارتی مقیم اسفاکتری را محصور نمود.

کاروحشت دراسپارت بالا گرفت زیرا دیگرسپاهی زیاد درشهر وجودنداشت.

وجنگیان اسفاکتری نیز اغلب از خانواده‌های مهم بلد بودند. اسپارت هرچه در قوّه داشت برای نجات ایشان کرد و وعده داد که هر کس از هیلوت آذوقه بایشان برساند آزاد خواهد گردید لذا بعضی از آن مردم در میان دوآب از خلیج عبور کردند و باطنابی مشکهای عسل وتخم کتان میبردند.

کلهئون که در آتن بود سرداران آتنی را از بطوءِ عملیّات واحتیاط ملامت کرده میگفت اگر جای ایشان بودم در حمله بسربازان اسپارتی دقیقه‌ای تعلّل روا نمیداشتم. چون این کلمه بگفت وادارش نمودند که خود رهسپار میدان جنگ شود.

سربازان محصور اسپارتی را جنگل جزیره مخفی میداشت امّا در این اثناشبی که آتش مطبخ را درست خاموش نکرده بودند ازاقبال بلندآتن حریقی برخاست وجنگل را یکسر بسوخت. کلهئون ودموستن حملهٔ سختی کردند. سربازان اسپارتی مدّتی دفاع نمودند و چون سیصد نفر ازایشان باقیماند تسلیم شدند.

این واقعه در یونان اثر غریبی بخشید زیرا تا آنروز همه تصوّر میکردند که سرباز اسپارتی اگر درتنگنا بیفتد خود را میکشد ولی تسلیم دشمن نمیشود.

صلح نیسیاس

از این ببعد قشون اسپارت دیگر جرأت نداشت بخاك آتیك حمله برد زیرا میترسید مبادا باسربازان اسپارتی که اسیردست آتن بودندمعاملهٔ سختی بعمل آید. علیهذا اسپارت بصلاحدید برازیداس[1] جنك را به تراس کشانید زیرا آتن از آنجا گندم و طلا میآورد. برازیداس آمفیپولیس را گرفت کلهئون کوشید که آنرابازستاند ولی درپای حصار بابرازیداس دریك موقع کشته شد.

آنوقت بود که فرقهٔ طرفدار صلح هم در اسپارت و هم در آتن پیش برد. نیسیاس صلحی پنجاه ساله منعقد نمود که متن آنرا در معابد امانت گذاشتند و بموجب آن هردو طرف آنچه در نتیجهٔ فتوحات بدست آورده بودند بیکدیگر

(۱) ـ BRASIDAS

مسترد داشتند. این عهدنامه بصلح نیسیاس معروف گردید (۴۲۱).

دورهٔ دوّم. آلسیبیاد

جنك ده ساله بهیچ نتیجه‌ای منتهی نگردید واین‌خود دلیلی بود بر اینکه قوای متخاصم تقریباً برابر است. اگر آتن مصلحت اندیشی آلسیبیاد را که گوئی فرشتهٔ بدخواه آتن بوده نشنیده میگرفت این وضع باز تامدّتی بهمین حال باقی میماند.

آلسیبیاد که‌نجیب‌زاده بود درتحت‌ولایت پریکلس بحدّ رشد رسید. دراستعداد نقص نداشت و جمیع صفات را از صباحت و تموّل و زبان آوری و سیاست دانی و علم جلب محبّت عامّه جامع بود وفرزند محبوب افراد مردم آتن شمرده میشد ولی ازفرط نخوت میخواست همه‌کس‌اورا بستاید ودرهمه چیز وحید دهرش بشمارد. در سبك لباس مافوق عموم بود. جامه ای ارغوانی در بر میکرد و بوضع مردم مشرق زمین کفشهای بلند میپوشید. تمام جوانان خود آرا از او تمجید و تقلید مینمودند. در المپی در آن واحد هفت ارّابه بمسابقه میگذاشت و جائزهٔ اوّل و دوّم و چهارم را میبرد. این مطلب هیچوقت سابقه نداشت امّا آلسیبیاد باین چیزها قناعت نمیکرد و اقدامات بزرگتر درخواب میدید.

پلوتارك مینویسد: «طبیعت درخلقت آلسیبیاد یك حالت غوغاطلبی وخشونت رجحان برغیرنهاده بود» واین مطلب‌ازحکایات عهد صباوتش بخوبی معلوم میشود مثلاً روزی کشتی میگرفت حریف بر او غالب آمده چیزی نمانده بود بزمینش بزند که آلسیبیاد دست او را دندان گرفت. حریف دست از او برداشته گفت: «آلسیبیاد. مانند زنان دندان میگیری. آلسیبیاد جوابداد بگو مانند شیران. سگی‌خوشگل و خوش قدّ وقواره داشت که بمبلغ ۶۸۷۴ فرانك طلا خریده بود روزی دم سك‌را که اسباب قشنگی اوبود برید. دوستان بملامتش برخاستند که‌مردم همه درین باب بد میگویند. آلسیبیاد خندید که من غیر از این غرضی نداشته‌ام زیرا میخواهم مردم‌آتن درین‌باب گفتگو بکنند تا ازخود من بد نگویند.»

آلسیبیاد درین کار نیزدستی داشت که هرجا میرفت سلیقه وعادات مردم‌همان

محل راپیشه کرده باین وسیله خودرا محبوب نماید مثلاً در اسپارت ورزش کار وقانع ومرتاض بود ودربلاد ایونی تن‌پرور وبیکار . در تراس میل زیادی به شرب داشت . درتسالی همیشه بسواری میپرداخت . چون نزد تیسافِرْنْ ساتراپ ایرانی آمد چنان طنطنه‌ای ترتیب‌داده مخارجی کرد که برتجمّل ایرانی پیشی گرفت»

اردو کشی سیسیل

مردم آتن‌گول تحریکات این جوان جاه‌طلب راخورده‌نصایح احتیاط آمیز پریکلس را پشت گوش انداختند و بی محابا باقدام عظیمی که اشکالات آنرا درست ملاحظه‌نکرده بودند دست‌زدندیعنی تصمیم به‌تسخیر سیسیل گرفته تاحوزهٔ غربی بحرالرّوم رانیزمانند دریای اِژه در حیطهٔ اختیار خویش درآورند . برای این مقصود اردوی مفصّلی تجهیز کردند (٤١٥) .

کشتیهائی که حامل اردوبود با تشریفات کامل ومؤثّر ازبندر حرکت کرد . توسیدید میگوید : «هیچگاه قشونی باین‌شکوه وباآن اسلحهٔ مجلّل ازیك بندر خارج نشده بود . کشتیهای صدوپنجاه پاروزنه راملاّحان باعلائم گرانبها آراسته بودند وسربازان درپیراستگی لباس واسلحه بایکدیگر همچشمی کرده بودند ... چون همگی سوارشدند شیپوری امر بسکوت‌داد وادعیه‌ای که برای عزیمت‌مقرّر است‌خوانده شد . تمام‌قشون شراب‌را باآب ممزوج کردند . سرباز وسردارمشروب خودرادرجامهای طلا ونقره‌بزمین نثار نمودند . مردم نیزازساحل دعا میخواندند . چون سرود خاتمه پذیرفت ونثار بانجام‌رسید کشتی‌ها براه افتادند ... »

مصیبت

آلسیبیاد یکی از رؤسای اردوکشی سیسیل و شاید یگانه کسی‌بود که میتوانست آنرا بوجه خوشی خاتمه بخشد ولی وقعهٔ مجسّمه های هِرمس‌که درین اثنا بوقوع پیوست موجب احضار و کناره‌گیری وی گردید .

چندی قبل‌ازحرکت اردویك روزصبح‌معلوم‌شدکه‌شب گذشته تمام‌مجسّمه‌های هِرمس را که سر چهار راه‌های شهر آتن قرار داشت شکسته‌اند . این‌کار وهنی

عظیم بخداوند بود وازوجود توطئهٔ سرّی حکایت میکرد . درنتیجهٔ تحقیقات بآلسیبیاد بدگمان شده اورا احضار نمودند . آلسیبیاد چون درساحل سیسیل این خبر بشنید صلاح کار خودرا درفرار دیده باسپارت رفت ومستشار دشمنان وطن خود گردید . مردم آتن اورا محکوم باعدام کردندو کهنه هنگام غروب رو بخورشید ایستاده البسهٔ سرخی راحرکت داده بدو نفرین فرستادند. با این وصف سایر رؤسای اردو که نیسیاس نیز ازآنجمله بود عزم کردند سیرا کوز را محاصره کنند ولی به پیشرفت خویش یقین نداشتند و عملیّات بطول انجامید . سیرا کوز سردار قابلی موسوم به ژیلیپ(۱) ازاسپارت گرفت . این سردار برقوای آتن فایق آمده آنهارا عقب نشاند قوّهٔ بحریّهٔ آتن درخلیج محصور ویکباره تلف شد . سربازان هرچه خواستندبداخل سیسیل پس بنشینند نتوانستندوجز تسلیم چاره ندیدند . مردم سیرا کوزسرداران را که نیسیاس ودموستن نیز ازآنجمله بودند کشتند واسرارا درلاتومی(۲) که سابقاً مقطع بود حبس کردند . سربازان درآنجاازمرض وتشنگی و گرسنگی جان سپردند (٤١٣) .

خبر این مصیبت مردم آتن را متحیّر ومبهوت کرد زیرا آتن بهترین سربازان خود را از دست داده کارخانهای کشتی سازی خالی وخزانه تهی شده بود . آن مقدار بحریّه هم که باقی بود عمله نداشت . اسپارت ازاین اردوکشی استفاده کرده جنگ را ازنو شروع کرد . مردم آتن ازجادرنرفتند ودربرابر خطر بانهایت جرأت قدّ برافراشتند ولی چنین شکستی جبران ناپذیر بود .

دورهٔ سوّم

سه واقعهٔ تازه بر سختی اوضاع آتن افزود و در هر سه بار دست آلسیبیاد خائن در کار بود. آلسیبیاد اسپارت را واداشت که درمقام محکم دِسه‌لی کـه درخاك آتیك وسرراه آتن به لوریون بود جایگیر شوند . درنتیجهٔ این اقدام دست آتن بکلّی درجنگ بسته شد . پس از آن دربحر اِژه دور زده تمام متّحدین آتن را باستثنای سامُوس ازاو برگرداند و باین ترتیب آتن را از قلمرو پروسعت خود محروم نمود بالاخره بخیال دعوت ایرانیان افتاد

(۱) - GYLIPPE (۲) - LATOMIE

و با اینکه این عمل بضرر کلیّهٔ یونان تمام میشد بانجام آن برخاست. بدیهی است که شاهنشاه ایران اینموقع را بجهة تلافی جنگهای مدی بسیار مناسب میدید علیهذا تیسافرن بنام شاهنشاه عهدی کرد که آسیای صغیر و بلاد یونانی نشین آن تا دریای اژه ملك بلامنازع ایران باشد. از آن ببعد طلای ایران بکار افتاد و کشتی تجهیز کرد تا بحریّهٔ آتن را نابود کند. متّحدین مخصوصاً در شمال دریای اژه بجنگ پرداختند تا راه آوردن گندم را بروی آتن به بندند.

مقاومت آتن

آتن دیگر رمق نداشت زیرا تنها مانده گرفتار مبارزات فرق و انقلابات داخلی بود ولی معهذا مقاومت شایانی کرد و باز تا هشت سال نگذاشت دشمنان بر وی غالب شوند وحتّی روزی که آلسیبیاد بوطن خود برگشت بنظر چنین میرسید که اقبال دوباره بآتن رو کرده است ولی دوران این خوش بینی کوتاه بود. باری آلسیبیاد که مردی متلوّن بود میانه اش با اسپارت هم بهم خورده باز بخدمتگذاری آتن میل کرد. اهالی آتن خیانت او را بخشیدند و او را چون منجی خود استقبال کردند (۴۰۸) ولی چون شکستی خورد بازباو بدبین شده از فرماندهی معزولش ساختند از آن پس آلسیبیاد به تراس رفت که بجنگ بپردازد و باقی عمر را در آنجا بآوارگی گذرانید (۴۰۷).

کمی بعد قسمتی از بحریّهٔ آتن که مردم خارجی الاصل و بندگان در آن بودند ناگهان سر رسیده درجزایر آرژینوزا(۱) واقع در نزدیك لسبوس فتحی کردند ولی رؤسای این فتح پاداش بدی گرفتند بدین معنی که چون طوفانی حادث شده نگذاشت اجساد را جمع آوری کنند باتّهام هتك حرمت مراسم مذهبی از طرف محضر عموم ملّت محکوم باعدام گردیدند.

لیزاندر(۲). سقوط آتن

عاقبت اسپارت ادارهٔ جنگ را بفرماندهی فعّال ومدبّر موسوم به لیزاندر واگذاشت. لیزاندر میگفت «هر جا پوست شیر کوتاه آمد باید پوست روباه را بدان دوخت». لیزاندر چنان ضربتی کاری بدشمن زد که منجرّ بسقوط آتن گردید.

---

(۱) - ARGINUSES (۲) - LYSANDRE

بحریّهٔ آتن در داردانل در انتهای خلیجی که مصبّ رودا گوس پتاموس(۱) (رودبز) بود قرار داشت. لیزاندر چندین روز مراقب جزیره شد و چون بیخبری بحریّه را دانست در موقعیکه کشتیها تقریباً مدافعی نداشت نا گهان تاخت آورد عدّهٔ کمی گریختند. سه هزار آتنی اسیر و کشته‌شد (۴۰۵). خبر شکست شب بآتن رسید و چنانکه گزنفون میگوید« آنشب خواب بچشم احدی نرفت. همه‌میگریستند. امّا برزنده نه برمرده» وحشت آتن بجا بود زیرا نتیجهٔ این واقعه یا خرابی واسارت بود یا قتل‌عام لیزاندر با قوای بزرگ ومهمّ خود شهررا از خشکی و دریا محاصره کرد. آتن دچار قحطی شده مردمش رو بمردن گذاشتند. اعاظم شهر که اجازه گرفتند با اسپارت داخل مذاکره شوند عمداً مذاکرات را طول دادند تا عاقبت آتن تسلیم شد(۴۰۴).

اسپارت چون فایق آمد جوانمردی بخرج داد و برخلاف خواهش متّحدین خود برگردن« شهری که هنگام خطر صعب خدمات مهمّ بیونان کرده بود» طوق رقیّت نگذاشت ولی مجبورش نمود که استحکامات پیره و دیوار این شهررا تا آتن خراب کند و باستثنای دوازده فروند هرچه کشتی دارد بدهد. نجبا زادگان تبعیدشده را احضار نماید و متّحد مطیع اسپارت باشد.

گزنفون مینویسد: « آنوقت لیزاندر درپیره پیاده شد و تبعیدشدگان برگشتند و دیوارها ببانگ نی‌واژگون گردید و آنروز روز آزادی یونان شمرده شد».

گزنفون آتنی است ولی چون از فرقهٔ اعاظم بلده میباشد از خرابی وطنش بهیچوجه متأثّر نگردیده است.

علل شکست آتن

توسیدید علل شکست آتن را این طور بیان میکند:« پریکلس بمردم آتن گفته بود که اگر آرام داشته باشند و بحریّهٔ خود را نگاهدارند و در طیّ جنگ در صدد بر نیایند که دائرهٔ امپراطوری خود را وسعت دهند و جمهوری را در مهلکه نیندازند عاقبت غلبه باآنها خواهد بود ولی مردم آتن درست برخلاف این دستور رفتار کرده بخاطر

(۱) - ÆGOS-POTAMOS

جاه طلبی و حرص این و آن درخارج جنگ دست بکارهائی‌زدند که برای‌خود و متّحدینشان عاقبتی وخیم داشت... علّت واضح است... کسانیکه جانشین پریکلس گردیدند بپای او نمیرسیدند ولی همه آرزو میکردند که مقام اوّل‌را احراز نمایند لذا بنارا برتملّق عامّه گذاشته زمام امور ملکی را بدست وی دادند. تمام خبطها و من‌جمله اردوکشی سیسیل از همین‌جا ناشی شد...» از این رو باید گفت که شکست آتن‌را خبط خود مردم سبب‌گردید نه نقص قوای‌وی. ملّت آتن خصایص پسندیده داشت ولی میانه روی ومتانت‌را فاقد ومحتاج مشاوری عاقل بود وپس‌از مرگ پریکلس چنین وجودی نصیب وی نگردید.

فصل بیست و یکم

جنگ تازه

تب بر ضد اسپارت

آتن در تحت ولایت اسپارت بود و از طرف اشراف اداره میشد لکن قساوت و بیرحمی تیرانهای سی‌گانه عکس‌العملی مناسب حال ملّت در کار آورد. سقراط عاقل با بی‌گناهی فدای آتش کینهٔ عمومی‌گردید.

هیچیك از بلاد نتوانست نظم و آرامشی در داخلهٔ یونان بر قرار کند. عمر استیلای اسپارت کوتاه بودواستیلای تب‌هم که‌جای‌آنرا گرفت بسرعت‌درگذشت.

طلای ایران مدام در میان مردم یونان تفرقه میانداخت. معذالك قشون‌کشی ده‌هزارنفره ثابت کرد که کارمملکت ایران را پادشاهی کشورستان خواهد ساخت.

طغاة سی گانه در آتن

در اوان جنگ پلوپونز اشراف آتن مدام با اسپارت مشغول اسباب‌چینی بودندتاحکومت عامّه را درآتن‌سرنگون‌نمایند وهر مصیبتی که بسرآن شهر میآمد بجهة استقرار حکومت خویش‌مغتنم میدانستند تا اینکه بکمك لیزاندرحکومت‌طغاة سی‌گانه راساختند.

عنان واختیار اموردر کف مجمعی قرار گرفت مرکّب از سی نفر ذیحقوق که پایهٔ حکومت خود را بر ترس و تخویف نهاده بطغاة سی گانه معروف شدند. از افراد دولتمند ذیحقوق یا خارجی‌الاصل چندین صدنفر را کشتند و اموالشان را ضبط نمودند. برای‌مزید اطمینان‌خویش از قشون اسپارت ساخلوی درآکروپول نشانیدند. ترامِن(۱) که خودیکی از اعضای سی‌گانهٔ شوری بود نصیحت‌کرد که دامن بی‌اعتدالی را ازدست ندهندولی‌همکاران بجای میانه‌روی خود او را دستگیر وبنوشیدن جام شوکران(۲) محکوم نمودند.

طغاة سی‌گانه بقدری مکروه ومنفور شدند که اسپارت نیز ارتقویتشان صرف نظر کرد لذا دسته‌ای از تبعیدشدگان بهدایت ترازیبول(۳) وارد آتیك شده طغاة را بیرون کرد وحکومت عامّه را ازنو برقرار ساخت (۴۰۳).

ترازیبول علاوه بررشادت شهامت و گذشتی هم بخرج داده قانونی گذراندکه گذشته را گذشته خوانده اتّهام ومجازات هیچکس را اجازه نمیداد. ملّت بعنوان قدردانی تاجی ازدوشاخهٔ زیتون به ترازیبول تقدیم کرد.

سقراط

عفو عمومی‌دربارهٔ اشراف رعایت شد ولی‌مردم آتن از هجوم مصائب بدگمان شده بردباری را از دست داده هر مباحثه‌ای را که راجع بمذهب یاحکومت پیش میآمددرحکم ردّه و توهین‌میدانست وبهمین جهت درموضوع سقراط باشتباه افتاده او را دنبال نموده محکوم کرد. سقراط حجّاری بود از افراد ذیحقوق و از اواسطالنّاس ولی کسب خود را کنار گذاشته عمری بتفکّر میگذرانید تاحقیقت عقل را دریافته بدیگران بیاموزد.

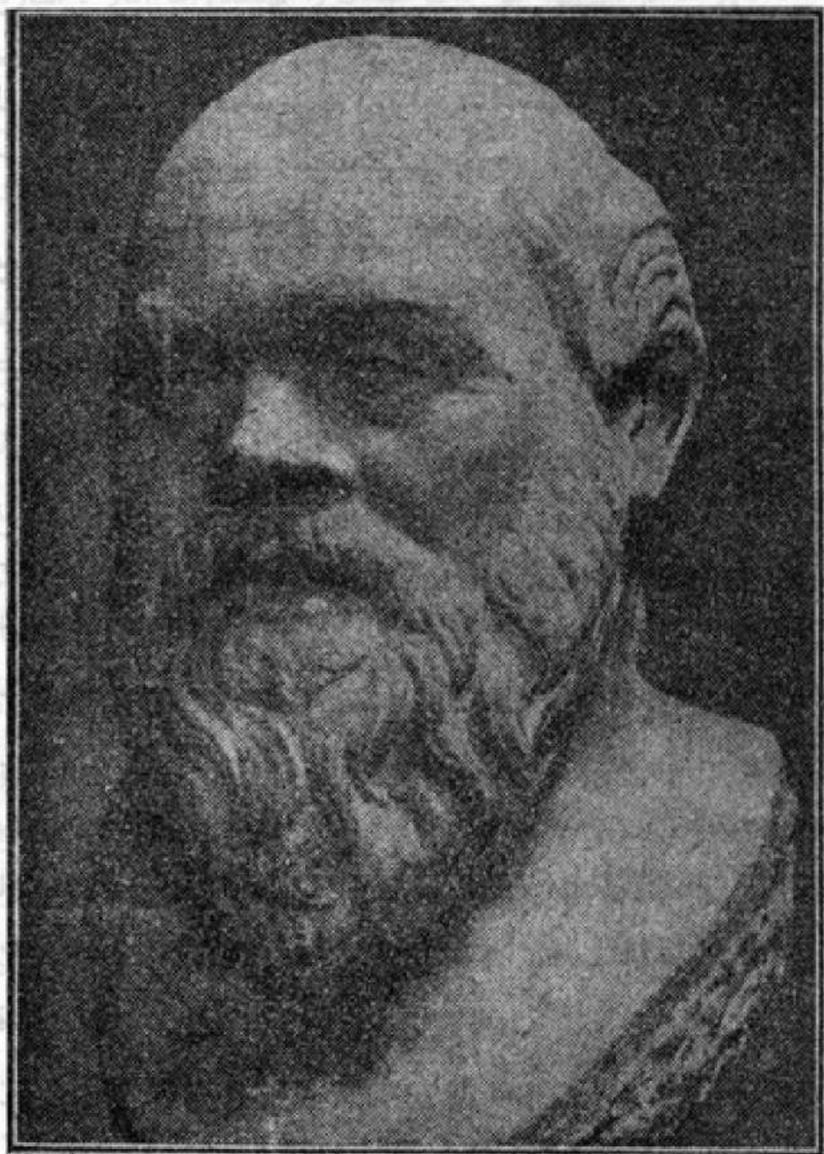
سقراط معتقد بود که اگر انسان از وجدان خود متابعت کند و نگذارد که هوی وهوس و اوهام بر اودست یابدکاری پسندیده کرده است دستور سقراط این بود که خودت را بشناس و برای این‌مقصود اهتمام داشت که با اسئلهٔ گوناگون

---

(۱) ـ THÉRAMÈNE

(۲) ـ در آتن محکومین باعدام را شوکران میدادند

(۳) ـ THRASYBULE



تصویر سقراط که در موزهٔ ناپل میباشد

دست طرف را گرفته بکشف حقیقت که در وجود اشخاص مکتوم میدانست ببرد. هر روز صبح بمیدان عمومی آمده بهرکس میرسید چه جوان وچه پیر چه سیاست‌پیشه و چه اهل حرفه بنای گفتگو میگذاشت . دوستانش اورا ضیافت نموده از سخنانش لذّت میبردند . کمال عقل وسادگی و گشاده روئی سقراط کراهت منظر وبینی کوتاه وپهن وشکم بزرگ اورا ازنظرها میزدود شاگردانش مانند گزنفون وافلاطون همین بیان را در توصیف وی آورده اند .

محاکمه و مرگ سقراط

سقراط وظیفه شناسی خود را مکرّر بمنصّهٔ بروز رسانیده در ایّام جنگ پلوپونزشجاعانه جنگیده ویك بارهم آلسیبیادزخمی را ازدهان مرگ بیرون کشیده بود . سقراط چون اطاعت قوانین را واجب میشمرد جسارتی بخرج داده در مقابل فرمانی از طغاة سی گانه که با قانون مباینت داشت سر فرود نیاورد . معذلك مردم نظر خوشی باو نداشتند و از نادانی او را باسوفسطائیان(۱) مشتبه مینمودند .

یکی از دلتنگیهای مردم از سقراط این بود که آلسیبیاد و کته‌زیاس(۲) از جملهٔ شاگردان وی بوده اند . در ۳۹۹ سقراط بجرم اینکه « خدایان بلد راحرمت نمیکند والوهیّتی تازه آورده است » گرفتارشد . قضاة اورا مقصّر شناختند وچون بموجب قانون از او پرسیدند که چه مجازاتی در حقّش روا دارند گفت : « برای اینکه عمر من بخدمت وطن مصروف شود وبتوانم هموطنان را به فضیلت راهنما باشم پیشنهادمیکنم مقرّردارید که بخرج دولت درمعبدپریتانه(۳) ازمن نگهداری کنند ». این جواب تمسخرآمیز درنظرقضاة دشنامی سخت آمدوسقراط محکوم باعدام گردید.

افلاطون دریکی ازرسایل خود که بنام « فدون »(٤) است کیفیّت مرگ سقراط راچنین شرح میدهد : شاگردان دورسقراط حلقه زده بودند. مقارن غروب جلاّد جامی را که زهر در آن بود برای او آورد « سقراط که نه رنگش بگردید و نه

---

(۱) ـ سوفسطائیان کسانی بودند که فنّ استدلال نقیضین را تعلیم میدادند

(۲) ـ درمیان طغاة سی گانه کته‌زیاس بیشتر ازهمه بشدّت بطش معروف بود

(۳) ـ PRYTANÉE (٤) ـ PHÉDON

چهره‌اش دگر گونه گشت بطمأنینهٔ خاطر وبی‌تشویش جام بگرفت وسپس باوقار و ثبات تمام چنانکه‌عادت اوبود نگاهی‌باین مرد انداخته‌پرسید : آیا ازاین‌شربت میتوان‌خداوندان را نثاری‌کرد . آن‌مردجوابداد بیش‌ازآنچه یك نفرراضورواست از این گیاه نمی سائیم . سقراط گفت مطلب را فهمیدم امّا اقلاً اجـازه هست که دعا کنم و باستغاثهٔ از درگاه خدایان بپردازم تا این سفررا برمامبارك‌ومیمون گردانند . این است التماسی که من از ایشان دارم و امیدوارم که دعایم مستجاب شود این بگفت و جام را بر لب نهاده بکمال‌آرامی وگشاده روئی‌سر کشید.تاآن دقیقه ما طاقت آورده اشك خود را نگاهداشته بودیم ولی چون سقراط را بدان حالت دیدیم عنان اختیار یکباره ازدست برفت . . . سقراط گفت : دوستان‌من‌شما را چه میشود . من زنان را واپس فرستادم تـا چنین حالتی پیش نیاید . این رقّت قلب برازنده نیست . . . متانتی بیش از این از خود بروز بدهید . این کلمات مارا سرافکنده ساخت چنانکه راه بر گریه بگرفتیم . سقراط مدّتی قدم زد . بعدچون دید پاهایش سنگینی میکند بنابدستور زندانبان بپشت بخوابید . . . اندامش‌خرد خرد سرد میشد و از حسّ و حرکت میافتاد . زندانبان بما گفت سقراط را چون سردی بسینه رسد هنگام فراق فرا رسیده است . خلاصه سقراط روی خودرا کـه پوشیده‌بودگشودوآخرین کلمهٔ‌خودرا گفت‌که‌اقریطون.خروسی‌ازآسکله‌پیوس(۱) بر ذمّهٔ ماست ادای این دین را فرو مگذار . اقریطون جواب داد کـه چنین کنم غیر از این چه‌داری بگوی . امّا سقراط دیگردم برنیاورده لمحه‌ای‌نگذشت که‌تکانی بخود داد . آنگاه زندانبان روی او بگشود . چشمان سقراط ثابت وبیحرکت‌بود. اقریطون چون این بدید دیدگان وی ببست . این بود سرانجام دوست ما که‌بعمر خود نظیر وی را ندیده‌ایم و بیقین در عقل و عدالت تالی نداشته است » .

استیلای اسپارت

اسپارت باین اندازه که بر آتن قیمومت داشت اکتفا نکرد بلکه قلمرو بحری‌وی‌رانیز بحیطهٔ اختیار خود آورد . لیزاندر در دریای اژه‌گردش کرده کلّیهٔ‌متّحدین‌سابق آتن راباجگذار

(۱) ـ ASKLÉPIOS

اسپارت نمود و هم ساخلوی از قشون خود در بلاد ایشان گذاشت . شأن و شوکت لیزاندر بجائی رسید که چندین شهر بمقام الوهیّتش رسانیده مذبح بجهت وی ساختند و بافتخارش جشنها گرفتند .

حکومت اسپارت از حشمت و جاه طلبی سردار خود بد دل شد و در ۴۰۳ احضارش کرد . لیزاندر باین نظر که وقتی بگذراند تاسورت بدبینی بخوابد اجازه گرفته رهسپار لیبی گردید و چون از آنجا برگشت پیشنهاد جنگ با ایرانیان را پیش کشید . سرگذشت خارق العادهٔ اردوی ده هزار نفره بیشتر از هرچیز لیزاندر را ترغیب مینمود که باین مهمّ اقدام نماید .

اردو کشی ده هزار نفره

درسال ۴۰۱ یك شاهزاده ایرانی ، کوروش جوان که ساتراپ آسیای صغیر بود باین خیال افتاد برادر خود خشایارشارا از تخت بزیر آورد . بنا براین قوائی کافی جمع آوری کرد که از آنجمله سیزده هزار نفر مزدور یونانی بودند . گذارش این اردو را گزنفون آتنی که همراه یکی از رؤسای یونانی قشون روانه شد در کتاب خود موسوم به آناباز (طیّ طریق بقلب آسیا) آورده است .

کوروش قصد خودرا پوشیده داشت تا بفرات رسید . نزدیك بابل درمحلّ موسوم به کوناکزا(۱) قشون پادشاه نمایان گردید . چون معرکهٔ جنگ گرم شد کوروش خود را بطرف برادر پرتاب کرد تا کاراورا بدست خویش بسازد لکن زوبینی بزیر چشمش خورده از پای درآمد . باین خبر شیرازهٔ کلّیهٔ قشون کوروش از هم پاشید امّا دستهٔ یونانی که در جنگ بر حریف فایق آمده بود برجای بماند . تیسافرن سردار ایرانی جدّ کرد که تسلیم شوند ولی چون دید بجائی نمیرسد دامی گسترده رؤسای ایشان را بگرفت و بکشت . باین ترتیب سربازان قلیل العدد یونانی درمملکت پهناور ایران سرگردان شدند و چون پانصد فرسنگ ازخاك خود فاصله داشتند روزنهٔ امیدی در کارشان نمودار نبود امّا گزنفون بآنها دل داده در صدد بر آمد که بهدایت خود ایشان را بیونان برگرداند . عدّه براه افتاد ولی چون دشمن از

(۱) _ CUNAXA

آزار دست باز نمیداشت ناچار مدام در حال جنگ بود و با اینکه ممالك‌سر راه‌را نمی‌شناخت و سرمای جلگه‌های مرتفع پر برف وگرسنگی عرصه‌را بر وی‌تنگ میکرد عاقبت به بحر سیاه رسید (٤٠٠) . گزنفون مینویسد : نخستین‌کسانی که‌از کوه بالا رفته بقلّه رسیدند و دریا را دیدندخروشی‌بر آوردند . گزنفون و باقی‌عدّه چون فریاد بشنیدند گمان کردند که باز دشمن بطلیعهٔ قشون تاخت‌آورده‌است. . . معذلك هرچه بر عدّه میافزود فریاد بلند تر میشد و از عقب سر مدام سربازان با قدم دو بفریاد کنندگان ملحق میشدند . بنظر گزنفون چنین آمد که‌امری‌نادیده اتّفاق افتاده لــذا بر اسب نشسته سوارانی چند همراه برداشت و بکمك شتافت و چون نزدیك رسید سربازان را شنید که فریاد میکنند : دریا . دریا و بیکدیگر مبارکباد میگویند . باقیماندهٔ قشون و اسب و ارّابه نیز رسید . چون همه‌برفراز کوه بر آمدند از سرباز و سردار اشك ذوق دردیده بگردانیدند ویکدیگررادر آغوش کشیدند وفی‌الفور بحرکت‌آمده بی اینکه بدانند چه‌کسی امرداده‌سنگی چند گرد آوردند و پشته‌ای ساخته مقداری سپر چرمین و چوب و سپر چوبین بر آن نهادند » .

اردوکشی آژزیلاس(۱)

باین ترتیب دستهٔ کوچکی از قشون تنها و بــدون فرمانده بحالت غلبه سرتاسر قلمرو شاهنشاهی ایران را پیموده‌ضعف آن مملکت بزرگ را مدلّل نمود .

درین هنگام لیزاندر بمردم‌اسپارت نصیحت‌کردموقع را غنیمت شمرده‌جنگ را بآسیا بیندازند . بنا بر این اردوئی ترتیب دادند (۳۹۰) و آژزیلاس پادشاه جوان اسپارت‌رابریاست‌آن برگزیدند . لیزاندرتاآنوقت ازآژزیلاس‌حمایت‌میکرد و خیرخواه او شمرده میشد . آژزیلاس اگرچه می‌لنگید امّا سربازی بی‌باك بود و از آنجاکه اختیارداری لیزاندر بر وی گران میآمــد بغلط رفته او را از خود دور نمود ولی پیشنهادش‌را که جنگ با وحشیان باشد پذیرفته حرکت‌کردودر رأس قشونی مرتّب تیسافرن وفارنابازساتراپهای ایران را شکست داد و درآسیای

(۱) ـ AGÉSILAS

صغیردست بکار تطاول شد .

هنوزدرتهیّهٔ جنگ تازه بودکه ازاسپارت فرمانی رسیده اورا برای دفاع وطن امر بازگشت داد (۳۹٤) .

جنگ تازه دریونان

آژزیلاس چون این خبر بشنید گفت : «شاهنشاه مرا با ده هزار کماندارشاهی از آسیابیرون میکند» واین کنایه ازسکه ایران بود که نقش کماندار داشت .

فی‌الواقع ایرانیان پول زیادی دریونان ریخته اتّحادی برضدّ اسپارت ساختند تب وکُرَنت وآرگوس وآتن نیز درین اتّحادیّه داخل بودند (۳۹٥) .

آغازجنگ بجهة اسپارت میمنت نداشت زیرادرجنگی شکست خوردولیزاندر هم کشته شد . آژزیلاس چون ازشمال برگشته بود درکورونه(۱) جنگ سختی کرده راه پلوپونزرا بازنمود . فریقین شش سال تمام دراطراف کُرنت سخت گرم جنگ بودند. آتن درظرف این مدّت برج و باروی پیره ودیوار فیمابین این دوشهر را ازنو ساخته دوباره صاحب بحریّه‌ای قوی شد وعلاوه بر سربازان سنگین اسلحهٔ قدیم پیادگانی سبك اسلحه نیز تجهیز نمود . ایفیکرات (۲) سردار آتنی پیشرفتهای نمایان کرد .

اسپارت وایران از نشورآتن مضطرب شدند و صلاح کار را درآن دیدند که باهم صلح کنند لذاآنتالسیداس(۳) اسپارتی درسال ۳۸۷ بشوش رفت تا درین باب باشاهنشاه مذاکره نماید وعهدنامه‌ای که آورد ازطرف تمام مردم یونان بقید قسم پذیرفته شد . بموجب این‌عهد نامه خشایارشا حقّرا چنین تشخیص‌میدهد که بلاد واقعه در آسیا بانضمام جزیرهٔ قبرس ملك طلق وی باشد ولی بدیگر بلاد یونانی چه بزرگ وچه کوچك کلاً استقلال داده شود باستثنای لمنوس وامبروس وسیرُس که‌کمافی‌السّابق‌ازآتن‌خواهد بود. این‌عهدرا هرکه نپذیردشاهنشاه بکمك‌سایرین درخشکی‌ودریا باوی‌جنگ خواهدنمود واز کشتی‌وپول‌مضایقه نخواهد کرد . در

(۱) - CORONÉE (۲) - IPHICRATE (۳) - ANTALCIDAS

واقع اسپارت برای اجبار دشمنان خویش بترك اسلحهٔ یونانیان آسیا را تسلیم شاهنشاه کرد تا دشمنان خود را وادار کند اسلحه را زمین بگذارند.

عهدنامهٔ آنتالسیداس نتیجهٔ پولی بود که ایرانیان دریونان ریختند وباین ترتیب جنگ مدی را تلافی کردند.

اسپارت و تب

معهذا استیلای اسپارت دوامی نیافت و پس از چند سال در نتیجهٔ جنگی تازه بکلّی متلاشی گردید. درین جنگ مخوف ترین دشمنان اسپارت تب بود که مهمّترین شهر بئوسی محسوب میشد.

بئوسی همسایهٔ آتیك وچون بواسطه یك سلسله کوه بکلّی ازدریا جدا مانده بود مردمش بیشتر بکشت وزرع و تربیت اسب روزگارمیگذراندند. بئوسی دو شاعر بزرگ داشت یکی هزیُد که دراشعار خود زندگی روستائی را وصف کرده ودیگر پَندار که افتخار وسرافرازی برندگان بازیهای المپی را بنظم آورده است.

بئوسی هنروران چیره‌دستی نیز مانند تاناگرا[۱] داشت که مجسّمه‌های کوچك دلربا از گل پخته میساخت. معذلك مردم آتن که همه چیز را مسخره میکردند انتشار دادند که اهل بئوسی بیسواد و بی ذوق‌اند وکلمهٔ «اهل بئوسی» تا امروز نیز بهمین معنی نامناسب استعمال میشود.

بئوسی تا این موقع جزءِ سرزمینهای درجهٔ دوّم یونان بشمارمیآمد امّا چون در جنگ اخیری که برضدّ اسپارت درگرفت تب سلسله جنبان بود اسپارت ازاو نگذشت ودنبال فرصت میگشت تا تلافی کند. بنابراین یك فوج قشون اسپارتی بناگاه بکمك اشراف تب وارد شهرشده ارگ راکه موسوم به کادمه[۲] و برشهر مشرف بود تصاحب نمود (۳۸۳).

استخلاص تب

ازمیان نجبازادگان تب دونفرکه اِپامی نُنداس[۳] وپلوپیداس[٤] نام داشتند رشتهٔ وداد را محکم کرده مصمّم شدند وطن را از زیر باریك چنین حکومت شرم‌انگیز نجات دهند. اِپامی نُنداس

(۱) - TANAGRA (۲)-CADMÉE (۳) - ÉPAMINONDAS (٤) - PÉLOPIDAS

چیزی نداشت ولی بتعلیم فلاسفه با فقر و فاقه میساخت و تنگدستی را دوست میداشت. کمتر کسی بپای خصایل نیکوی اپامی نُنداس میرسید. در جنگ وسیاست بصیر. در ادب و تربیت کامل و در فرماندهی و فرمانبرداری لایق بود. دوستش پلوپیداس با اینکه تموّلی سرشار داشت از او تمجید مینمود و بتقلید وی عمری بسادگی میگذاشت. پلوپیداس که از تب نفی شده وبآتن پناه برده بود بتهوّرضرب شستی نشان داده به تب برگشت و شهر را در تحت اختیار خود در آورد (۳۷۹).

شرح تصرّف تب را پلوتارك چنین مینگارد: پلوپیداس دوستانی بانفوذ داشت از قبیل کارون(۱) که یکی ازاعاظم بلد شمرده میشد وفیلّیدیاس(۲)نامی که منشی اشراف طاغی بود. پلوپیداس روز مقرّر قسمت عمدهٔ سربازان خود را در سرحدّ گذاشته با چند نفر مصاحب جوان و پرعزم براه افتاد. مسافرین نیم تنهٔ کوتاهی پوشیده چند سگ شکاری بااسباب شکاربرداشته بودند که اگردرراه بکسی تصادف کنند سوءِ ظنّی پیش نیاید و چنان تصوّر نمایند که بشکار میروند... بعلاوه از یکدیگرجدا شدند تا ازچند طرف وارد شهرشوند. چون باد میوزیدوبرف میبارید دراختفای امرخود چندان اشکالی نداشتند. بالاخره بخانهٔ کارون فرودآمده چند نفرازدوستان را نیز ازآنجا برداشتند. باین ترتیب مجموع عدّهٔ کسانی که همقسم شدند بچهل و هشت نفر رسید.

اکنون باید دانست که در مجمع تیرانها چه میگذشت. فیلّیدیاس همان روز آرْکیاس(۳) و همکاران وی را ضیافت کرده بود تا از راه مستی عنان و اختیار را ازدستشان گرفته آنان را بحملهٔ متّفقین تسلیم نماید. چون شراب سرها را گرم کرد خبر رسید که تبعید شدگان وارد شهر شده‌اند. آرکیاس فی‌الفور کارون را احضار نمود. پلوپیداس و کسان او چون در خانهٔ کاروان مسلّح شده بودند تصوّر کردند رازشان از پرده برافتاده وکارشان گذشته است امّا کارون اضطراب خودرا پوشیده‌بظاهری آرام‌دربرابرطغاةحاضرگردیدوفوراًفهمید که آرْکیاس کماهوحقّه

(۱) - CHARON (۲) - PHYLLIDAS (۳) - ARCHIAS

ازمطلب مسبوق نیست لذا وعده داد مواظب اوضاع باشد و بمجمع رفقا بازآمد. چیزی نگذشت ازآتن قاصدی رسیده ماوقع را بسزا خبرآورد ولی آرکیاس که این بار کاملاً مست بود بخنده کاغذ را گرفته نخواند وزیربالشی گذاشته گفت: کارهای جدّی را فردا انجام میدهیم. باری متّفقین براه افتادند درحالتی که روی جوشن لباس زنانه پوشیده صورت خود را با تاجهای انبوه درخت تبریزی و کاج گرفته بودند. چون بدر تالار رسیدند میهمانان ایشان را بجای رقاصه هائی که انتظارشان را میکشیدند گرفتند. هیاهو کردند وکفهای شادی زدند ولی همینکه واردین را شناختند شمشیرها را کشیده خودرا بمیان انداختند. طغاة کشته شدند. اِپامی نُنداس نیز به پلوپیداس پیوسته مردم تب را بآزادی واخراج قوای اسپارت از ارگ شهر خواندند.

فتوحات ومرگ اِپامینُنداس

جنگ از نو فیمابین اسپارت وتب درگرفت و اِپامی نُنداس لیاقت سرداری خود را بروز داد. اپامی نُنداس روش تازه‌ای اتّخاذ کرد باین معنی که یکی ازجناحین قشون خودرا مخصوصاً قوی کرده چون میخی در صف دشمن فرومیبرد و بقول گزنفون قشون در دست او حکم کشتی داشت زیرا در یك خطّ پیش میرفت.

با این روش یك بار در لوکتر(۱) (بئوسی) غلبهٔ کاملی بر اسپارت کرد (۳۷۱) و این ضربت چنان سخت بود که از آن پس اقتدار اسپارت دیگر قد راست نکرد. آنوقت اپامی نُنداس دست به تعرّض گذاشته بسرزمین اسپارت رفته درآنجا براو حمله‌ور شد و بدعوت وی تقریباً تمام پلوپونز یکباره بر ضدّ صاحب اختیاری اسپارت برخاست. مردم آرکادی که قومی چوپان بودندودرفلوات مرتفع درون شبه جزیره مسکن داشتند شهر مِگالوپولیس(۲) را ساخته مرکز و شهر مستحکم خود قرار دادند. مردم مِسنی شهر مِسن را بر دامنهٔ کوه ایتوم(۳) برپا کردند. اپامی نُنداس دوبار خود را بحول و حوش اسپارت رسانید درصورتی که

(۱) - LEUCTRE (۲) - MÉGALOPOLIS (۳) - ITHOME

معروف بود زنان اسپارت هیچگاه دود اردوی‌دشمن‌را بچشم ندیده‌اند . امّا چون آژزیلاس بچابکی مدافعه میکرد جرأت نکرد بشهر یورش آورد زیرا آژزیلاس واقعاً حریفی بود که میبایست از او برحذر باشند . اپامی نُنداس در مان‌تینه(۱) (مرکز پلوپونز) باوی مصاف داد . هنگام گیرو دار جنگ پهلوان تب‌را زوبینی درمیان سینه نشست و کارش‌بساخت(۳۶۲)مرگ او تکلیف جنگ‌را معوّق‌گذاشت وتب با اسپارت صلح کرد .

ضعف قوای یونان باین ترتیب سرتاسر یونان‌را بطوری نفاق وتفرقه درگرفت که هیچوقت نظیر آن‌دیده نشده بود . اسپارت و تب قوّهٔ خود را بکلّی درجنگ نابود کرده به تحلیل بردند .

درنتیجهٔ این‌سوانح آتن توانست یك‌اتّحادیهٔ بحری تشکیل‌بدهد ومتّحدینی برای خود بدست‌آورد .

موقع رسیده بود که‌زمام امورقوم هِلن از کف بلاد ضعیف‌یونان بدرآید ودر دست دولتی نیمه یونانی موسوم به مقدونیّه قرار گیرد .

فصل بیست و دوم

فیلیپ(۲) و دموستن(۳)

استیلای مقدونیه

یونان در نتیجهٔ تفرقه رو بضعف گذاشت . پادشاه نیمه یونانی و نیمه وحشی همسایه موسوم به‌فیلیپ مقدونیّه عزم کرد تاموقع مساعد است تمام یونان‌را مطیع ومنقاد خود ساخته برهمه حکمفرما باشد .

دِموستن خطیب بزرگ ووطنپرست غیور دشمن سخت فیلیپ بود . دِموستن مردم‌آتن را واداشت تادر راه‌آزادی یونان چندانکه توانند مبارزه نمایند امّا در کرونه(٤) غلبه باقوای مقدونیّه شد (۳۳۸) .

---

(۱) - MANTINÉE (۲) - PHILIPPE (۳) - DEMOSTHÈNE (٤) - CHÉRONÉE

فیلیپ رتبهٔ سپهسالاری اقوام یونان یافته بخیال حملهٔ بآسیا اردوی معتنابهی تدارك میدید که کشته شد (۳۳۶) .

مقدونیّه

مقدونیّه در شمال یونان واقـع شده و ناحیه ایست فیمابین ستریمون(۱) (ستروماي امروز) وایلیری(۲) (آلبانی امروز) .

کوهستانهای بلند این مملکت را سابقاً جنگل میپوشید ولی امروز اغلب لوت افتاده و محاط بجلگه‌های مدوّری است که سابقاً دریاچه بوده حاصل فراوان میآورد. چنانکه با آبیاری کامل سالی سه کشت میدهد . امّا در زمستان بمراتب از یونان سردتر میشود . زیتون جز درسواحل شبه جزیره کالسیدیك(۳) بثمر نمیرسد . مردم یونان مقدونیّه را بیگانه میشمردند وسکنهٔ آنرا وحشی حساب میکردند . زبان مقدونی نمیدانیم از یونانی مشتق شده یاریشه‌ای جداگانه داشته چنانکه معلوم نیست اهالی این سرزمین ازخویشاوندان قوم هِلن یاازاصل دیگربودند درهرحال اخلاقی سخت تر وخشن‌تر وبنیه ای قوی تر داشتند . بزراعت میپرداختند ونجباء زادگانی رزم‌آزما بر ایشان حکومت مینمودند . اعاظم مقدونیّه سواره جنگ میکردند . درشکار وباده نوشیدن وغذاخوردن دست غریبی داشتند . چون غذا را نشسته میخوردند اسباب تعجّب مردم یونان شده بودند .

سلاطین مقدونیّه ازمدنیّت یونان تمجید میکردند وسعی داشتند که آنرا در مملکت خودنشر بدهند . عادت پادشاهان مقدونی براین‌جاری شد که بیونانی‌تکلّم کنندواسکندرفقط در حین خشم وغضب مقصود خودرا بزبان مقدونی ادا مینمود چنانکه ناپلئون نیززبان ایطالیائی‌را جز درینگونه مواقع بکار نمیبرد .

سلاطین مقدونیّه در حلقهٔ اقوام هِلن داخل شدند و هم اجـازه شرکت در مسابقه‌های المپی‌را بدست‌آوردند . پایتخت تازه‌ای باسم پلا(٤) بنا کردند که از پایتخت سابق هم بساحل وهم بعالم یونان نزدیك‌تر بود . هروقت با وحشیانی که درهمسایگی‌ایشان قرارداشتند نمی‌جنگیدند خودرا بمنازعات اهالی یونان‌داخل

(۱) ـ STRYMON (۲) ـ ILLYRIE (۳) ـ CHALCIDIQUE (٤) ـ PELLA

میکردند و بهمین مناسبت پلوپیداس شاهزادهٔ جوانی را موسوم به فیلیپ بعنوان گروکان از مقدونیّه به تب آورد .

فیلیپ پادشاه مقدونیّه

پس از چندسال یعنی در ۳۶۰ فیلیپ که بسنّ بیست‌وسه سالگی رسید پادشاه مقدونیّه شد . فیلیپ خصائلی نیمه یونانی و نیمه وحشی داشت باین معنی که بسبك پرورش یونانی زبان‌آور و خون‌گرم واهل مباحثه بود و بحکم طبیعت‌مردم مقدونیّه خشن‌وخشمگین وتاحدّ مستی شرابخوار . فیلیپ هنگامی که درتب مقیم بود ازکم وکیف اوضاع و احوال مردم یونان مطّلع گردیده میدانست که بلاد یونان از قوّه ورمق افتاده‌اند ودر نتیجهٔ جنگهای بی‌ثمربنیهٔ خودراتحلیل برده‌اند وازآنجا که این‌وضع‌همه‌را بجان آورده عموماً آرزومندآرامشی پایدار میباشند وکسی‌را بجان ودل خریداراند که جانب غروروتفاخرشان را رعایت‌کرده استیلای خود را برقرارسازد . بنابراین‌فیلیپ عزم کرد بر یونان استیلا یابد و چون مردی پر کارو بیباك بود برای نیل بمقصود هر اقدامی را مناسب میدانست گاه بزور گاه بزرگاه بحیله متوسّل میشد .

قشون مقدونی

فیلیپ نظم و نسق و فنّ جنگ را درتب آموخته ضمناً نکاتی را هم که باعث پیشرفت کار اِپامی نُنداس شده بود دریافت و از این جهة قشونی بسبك یونان بجهت خویش ترتیب داد و بتکمیل آن پرداخت .

قشون مقدونیّه همیشه حاضر السّلاح بود در صورتیکه کلّیّهٔ بلاد یونان باستثنای اسپارت فقط در موقع جنگ دست بتجهیز میگذاشتند و ازاین گذشته قشون فیلیپ ازمیان عموم مردم گرفته میشد زیراملّت بزرگ مقدونیّه سربازانی رشید و نجبا زادگان مملکت سردارانی قابل داشتند و جنگ را بیشتر ازهرچیز استقبال مینمودند .

فیلیپ قواعدی سخت برقرار نموده دربارهٔ عموم باجرا گذاشت چنانکه درجهٔ دوصاحب منصب عالی رتبه را فقط باین علّت گرفت که زنی‌را برای نواختن بربط

به اردو آورده بودند. قشون را مدام بنمایش‌وحرکت وامیداشت واغلب نیز بی‌بار و بنه روانه مینمود. شالودهٔ قشون یونان برپیاده نظام سنگین اسلحه قرار داشت که بطور فالانژدسته بندی‌میشد. فیلیپ فالانژمقدونیّه را وسعت‌داده فوجی‌ساخت مرکّب از ٤٠٩٦ سرباز که بشش صف میایستادند. هر سربازی شمشیری داشت و نیزه ای بطول شش‌متر ونیم. شش صف اوّل نیزه های‌خودرا کج نگاه میداشتند بطوریکه نیزه های صف ششم معادل یك ذرع از سربازان صف اوّل جلو تر بود. باین ترتیب فالانژ حکم قلعهٔ متحرّك ومحکمی پیدا میکرد وشش ردیف نیزه تیغهٔ آن‌حساب میشدوهرچه دربرابرش نمودارمیگردید باخاك یکسان مینمود ازچهار فالانژساده‌یك‌فالانژ بزرگ‌تشکیل‌میبافت که‌متجاوز ازشانزده‌هزار نفر جمعیّت‌داشت.

پیادگان سبك اسلحه درجناحین قرارمیگرفتند. بعلاوه درجلوی فالانژیك صف تیر انداز بود مرکّب از کماندار یا کسانی که فلاخن داشتند.

فیلیپ دو قسمت دیگر نیز بقشون خود افزود که تا آنوقت درقشون یونان دیده نشده بود: سواره نظام و توپخانه.

سواره نظام مرکّب از افواجی‌مختلف بود و ازآنجمله سوارانی جوشن پوش و مغفر دار شبیه بشوالیه های قرون وسطای اروپا.

فیلیپ اسبابی در موقع محاصرهٔ بلاد بجهة حمله بکار میبرد که بمهمّات قشون آشور شباهت داشت. منجنیقها سنگ پرتاب مینمود وبرج شکنهائی که بشکل قوچ جنگی ساخته شده راکبین را درپناه خود نگاه میداشت وبشهرحمله میآورد.

فیلیپ با این اسباب بمیدان جنگ یونان‌آمده وهمین جنگ محاصره بود که یونان را بوحشت انداخت.

زبان بازی فیلیپ

فیلیپ با اینکه قشونی مکمّل داشت فنّ سیاسی وپولتیك را برجنگ‌ترجیح میداد با کمال‌مهارت‌میتوانست دشمنان خود را فریب داده ازرقابت ایشان بایکدیگراستفاده نماید. بآنها رشوت بدهد. فیلیپ میگفت: هیچ شهری نیست که در برابر یك بار زر مقاومت

کند. فیلیپ نیز مانند شاهنشاه ایران عقیدهٔ بسیاری ازمردم یونان را خریده در تمام بلاد بجهة خود هواخواهانی ایجاد نموده بود. این اشخاص باید همـوطنان خویش را متقاعد سازند که پادشاه مقدونیّه دوست ایشان است و پذیرائی قشون وی بحالشان مفیدتواند بود. ولی‌قشون فیلیپ‌چون پایش بشهری‌ازیونان میرسید دیگر بیرون رفتنی نبود.

آتن و دِموستِن

فیلیپ در انجام خیالات بلند خود بیشتر با مردم آتن روبرو میگردید زیرا این‌شهردرجوارمقدونیّه آبادیهای بسیارداشت و در دریای اژه از نو اتّحادیّهٔ بحری نیرومندی ایجاد کرده بود بااین همه فیلیپ درین شهرهم طرفدارداشت. بعضی که توانائی‌جنگ درآتن نمیدیدند هواخواه صلح وسازش گردیدند مانند فوسیون (۱) که مردی عفیف امّا بدبین و محزون بود مثلاً روزی دید مردم از او تمجید میکنند فی‌الفور گفت آیا ابلهانه کلمه ای گفته ام.

برخی نیز صلح را ترجیح میدادند تا بآسودگی برتموّل خود بیفزایند. این دسته بیشتر مردمانی بودند که کار و زندگی داشتند مانند صنعتکاران و تجار و ناطقشان اِشین(۲) بود که محقّقاً از فیلیپ اجرة میگرفت.

گروهی ازاینجهت هواخواه پادشاه مقدونیّه شدند که اورا مرد قابلی شناخته درخور آن میدانستند که مردم یونان بسرپرستی وی بجنگ ایرانیان‌بروند. این فکررا ایزوکرات(۳)در نطقهای خود میآورد.

امّا فیلیپ در آتن دشمنانی هم داشت که مقدّم برهمه دِموستِن بود. خلقت دِموستِن با تسلیم نمیساخت زیرا ازعهد صغرعادت کرده بود بهرمانعی‌غالب‌آید. دِموستِن در کودکی یتیم‌شد. اولیاءِ وی‌اموالش‌راتفریط کردند. بعلاوه درزبانش نیز لکنتی بود که کار تکلّم را براو مشکل مینمود. امّادِموستِن ببرکت سعی و عمل تمام اشکالات را برداشت و خطیبی شد که مردم گفته اش را از جان و دل

(۱) - PHOCION (۲) - ESCHINE (۳) - ISOCRATE

خریدار گردیدند. بیان دموستن در قوّت و استدلال و دلنشینی بآنجا رسید که همه بزرگترین خطبای ازمنهٔ قدیمه‌اش دانسته‌اند.

دموستن از کسانی بود که کمال مطلوب اجداد خود را درنظرداشت وهرگز راضی نمیشد وطن او در حوزهٔ قیمومت دیگران درآید و از آنجا که فیلیپ را دشمن شوکت آتن و آزادی یونان میشمرد صلاح کار را در آن میدید که سخت با وی داخل مبارزه شوند. از سر تحقیر فیلیپ را «یك وحشی می نامید که از مقدونیّه برخاسته یعنی سرزمینی که غلام خوب هم ازآنجا برنمیخیزد».

پیشرفت فیلیپ بسمت دریا

فیلیپ با وجود جاه طلبی پرحوصله بود وچون سنجیده اقدام میکرد وبانتظارفرصت می‌نشست در راه اجرای مقاصد خود بیست و یکسال صرف نمود. فیلیپ ابتدا در صدد برآمد که خاك مقدونیّه را تا دریا بسط دهد زیرا چندین آبادی یونانی مانند آمفیپولیس (در مصبّ ستریمون) و اُلَنت(۱) وپوتی‌ده(۲) (در کالسیدیك) و متون (نزدیك خلیج ترامیك) راه ویرا بدریا سدّ کرده بودند. چون دوشهراخیر بآتن تعلّق داشت و فیلیپ نمیخواست اعتماد مردم این شهر را ازخود سلب کند متشبّث بحیله شده اعلام نمود که درنظر دارد آمفیپولیس‌را تسخیر کرده بآتن وابگذارد وچیزی در عوض بستاند ولی چون آنرا گرفت در دست خود نگاهداشت و بعد ها پوتی‌ده ومتون‌را نیز بتصرف آورد (۳۵٦).

اُلَنت که‌شهری معتبر بود مدّتها باقیماند زیرا فیلیپ دربدو امرچنین وانمود میکرد که هوادار اُلَنت میباشد ولی همینکه موقع را مقتضی دید حمله‌ای برد و آنرا متصرّف شد (۳٤۸) و برای ترساندن دشمنان خود بمغلوبین رحم نکرده تمام مردم اُلَنت را به بندگی گرفت.

اوّلین جنگ مقدّس

دراین‌اثنا فیلیپ برای‌داخل‌کردن خویش‌بیونان وسیلهٔ خوبی پیدا کرد. چون مردم فُسید در یکی از مزارع آپولون بکشت پرداخته بودند مجمع آمفیکتیون جنگ مقدّسی برضدّ

(۱) _ OLYNTHE (۲) _ POTIDÉE

ایشان اعلام نمود . مقدونیّه در شورای آمفیکتیون نماینده نداشت ولی اهل تب فیلیپ‌را بجنگ بامردم ُفسید دعوت‌کردند . فیلیپ‌که دنبال‌چنین فرصتی میگشت قوای خود را فی‌الفور به تسالی فرستاد . سربازان مقدونی چون راهی شدند کلاه خودرا بابرگ درخت غار مزیّن کردند چنانکه گوئی باجرای مأموریّت مذهبی میروند . مردم ُفسید سخت مقاومت کردند ولی‌عاقبت مغلوب شدند . اسرارا بدریا انداختند و رئیسشان را چون مرتدّ مصلوب نمودند (۳۲۵) .

فیلیپ صاحب اختیار تسالی گردید . ترموپیل را نیز که کلید یونان مرکزی است چیزی نمانده بود بدست‌آورد ولی از آنجا که قوای وی دیررسیدندوقشون آتن پیش‌دستی کرد فیلیپ دربنکار اصراری بخرج نداد .

نطقهای دِموستِن

هرقدمی‌که فیلیپ بجلومیگذاشت دموستن ازروی جاه‌طلبی مقدونیّه وخطری که از اینروی متوجّه آتن میگردید پرده برمیداشت . بیاناتی که دربن دوره کرده فی لی پیك اوّل و سه اُلنتی نامیده میشود .

دموستن که میخواست مردم را از تنبلی بیرون آورد در ضمن نطقهای خود میگفت : « ای مردم آتن . کی بوظیفهٔ خود قیام خواهید کرد ؟ چرا نشسته‌اید ؟ منتظر سانحه‌ای میباشید یا وقت ضرورت را انتظار میکشید ؟ پس درباب حوادث امروز چه میگوئید ؟ بنظرمن برای مردم‌آزاد ضرورتی‌مبرم‌تراز فضیحت عمومی نیست . بگوئید به بینم . آیا میخواهید این‌رویّه را دوام بدهید که راه بیفتید واز یکدیگر بپرسید خبر تازه چه هست ؟ بسیارخوب . ازاین خبر تازه ترچیست که یك‌نفر ازمقدونیّه بر آتن فایق‌آید و بدلخواه خویش امور یونان را اداره کند ؟ یکی‌میپرسدآیا فیلیپ مرده‌است؟ دیگری میگوید نه . فقط ناخوش است . اصلاً این‌مطلب چه‌تفاوتی بحال‌شما میکند . برفرض اینکه فیلیپ بمصیبتی گرفتار آید با این‌نظر که شما باموربینگرید طولی نمیکشد که بادست خود فیلیپ دیگری خواهیدساخت. شأن وشوکت فیلیپ ازقوّت‌او نیست بلکه ازاهمال‌وغفلت‌شماست ».

مساعی دموستن بکلّی بی‌نتیجه نماند باین معنی که چون آتن ترموپیل را بتصرّف آورد فیلیپ نتوانست دست روی آن بیندازد. بعلاوه مردم آتن در نجات اُلنت هم کوشیدند ولی کمکی که فرستادند کافی نبود از این‌جهت خود دموستن چنین‌صلاح دانست که بافیلیپ پیمانی‌بکنند. لذاسفارتی تحت‌ریاست فیلوکرات(۱) ازآتن به پلا رفته عهدی گذاشت که موسوم بصلح فیلوکرات شد.

فتوحات تازهٔ فیلیپ

در حقیقت این صلح جز متارکه ای نبود زیرا فیلیپ جز پیشرفت چیزی در خاطر نمیگذراند و مقصود خودرا گاه با اسلحه و گاه با اسباب چینی انجام میداد. دموستن نیز همشهریان را بتدارك جنگ محتوم دعوت میکرد عاقبت آتن باحساس مستقیم خود دانست که اقدامات‌فیلیپ مستقیماً وی‌را تهدید میکند زیرا فیلیپ‌تراس‌را گرفته شهری درآنجا ساخت که تا امروز نیز باسم او به فیلیپوپولی(۲) معروف میباشد و از آنجا بسمت بغازها رانده بمحاصرهٔ بیزانس پرداخت. این‌اقدام آتن‌را سخت در مخاطره میانداخت. زیرا استیلای فیلیپ بر بغازها رابطهٔ آتن را با دریای سیاه قطع مینمود و حال آنکه آذوقهٔ آتن از آن راه میآمد. لذا مردم آتن بصلای دموستن میز مرمری را که عهد صلح روی آن نقر شده بود واژگون کردند و بحریّه‌ای بسمت بیزانس فرستاده شهر را نجات دادند (۳٤۰).

ازآن پس فیلیپ‌متوجّه یونان مرکزی گردیده مثل دورهٔ قبل‌ازبیراهه بمقصد خود عزیمت نمود وچون بعد از صلح فیلوکرات دو رأئی را که سابقاً فُسید در شوری داشت باو واگذاشته بودند این بار زحمتش کمتر بود. باری درسال ۳۳۹ شورای‌آمفیکتیون برضدّ ملّت کوچك لوکرکه بهتك احترام‌مذهب متّهم گردید جنگ مقدّسی اعلام نموده فیلیپ را مأمور اجرای حکم نمود. فیلیپ فی الفور وارد یونان مرکزی شد ولی بجای حمله برمردم لوکر بناگاه‌اِلاتِه(۳) را بتصرّف آورد. اِلاتِه‌براهی‌مشرف بود که بآتن‌وتب میرود. دموستن‌درنطقی‌که بعدهاایراد

---

(۱) - PHILOCRATE (۲) - PHILIPPOPOLI (۳) - ELATÉE

نمود رسانید که تصرّف این نقطه در مردم آتن چه اثری بخشید.

« در پایان روز مردی آمده باولیای امور خبر داد که اِلاتِه از دست رفت. بعضی فی‌الفور از سرمیز بر میخیزند. کسبه را از میدان عمومی میرانند. چادر آنهارا میسوزانند. برخی سرداران را احضار مینمایند و شیپورچی را میخواهند. شهر پراز ولوله وغوغاست. فردای آن روز اولیای امور اوّل‌صبح شوری را دعوت کردند. شما نیز بمحضر عمومی شتافتید. پیش از اینکه شوری تصمیمی بگیرد مردم سرجای خودنشسته بودند. بزودی‌اعضای شوری میرسند. اولیای‌امورخبررا اعلام‌میدارند. ومخبررا حاضرمینمایند. منادی ندا میکندکی‌اجازه نطق میخواهد. هیچکس برنمیخیزد. چند بار دیگرجار میزند. هیچکس نیست. درصورتیکه سرداران وخطبا همه حاضراند. وطن یك مرد میخواست‌که برای نجات وی‌نطق بکند. زیرا وقتی منادی بامر قانون بانگ برمیآورد آواز او آواز وطن است. درین موقع چه کسی میبایست خودرا معرّفی کند؟ آیا کسانی که بقای جمهوری را طالب‌اند؟ درین صورت شما وکلّیهٔ افراد ذیحقوق‌آتن بایستی بلند شده خودرا معرّفی میکردید زیرا من یقین دارم‌که شما همه بقای جمهوری را طالب هستید ... امّا آن روز وآن لحظه مردی میخواست که امور را ازمنشأ آن دنبال‌کرده بکنه مقاصد فیلیپ پی برده باشد . . . مردی که آن روز می‌طلبید. من بودم برخاستم و بکرسی نطق رفتم . . . »

جنگ کرونه — دموستن نه تنها مردم‌آتن بلکه مردم تب را نیز برانگیخت که معاً بجنگ برخیزند. قشون متّحدین سعی کرد که راه راه برفیلیپ به بندد ولی درجلگه بئوسی در کرونه شکست سختی خورد (۳۳۸).

فیلیپ بامغلوبین بالسّویّه معامله نکرد بلکه با مردم تب بسختی رفتار نموده بادای سربها وادارشان ساخت وهم ساخلوی ازقشون مقدونیّه درآنجا گذاشت ولی دربارهٔ مردم آتن که مهیّای مقاومت بودند گذشتی بخرج داده از ایشان بیش از این نخواست که کرونز را در تراس واگذار کنند و با وی دست اتّحاد بدهند.

اهالی آتن با وجود شکست از دموستن بر نگشتند وتاجی ازطلا باو دادند. اشین خصم دموستن مدّعی شد که حکمی که درباب اعطای تاج صادر شده قانونی نیست. ازاین جا محاکمهٔ تاج درگرفته مدّتی بطول انجامید وعاقبت درسال ۳۳۰ بنفع دموستن خاتمه یافت. بعضی‌از قسمتهای عالی‌آخرین لایحه‌ای که درین‌باب آورد ازاین قرار است:

« گرفتم‌که عاقبت کار هویدا و برهمه کس پیدا بود. اشین. گرفتم‌که شخص تو که اصلاً دهان بکلام نگشودی عاقبت کار را بیان‌کرده بصوت‌بلند اعلام نمودی ولی شهر ما هرچند بفکر شرافت خویش و اجداد واعقاب خود نبود چاره‌ای جز آنچه‌کرد نداشت... اشین میخواهد تاجی را که افتخارآن یك‌لحظه است ازمن برباید وملتفت نیست که مدح وثنای چندین‌صد سالهٔ شمارا پایمال‌مینماید! زیرا نقض حکم (اعطای تاج) بیان این معنی میکند که صلاح اندیشی من در نظر شما مردودآمده وازاین‌جا همچو برمیآید که شما ازقیام بوظیفه قصور ورزیده‌اید نه اینکه دچار طالع بدگردیده‌اید ولی مطلب غیراز اینست. ای اهل آتن. قسم به اجداد شما که درماراتن و پلاته وسالامین وآرتمیزیون جنگیده‌اند وهم بسایر مردانی که درمزار عمومی خوابیده اند. شما که برای بقا وآزادی یونان خطررا بچیزی نشمرده‌اید در مقابل وظیفه قصور نکرده اید. اشین بشنو. آتن همه را سزاوار این افتخار دانسته نه تنها اشخاص خوشبخت وفاتح را زیرا آنچه برعهدهٔ افراد ذیحقوق رشید قرارگرفته همه انجام داده اند. منتهی نصیب هریك آن شده که خدایان مقرّر کرده‌اند. »

نقشهٔ فیلیپ. مرگ او. جبران شکست کرونه امکان نداشت. بساط استقلال بلاد یونان درآنجا برچیده شد ویونان مغلوب گردیده در قید قیمومت پادشاه مقدونیّه قرارگرفت وباستثنای اسپارت که ازقسمت مهمّ خاك خود محروم‌گردید کلّیّهٔ بلاد یونان به فیلیپ دست اتّحاد دادند آنوقت فیلیپ نقشهٔ خودرا بمیان‌گذاشت وآن چنان بود که کلّیّهٔ قوای یونان را حرکت دهد و

در نتیجهٔ فتوحات تازه پیوند مقدونیّه و یونان را محکم کند .

چنانکه در سال ۱۸۷۰ مسیحی پادشاه پروس نیز بهمین نظر در رأس دول متّحدهٔ آلمان قرار گرفته بجنگ برضدّ فرانسه اقدام کرد .

این فکر دریونان رواج کامل یافت . ایزوکرات مورّخ آتنی درسال ۳۸۰ در ضمن بازیهای اُلمپی نطقی کرده گفت :

« من آمده ام شمارا دلالت کنم که رشتهٔوداد را درمیان قوم هِلن محکم کرده باوحشیان جنگ کنید . کسانی هستند که ازشوکت وجاه پادشاه ایران درحیرت اند وچون انقلاباتی را که شاهنشاه دریونان راه انداخته از مدّ نظر میگذرانند قدرت اورا زوال پذیر نمی پندارند . در صورتیکه این اشتباه است » مگر نبود که قشون ده هزار نفره ازمملکت شاهنشاهی ایران عبور کرد ؟ « مامردم تاتمام قوای خود را برضدّ وحشیان جمع نیاوریم از صلح بادوامی برخوردار نخواهیم شد وتا با هم راه نیفتیم و در نتیجهٔ غلبه مال ومنالی نیندوزیم نمیتوانیم اقوام هِلن را با هم صلح و سازش دهیم وچون اینکار کردیم ممکن نیست که غمخوار یکدیگر نباشیم . . . »

نمایندگان تمام بلاد یونان باستثنای اسپارت در کُرَنت جمع آمدند وفیلیپ را سپهسالار خود خواندند امّا فیلیپ مجالی نیافت که نقشهٔ خود را اجرا کند زیرا یکی ازنجبازادگان مقدونیّه درضمن مجالس جشن و سرور پادشاه را بکشت . علّت این قتل وهنی بود که فیلیپ بقاتل وارد کرده بود . مجالس جشن وسرور بمناسبت عروسی دختر پادشاه ترتیب یافته بود (۳۳۶) .

فصل بیست و سوم

اسکندر . فتح آسیا .

اسکندر پسر فیلیپ نقشهٔ پدر را انجام داده در ضمن اردو کشیهای خود از آن نیز در گذشت . اسکندر سرداری باجربزه ومتهوّر بود وبر کلّیّهٔ کشورستانان ازمنهٔ قدیمه پیشی گرفت . چون در ایسّوس (۳۳۳) وآربل (۳۳۱) غلبه یافت

مملکت پهناور ایران ویرا مسلّم گردید. سپس از بیابانهای ترسناك و کوه های بلند گذشته وارد هندوستان شد.

اسکندر علاوه برجهانگیری از حسن اداره نیز بهره‌مند بود. فیمابین غالب ومغلوب هیچگونه فرقی نگذاشته باتّحاد اهل یونان وایران کمر بست تا از این مجموع یك ملّت بوجود آید.

اسکندر

اسکندر پسر فیلیپ بود ودرحین مرگ پدر بیست‌سال بیش نداشت. جوانی‌بود زیبا پراز تندی وشدّت. بورزشهای‌بدنی شوقی تمام و در اسب سواری شهرتی بسزا داشت در جوانی بوسفال (۱) نام اسبی را رام کرد که بهیچکس رکاب نمیداد.

بتحصیل‌نیز بسیار راغب بود. فیلیپ بزرگترین دانشمندان عصریعنی‌ارسطو را بمعلّمی اوبرگزید. ارسطوعلم اخلاق وجهانداری‌وطبّ رابوی‌آموخت‌اسکندر ایلیاد را بعشق میخواند وآن را با شمشیری همیشه در زیر بالین خود میگذاشت و خواب و خیالش همه آن بودکه با آشیل پهلوان برابر شود. سرشت بیباك وی نیز همین اقتضا مینمود. غالباً درحال‌مستی سخت غضب میکرد. ازمرگ دوستانش بینهایت متألّم شده‌چنان‌نومیدی‌براو دست‌میبافت که بهیچ‌چیز تسلیت نمیپذیرفت. آنی‌راحت نداشت مثلاً هر وقت سخنی‌ازپیشرفتهای فیلیپ‌میرفت ازتشویش‌خاطر رنگش می‌پرید وبدوستان خود میگفت « مگر پدر من‌همه جا را خواهد گرفت وکار بزرگی نخواهد گذاشت تا من باتّفاق شما انجام بدهم ».

تازه‌بسلطنت رسیده بود که مصمّم شد مملکت ایران را مسخّر نماید این‌نقشهٔ بزرگ فیلیپ و وطن‌پرستان یونان بود.

اسکندر سپهسالار قشون یونان

درآغاز امراسکندربمردم مقدونیّه ویونان‌ثابت کردکه‌قدرت کامله در دست اواست. چون زن دوّم فیلیپ مدّعی‌مقام وی گردید اسکندر این زن‌وپسر ویرا بکشت وهمینکه ازمردم مقدونیّه مطمئن شد روانهٔ یونان گردید. چون اسکندر با

(۱) ـ BUCÉPHALE

قشونی قوی پیدا شد جوششها را آرام کرد ونمایندگان بلادیونان که به کرنت دعوت شده بودند ناچار او را به سپهسالاری برداشتند .

اسکندر پس از مراجعت بمقدونیّه بتأدیب وتنکیل بعضی طوایف وحشی که حدود شمالی را تهدید مینمودند مبادرت نمود . درنقطهٔ دوردستی مشغول زدوخورد بود که خبرمرگش دریونان منتشر شد وموجب عصیانی در تب گردید و دشمنان مقدونیّه که از همه کاری‌تر دموستن بود ائتلافی ساختند . امّا اسکندر بسرعت برق خطر را دفع کرده هفت روزه از تراس به تب رسید . مردم تب مغلوب‌شدند شهر باخاك یکسان گردید و مردمش را به بندگی فروختند . این مجازات و تنبیه اقوام دیگر یونانرا که آتن نیز از آنجمله بود عبرتی شد و آنها را مطیع کرد . اسکندر بدواً تسلیم دموستن و هشت نفر دیگر را مطالبه نمود ولی بعد از آن سختگیری وحدّت افتاد و مانند فیلیپ صلاح درآن دید که رعایت جانب شهری را که در عالم یونان صاحب شأن ومکانت است بکند (۳۳۵) .

قشون مقدونیّه و ایران

اسکندر چون بریونان‌مستولی‌شد بتدارکات اردوکشی آسیا پرداخت و قشونی جرّار که به ۳۵ هزار نفر میرسید جمع آوری کرد . این‌قشون برای‌تسخیرچنان مملکت‌باعظمت بس قلیل مینمود ولی مرکّب از افواج نخبه و سربازان کارکشتهٔ فیلیپ و مزدوران ومتّحدین یونانی بود این‌قشون درمقابل‌سی‌هزار پیاده پنجهزار سوارداشت. مجهّز بتمام آلات جنگ که با انتظام‌کامل اداره میشد . اسکندر تا میتوانست بار و بنه را کم کرد تا درحرکت چابك‌تر باشد . درجات عالی کلّیّةً مخصوص نجبازادگان مقدونی بود .

داریوش‌سوّم شاهنشاه ایران برای دفع این‌هجوم قشونی تهیّه دید شبیه باآنچه ایران درجنگهای مدی آورده بود یعنی عدّه‌ای فزون ازشمار امّا بدون جاذبه و ارتباط . ازاین‌رو پیشرفت اسکندر جز بحمله احتیاج نداشت‌جنگهای‌مقدونیه و ایران تقریباً همیشه بیك طور شروع شده خاتمه میپذیرفت . قشون‌سنگین‌اسلحهٔ

مقدونی در برابر تیر دشمن دوام آورده جلو میرفت و پیاده نظام سبك اسلحه از جناحین وی‌را کمك میداد. اسکندر که باقسمت عمدهٔ سوار نظام‌مقدونی درمیمنه قرار داشت بجای اینکه تیر وزوبین بیندازد بقلب لشکرمیزد. این حرکت البتّه خطر داشت زیرا سواران چون رکاب نداشتند نمیتوانستند با قوّت تمام نیزه فرو کنند و نه جلو اسب را بگیرند ولی باوصف این همیشه فایق میشدند وچون قلب لشکرمیشکافت شکست بهمهٔ قشون سرایت میکرد. مشکلات واقعی‌این اقدام نه ازمقاومت قشون ایران بود نه ازایستادگی اقوام زیراملل‌مزبورمکرّر دیده بودند که ساتراپهاعصیان‌میورزند وبحال‌ایشان تفاوتی نمیکرد که زمام حکومت بدست کیست. اشکال عمدهٔ اینکار موانع طبیعی بود یعنی عظمت و وسعت خاك ونواحی غیر معروف وگردنه های سخت و بیابانهای بی آب و علف وازاین گذشته تردید قشون یونان که نمیخواست از وطن خود بسیار دور بشود.

تسخیر سواحل آسیائی بحرالرّوم اسکندر درطیّ اردو کشیهای خود که از ۳۳٤ تا ۳۳۲ طول‌کشید کلّیّهٔ ایالات‌ایران راکه درجواربحرالرّوم قرار داشت بتصرّف‌آورده رابطهٔ خویش‌را بایونان مستقر ومتّصل ساخت. زیرا دشمن دیگر نمیتوانست راه را کج‌کرده باو بتازد یاازپشت سرمورد حمله اش قرار دهد.

در بهار سال ۳۳٤ اسکندر نزدیك محل تروآی‌قدیم پیاده شد. پیش ازهر کار بافتخارآشیل پهلوان قربانی داد. یکنفریونانی موسوم به‌ممنن که ازاهل رُدُس ودرخدمت ایران بود بایرانیان نصیحت‌کردکه بدفاع قناعت کنند وجلوی دشمن روند ولی ساتراپها بهتر چنان میدانستند که بجنگ پردازند لذا نزدیك رود گرانیك منتظر اسکندر شدند. جنك هولناکی درگرفت و چیزی نمانده بود که اسکندربشخصه تلف شود ولی بالاخره راه را باز کردوقوای‌ایران را شکست داد و غنائم جنگ را با این کتیبه بیونان فرستاد: «اسکندر و اقوام هِلن باستثنای مردم اسپارت از وحشیان آسیا بغنیمت گرفته اند».

در نتیجهٔ این فتح سارد و تمام سواحل آسیای صغیر از دست ایران بدر رفت. (۳۳٤) . اسکندر برای تقویت فتوحات خود تا فریژی[۱] (آسیای صغیر) پیش رفت وقشون خود را در گوردیون[۲] جمع آوردزیرا این‌شهرهم بمقدونیّه دسترس داشت وهم سرشاهراهی بود که بشوش میرفت . در گوردیون ارّابه ای وجودداشت که مال بندآن با گرهٔ کوری بسته شده وهاتفی خبرداده بودکه مملکت آسیا از آن کسیست که‌این‌گره را بگشاید. اسکندربایك‌گردش شمشیر گره را برید.اسکندر از گوردیون به سمت توروس[۳] رفت و در سر چهار راه شامات و بین النّهرین و آسیای صغیر در جلگهٔ کوچك ایسّوس که در کنار رودی واقع شده باز بقشونی چهارصدهزارنفره ازایران برخورد که داریوش شخصاً فرمان‌میداد . چون جنگ درگرفت قشون ایران متلاشی‌شد وداریوش مادر وزن‌ودختران خودرا جا گذاشته بگریخت (۳۳۳)پلوتارك مینویسد: «چادرشاهنشاه ایران را که پراز اسباب واثاثیّهٔ قیمتی بود برای‌اسکندر ترتیب دادند . اسکندرچون‌برسیداسلحه‌ازخودبر گرفت که شست وشوئی کند و گفت : برویم عرق جنگ را در حمّام داریوش بشوئیم . خزینه ها و گرمابه ها و ظروف و عطر دانها و اوانی جملیه را بدید و بوی خوش عطر و عبیری که فضا را معطّر کرده بود بشنید . پس از آن بچادر رفته ازبلندی وبزرگی‌آن وشکوه فرش ومیزوغذا حیرت کرد . آنگاه نظری بدوستان خودکرده گفت : « سلطنت را چنین می پنداشته اند ! »

اسکندر در مصر

اسکندر بجای اینکه داریوش را دنبال کند به تسخیر نواحی ساحلی و فنیقیّه (مقرّ بحریّهٔ ایران) و مصرپرداخت . صور که در جزیره ای قرار گرفته و مقام خود را محکم میدید از تسلیم شدن سر باز زد ولی اسکندر پس از هفت ماه محاصره آنرا بیورش گرفت (۳۳۲) . ازآنجا که مردم مصر ایرانیان را نمی پسندیدند مقدم اسکندر را گرامی

---

(۱) - PHRYGIE (۲) - GORDION (۳) - TAURUS

داشتند. اسکندردرساحل یسار دلتا شهراسکندریّه را بنا نهاد وازوسط بیابانهای شن‌زار بی‌آبادی ردّ شده باستخاره نزد هاتف عالیمقام آمُن رفت و از کهنه لقب پسر آمُن که سابقاً فراعنه داشتند بگرفت.

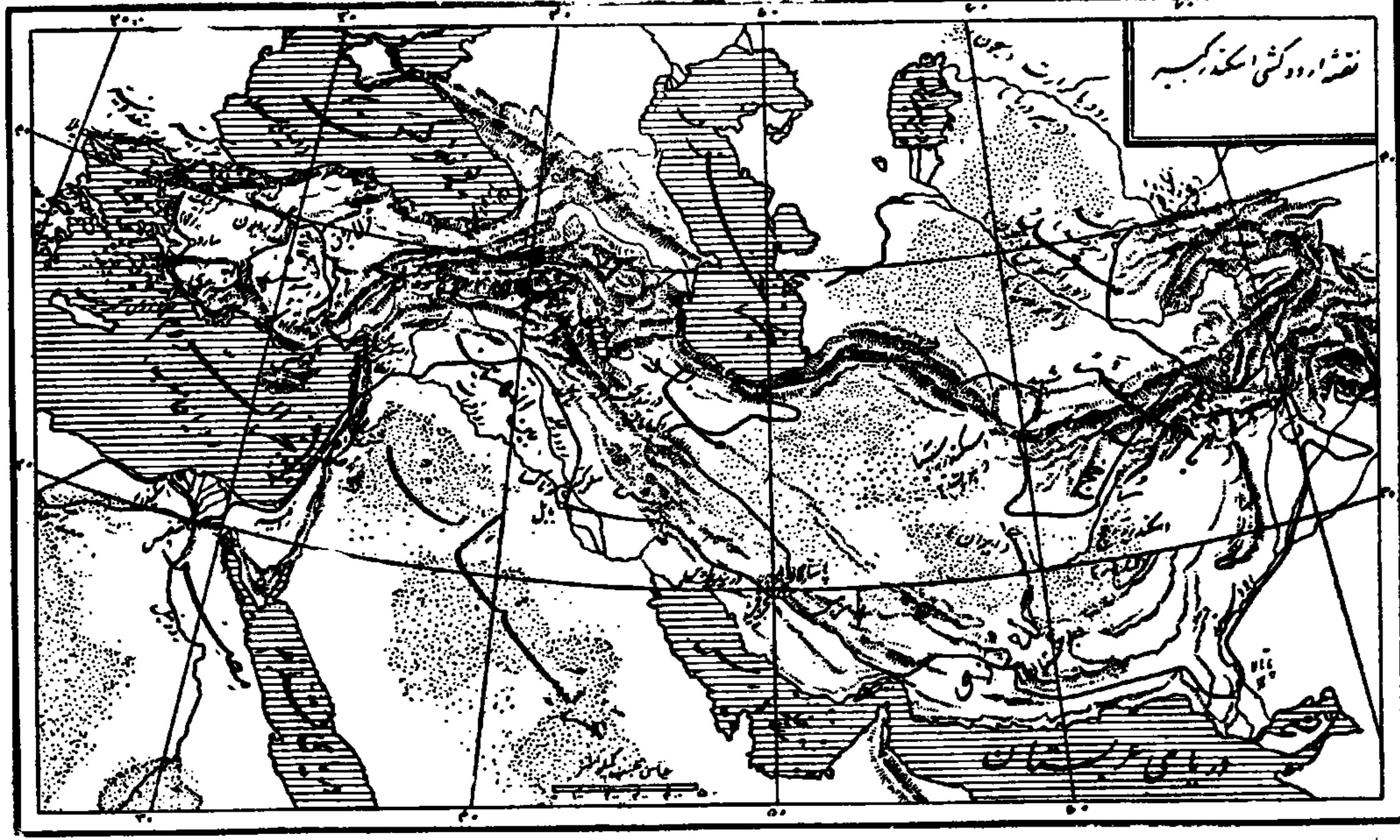
زوال شاهنشاهی ایران

چون این قسمت انجام یافت اسکندر عزم کرد بقلب مملکت ایران زده جای داریوش را بگیرد و رتبهٔ شاهنشاهی یابد. اردو کشی دوّم از اینجا شروع شد (۳۳۰-۳۳۱). داریوش بوحشت افتاده پیشنهاد کرد مملکت را با او قسمت کند. پارمنیون (۱) یکی از صاحب منصبان اسکندر گفت‌من اگر جای‌اسکندربودم میپذیرفتم‌اسکندرجوابداد که من نیز اگر پارمنیون بودم قبول میکردم.

اورنگ و اریکهٔ شاهنشاهی ایران با یك جنگ اسکندر رامسلّم آمد باین ترتیب که اسکندر از فرات بالا رفته از دجله گذشت و درجلگهٔ آرْبل واقع در آشور بداریوش حمله‌آورده (۳۳۱) چهل هزارپیاده وهفت هزار سوار را باعدّه ای که تقریباً یك میلیون نفربودند بجنگ انداخت کسان اسکندراصراری داشتند که شبیخون بزنند تا اردوی ایران دست وپای خودرا گم کنند لکن اسکندرگفت «من نیامده ام پیروزی را بدزدی ببرم». خلاصه یکباردیگرحملات بی‌باکانه وی سدّ دشمن را شکست. خود داریوش نیزچیزی نمانده بود بدست اسکندر گرفتار شود ولی فرصتی کرده ازارّابه برجست وبراسبی‌افسار گسسته بنشست وبگریخت. ولی از آن پس جزمردی گریز پاچیزی نبود. پایتخت های وی باذخائرفزون از قیاس یکایك بدست اسکندر افتاد. اسکندر بابل و شوش و تخت جمشید ومشهد مرغاب راگرفت وقصور تخت جمشید هخامنشی را سوزانید تادرست معلوم بشود که دوران آن سلسله بپایان آمده است.

سپس بسمت‌شمال توجّه کرده داریوش را دنبال نمودوچون نزدیك وی رسید شنید که ساتراپی بِسّوس(۲) نام اورادستگیرکرده وازپایش‌درآورده‌است. اسکندر

(۱) - PARMÉNION (۲) - BESSOS



نقشهٔ اردوکشی اسکندر کبیر

احتراماتی را که لایق مقام سلطنت است بالنّسبه بجنازهٔ داریوش مرعی‌داشت امّا بسوس را بعد ها بگرفت و بکشت.

تسخیر آسیای شمالی

از آن ببعد اسکندر خودرا جانشین شاهنشاهان ایران‌دانست وهم‌رفتار ایشان را پیشه کرد ولی کاری که در جلو داشت این بود که نیمهٔ دیگر مملکت شهنشاهی را نیز بتصرّف آوردزیرا بسیاری ازساتراپهای شمالی‌موقع را غنیمت دانسته ممالکی‌مستقل‌تر تیب‌داده‌بودند. بنابراین اسکندر چندین بار لشکر کشید تا تمام‌آسیای‌مرکزی رامطیع ساخت و حدود مملکت خودرا از جانب مشرق هرچه توانست بسط داد (۳۲۷ـ۳۳۰) .

اردوکشی باین نقاط‌دوردست بصعوبت‌تمام انجام‌گرفت‌چنانکه‌سربازان‌یونانی گمان کردندعملیّات پهلوانان داستانی خود را تجدید نموده‌اند وعلاوه براین سلسلهٔ هندوکش را در شمال ایران دنبالهٔ قفقاز دانسته و در دامنهٔ آن غاری پیدا کردند که در آنجا هراکلس پرُمِتهْ را خلاص کرده بود درخاك‌افغانستان(آراگوآری) ازگرمای سخت و برف سنگین و مقاومت وحشیانهٔ اهالی صدمه کشیدند و عین این زحمات پس از بیست و دوقرن در همان حدود برسر انگلیسها آمد.

اسکندر وارد باختر (ترکستان) شده تا سیر دریا (یاکزارت) رانده دو سال درآنجاماندوسه‌باراردو کشید تادرین ناحیه جایگیرشد وآنرا سدّ اقوام‌زردپوست قرارداد و هم چندین شهر باسم خود ساخت و آنکه از همه دورتر بود اسکندریهٔ اقصی (آلکساندریا اِسچاتا) نام داشت که خُجند امروز باشد.

اردوکشی بهند

در ۳۲۷ اسکندر کمر به‌تسخیر هندوستان‌بست. لذا با قشونی که بصدهزار نفر میرسید وافواجی آسیائی نیزدرآن‌بودنداز گردنه‌های‌سندگذر کرد. حریف‌معتبراسکندردرهندپوروس (۱) نامی‌بود که‌علی‌رغم‌فیلهائی که‌درمحاربه‌بکارمیبرداسکندراوراشکست‌دادوبزندان کرد وچون‌ازاوپرسید که‌چگونه‌مایلی‌باتورفتار کنم‌پروس‌جوابدادهمچنانکه‌باپادشاهان رفتار میکنی. اسکندر ممالك‌وی‌را باو بازپس داد و اورادرزمرهٔ‌دوستان‌خویش آورد.

(۱) - POROS

اسکندر از سند ردشد و خیال داشت از گنگ نیز بگذردولی اینجاسربازان زیر بار نرفتند زیرا ازبس راه رفته وجنگیده بودند رمق نداشتند . اسکندرسخت غضب کرد و سه روز از چادر بیرون نیامد ولی عاقبت در برابر رضای سربازان سرفرودآورده فرمان معاودت داد (۳۲۰) .

رجعت

این گردش دنباله‌داربازدوسال‌دیگرطول کشید(۳۲۷-۳۲۵) قشون‌ابتدابمصبّ رودسندواقع در ساحل اوقیانوس هند رسید از آنجا بحریّهٔ اسکندربفرماندهی نه‌آرك(۱) ساحل‌را گرفته‌دریارا تا انتهای‌خلیج فارس پیمود . قشون که درتحت ریاست خوداسکندرازجنوب ایران گذشت‌هنگام عبور از بیابان مصائب سختی‌دیدواز ناخوشی‌وگرسنگی‌وتشنگی سه‌ربعش تلف‌شد .

عاقبت اسکندر بدشت مرغاب و شوشتر رسید و باین ترتیب سخت‌ترین مسافرتهائی را که در تاریخ آمده بانجام رسانید (۳۲٤) .

سیاحت

عظمت مقام اسکندر تنها بواسطهٔ محاربات و فتوحات‌او نیست بلکه این مرد هوشی تند و ذهنی روشن و کنجکاو و درپی بردن بحقایق سری پرشور داشته است . اردوکشی اسکندررا سیاحت باتیغ‌ونیزه نامیده‌اند زیرا یك دسته از علماء را انتخاب کرده با خود همراه داشت ودر نتیجه تاریخ و جغرافی و تاریخ طبیعی ممالکی که عبور میکرد برمردم یونان مکشوف میگردید . بعدها عین این اقدام را ناپلئون در موقع اردوکشی بمصر انجام داد .

بالجمله ملاّحان یونان درخلیج فارس‌چیزهائی‌دیدندکه‌آنهارابعجب‌میآورد از قبیل جزر و مدّ دریا که در بحرالرّوم نمودی ندارد و باد موسمی که با هر یك از فصول سال تغییر جهت میدهد ماهی بال که منظر آن عمله کشتی را بوحشت انداخت و بصدای اسلحه آنها را تاراندند .

سیاست خلطه

در اداره و تدبیر اسکندر بسیار زیرك و هوشیار بود . معلّم ایّام طفولیّتش ارسطو بوی نصیحت کرده‌بود که « با یونانیان مثل یك رئیس رفتار کند و با وحشیان باستبداد اوّلیها را

(۱) - NÉARQUE

دوست بداند و دوّمیها را مانند حیوانات و نباتات بشمارد » .

علی‌رغم این دستور اسکندر میدانست که تا ملل مغلوب باو مانند کسی می‌نگرند که دررأس قشونی اجنبی بدانجا تاخته‌است تسلّط وی دوامی نخواهد داشت بنابراین برخلاف گفتهٔ ارسطو سیاستی پیش گرفته بدین فکر افتاد که هیچگونه امتیازی فیمابین مردم یونان و اهالی آسیا نگذارده با همه یکسان رفتار نماید و از تمام رعایای این ممالك شاسعه ملّت واحدی بسازد .

پلوتارك میگوید : « چون اسکندر بگمان خود فرستادهٔ خدایان بود تا فیمابین عموم ناس حَکَم گردد و آنها را بهم بربندد میخواست ابناءِ بشر همهٔ دنیا را وطن مشترك خود بدانند و من بعد از حیث طرز لباس و سلاح امتیازی فیما بین مردم یونان و آسیا دیده نشود . هر آدم خوب را یونانی بشمارند و هر شریری را وحشی... مشخّصات تمام اقوام در یك قدح مخلوط گردید . همه از آن جام نوشیدند و خصومت قدیم و ناتوانی خود را فراموش کردند » .

تشکیل دولت شاهنشاهی

این اصل بنیان کلّیّهٔ عملیّات اسکندر گردید . در ادارهٔ این مملکت پر وسعت ایرانیان نیز همپای اهل یونان دست اندر کار گردیدند . بعض ساتراپها از مقدونیّه و برخی ایرانی بودند. بعلاوه سواره نظام سبك اسلحهٔ بومی و هم قشون سی هزار نفره‌ای از نجبازادگان جوان ایران تشکیل یافت که بسبك مقدونیّه مشق میکردند و همانطور مسلّح بودند. اسکندر ایرانیان را جزءِ قراولان مخصوص خود نیز وارد کرد . اهتمامی داشت که اختلاط و امتزاج اقوام صورت پذیر گردد . بلادی متعدّد ساخت یا از نو آباد کرد و سربازان مقدونیّه و تجّار یونانی را با اهل محلّ در آنجا ساکن نمود .

سربازان خودرا ترغیب میکرد که زنان ایرانی بخواهند و خود در اینکار پیشقدم شد . باین معنی که خوددرشوش در اثناءِ جشنهای باشکوه آئین تزویج دختر داریوش را اجراء و هشتاد نفر از صاحبمنصبان را با دختران خانوادهای نجیب ایرانی بمزاوجت وادار کرد و دراینکار بیش از ده هزار نفر از اهل مقدونیّه باو تأسّی کردند.

اسکندر باین نظر که واقعاً جانشین شاهنشاه شناخته شود تشریفات درباری را قبول کرده درمراسم بزرگ باعلامات ولباس ایرانی وتاج کیانی وجامه‌های دامن کشان بیرون آمد . بطرز مشرق زمین همه کس دربرابر اوبخاك میافتاد واوراچون خدا میپرستید .

کنکاش وشورش

این سیاست قهراً پسند طبع مردم مقدونیّه نشد . لذا در بدو امر عدم رضایت خودرا در لباس استهزاء و رفته رفته بشکل کنکاش وشورش وعصیان جلوه دادند . اسکندربرای خاموش کردن این عملیّات ازهیچ اقدام سختی مضایقه نکرد چنانکه پارمنیون پیررا که بهترین سردار پدرش بود ازپای درآوردوهم بدست خویش بهترین دوست خودرا که کلیتوس(۱) سیاه نام داشت بکشت . حشمت اسکندر بآنجا رسیده‌بود که هر مقاومتی‌را میشکست وتصمیمات اورا همه میبایست بپذیرند . پلوتارك شرح قتل کلیتوس‌را چنین میآورد : کلیتوس‌انیس محبوب اسکندر بود ودرجنگ گرانیك ازدهان مرگش بیرون کشیده بود . روزی « باندازهٔ‌جوانان سست‌رأی باده‌نوشیده بودند » چون‌ضیافت بسررسید باستهزای‌بعضی‌ازسرداران‌مقدونیّه‌که بادبارشکست دچار شده‌بودند شروع کردند کلیتوس که سرگرم وطبعاً خشن ومغروربود تحمّل نکردو گفت : مردم‌مقدونیّه‌شایسته‌احترامی‌بیش‌ازاین‌میباشند . روبروی وحشیان آنهم‌وحشیانی که‌ایشان را دشمن‌دارند‌بدیشان‌ناسزا گفتن برازنده نیست .اسکندر گفت کلیتوس جبن و نامردی را ادبارنام مینهد کلیتوس برخاست و فریاد کرد و گفت : « ترا که فرزند خدایانی درموقعی که پشت بجنگ کردی همین‌نامردی از مرگ خلاص کرد » درنتیجهٔ ریختن خون مردم مقدونیّه‌وزخمهائی که‌برداشته‌اند بجائی رسیده‌ای که فیلیپ‌را نشناسی وبگوئی من‌پسر آمُن هستم . . . خنك آن کسانی که مردندوندیدندکه‌مردم مقدونیّه ازقوم مد چوب میخورند وبرای‌اینکه دستشان بشاه برسددست بدامان ایرانیان‌میشوند . اسکندرهم بغیظ‌تمام‌برخاست.

---

(۱) ـ CLITOS

کلیتوس گفت : لایق تو همین وحشیان و بندگانند که در برابر کمربند ایرانی و لباس سفید بخاك میافتند . اسکندر که دیگر خود داری نمیتوانست یکی از سیبهائی را که روی میز بود برداشته سر کلیتوس را هدف قرار داد وشمشیرخود را جستجو کرد یکی از قراولان احتیاط کرده قبلاً شمشیر اورا از کمرش باز کرده بود . . . دوستان کلیتوس بزحمت زیاد او را ازتالار بیرون بردند ولی کلیتوس فوراً ازدر دیگردرآمده این شعررا از اوریپید خواند . که : خداوندا ! سرزمین یونان جولانگاه چه رذائلی شده است ! اسکندر نیزهٔ یکی ازقراولان را گرفته بانتظار نشست وچون کلیتوس‌ازپشت درمیگذشت سر نیزه را به بدن اوفروبرد » ولی‌بعداز مرگ کلیتوس ندامتی باسکندرعارض شد که‌ازغضب چند لحظه پیش کمترنبود .

مرگ اسکندر

اسکندر ازشوش ببابل آمد . سفرای تمام عالم درین شهرجمع بودند که شرف اندوزحضور وی گردند . سفرای یونان‌تاجی برسر داشتند چنانکه گوئی بزیارت خدا میروند . ایطالیا و کارتاژ و ایبراسپانی و اقوام سلت وسیت و مردمان نوبه نیز نمایندگانی فرستاده بودند . اسکندر بابل را پایتخت‌خود قرارداده بتزیین وی پرداخت . معابدکلده را مرمّت کرد . بندرگاه وسیعی حفر نمود . نهرهارا دوباره جاری ساخت وچون آنی نمیتوانست آرام بنشیند بفکراردوکشیهای تازه افتادکه یا عربستان را تسخیر کند ویا افریقا را دور بزند وازجبل طارق به بحرالرّوم بر گردد . لکن دراثناءِ ضیافتی تبی عارض وی گردید وبناگاه ازپایش درانداخت . اسکندر پس‌ازده روز بدرود زندگانی گفت وهنگام مرگ سی‌و دوسال بیش نداشت (۳۲۳) .

پلوتارك شرح مرض‌اسکندر را از روی روزنامهٔ حوادث دربارچنین میآورد :

« ۱۸ماه دزیوس چون برپادشاه تب عارض‌شده دراطاق حمّام میخوابد. ۲۰ماه استحمام‌میکند وقربانی‌عادی را بعمل‌میآورد وباستماع بیانات نه‌آرك ازمسافرت دریای بزرگ مشغول میشود . ۲۱ ماه نیز همین کار را میکند تب روی بشدّت میگذارد. شب بدمیگذرد . فردا صبح تب بسیارشدیداست . درباب مشاغلی‌که در قشون بلامتصدّی‌است باسرداران گفتگومینماید وسفارش میکند اشخاص‌آزموده

را بکار بگمارند . . . ۲۴ تب خیلی زیاداست وقتیکه سرداران داخل میشوندچیزی نمیگوید . ۲۶ حال شاه بوضع سابق است . مردم مقدونیّه که اورامرده میپنداشتند جلوی درآمده بفریاد وتهدید راه را باز میکنند . درها بازمیشود و یکان یکان از جلوی تخت اومیگذرند درحالتی که قبائی بیشتر دربر ندارند همان روز پیطوس و سلوکوس رابمعبد سراپیس میفرستند که بپرسنداسکندررا بدانجا نقل بدهند یانه . خداجواب میدهدهمانجا که هست بگذارند بماند . ۲۸ ماه بعدازظهر شاه میمیرد»

فصل بیست و چهارم

عالم یونان بعداز اسکندر

رواج آداب وسنن قوم هلن در مشرق زمین

سرداران اسکندرمملکت وسیع اورافیمابین خود قسمت کردندوپس ازجنگهای سخت چندین دولت تشکیل دادند که مهمترین آن مقدونیّه وشام ومصر بود . مشرق زمین چون فرماندهان یونانی یافت زبان وتمدّن یونان را پذیرفت .

خصوصیّات تمدّن هلن دربن سرزمین وسیع رونقی بیشتر گرفت . بلاد تازه که بکثرت تموّل آتن را تحت‌الشّعاع قراردادند هنروران وادباء را جلب کردند و ازاین جمله از همه معروفتر اسکندریّه بود درمصر وپرگام(۱) درآسیای صغیر و آنطاکیه(۲) درشام .

I

تجزیهٔ مملکت اسکندر

دورهٔ تمدّن هلنستیك(۳)

دورهٔ تمدّن هلنستیك بعصری اطلاق میشود که ازمرگ اسکندر (۳۲۳) تا استیلای قشون روم بر مصر (۳۰ قبل از میلاد) طول کشیده است . دونکتهٔ اصلی مشخّص این دوره میباشد :

---

(۱) ـ PERGAME (۲) ـ ANTIOCHE (۳) ـ HELLÉNISTIQUE

تجزیهٔ ممالك اسکندر بچندین دولت و بسط تمدّن یونان در سرزمینی پروسعت.
تمدّن هلن (hellénique) چون درمجاورت مدنیّت های شرقی قرار یافت تمدّن هلنستیك نام گرفت.

علل تجزیهٔ ممالك اسکندر

مملکت پروسعتی که اسکندر تشکیل داد پس از مرگ وی کارش بتفرقه وتجزیه انجامید زیرا تازه ببابل رسیده بود که مرد ومجالی نیافت تاآنچه را که بزورشمشیر گرفته به تدابیر قوامی بدهد. حتّی وارث تخت وتاج را نیزمعیّن نکرده بود و ازخانوادهاش کسی آن شأن و شوکت نداشت که دیگران را مطیع نماید. بعلاوه قلمرو اسکندر از اقوام مختلفه ساخته شده وهیچیك راآن استطاعت نبود که سایرین را مطیع خود سازد. مقدونیّه ازمرکزدورافتاده کسی را نداشت و نمیتوانست درمقامی که فیلیپ و اسکندر اورا جای داده بودند باقی ماندهٔ مکانت خود را حفظ نمایند. با اینهمه تجزیه فی‌الفور صورت نگرفت بلکه چندین مرحله پیمود. چندین سال بود که سرداران اسکندرایالات را قسمت کرده بودند لکن ظاهراً وحدت سلطنت را حفظ میکردند، امّا ازسال۳۰۶ببعد هریك رسماً بتخت سلطنت نشستندوتجزیه را صورت قطعی دادند. بمجرّد تقسیم جنگهای سخت درگرفت و در یونان نیز شورشهائی بوقوع پیوست.

وحدت موقّتی

حکایت میکنندکه اسکندردرحال نزع گفت: «سرداران‌من بامراسم خونین بکفن ودفن من خواهند پرداخت» وفی‌الواقع ازساعت مرگ اوخون ریختهشد وآتش‌جنگ دراشتعال بود.
معذلك سرداران مقدونی باتّفاق آریده(۱) برادر ابله اسکندر و پسر خرد سال اسکندرآیگوس(۲)رابسلطنت برداشتند. یکی‌ازسرداران موسوم به‌پردیکاس(۳) که اسکندردرحین وفات خاتم سلطنت را باوسپرده بود نایب‌السّلطنه شد ودیگر سرداران هر یك ولایتی را گرفتند مثلاً مصر به بطلمیوس رسید و تراس نصیب لیزیماك(٤) گردید. مقدونیّه‌ویونان به آنتی‌پاتر(٥)افتاد. یك قسمت‌آسیای صغیر

(۱) - ARRHIDÉE (۲) - ALEXANDRE AIGOS (۳) - PERDICCAS
(٤) - LYSIMAQUE (٥) - ANTIPATER

بنام آنتی‌گون درآمد. لکن چیزی نگذشت که شعلهٔ جنگ فیمابین نایب‌السّلطنه وسرداران زبانه کشید درطیّ این جنگها پردیکاس بقتل رسید و خانوادهٔ اسکندر دوتیره شد و آریده و اسکندر آیگوس باندك فاصله‌ای هر دو کشته شدند.

مرگ دِموسْتِن

یونان نیز با خون ریزی در تشییع جنازهٔ اسکندرحاضر شد. بدین‌معنی که وطن پرستان آتن موقع را برای شکستن قید رقیّت مقدونیّه مناسب دیده تمام مردم یونان را بشورش دعوت کردند (۳۲۳) آنتی‌پاتر بدواً شکست خورد ولی عاقبت شورش‌را خاموش کرد (۳۲۲) وساخلوی از افواج مقدونیّه در آتن گذاشت ورؤسای معتبر وطن‌پرستان را که دموستن نیز ازایشان بود مطالبه‌کرد. امّا دموستن چون نمیخواست زنده بدست دشمن گرفتار شود خود را مسموم کرد.

پلوتارك مینویسد که دِموستن بمعبدی ازپوزئیدون واقع درجزیرهٔ کالوری پناه برد که بست شمرده میشد. کهنه بازیگری آرکیاس نام که مأمور آنتی‌پاتر بود گاه بتهدید وگاه به تحبیب سعی کرد اورا ازآنجا بیرون بکشد. دموستن باو گفت: «اندکی صبرکن تا دستوری را که باید بکسان خود بفرستم» این بگفت وبدرون معبد رفت والواحی بیرون‌آورد تاچیزی بنویسد قلم را چنانکه عادت او بود بدهان گرفت و چندی نگاهداشت سپس جامه را بخود بپیچید و سر را خم کرد. سربازانی که دم در معبد ایستاده بودند استهزاء کرده او را ترسو و بیدل خواندند. آرکیاس نزدیك وی آمده مواعید خود را تکرار کرده گفت برخیز برویم. دِموستن که میدانست سمّ در رگهای وی دویده و کارخودرا کرده‌سربرآورد وچشم را بآرکیاس دوخته گفت: «حالا میتوانی رول کرئون(۱) را در تراژدی(۲) بازی کنی و این جسد را بی کفن و دفن بگذاری. ای پوزئیدون محبوب من از حرم توزنده بیرون میروم ولی آنتی‌پاتر و مردم مقدونیّه معبد تو را بمعاصی خود

---

(۱) - CRÉON

(۲) - اشاره به تراژدی آنتی‌گون است

آلوده کردند. در تلفّظ این کلمات لرزشی درخود دید. زانوهایش سست شد وچون از برابر مذبح خداوند میگذشت افتاد و آه سردی کشیده جان سپرد.»

عاقبت تجزیه

سرداران اسکندر که مورّخین آنها را ورثه نامیده‌اند دربدو امرجرأت نکرده بودند خودرا پادشاه بخوانند ولی چون از نایب‌السّلطنه وخانوادهٔ سلطنت کسی نماند تقیه و تردیدآنان برطرف شد. درسال ۳۰۶ یکی از ایشان موسوم به آنتی‌گون(۱) که از همه مقتدر تر بود نام سلطنت برخود نهاد سایر ورثه نیز فی‌الفور باو تأسّی جستند تا عقب نمانده باشند.

آنتی‌گون و پسرش دِمتریوس(۲)خیالاتی بلند در سر داشتند و میخواستند حوزهٔ قلمرو خود را باز بوسعت ممالك اسکندر برسانند. سایرسرداران این نقشه را بضررخود دیده بایکدیگرهم پیمان شدند. پس ازچندین سال کشمکش تلاقی فریقین درایپسوس(۳)واقع درفریژی دست داد(۳۰۱). دمتریوس باسلوب اسکندر خود را بقلب سپاه زد امّا خیلی جلو رفت و پدر پیرش آنتی‌گون که سرتا پا زخم برداشته بود بانتظارمراجعت پسردرمیان پیاده نظام خویش قرار گرفت. پسرچون برگشت آنتی را کشته و جنگ را باخته دید.

فتح ایپسوس هم تجزیهٔ ممالك اسکندررا صورت قطعی نداد بلکه بیست سال دیگر نیز جنگ سختی در کار بود. دمتریوس ازآسیا رانده شد ولی در یونان زدوبندی کرده پسرش آنتی‌گون دوّم بپادشاهی مقدونیّه شناخته شد.

چون در حدود سال ۲۸۰ جنگ بکلّی خاتمه پذیرفت سه سلطنت بزرگ وجود داشت:

مقدونیّه که سلسلهٔ آنتی‌گون درآنجا سلطنت میکرد.

مصر که به بطالسه رسیده بود.

شام که در تحت حکومت سلسلهٔ سلوکید قرار گرفت.

---

(۱) ـ ANTIGONE (۲) ـ DÉMÉTRIOS (۳) ـ IPSOS

سلطنت بطالسه در مصر

سلاطین بطالسه همه بطلمیوس نام داشتند. درعهد این سلسله و مخصوصاً در اوان سلطنت سه پادشاه اوّل مصر رونقی یافت و بدان میماند که روزگار توتمس ورامسس برگشته است. زیرا بحریّهٔ مصر قبرس را مطیع نمود و قشون وی در نوبه و شام فتوحاتی کرد. بطلمیوس سوّم بتقلید فراعنهٔ مصر شرح این فتوحات را به هیرگلیف روی دیوارهای معبدی که در اِسْنه(۱) ساخت نوشت.

تِئوکریت شاعر که درمائهٔ سوّم میزیسته شوکت ممدوح خود بطلمیوس دوّم را چنین ذکر میکند: «هیچ خاکی دربرکت بپای مصر که زمینش پست است نمیرسد. چون نیل طغیان میکند مزارع نرم شده را فرا میگیرد. دست بشردرهیچ خاکی این اندازه بلاد معظم و کارهای سحر آسا نساخته است... بطلمیوس برتمام این بلاد سلطنت دارد. یك قسمت از فنیقیّه و عربستان و لیبی و نوبه را نیز با مردم سیاه پوست آن بر این خاك افزوده. پامفیلی وسیلیسی وجنگیان لیسی وکاری را مطیع خود ساخته. با کشتیهای مخوف خویش جزایر سیکلادرا مسخّر نموده... ذخایر فراوان دارد و هر روز هم برمقدار آن میافزاید چنانکه تمام سلاطین روی زمین را میتواند از اموال خود ممنون و خشنود نماید».

اواخردوران بطالسه که سلاطین عشرت طلب وبیکاره بودند دولت مصر روبضعف رفت وتاریخ این سلسله باسلطنت زنی موسوم به کلئوپاتر(۲) خاتمه پذیرفته قشون روم مصر را متصرّف شد (۳۰ قبل از میلاد).

سلسلهٔ سلوکید در آسیا

سلوکوس که از جنگ ایپسوس غالب در آمده بود دولت مقتدری ساخت که بنام دولت شام تقریباً تمام ایالات آسیائی اسکندر را از بحرالرّوم گرفته تاسند شامل گردید.

سلوکوس وجانشینان وی برای حفظ استیلای خود براثرسیاست اسکندر و شاهنشاهان ایران رفتند. بلاد متعدّد ساختند وراه های بزرگ دائرنمودند. چاپار

(۱) - ESNEH (۲) - CLÉOPATRE

راه انداختند. سلوکوس انطاکیّه را در کنار رود اُرُنت (شام) و سلوسی را در کنار دجله و مقابل بابل ساخت. شاهراهی از انطاکیّه تا بابل (کنار فرات) و سلوسی آمده از آنجا دو شعبه شده یکی بترکستان ودیگری بشوش وجنوب ایران و از آنجا به سند میرفت. مِگاسْتنی نام منشی سلوکوس که مأموریّتی بهند داشت ازاین خطّ رفت وچون باز گشت شرحی درباب هندوستان نوشت که مدّتها مأخذ اصلی هر گونه اطّلاعی درین باب شمرده میشد.

قطعه قطعه شدن آسیا

سلسلهٔ سلوکیدباهمهٔ جدّوجهد نتوانست کلّیّهٔ قلمرو آسیائی اسکندر را نگهدار باشد و عاقبت یك قسمت از خاکش در سمت آسیای صغیر و آسیای مرکزی تجزیه شد. درطیّ مائهٔ سوّم سرکردگان بومی یا ساتراپهای ایرانی یامردمی یونانی چندین دولت مستقلّ درآسیای صغیر تأسیس کردند که درسواحل عبارتبود ازدولت پون(۱) وبیتینی(۲) و پرگام(۳) و در داخل دولت کاپادُس(٤) و آرمن(٥) در مجاورت کاپادس دولت گالاتی(٦) تشکیل یافت. مردم این ناحیه که قومی سلحشور وخشن بوده وازاروپا آمده بودند گالات یاگلوآ نام داشتند(۷) ولایات بعیدهٔ مشرق نیز زود جدا شد. درباختر دولتی یونانی تشکیل گردیدکه ازآسیای مرکزی تاهندوستان کشیده میشد. سوارانی چادرنشین که ازدشتهای شمالی آمده بودند ابتدا درجنوب بحرخزردولت پارت را ساخته وعاقبت تمام خاك ایران را تا بین‌النّهرین زیرقدرت خودآوردند.

II

تمدن هلنستیك

انبساط تمدّن هلن

اگر در ممالك اسکندر وحدت سیاسی وجودنداشت درنتیجهٔ انتشارتمدّن یونان نوعی وحدت معنوی درآنجاحکمفرماگردید. این تمدّن درمائهٔ چهارمهم رونقی بسیارداشته وهنرورانی

---

(۱) - PONT (۲) - BITHYNIE (۳) - PERGAME
(٤) - CAPPADOCE (٥) - ARMÉNIE (٦) - GALATIE

(۷) - در حدود ۲۷۵ - ۲۸۰ دسته های بسیاری از قوم گلوآ بمشرق زمین حمله بردند یونان نیز از این حمله بی‌نصیب نماند. دسته های گلوآ تا دلف آمده معبد آپولون را غارت کردند.

مانندپراکزیتل(۱) آتنی و نویسندگانی بزرگ مانند افلاطون وارسطو ودموستن دارا بود. دولتهائی که بعدها در قلمرو اسکندر ظهور کرد هریك کانونی از تمدّن هلن گردید. از آنجا که سلاطین و دربار ومأمورین دولت وافواج مزدور یونانی بودند اخلاق وزبان و سنن ادبی و صنعتی یونان درتمام مشرق زمین پراکنده شد ومشرق بوجهی رنگ تمدّن هلن گرفت ودولت باختر معرفت یونان را درهندهم نفاذ داد.

امّا دنبالهٔ تمدّن یونان چون بمشرق کشیده شد برنگ دیگردرآمد وازبیخ وبن برگشت بدین‌معنی‌که تموّل وسلیقه وذوق تجمّل فزونی گرفت امّا حسّ وطن پرستی و عشق بآزادی وایمان مذهبی رو بضعف گذاشت. هنروران و دانشمندان ناگزیربودند برای‌اعاشهٔ خود درسلك درباریان یااطرافیان اعاظم منسلك گردند.

از آنجا که هنروران این دوره برای یك شهر کار نمیکردند بلکه میل محافل تربیت‌شدهٔ پایتختها را رعایت مینمودندآثارشان جمال عالی ونجیب وسادهٔ شاهکارهای قرن پنجم را فاقد میباشد وفقط هنری است که بیشترصفا یافته وتعلیم گرفته است. آتن دریندوره نیزمرکزهنر ومخصوصاً مرکز تحقیقات فلسفی بود ولی‌بلاد دیگری با تموّل واهمیّت سیاسی وتجارتی‌خودآنرا تحت‌الشّعاع قرار داد.

نمایان‌ترین کانون‌تمدّن هلنستیك سه‌شهراسکندریّه وپرگام وانطاکیّه بود.

اسکندریّه این‌شهرکه اسکندر ساخته‌بود پایتخت سلسلهٔ بطالسه شد از حیث رونق‌تجارت وفکربرتمام بلاد دیگریونان‌پیشی‌گرفت.

اسکندریّه که درمشرق‌دلتای نیل‌قرارداشت زبانهٔ خاکی‌راگرفته‌بود که‌بحرالرّوم را از دریاچهٔ مارئوتیس(۲) جدا نگاه میداشت. چندین نهر این دریاچه را بشطّ مربوط مینمود. بواسطهٔ یك شبه جزیره و یك سدّ که جزیرهٔ کوچك فارُس را بساحل متّصل میکرد بندرآن بسه حوضه منقسم بود وبندرگاه مرکزی اسکله و بورس و محلّ تعمیر سفاین و کارخانهٔ کشتی‌سازی را دارا بود. در انتهای جزیرهٔ فارُس سوسْترات(۳) معمار کنیدی باسم فارْ(٤) برجی از مرمر ساخته بود که

(۱) _ PRAXITÈLE (۲) _ MARÉOTIS (۳) _ SOSTRATE (٤) _ FHARE

چون شب فرا میرسید آتشی درنوك آن برمیافروختند تا راهنمای کشتی باشد.

طولی نکشید که شهرسیصدهزار نفرجمعیّت ازیونانی‌ومصر وشرقی‌پیدا کرد. خیابانهای وسیع داشت چنانکه ارّابه ها و اسبها از آنجا راحت ردّ میشدند. دو خیابان که ازسایرین وسیع‌تر بود یکدیگر را عموداً دروسط شهر قطع مینمود.

سلاطین‌بطالسه هریك آثاری ساختندوشهررا تزیین کردند. درمحلّهٔبومی‌نشین معبد سراپئون بود که به پرستش خداوند اموات (سراپیس یا اُزیریس - آپی) اختصاص داشت. پرستش سراپیس که عبادتی نیمه یونانی ونیمه مصری بودعاقبت درتمام حوزهٔ بحرالرّوم معتقدین‌فراوان پیدا کرد. محلّهٔ یونانی‌نشین قصورسلطنتی وباغهای ملّی بزرگ ومیدان اسب دوانی وزورخانه وموزه داشت.

موزه

موزه بنائی وسیع بود که بطالسه مختصّ ادب و علوم و هنر ساخته بسیاری از دانشمندان و ادبا و هنروران را بآنجا طلبیده وهرگونه اسباب راحت را بجهة ایشان فراهم آورده بودند.

موزه کتابخانه‌ای داشت که عدّه کتب آن به ۷۰۰ هزار جلد رسید هرکتابی که بمصر وارد میشد بایستی بآنجا بدهند. استنساخ کنندگان از آن نسخه برمیداشتند ونسخه ای هم بصاحب کتاب میدادند.

باغ گیاه شناسی، باغ وحشی از حیوانات کمیاب و رصدخانه‌ای برای نجوم واطاقهای تشریح برای اطبّا ومجالسی برای مباحثهٔ علما و اطاقهای درس و خطابه ازمنضمّات موزه بود. هزاران طلبه برای‌تحصیل دراسکندریّه جمع شدند. هرگاه مؤسّسات مختلفهٔ امروز پاریس را از کتابخانهٔ ملّی وموزئوم و رصدخانه وانستیتو و دارالعلم طبّ و سُربُن در ذهن خود بیاوریم میتوانیم موزهٔ اسکندریّه را پیش خود تصویر نمائیم.

نویسندگان اسکندریّه

درین دوره اسکندریّه با این کتابخانهٔ خود پایتخت واقعی عالم یونان گردید. عموم‌علمای مشهور یادر اسکندریّه مقیم بوده اند یا متوقّف. از قبیل اِراتُسطوتن که جامع جمیع

علوم بود ازفلسفه وتاریخ وشعر وصرف ونحو وبخصوص نجوم وجغرافی . اقلیدس ریاضی‌دان و آریستارك(۱) عالم صرف ونحو . ادباء نیز فراوان بودند و نام ادبیّات اسکندری که بآثار ادبی این‌دوره داده شده‌ازهمین‌جابرخاسته‌است . بهترین‌شعرای این دوره تئوکریت(۲) میباشد که درسیسیل بدنیا آمده و همانجا نیز وفات نمود ولی مدّتی طولانی دراسکندریّه توقّف داشت .

تئوکریت‌بیشترقطعاتی کوتاه بنظم‌میآورد که بوضعی دلفریب وپرمغززندگی روستائی وشهری رامجسّم مینمود . مثلاً شرح ذیل‌را درباب اسکندریّه آورده‌است :

دوزن جوان‌بقصرسلطنتی میروند تاجشنی‌راکه بافتخارآدُنیس‌خداوندگرفته شده تماشا کنند . پراکسینوآ (۳) میگوید : « خداوندا ! چه ازدحامی است ! چطورمیشود ازاین‌جا عبور کرد ! انگارلانهٔ مورچه‌است . . . گورگوجان‌چه‌کنیم؟ ارّابه‌های جنگی شاه آمد . (خطاب بیکی از سواران) دوست مرا له نکنی ! این اسب‌آتشی رنگ روی پاهایش بلند میشود . چقدر سرکش است ! الان است که سوارش را میکشد ! چقدر خوب شد بچه‌ام را درخانه گذاشتم .

ـ (گورگو بزن پیری میگوید) مادر . ازقصر میآئی ؟

ـ (پیرزن) . آری . فرزند

ـ میشود رفت ؟

ـ دخترجان . قوم‌آکئوس‌کوشیدتاواردترو آشد. آدم‌باکوشش‌بهمه‌جامیرسد.

ـ پیرزن رفت وسروشی ازاوماند . . . به‌بین پراکسینوآ چه ازدحامی‌اطراف در را گرفته است .

ـ (پراکسینوآ)معرکه‌است!گورگو . دستت‌رابمن‌بده باهم‌واردشویم . اونا . ما را درست نگهدار . آه ! چه مصیبتی‌است ! گورگو . روبند من دو نیم شد ! ای خارجی ! اگر میخواهی خیر به بینی تورا بزئوس ملتفت جامهٔ من باش .

ـ (خارجی) راستش را بگویم دست من‌نیست ولی مواظب خواهم بود . . . »

(۱) ـ ARISTARQUE (۲) ـ THÉOCRITE (۳) ـ PRAXINOA

عاقبت تماشاچیان کنجکاو وارد تالار پر تشریفات شدند.

« (گورگو) پراکسینوآ. بیا اینجا این قلاّب دوزیها را به بین. چقدر سبك ودلفریب است! مثل اینکه لباس خداست.

ــ (پراکسینوآ) این نقّاشیهارا چقدر جاندار کشیده اند. واقعاً انسان خیلی قابل است. آدُنیس که روی تخت سیمین خود خوابیده چقدرزیباست بااین ریش تازه دمیده.

ــ (یك‌نفر خارجی) ساکت شوید بدبختان پرگو... همیشه دهانشان‌بازاست.

ــ (گورگو) ای زمین که مارا پرورش داده‌ای. این مرد از کجا آمده‌است؟ بتو چه که ما پرگوئی میکنیم؟ بکسانی‌که متعلّق بتو هستند حکم‌کن نه بزنان سیراکوز... ما بزبان پلوپونز گفتگو میکنیم. بگمان من هرکه از قوم دروس میباشد حق دارد بزبان خود سخن بگوید.»

خوشبختانه مراسم درین اثنا بمیان میآید ومجادله میخوابد.

پرگام

پرگام پایتخت دولت‌کوچکی‌در آسیای‌صغیر بودودرسرزمینی که‌سابقاً ائولید(۱) نامیده میشدروی‌بلندی مستحکمی‌جای داشت. پادشاه پرگام موسوم به‌آتال(۲) بتقلیدبطالسه‌کتابخانه‌ای بزرگ دائر کرد که با کتابخانهٔ‌اسکندریّه‌همسری‌مینمود. اهالی‌پرگام برای‌اینکه به پاپیروس‌مصر احتیاج نداشته باشند ازپوست گوسفند کاغذ ساختند. کاغذپرگام که پارشمن نام داشت تازمانیکه از کهنه کاغذ ساختند استعمال میشد. پرگام مرکز صنعت وهنر نیزشد. پادشاهان‌آن‌مخصوصاًاومن(۳)دوّم‌درمائه‌دوّم‌ابنیهٔ پایندهٔ‌باشکوهی‌ساختند. بردامنهٔ جنوبی تپّهٔ پرگام زورخانهٔ بزرگ سه‌طبقه ساخته بودند که‌یکی‌بجههٔ‌اطفال بود یکی برای‌محصلین مدرسه‌نظام یکی‌برای شاگردان‌قدیم وبزرگان‌شهر. بالاتر از آن‌مذبح عظیمی‌بنام زئوس‌قرار داشت‌که حکایت‌جنگ خدایان‌را باغولان بطور برجسته برقاعدهٔ آن کشیده بودند واین کنایه ای بود ازغلبهٔ سلاطین‌پرگام برقوم

(۱) - EOLIDE (۲) - ATTALE (۳) - EUMÈNE II

گلوآ . از آن بالاتر معبد آتنه بود و کتابخانه وقصر سلطنتی . بردامنهٔ غربی تپّه تماشاخانه‌ای ساخته بودند که بکوه‌های مقابل ونهر آب مشرف بود .

در محل پرگام حجّاریهای چندی پیدا کرده‌اند که از آنجمله قطعات مذبح بزرگ زئوس میباشد و نتیجهٔ یك صنعت قوی وسرکش وناراحت است .

انطاکیّه

انطاکیّه در شامات شمالی و کنار رود اُرنت قرار گرفته بود ومقامی غیراز دو شهر سابق داشت . نویسنده ای گفته است « سروهای انطاکیّه زبانی گویاتر از بشر دارند » .

انطاکیّه بر خلاف اسکندریّه یا پرگام میعاد علما و هنروران نبود امّا از حیث بنا هیچ شهری بپای آن نمیرسید . خیابانهای با شکوه و عریض تا چشم کار میکرد کشیده میشد و دو طرف آنرا محوّطه های ستون دار میگرفت . از حیث وسایل نظافت و روشنائی تالی نداشت . حومهٔ شهر یکپارچه بیشه و بوستان بود . خلاصه انطاکیّه برای خوشگذرانی و تفریح خاطر ساخته شده بود وسکنهٔ آن زندگی مرفّه وآسوده داشته‌اند بعلاوه‌انطاکیّه شهری بین‌المللی‌بود زیراسلوکوس خارجیان را از هر گوشه‌آورده درآنجا جمع کرد .

یکی از کسانیکه ویرژیل(۱) شاعرلاتن در آثار خودآورده چنین میگوید : «من‌اهل شام هستم بسیار خوب ولی‌آیا ماهمه اهل یك وطن نیستیم‌که دنیاباشد؟»

احساسات عالم هِلنستیك همه‌ازاین‌قبیل بوده و باعشق پرشور وطن وآزادی که درعصر جنگهای مدی باعث عظمت آتن گردید بکلّی اختلاف داشته است .

فصل بیست و پنجم

خاتمهٔ استقلال یونان . غلبهٔ روم

یونان یادگار عظمت‌گذشتهٔ خودرا فراموش نکرده ولی‌کشمکش اغنیا وفقرا

(۱) _ VIRGILE

بلاد آنرا بکلّی مغشوش نموده ومادّه آن نیز رفته رفته غلیظ تر میشد . اتّحادیّه‌های تازه‌ای موسوم باتّحاد اِتولی و آکائی روی کار آمد ولی هیچکدام نتوانست یونان را از استیلای مقدونیّه نجات بدهد یونان که راه زوال می پیمود از زیر بار مقدونیّه بیرون نیامده ربقهٔ اطاعت روم را بگردن گرفت درحالتی که استیلای روم سخت‌تر وسنگین تر بود .

یونان در مائهٔ سوم و دوم قبل از میلاد

درمیان ممالکی که اسکندر تسخیر نمود یونان را موقعی مهمّ وقدری بلند بود از مرگ دموستن (۳۲۲) تا غلبهٔ روم (۱٤٦) اهل این مملکت کوشیدند که باز استقلال خودرا بدست آورند ولی با وجود مساعی چند نفر از وطن پرستان این اقدامات به نتیجه نرسید و یونان در حکم طعمه ای بود که قشون مقدونیّه و شام و روم برسر آن منازعه داشتند .

زوال سریع ملّت یونان را علّت اصلی دردهائی بود که از مدّتی مدید بر پیکر این مملکت زورآور شده آنی اقوام معتبر آنرا راحت نمیگذاشت ودو چیز باعث این انحطاط سریع بود : منازعهٔ احزاب در داخلهٔ بلاد و رقابت دائم التّزاید میان اقوام مهمّهٔ یونان .

کشمکش اغنیا و فقراء

شدید ترین اغتشاشات هر بلده وقتی بود که اغنیا وفقرا بجان یکدیگر میافتادند . تقریباً در کلّیّهٔ بلاد تموّل انحصار بچند خانوادهٔ معدود داشت که همه چیز را خاصّ خود کرده بودند از زمین و کارخانه و صرّافخانه و کشتیهای تجارتی و تمام سرچشمه های عایدی . مثلاً دراسپارت که گوئی سنن قدیمه بکلّی متروك مانده عدّهٔ ملاّکین بصدنفر نمیرسید وبنابگفتهٔ پلوتارك « بقیّهٔ مردم که جماعتی محتاج و بیکار بودند بپریشانی عمر میگذاشتند و بدلسردی بادشمن خارجی میجنگیدند ومدام انتظار تغییر یاانقلابی رامیکشیدند » فقرا در تحصیل مؤنهٔ روزانهٔ خود نیز معطّل بودند زیرا اغنیا آنها را بکار کردن نمیپذیرفتند و بندگان را برایشان ترجیح میدادند . بنابراین فقرا برای خلاصی

ازچنگال فقر یك وسیله بیشتر نداشتند وآن این بود که انقلابی برپا کرده دارائی اغنیا را از دستشان بگیرند و میان خود قسمت کنند. باین ترتیب اغنیا و فقرا بدشمنی بهم مینگریستند و بسختی با یکدیگر میجنگیدند.

هراکلیددوپن[1] مینویسد: «درمیله فیمابین اغنیا وفقرا جنگی درگرفت. در بدو کار فقرا پیش بردند واغنیا ازشهر گریختند ولی بعد فقرا افسوس میخوردند که چرا آنهارا نکشتند لذا اطفال ایشان را آورده درانبارها زیر پای گاو انداخته خرد وخمیر نمودند. پس ازچندی اغنیا دوباره بشهر برگشته اختیارات را بدست گرفتند واطفال فقرا را آلوده باصمغ اندودند و زنده آتش زدند».

بنا بقول پولیب[2] فقرای بسیاری از بلاد اختیارات را درکف طغاة مینهادند وطغاة نیز باغنیاصدمه وارد میآوردند مثلاً نابیس[3] دراسپارت «دستگاهی بشکل زن ساخته و لباس مجللی بوی پوشانده بود. دست و بازو و سینهٔ این زن تیغهای آهنی داشت که زیرلباس مخفی میشد. هربارکه ازافراد ذیحقوق یکی را میطلبید و از او پول میخواست در اوّل وهله بملایمت و درستی سخن میگفت ... امّا اگر جواب ردّ میشنید میگفت شاید ازمن برنمیآید که شما را متقاعد سازم ولی گمان میکنم که آپکا[4] باین مقصد نایل آید. بنا براین دستگاه را فیالفور میآوردند وآن بیچاره را بدانسو میراندند. مجسّمه اورا در بغل گرفته فشارمیداد تا جان بدهد».

اتّحادیه های اِتولی و آکائی

درخلال جنگهائی که سرداران با یکدیگر داشتند استیلای مقدونیّه در یونان استقراری نداشت ولی انحطاط چنان گریبانگیر بلادمعظم یونان شده بودکه ازموقع استفاده نکردند. درآتن همه کس بادب وهنر رغبت داشت و در تب بخوشگذرانی.

درین موقع مردم اِتولی وآکائی که تا آنوقت اسمی نداشتند ازسمت مغرب آمده نفوذی در یونان بهم زدند.

---

(۱) - HÉRACLIDE DE PONT (۲) - POLYBE (۳) - NABIS (٤) - APÉGA

اِنولی که درشمال غربی خلیج کُرنت واقع‌شده ناحیه‌ایست کوهستانی ورسیدن بآنجامشکل میباشد. مردم آن‌مخصوصاً ازتربیت مواشی وراهزنی معاش میکردند.

آکائی در ساحل جنوبی خلیج کُرنت درخاك پلوپونز قرارداشت. هیچیك ازاین دوخطّه بلاد معتبری‌دارا نبودند ولی‌بلاد کوچکشان ازسابق دورهم جمعشده اعیاد مذهبی را با هم میگرفتند.

دراوایل مائهٔ سوّم اتّحادیّهٔ اِنولی وآکائی بوضعی‌مشابه یکدیگر سروصورت تازه گرفت اتّحادیّه دائم بود. محضرعمومیش سالی یك یا دوبار تشکیل‌شده اصول سیاست را معیّن میکرد. شورایش درتحت ریاست فرماندهٔ قشون منعقد میگردید.

در بدو امر قدرت اتّحادیّهٔ اِتولی بیشتر بسط یافت چنانکه از ۳۰۰ تا ۲۵۰ دِلف‌وتقریباً تمام یونان مرکزی ومملکت الید را درپلوپونز جمع‌آورد ولی‌ازآنجا که مردم اِنولی غارتگری حریص بیش‌نبودند همّشان تنها مصروف غنیمت‌گرفتن شد. اتّحادیّهٔ آکائی که درحدود ۲۸۰ تأسیس گردید بحسن ادارهٔ مردمانی‌عالیقدر مقامی عالیتر و مهمّتر یافت.

آراتوس(۱) در اواسط مائهٔ سوّم در سیسیون(۲) که در همسایگی آکائی قرار داشت مردی پیدا شد آراتوس نام که رشید وباحزم بود و در کمین کردن مهارتی بخرج میداد.

آراتوس طاغی شهرسیسیون را بحیله براند (۲۵۱) و چون حکمران بلدشد آنرا در اتّحادیّهٔ آکائی داخل کرد و چیزی نگذشت که بسمت فرماندهٔ قشون اتّحادیّه انتخاب گشت (۲٤۵).

آراتوس‌میدانست که استقلال یونان بدون اتّحادبلادآن صورت پذیرنیست لذا درصدد برآمدکه تمام بلاد پلوپونزرا دراتّحادیّهٔ آکائی‌جمع‌آورد. برای این‌مقصود بانهایت تهوّرچندین‌ضرب شست نشان داده چند شهررا که‌آرگوس نیز ازآنجمله بود اززیر فشارطغاة بدرآورد وچندین‌بلده را مانند کُرنت ازدست‌ساخلومقدونیّه

---

(۱) - ARATOS (۲) - SICYON

نجات داد. بلاد مزبور که شامل کُرنت و مِگار و اِپیدُرومگالوپولیس و آرگوس میشد همه درزیر لوای اتّحادیّهٔ آکائی جمع آمده درواقع اتّحادیّهٔ پلوپونز را ساختند. مردم اِتولی ابتدا با مردم آکائی جنگ کردند ولی بعد سرسازش پیش آورده عهد صلح و اتّحاد بستند.

رقابت اهالی آکائی و اسپارت

آراتوس نزدیك بود بمقصود برسد که درخود پلوپونز بدشمنی قوی که کله ئومن(۱) پادشاه اسپارت باشد مصادف گردید. کله ئومن جوانی بودتند وجاه‌طلب وازتنزّل وطنش اندوهناك. خیال داشت قوانین لیکورگ را زنده کند و اقتدار اسپارت را برگرداند. یکی از افراد ذیحقوق اسپارت که نفی بلد شده بود به آراتوس گفت: «اگر میخواهی قدمی برضدّ مردم اسپارت برداری بایستی پیش از اینکه سیخك پای این خروس جوان بیرون بیاید دست بکار شوی». عاقبت کله ئومن بمردم آکائی حمله آورده آنها را شکست داد (۲۲۷) و از آن پس انقلابی حقیقی در اسپارت برپا کرد. قوانین لیکورگ را برگرداند. به‌بسیاری ازسکنه که‌متعاقب فتح حق‌سیاسی خود را از دست داده بودند اجازه داد از حقوق مردم اسپارت بهره مند شوند. اراضی را از نو قسمت کرد. آنوقت درتمام بلاد فقرا هوا خواه اسپارت گردیدند درصورتیکه اغنیا آراتوس و اتّحادیّهٔ آکائی را ترجیح میدادند.

آراتوس از پیشرفتهای کله ئومن بوحشت افتاده و چون در خود قوّهٔ مغلوب کردن اورا ندید از پادشاه مقدونیّه آنتی‌گون دوزون(۲) کمك خواست. قشون مقدونیّه ازتنگه کُرنت گذشته قشون اسپارت را درسلازی(۳) (لاکونی) شکست داد (۲۲۲) کله ئومن چون مغلوب شد بمصر گریخت و دوسال بعد درموقعیکه سعی میکرد اسکندریّه را بشوراند بقتل رسید.

نتیجهٔ جنگ سلازی این بود که مقدونیّه دوباره بیونان دست اندازی کرد وباز ساخلوی در کُرنت گذاشت واین نتیجهٔ رقابت بلاد یونان بود. آراتوس که ازانقلاب اجتماعی وازاسپارت بیم داشت بدست خود هرچه رشته بود پنبه کرد چنانکه گوئی

(۱) - CLÉOMÈNE (۲) - ANTIGONE DOSON (۳) - SELLASIE

مأمور پادشاه مقدونیّه بوده است. پادشاه مقدونیّه نیز آراتوس را گرفته بحبس انداخت (۲۱۳).

مداخلهٔ اوّل روم

دربن‌موقع جنگ بزرگی میان ملّت روم و قشون کارتاژ درخاك ایطالیا در گرفته بود. در سال ۲۰۷ یکی از اهل یونان در مجمعی به‌هموطنان خود میگفت: « بجانب مغرب نظر انداخته به‌بینید چه افواج موحشی درحرکت اند. چه روم پیش ببرد وچه کارتاژ هیچیك بایطالیا وسیسیل قناعت نخواهد کرد. از ابری که ازاین سمت پدیدار شده بترسید مبادا خودرا روی یونان بیندازد... » طولی نکشید که این پیشگوئی تحقّق پیدا کرد. روم پس ازجنگ سختی برحریف خود کارتاژ غلبه کردو کارآنرا ساخت.

پادشاه مقدونیّه که دربنموقع فیلیپ پنجم بودو کلّه‌ای پرباد داشت بگمان اینکه فرمان تسخیر دنیا را آورده است با کارتاژ هم پیمان شده بود. علیهذا روم چون از کارتاژ فارغ شد بجانب مقدونیّه متوجّه گردید سربازان روم در میدان جنگ سینوسفال(۱) واقع درنسالی قشون مقدونیّه‌را شکستی سخت دادند (۱۹۷) وفیلیپ ناگزیر بشرایط قشون غالب گردن نهاده پس از خلع سلاح و پرداختن غرامت بسیار سنگین دست اتّحاد بروم داد.

اعلان استقلال یونان

سرنوشت یونان چگونه بود؟ کنکتیوس فلامینیوس(۲) سردار رومی که فریفتهٔ تمدن یونان بود خیال میکرد بلاد یونان چون ازیکدیگر مجزّا باشند ازین سوخطری متوجّهٔ روم نخواهد گردید. بنا براین در ضمن بازیهای تنگه‌ای که نزدیك کُرَنت بوقوع پیوست رسماً آزادی یونان را اعلام داشت.

پولیب مینویسد« مردم همه‌درشك بودند. همینکه جماعت برای تماشادرمیدان جمع شد منادی جلو آمده باصدای شیپور اشاره بسکوت نموده بآواز بلند گفت: « سنای روم و تیتوس کنکتیوس قنسول پس از مغلوب کردن فیلیپ و مقدونیّه

(۱) - CYNOSCÉPHALE (۲) - QUINCTIUS FLAMINIUS

اهالی کُرنت و فُسه ولوکرْ واوبه و آکائی و ماکنت و تسالی و پرْهب(۱) را آزاد میکنند. ساخلودر آنجا نمیگذارند. خراج نمیخواهندبلکه اختیارشان‌را بخودشان واگذار مینمایند. منادی کلام خود را تمام نکرده بود که‌ولوله افتادو بعضی انتهای‌کلام اورا نشنیدند... یکی فریاد برآوردمنادی دوباره بیایدوحکم سنای روم را ازنو اعلام دارد. منادی دوباره آمد. شیپور زده شد. خبر را دوباره گفت. هلهلهٔ شادی از سرشروع شد... پس ازنمایش‌مردم بقنسول نزدیك‌شدند که ازاوتشکّر نمایند. هر کس‌میخواست صورت اورا به‌ببیند وبمنجی خودسلامی بدهد و بدستش دست بزند. تاج‌وگل بود که برای او می‌پراندند. خلاصه‌چیزی نمانده بود قنسول تلف شود ».

دخالت ثانوی روم

صلحی‌که فلامینیوس‌برقرار کرده‌بود دوامی‌نداشت‌ومخصوصاً مردم اِتولی را ناراضی نمود زیرا ایشان لاف زده میگفتند فتح در واقع بدست ایشان انجام گرفته وبپاداش آن حقّ‌این بود که قسمتی‌ازنواحی‌یونان را بایشان‌واگذار کنند. بنا براین‌چون‌توّهم‌کردند که بروم میتوانند فایق بیایند درسال۱۹۲ بوی‌اعلان جنگ دادند وآنطیوکوس پادشاه شام را بکمك طلبیدند آنطیوکوس یکبار درترموپیل و یکبار درمانْیزی (آسیای‌صغیر) مغلوب شد (۱۹۰). مردم اِتولی ناچار صلحی را پذیرفتند که معنی آن از دست دادن آزادی بود ومتّحد مطیع روم گردیدند (۱۸۹).

فیلوپِمِن (۲)

رئیس قشون اتّحادیّهٔ آکائی فیلوپمن نامی بود از شهر مگالوپولیس که اِیامی نُنداس‌را سرمشق خود قرارداده در سادگی اخلاق وبیغرضی وتقوای نظامی ازاو تقلید مینمود. بهمین‌جهت‌فیلوپمن را آخرین یونانی‌لقب داده اند پلوتارك مینویسد که سادگی لباس او تا آن‌درجه بود که اسباب خفّت وی میشد مثلاً بزنی از مگار خبر رسید که حکمران مردم آکائی بخانهٔوی میآید. چون شوهرش‌علی‌الغفله بیرون رفته بود زن‌مضطرب‌شده

(۱) - این اقوام وبلاد سابقاً ربقهٔ اطاعت فیلیپ را بگردن داشتند

(۲) _ PHILOPŒMEN

بترتیب ماحضری پرداخت درین‌اثنا فیلوپمن دررسید وحال‌آنکه قبائی بیشتر در برنداشت زن بگمان اینکه او نوکر یاشاطری است ازاو خواهش کردکه با وی کمك کند فیلوپمن فی‌الفور قبارا انداخت وبهیزم شکنی‌مشغول شد. میزبان در رسید او را چنان دیده پرسید فیلوپمن این چه حال است. فیلوپمن در جواب گفت: «هیچ زحمتی است که درنتیجهٔ سر و وضع بمن رسیده».

فیلوپمن برخلاف اهالی ایتولی‌درجهٔ اقتدار روم را دریافته بود ولی‌میخواست حتّی‌المقدور برعمر استقلال یونان بیفزاید بنابراین‌بوجهی‌که باروم مواجهه‌نکند قوای نظامی اتّحادیّهٔ آکائی را تکمیل نمود و درین کار از سلف خود آراتوس بیشتر توفیق‌یافته تمام بلاد پلوپونزرا بضمیمهٔ اسپارت وارد اتّحادیّهٔ آکائی کرد. روم چون میخواست یونان چندین قسمت باشد هر چه در قوّه داشت بعمل آورد تا این منظوربانجام نرسدلذا درنتیجهٔ تحریکات وی مِسنی بیرق مخالفت‌برافراشت وفیلوپمن‌هنگامی که مشغول‌خاموش‌کردن‌طغیان‌بودگرفتارشده بقتل‌رسید(۱۸۳). مردم آکائی با تشریفات بسیار مراسم تدفین فیلوپمن را بعمل آوردند و بتلافی این فاجعه خاكِ مِسنی را باآتش وخون کشیدند امّا اتّحادیّه دیگر سرپرست قابل پیدا نکردومقام فرماندهی قشون بکسانی مانندکالیکراتس(۱) رسید که سرّاً از روم مواجب میگرفتند.

زوال دولت مقدونیّه

روم چون‌ازحال‌یونان بیشترآگهی‌یافت دیگرقدر و منزلتی بدان نگذاشت ومن‌بعد ملاحظه‌را بکلّی کنارنهاد. بنابرین بسیاری از مردم یونان که از وجد و حال روز اوّل برگشته بودند امید خود را باز بجانب مقدونیّه برگرداندند و فیلیپ نیز تهیّه میدید که شکست‌سینوسفال را تلافی کندلکن در۱۷۹ مردو کار انتقام‌را به‌پسرش‌پرِسه(۲) واگذاشت.

پِرِسه بهمه‌جا دست‌انداخت تامتّحدینی برضدّروم تهیّه کند. سنای‌روم‌که‌از

(۱) - CALLICRATÈS (۲) - PERSÉE

اقدامات وی بیخبر نبود تا بهانه پیدا کرد اعلان جنگ داد (۱۷۲) . قشون روم پس از سه سال مبارزه بفرماندهی پول اِمیل(۱) وارد مقدونیّه گردید و در جلگهٔ پیدنا(۲) که فیمابین کوهستان ودریاواقع شده بفتح‌قطعی نائل‌شد . پِرسه‌گریخت ولی چون شنید که خائنی فرزندان وی را باردوی دشمن برده بر گشت و تسلیم شد (۱۶۸) . روم مقدونیّه را ضمیمهٔ ملك خود ننمود بلکه آنرا بچهار دولت خراجگذارقسمت کردهمقرّرداشت که بایکدیگرهیچگونه رابطه‌ای نداشته باشند.

مردم‌یونان باستثناءِ معدود قلیل جرئت نکرده بودند که علناً خودرا طرفدار پِرسه قلم دهند امّاچون رویّه‌ای مردّد داشتند معامله‌ای باایشان شد که ازآنچه بعد از جنگ سینوسفال بوقوع پیوست شدیدتر بود .

اِپیر (۳) چون بکمك پِرسه برخاسته بودبغارت رفت و مردمش را بغلامی فروختندتمام دول‌یونان‌حتّی‌مردم‌آکائی ناچارگروکان بروم‌فرستادندوتنهااتّحادیّهٔ آکائی هزارنفر از نجبازادگان خود داد که پولیب مورّخ نیز جزءِ ایشان بود .

آخرین مبارزه

با اینکه استقلال مقدونیّه و یونان ظاهراً محفوظ مانده بود استیلای روم رفته‌رفته سخت‌ترمیشد . اگرچه روم زمام‌امور بلاد یونان را مستقیماً در دست نداشت ولی آنرا در کف هواخواهان یا مأمورین وظیفه خوار خود (مانندکالیکراتِس) گذاشته و همه جا دربرابرضعفا از اشراف حمایت مینمود .

مردم یونان ازاین‌سیاست‌کینهٔ روم‌را سخت بدل‌گرفتند درسال۱٤۹درمقدونیّه قیام ملّی‌پدیدآمد . اندریسکوس(٤) نامی که خودراپسرارشد پِرسه‌قلمدادمیکرد بسلطنت برداشته‌شده‌دربدوامرقشون‌روم‌را مغلوب‌کرد ولی‌سال‌بعدمغلوب‌ودستگیر گردید (۱٤۸).مقدونیّه‌آرام‌نگرفته‌بودکه‌یونان‌بطغیان‌برخاست . کارشورش این‌بار دردست اتّحادیّهٔ آکائی و در واقع‌زمام اموراتّحادیّه بدست فرقهٔ عامّه بودکه باروم

---

(۱) - PAUL-EMILE (۲) - PYDNA (۳) - ÉPIRE (٤) - ANDRISCOS

دشمنی داشتند و در میان ایشان چندین نفراز قبیل دیائوس(۱)وکریتولائوس(۲) پیدا شدند که سابقاً جزءِ گروکانان رفته پس ازهفده سال تبعید از ایطالیابرگشته بودند. بهرحال فیمابین اتّحادیّه واسپارت اختلافی برخاست. رومخواست میانجی شود. مردم آکائی ردّ کردند و اسلحه برداشتند (۱۴۶) و هم قسمتی از اقوام دیگر یونان را از قبیل مردم بئوسی و کالسید و کُرَنت باخودهمدست نمودندولی این اقدام جسارتی دیوانه واربود کریتولائوس مغلوب و کشته شد. دیائوس که بفرماندهی قشون منتخب گردید دوازده هزار بنده را آزادی بخشیده زیراسلحه برد ولی‌این اقدام‌ثمری نداده‌درلوکوپترا(۳) واقع درمدخل‌تنگهٔ کُرَنت‌شکست سختی خورده خود را کشت تا بدست دشمن گرفتار نشود.

زوال یونان

شکست لوکوپترا به تشکیل وخسارت سخت‌منجرگردیدکه قصّهٔ مهمّ آن‌خرابی کُرَنت میباشد. مومیوس(٤)سرداررومی این شهر پر ثروت را بسربازان خود تسلیم‌کرد وایشان‌آنرا پس از غارت آتش زدند.

پولیب حکایت میکند که « پس از تصرّف شهر سربازان‌رومی درخیابان روی پرده‌های نقّاشی گرانبها دراز کشیده نرد می باختند بیم و هراس‌سرتاسریونان را گرفته بود و زوال این ملك بدلسوزترین وجهی در انظار جلوه مینمود.چنانکه بقول پولیب بعضی خود را کشتند. برخی بوحشت افتاده فرار اختیار کردند. درصورتیکه نمیدانستندکجا میروند. جمعی‌بعنوان اینکه‌مخالف بوده‌اندیکدیگررا بقشون دشمن تسلیم می نمودند. گروهی بدون اینکه مجبور باشند اسرارهموطنان خود را بروز میدادند. دسته‌ای خود بخودآمده بحال تضرّع میگفتند ما مرتکب گناه شده عهود را نقض‌کرده‌ایم اکنون عقوبت مارا بگوئید. مردمی دیوانه‌وار خودرا بچاه ها میانداختند یا ازبلندی بزیرپرتاب میکردند. خلاصه وضع یونان طوری بود که دل دشمن هم بحال وی میسوخت. »

---

(۱) ـ DIAEOS (۲) ـ CRITOLAOS (۳) ـ LEUCOPETRA (٤) ـ MUMMIUS

استیلای روم

روم تا آن روز باین مقدار اکتفا کرده بود که ملل مغلوب را تحت حمایت خود قرار دهـد ولی از آن ببعد صلاح خود را چنان دید که اراضی مفتوحه‌را بخاك خویش ملحق نماید. از آن بهره بردارد و متموّل شود . مقدونیّه پس از طغیان آندریسکوس ایالتی از روم شد (۱۴۸) . یونان پس از شکست لوکوپترا درتحت نظرفرمانفرمای رومی مقدونیّه قرار گرفته جزءِ ایالت مقدونیّه بشمار آمد لکن پس از مدّتی باسم ایالت آکائی نامش علیحدّه جزءِ متصرّفات روم به ثبت رسید .

تأثیر تمدّن یونان

بنابر آنچه گذشت استقلال یونان درسال ۱۴۶ یعنی دراواسط مائهٔ دوّم قبل ازمیلادخاتمه پذیرفت واز آن ببعد ملّت یونان جزءِ ملل مطیعهٔ روم قرار گرفت . مردم این مملکت از آنجا که در ادارهٔ قلمروی وسیع مهارت نداشتند ناچارجزءِ امپراطوری با عظمت روم شدند ولی بااینهمه موقع یونان با استقلال وی از میان نرفت بلکه درخشندگی ومکانت تمدّنش بحدّی بود که ملّت غالب را فریفتهٔ خود ساخت .

بدیهی است که ایطالیا بدرجهٔ مصرومشرق‌زمین رنگ تمدّن هلن نگرفت ولی در مقابل هنر و ادب و علم یونان بحیرت آمده آنرا سرمشق قرارداده بتقلید وی پرداخت . جوانان روم همیشه درمدارس آتن واسکندریّه درس میخواندند چنانکه تمدّن لاتن یا تمدّن روم عکسی از تمدّن یونان گردید . هُراس (۱) شاعر لاتن که در مائهٔ بعد میزیسته این مطلب را باین عبارت بیان کرده است که : « یونان مغلوب بر غالب وحشی مستولی شد » .

یونان روم‌را تربیت کرد وبواسطهٔ اومربّی عالم غرب یعنی اروپای امروز گردید. تمدّن یونان با صفوف قشون مقدونیّه راه افتاده آسیا را تسخیر کرد و با قشون روم اروپا را فرا گرفت .

بنابراین تمدّن جدیداروپا پروردهٔ تمدّن یونان است وملّت فرانسه درصراحت و اندازه شناسی خود را ریزه خوار خوان مردم یونان میداند .

(۱) _ HORACE

خلاصه

I

ازمنهٔ ماقبل تاریخ

زمین هزاران سال مسکن مردمانی بوده که گذارش احوالشان امروز بر ما مستور میباشد ولی از حربه و دست افزار و استخوان ایشان آنچه برجای مانده ما را بوجودشان واقف ساخته است .

ازمنهٔ ماقبل تاریخ را بسه قسمت منقسم نموده‌اند :

۱ ـ عهد سنگ تراشیده

۲ ـ عهد سنگ صیقلی

۳ ـ عهد فلزّات

عهد فلزّ نیز درجاتی داشته : عصر مس . عصر مفرغ . عصر آهن . تاریخ ملل مشرق از عهد مس شروع میشود .

II

ملل مشرق

مردم مصر

از آنجا که زمین ببرکت طغیانهای متناوب نیل حاصل فراوان میداده نهال تمدّن در آن سرزمین زود به ثمرنشسته است . مردم مصردرکشت وزرع وصناعات پشتکار داشته مطیع و بسیار متدیّن بوده‌اند . حیوانات و مخصوصاً گاوآپی‌را بمقام قدس رسانیده میپرستیده‌اند . اموات را حنوط کرده بشکل مومیائی‌درمیآوردند و در قبور محکمی که « خانهٔ ابدی » اموات بود قرار میدادند .

در بدو امرچندین دولت درسرزمین مصرحکومت مینمود . درحوالی ۳۳۰۰ سال قبل ازمیلاد اوّلین فرعون مصرمنس کلّیهٔ دول مصررا درتحت‌لوای‌واحدآورد

پایتخت دولت قدیم مصر شهر منفیس واقع درمصر سفلی بود . فراعنهٔ سلسلهٔ چهارم در جوار این شهر در حدود ۲۸۰۰ و ۲۷۰۰ قبل از میلاد اهرام ثلاثه را بنا نهاده‌اند . حجّاران مصری که درین عهد قبور ومعابد را تزیین کرده‌اند آثاردیدنی از خود گذاشته‌اند .

مدّتی باغتشاش گذشت لکن در عهد دولت وسطی باز مصر بشوکت و عمران رسید . درین موقع تب پایتخت بود (در حوالی ۲۲۰۰ سال قبل ازمیلاد) فراعنهٔ تب قلمرو مملکت را وسعت دادند و بکار های مهم دست زدند مثلاً وضع دریاچهٔ مُریس را سر وصورت دادند ولابیرنت معروف را ساختند (در حدود ۱۸۵۰ قبل از میلاد) . دسته های بیابان گرد هیکسس در حوالی سال ۱۷۰۰ مصر را غارت کردند و بحیطهٔ اختیارخود درآوردند ولی در ۱۵۸۰ مصر استقلال ازدست رفته را دوباره تحصیل نمود و بعهد دولت جدید تب بمنتهای حشمت و قدرت نایل آمد . توتمس سوم (۱۵۰۱–۱٤٤۷) و رامسس دوّم (۱۳۰۰–۱۲۳٤) در آسیا بجنگهای بزرگ اقدام نموده فتوحاتی کرده اند . شاهکار های معماری مصر که شامل معابد عظیم کرنَك و الاَقصر و ایپسامبول میباشد از این دوره مانده است .

از آن ببعد مصر تجزیه شد و ضعف بر آن مستولی گردید لکن مدنیّت مصر باز مدّتی متمادی بشکوه سابق باقی بود . از ٦٥٥ تا ٥۲٥ یعنی بروزگار فراعنهٔ سائیس (پسامتیك اوّل . نخائو . آمازیس) که هواخواه اهل یونان بودند مصر از نو شأن و مقامی بهمزد امّا در ٥۲٥ بدست ایرانیان افتاد .

بنابراین تاریخ مصر سه‌هزارسال‌راشامل میشودو کیفیّت آن‌ازوقتی که‌شامپولیون عالم فرانسوی مفتاح هیروگلیف را بدست داد بخوبی آشکار گردیده است .

اقوام کلده و آشور

خطّهٔ حاصلخیزبین‌النّهرین ومخصوصاً کلده خیلی زود مهد تمدّن گردیده است .

مردم کلده تهیّهٔ وسایل آب یاری اراضی را باستادی انجام داده‌اند . پابند اوهام بوده به سحره و جادوگران و علمای احکام اعتقادی داشته‌اند .

خاك کلده در حوالی سه هزار سال قبل ازمیلاد بدو ناحیهٔ ممتاز شومیروا گد منقسم شده و هرچند گاهی قلمرو شهریاران یکی ازاین دوناحیه یا پادشاه عیلام بوده است. بلاد کلده معابدمعتبر ومجسّمهٔ فراوان داشته. درحوالی (۲۳۰۰ـ۲۲۰۰) ملوك بابل قدرت خودرا تاشام و ایران بسط دادند حمورابی که مقتدرترین پادشاه بابل بوده (۲۱۲۳ ـ ۲۰۸۱) در جهانگیری و قانون گذاری هر دو مقامی بلند داشته ولی هجوم اقوام کاسیت و هی‌تیت که از شمال سرازیر شدند موجب زوال مملکت وی گردید.

در حوالی ۱۲۵۰ سال قبل از میلاد پادشاهان آشور صاحب اختیار گردیدند قوم آشور جنگجو و خون آشام بودند وبراثر تکمیل فنّ جنگ درطیّ چندین قرن مشرق را مرعوب خود ساختند و در میان کشورستانان آشور سنّاخریب (۷۰۵ـ۶۸۰) وآسوربانی‌پال (۶۶۹ـ۶۲۶) بیش از سایرین شهرت یافتند و در پایتخت خود نینوا قصور بزرگ ساخته بوضعی تجمّل آمیز زینت کردند.

اقوامی چند خاك آشور را مورد تاخت و تاز قرار دادند واقتدارآنرا ازمیان بردند. آنگاه بابل بازبرخاسته بعهد نبوکدنُزُر (۶۰۴ ـ ۵۶۱) مرکز دولت وسیعی شد. باروی رفیع وبروج ملوّن وحدایق معلّقه بابل را عروس بلاد مشرق گردانید ولی در۵۳۹ بتصرّف ایرانیان درآمد. خطوط میخی که برالواح آجری نوشته شده چگونگی تاریخ کلده وآشور را روشن مینماید.

ملت یهود

یهود کهملّت کوچکی بوده واصلاً ازخاك کلده برخاسته دولت مقتدری نداشته ولی دینی آورده است که بنایش برتوحید بوده. تاریخ ملّت یهود درکتاب مقدّسش موسوم به تورية آمده.

ملّت یهود مدّتها به بیابان‌گردی گذرانده وبسرپرستی شیوخ ازکلده بفلسطین رفته و ازآنجا رهسپار بمصر گردیده‌اند.

چون از مصر رانده شدند بصحاری شبه جزیرهٔ سینا آمدند و موسی قوانینی مدنی و مذهبی بجهة ایشان گذاشت. بقبایلی چند منقسم بودند وبهدایت رؤسای خویش که قضاة نام داشتند بتسخیر فلسطین که ارض میعادش میگفتند پرداخته لشگر میکشیدند ولی اغلب شکست میخوردند. عاقبت پادشاهی اختیار کردند ودولت یهود بروزگار داود وسلیمان (درحوالی ۱۰۰۰ـ۹۳۰) سروسامانی داشت ولی ازآن پس بدولت اسرائیل ویهودا تقسیم شد. دولت اسرائیل در ۷۲۲ بدست آشور و دولت یهودا در ۵۸۶ بدست کلده منقرض گردید. امّا ملّت یهود بهمّت پیغمبران مذهب خود را با معبد اصلی آن که اورشلیم بود از دست نداد.

مردم فنیقیه

مردم فنیقیّه مانند ملّت یهود شاخه ای از بنی سام بوده اند. بدریا نوردی و سوداگری پرداخته‌اند مردم فنیقیّه ساحل شمالی شام را خوش کرده دربنادری چند جای گرفتند که مهمترین آن صیدا (ازمائه ۱۵ تا ۱۳) وصور(ازمائه ۱۰تا۶) میباشد. ملاّحان فنیقیّه در سواحل بحرالرّوم اراضی بسیاری عمارت کرده اند. مهمترین آبادیهای ایشان کارتاژواقع درافریقا بود که صاحب دولت مهمّی گردید. دریانوردان مشهور فنیقی درسواحل افریقا و اروپای غربی بسیاحت پرداخته‌اند. مردم فنیقیّه درصناعت نیزدستی داشته‌اند ودرساختن شیشهٔ شفاف ورنگ ارغوانی پارچه بی نظیر بوده‌اند. اختراع خطّ را نیز بدیشان نسبت داده‌اند.

ایرانیان

تمدّن ازمملکت عیلام نیزکه درحاشیهٔ فلات ایران واقع شده زودسربرزده شوش که پایتخت این‌مملکت بوده درشکوه بابابل و نینوا همسری میکرده. آسورنازیربال درسال ۶٤۵ آنرا خراب‌نموده‌است. درهمین اوان اقوام تازه‌ای موسوم به مدوپارس ازفلات ایران سرازیرشدند. این اقوام بزبان آرین تکلّم میکردند. آتش را مورد ستایش خود قرارمیدادند. جانب قانون‌را ازدست نمیدادند. سربازانی‌رشید بودند. عادت و رسوم بیگانه بسهولت میپذیرفتند. بسرپرستی کوروش (۵۵۰ ـ ۵۲۹)

تقریباً تمام خاك شرق را مسخّر نمودند.

دولت شاهنشاهی ایران را داریوش (۵۲۱-۴۸۵) نظم ونسق بخشیده بچندین ساتراپ‌نشین قسمت کرد. تخت جمشید وشوش پایتخت ایران بوده وقصور باشکوه داشت. این نخستین بار بود که خاك مشرق آرام یافت و بوضعی منظّم اداره شد. امّا ایرانیان‌چون‌غلبه کردند وتموّلی بدست آوردند سلحشوری‌خود را ازدست‌دادند.

III

مردم یونان

تمدن کریت

حوزهٔ بحر اِژه نیز زود آباد شد وبخصوص تمدّن کریت از ۲۴۰۰ تا ۱۴۰۰ قبل از میلاد رونقی تمام داشت.

مردم کِریت نیز مانند اهالی فنیقیّه دریانورد وصناعت پیشه وسوداگربودند. اسلحهٔ مفرغی‌واوانی‌ظریف‌وبدیع میساختند. بموسیقی ورقص‌وبازی رغبت‌داشتند. قصر واقع درشهر کِنس شکیل بوده ولی بیشتر از حیث سلیقه‌ای که در وضع آن بکار رفته دیدن دارد.

پادشاهان کِریت شالودهٔ دولت معظم بحری ریختند که در حوالی ۱۴۰۰ بهجومی فرو ریخت.

قوم هلن در آغاز

هجوم ها بیقین ازطرف اقوام‌آرین نژادهلن‌بوده‌که ازشمال دسته دسته بیونان آمده‌اند. قوم آکئوس‌قبل‌ازدیگران‌واردشده‌آداب‌تمدّن‌را ازمردم کریت‌آموخت. میسن معروفترین بلادقوم میسن بوده (درحوالی ۱۵۰۰) درمائهٔ ۱۲ قوم دروس که بحال وحشیگری مانده بودند خاك یونان وجزایر اطراف آنرا گرفتند و تمدّن میسن را برانداختند. قسمتی ازسکنهٔ آن صفحات بآسیای‌صغیرمهاجرت کردند. تمدّنی که خاصةً بنام مدنیّت یونان شناخته میشود در مائهٔ نهم قبل از میلاد در

آسیای صغیر بوجود آمده است .

انبساط و انکشاف یونان

مردم یونان علاوه بر آنکه در جنوب شبه جزیرهٔ بالکان و جزایر و سواحل بحر اِژه رحل اقامت افکندند در کلیّهٔ سواحل بحرالرّوم نیز مانند اهالی فنیقیّه بنای آبادی گذاشتند . باین ترتیب علاوه بریونان خاص آسیا قسمتی یونانی نشین داشت و ایطالیای جنوبی وسیسیل نیز یونان کبیر نامیده میشد . حوزهٔ یونانی نشین آسیا بسه ناحیهٔ اِئولید و اِیونی و دُرید منقسم میشد. مهمترین آبادی یونان درحوزهٔ غربی بحرالرّوم مارسی بود که اهالی فُسه در ۶۰۰ قبل از میلاد بنا نهاده‌اند هر آبادی تازه بلده‌ای مستقل بود . مردم یونان که آزادی را برهمه چیز رجحان میدادند در تحت لوای دولت واحد نرفته بلکه بلادی مستقل و مجزّی ساختند .

مقامات مذهبی

اشتراک مذهب وحدتی در کار اهل یونان میآورد . این مردم خدایان خود را صورت انسان میدادند ولی درقوّت و وجاهت ایشان را مافوق جنس بشر میدانستند بعلاوه اجداد بنام خود را نیز پهلوان نامیده میپرستیدند . در عالم یونان چندین بقعه وجود داشت که محل هاتف خدایان شمرده میشد و از این جمله مشهورترحرم آپولون در دِلف بود . جشنهای بزرگی بافتخارخدایان میگرفتند وعموم اهل یونان بدانجا دعوت داشتند . بازیهای اُلمپی ازدیگران بیشترجمعیّت داشت . بعض ملل یونان بنام آنفیکتیونی مجامعی ترتیب دادند . آنفیکتیونی دِلف ازهمه معروفتر بود. با وجود این علایق مذهبی مردم یونان مدام درحال جنگ ومخاصمه بسر میبردند .

اسپارت و آتن

اسپارت وآتن مهمترین بلاد یونان بشمارمیآمدند : اسپارت مقرّ قوم جنگاور دروس ومبنای آن برزندگانی نظامی بود . قوانین لیکورگ اصول سختی درزندگی مردم اسپارت قائل شد . اسپارت مِسنی و آرگس را مغلوب کرده در مائهٔ ششم

مقتدر ترین بلاد پلوپونز گردید. اهالی آتن مخلوطی از مردم مختلف بودند ولی عنصر غالب آن را قوم ایونی تشکیل میداد. این شهر از زراعت و صناعت و تجارت بحری ثروتی اندوخت و در نتیجهٔ اصلاحات سولون (۵۹٤) وطغیان پیزیسترات (٥٦۰ ـ ۵۲۷) واصلاحات کلیستن (۵۰۷) آتن حکومت عامّه یافت و درقدرت همپایهٔ اسپارت شد.

جنگهای مدی

داریوش شاهنشاه ایران چون شورش قسمت یونانی‌نشین آسیا را خاموش کرد (٤۹۹ ـ ٤۹۳) در آغاز مائهٔ پنجم اردوئی بآتن فرستاد زیرا این شهر شورشیان را کمك رسانده بود. قشون آتن بفرماندهی میلسیاد در ماراتُن جنگیده فاتح بیرون آمد (٤۹۰) جانشین داریوش خشایارشا قوّهٔ جرّاری تهیّه دید تا انتقام خود را بگیرد و یونان را بتصرّف آورد. قسمتی ازمردم یونان پای جسارت پیش نهاده بریاست اسپارت وارد کارزارشد لئونیداس درترموپیل‌مردانه جنگید ولی ایرانیان عاقبت سدّرا شکستند وآتن‌را گرفتند لکن بهمّت تمیستوکل وبحریّهٔ آتن مردم یونان درسالامین ضربت کاری به بحریّهٔ ایران وارد آوردند (٤٨۰) و از آن پس در پلاته ومیکال نیز فتحی کردند (٤۷۹).

چون اسپارت ازجنگ کناره گرفت آریستید آتنی عهد دِلُس را ترتیب داد (٤۷۷). سیمون ایرانیان‌را بکلّی‌ازدریای اژه راندوعهددِلُس‌را مبدّل‌بفرمانروائی آتن گردانید. پس‌از مرگ سیمون‌صلح کالّیاس جنگهای‌مدی‌را خاتمه‌داد (٤٤٨).

ادارهٔ پریکلس

پس از جنگهای مدی آتن درتحت ادارهٔ پریکلس قرار گرفت (٤٤۹ـ٤۲۹) و رونقی عدیم‌النّظیر یافت.

پریکلس اراضی‌مهمّهٔ خارج آتیك‌را حیازت‌کرد وباین‌وسیله اساس‌فرمانروائی بحری‌آتن‌را استوارساخت بجهة اعضای‌شورای پانصدنفره وقضاة اجرتی‌مقرّر کرد

و بالنّتیجه کلّیّهٔ افراد ذیحقوق توانستند در ادارهٔ امور جمهور شرکت نمایند.

برای تزیین آتن دست باقدامات مهمّه زده درآکروپول ابنیهٔ دیدنی ساخت که ازآنجمله پارتنون میباشد (۴۴۷ - ۴۳۸).

اعیاد آتنه ودیونیزوس را باشکوه‌تر گرفت. بزرگترین نویسندگان وهنروران از قبیل سُفکل و فیدیاس درین عصر در آتن میزیسته‌اند.

رقابت بلاد یونان

رقابت میان بلاد یونان شیوع یافت وآنها را عموماً ضعیف نمود آتن بکمک بحریّهٔ خود ابتدا شکستی در کار اسپارت وارد کرد ولی آلسیبیاد مسبّب اردوکشی مصیبت‌آمیز سیسیل گردید (۴۱۵ - ۴۱۳). شکست اِگوس پوتاموس آتن را ناچار نمود که تسلیم شود و از قلمرو وسیع خود دست بکشد (۴۰۴).

اردوکشی ده هزار نفره ضعف شاهنشاهی ایران را ظاهر کرد (۴۰۰) لیزاندر موقع را غنیمت شمرده درصدد برآمد جنگ را بآسیا بیندازد امّا جنگ تازه‌ای در یونان رخ نمود. با وجود عهدنامهٔ شرم‌انگیز آنتالسیداس (۳۸۷) که قسمت یونانی‌نشین آسیا را تسلیم شاهنشاه مینمود استیلای اسپارت دوامی نکرد وبضربت اِپامی نُنداس در جنگ لوکتر (۳۷۱) فرو ریخت مرگ اِپامی نُنداس (۳۶۲) استیلای زودگذر تب را نیز خاتمه بخشید.

فیلیپ مقدونیه

در شمال یونان خاکی بود نیمه یونانی موسوم به مقدونیّه.

فیلیپ (۳۶۰ - ۳۳۶) پادشاه این مملکت برآن شد که ازضعف بلاد یونان استفاده کند واین مملکت‌را تسخیر نماید. آتن که درین موقع از زیر بار شکست بیرون آمده بود بصلای دِموستن‌خطیب معروف درصددمخالفت بانقشهٔ فیلیپ برآمد امّا فیلیپ ببهانهٔ جنك مقدّس درامور یونان دخالت کرد وقشون آتن و تب را در کورنه مضمحل ساخت. فیلیپ چون در کُرنت بسپهسالاری یونان برداشته شد تدارك جنگی بر ضدّ ایرانیان میدید که در ۳۳۶ بقتل رسید.

فتوحات اسکندر

اسکندر نقشهٔ مهم پدر و وطن پرستان یونان را بانجام رسانیده ایران را مسخّر نمود. اسکندر شهر تب را که بشورش آمده بود بسختی تنبیه کرد و از آن پس عازم آسیا گردید (۳۳۴) چون در جنگهای گرانیك و ایسّوس غلبه کرد آسیای صغیر و شام و مصر او را مسلّم شد (۳۳۴ ـ ۳۳۲). فتح آربل (۳۳۱) تخت شاهنشاهی ایران را یکباره واژگون ساخت اسکندر آسیای مرکزی را بالتّمام مطیع کرد و تاهند رفت (۳۲۶) برای ادارهٔ این مملکت وسیع حسن سیاست بخرج داده غالب ومغلوب را بیك نظر نگریست ولی در بابل بستری شد ومرد (۳۲۳).

ممالك هلنستیك

پس ازمرك اسکندر سرداران اوبنای رقابت را گذاشته بجان یکدیگر افتادند. دریونان نیز شورشهائی ظهور کرد ولی صاحب اختیار مقدونیّه همه را خوابانید (۳۲۲).

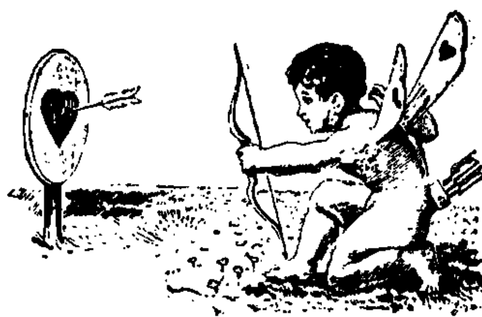
سرداران اسکندر مملکت او را قسمت کردند و در ۳۰۶ همه عنوان سلطنت اختیار نمودند یکی از ایشان موسوم به آنتی گون بخیال افتاد ممالك اسکندر را بحیطهٔ اختیار خود در آورد ولی در ایپسوس مغلوب و کشته شد (۳۰۱). عاقبت ممالك اسکندر بکلّی قطعه قطعه شده مقدونیّه وشام ومصر مهمترین قسمت آن گردید. این ممالك سخت رنك تمدّن هلن گرفته مدنیّت خاصّی بوجود آورد که مراکز اصلی آن اسکندریّه (مصر) و پرکام (آسیای صغیر) وانطاکیّه (شام) گردید.

خاتمهٔ استقلال یونان

کشمکش فرق و رقابت بلاد همچنان در یونان دوام داشت از آغاز مائهٔ سوّم بلاد مقتدر یونان اتّحادیّهٔ اِتولی و آکائی بود نه آتن و تب.

پادشاه مقدونیّه رقابت آراتوس فرماندهٔ اتّحادیهٔ آکائی و کلهئومن پادشاه اسپارت را غنیمت شمرده دوباره یونان را دست نشاندهٔ خود کرد (۲۲۲) امّا قشون روم در رسیده در سینوسفال (۱۹۷) و پیدنا (۱۶۸) اقتدار مقدونیّه را از بین برد.

یونان گمان داشت که باز باستقلال خود رسیده است (۱۹۶) ولی در واقع درتحت ولایت روم قرارگرفت و روز بروز زنجیر اسارتش محکمترگردید. آخرین بار در سال ۱٤۰ در راه استرداد و استقلال خود جانفشانی کرد لکن نتیجه ای نبرد و از آن ببعد یکی از ایالات روم بشمار آمد. چیزیکه بود تمدّن یونان باقیماند و سرمشق تمدّن لاتن گردید.



از تاریخ ۲۹ مهرماه تا ۱۵ آبان‌ماه ۱۳۳۲
در چاپخانهٔ مجلس بچاپ رسید

جدول اعصار مهمّه

مائهٔ ۲۹ تا ۲۷ قبل از میلاد (۴۷۰۰ سال قبل)	مصر	کئوپس و کفرن و می‌کرینوس فراعنهٔ منفیس سلطنت داشته واهرام ثلاثه را ساخته‌اند .
مائهٔ ۲۲ تا ۲۱ قبل از میلاد	کلده	حمورابی (۲۱۲۳-۲۰۸۱) پادشاه بابل درجهانگیری وقانون گذاری هردومشهورشده است .
مائهٔ ۱۳ قبل ازمیلاد	مصر	رامسیس دوم (۱۳۰۰-۱۲۳٤) که ازفراعنهٔ تب بوده جنگهای نمایان کرده ومعابدبا شکوه بنانهاده
مائهٔ ۱۰ قبل ازمیلاد	فلسطین	سلیمان (۹۶۰-۹۳۰) در اورشلیم سلطنت داشته ومسجد اقصی را ساخته .
	فنیقیه	حیرام درصورپادشاهی داشته واین شهر در صناعت وتجارت رونقی گرفته .
مائهٔ ۷ قبل از میلاد	آشور	آسوربانی‌پال پادشاه نینوا (۶۶۹-۶۲۶) کشورستانی خون‌آشام بوده وقصورعالی ساخته .
مائهٔ ۶ قبل از میلاد	کلده	نبوکدنزر (٦٠٤ - ٥٦١) پادشاه بابل فلسطین و فنیقیه را مسخّر نموده وحدائق معلّقه را ساخته .
	ایران	کوروش (۵۵۰-۵۲۰) برشوش واکباتان پادشاهی یافته وتمام آسیای غربی را ازایران تا آسیای صغیر مسخّر کرده .
مائهٔ ۵ قبل از میلاد	یونان	پریکلس (٤٤٩-٤٢٩) فرماندهٔ قشون آتن قلمرو آتن رادربحر اژه وسعت داده وپارتنون را ساخته .
مائهٔ ٤ قبل از میلاد	مقدونیه	اسکندر (٣٣٦-٣٢٣) پادشاه مقدونیه و سپهسالار اقوام یونان مملکت شاهنشاهی ایران را گرفته .

جدول حوادث تاریخی مصر

دولت قدیم

درحوالی ۴۴۰۰ قبل ازمیلاد	منس پادشاه تی‌نیس تمام دولتهای مصر را درتحت لوای واحد درآورد .
۲۹۰۰	درعهد سلسله سوم فراعنه منفیس پایتخت مصر شد .
۲۸۰۰ - ۲۷۰۰	کِئوپس وکِفرن ومی‌کرینوس فراعنهٔ سلسلهٔ چهارم اهرام عظیمه ساختند . هنر بسط یافت . شاهکارهای حجاری مصر ازاین دوره مانده .
۲۵۰۰	پِه‌پی اول ازسلسلهٔ ششم سلطنت داشته . بفلسطین لشکر کشیده‌اند . اوان اغتشاش در رسیده . دولت منفیس خاتمه میپذیرد .

دولت وسطی

درحوالی ۲۲۰۰ قبل ازمیلاد	تب درعهد سلسلهٔ یازدهم پایتخت مصر میشود .
۲۰۰۰	درعهد سلسلهٔ دوازدهم خاك مصر بسط می‌یابد و حدود وثغورمملکت مستحکم میشود . مصر روبتعالی میرود و مدنیت توسعه پیدا میکند (نقاشیهای مقابر زیرزمینی بنی حسن)
۱۸۵۰	دورهٔ آمنمهائیت سوم است . دریاچه بزرگ مُریس سروصورت میگیرد ولابیرَنت ساخته میشود .
۱۷۰۰	قوم‌هیکسُس‌هجوم‌میآورد.دولت‌وسطی‌منقرض‌میگردد.

دولت جدید

درحوالی ۱۵۸۰ قبل ازمیلاد	پادشاهان تب قوم هیکسُس را میرانند . بعهد سلسلهٔ هجدهم قدرت ووسعت خاك مصر تجدید میشود . بآسیا اردومیکشند وتا فرات میرسند .
۱۵۰۱ - ۱۴۴۷	توتمس سوم‌درمازدوفتحی‌میکند . کادِش و کارکمیش را میگیرد . شام تحت حمایت مصر در میآید . در تب ساختمانهای‌زیادی‌ازمعابدوقصورزیرزمینی‌بعمل‌میآید .
۱۴۰۰	حشمت مصر بمنتهای خودمیرسد ولی‌اغتشاشات مذهبی درگرفته آنراضعیف میسازد.شام را ازدست میدهد .
۱۳۱۹-۱۳۰۰	سیتی‌اول ازسلسلهٔ‌نوزدهم‌درشام‌با قوم‌هی‌تیت‌میجنگد.

جدول حوادث تاریخی مصر

۱۳۰۰ ـ ۱۲۳٤	رامْسِیس دوّم در کادِش جنگی میکند(۱۲۹۵)بتقسیم شام رضایت میدهد و باقوم هی‌تیت عهداتّحادمیگذارد (۱۲۷۹)درتب وابیسامْبُول ابنیهٔ مهمّه‌ساخته میشود . تمدّن مصر شکوه بی‌اندازه دارد .
۱۲۰۰	هجوم «اقوام شمالی وبحری» شروع میشود .
۱۲۰۰ ـ ۱۱۵۰	رامْسِیس سوم‌ازسلسلهٔ بیستم هجوم‌تازهٔ اقوام را دفع میکند . دولت تب رو بضعف میرود .

دورهٔ هرج ومرج

درحوالی ۱۱۰۰ قبل ازمیلاد	مصر تجزیه میشود وضعف بر آن مستولی میگردد . کَهَنهٔ آمُن ابتداء در مصرعلیا وبعد در ناپاتا واقع در نوبه سلطنت‌میکنند . فراعنه درتانیس یابوباسْتیس یا سائیس (مصرسفلی) سلطنت دارند گاهگاه تمام خاك مصردرتحت اقتداریك سلطان است .
۹۲۵	شِشُنْک اوّل در فلسطین جنگی میکند . اورشلیم را گرفته بتاراج میدهد .
۷۱۵	ساباکُن پادشاه ناپاتا مصررا مسخّر میکند و با قشون آشورمیجنگد .
۶۷۱	قشون آشورمنفیس را متصرّف میشود .
۶۶٤	تب را قشون آشوربتصرّف میآورد .

دولت سائیس

۶۰۵	پسامِتیک اوّل‌ازسلسلهٔ بیست‌وچهارم بکمك‌مزدوران یونانی از نودولت مصر را باقتداراوّل خود میرساند ومعابد را مرمّت مینماید .
۶۰۹ ـ ۵۹۵	نِخائوی‌دوّم‌بآسیا اردومیکشد ودر کارْکِمیش شکست میخورد (۶۰٤) بحفر ترعهٔ بحر احمر دست میزند و تهیّهٔ دورزدن افریقا را می‌بینند .
۵۶۹ ـ ۵۲۶	در عهد آمازیس مصر باز روی ترقّی می‌بیند ومردم یونان موردالطاف‌ملوکانه میشوند ودردلتادارالتّجارهٔ نوکْراتیس را دائرمینمایند .
۵۲۵	پسامِتیک سوّم درپلوزْ شکست میخورد . ایرانیان غالب مبشوند واستقلال مصرخاتمه میپذیرد .

جدول حوادث تاریخی کلده و آشور

شومیر و اکد

درحوالی ۲۸۵۰ ـ ۲۷۰۰	شهریاران آکد بر همکنان استیلا می‌یابند . سارْگُنْ و نارامْسَنْ در آکادِ سلطنت داشته‌اند .
۲۴۰۰	شهریاران شومیر استیلا پیدا میکنند . کودئا شهریار لاگاشْ معابدی ساخته مجسّمه‌ها در آن قرار میدهد .

دولت قدیم بابل

۲۲۰۰ ـ ۲۱۰۰	ملوك بابل شومیر و آکد را متصرّف میشوند .
۲۱۲۳ ـ ۲۰۸۱	حَمورابی دولت واحد معتبری تشکیل میدهد و مجموعهٔ قانونی میگذارد .
۲۰۰۰	اقوام هی‌تیت و کاسیت حمله میآورند .
۱۹۲۵	قوم هی‌تیت بابل را خراب میکنند .
۱۷۵۰	سلسله‌ای ازقوم کاسیت در بابل بسلطنت میپردازد .

کشور ستانان آشور

درحوالی ۱۲۵۰	پادشاه آشور بر ملك بابل غلبه میکند .
۱۱۰۰	تِگلاتْ فالازار اوّل کارْکِمیشْ را ازچنگ قوم هی‌تیت بیرون میآورد و فتوحات خود را تا بحرالرّوم بسط میدهد ولی جانشینان او ازعهدهٔ نگاهداری ملك وی بر نمیآیند .
۸۸٤ ـ ۸٦۰	آسورْنازیرْپال فتوحاتی میکند .
۷۲۲ ـ ۷۰۵	سارْگُنْ دوّم دولت اسرائیل و بابل را برهم زد و قصر دورسارّوگُنْ (خُرْساباْدْ) را بساخت .
۷۰۵ ـ ٦۸۱	سِناخِریبْ فنیقیه و فلسطین و کلده را مطیع میکند و بمصر لشکر میکشد ولی بلائی نازل شده کار جنگ را معوّق میگذارد . شهر نینوا زینت میشود .
٦۸۱ ـ ٦٦۹	آسارْهادُنْ بمصر هجوم میبرد و مَنْفیسْ را میگیرد (٦۷۱).
٦٦۹ ـ ٦۲٦	آسوربانی‌پال مصر و کلده و عیلام را مسخّر مینماید . بناهای بزرگی در نینوا ترتیب میدهد .

جدول حوادث تاریخی کلده و آشور

۶۲۵	قوم سیت هجوم میآوردونابوپلاسار در بابل طغیان میکند.
۶۱۲	قوم مد و قشون کلده نینوارا متصرف میشود ودولت آشوررا منقرض میسازد .

دولت جدید کلده

۶۲۵ ـ ۶۰۴	نابوپلاسار دولت بابل‌را تشکیل نمود وبا قشون‌مصر مصاف داده مصررا ازشام راند .
۶۰۴ ـ ۵۶۱	نابوکدنزر اورشلیم‌را متصرف کردید(۵۸۶) وصور را نیزبگرفت (۵۷۳) . شهربابل زینت شد وحدائق معلقه سرافتاد .
۵۵۳ ـ ۵۳۹	درعهد نابونید تنزل دولت بابل شروع شد .
۵۳۹	کوروش بابل را مسخرنمود .

جدول حوادث تاریخی یونان

آغاز تاریخ

درحوالی ۲۴۰۰ ـ ۱۴۰۰	مدنیت کریت . قصر کنس .
۲۰۰۰ ـ ۱۷۰۰	هجوم قوم آکئوس به یونان .
۱۵۰۰	اقتدار سلاطین میسن .
۱۴۰۰	خرابی کنس . انقراض دولت کریت .
۱۱۰۰	هجوم قوم دروس بیونان . مهاجرت قوم آ کئوس بآسیای صغیر .
۹۰۰	لیکورگ دولت اسپارت را تشکیل میدهد .
۶۵۰	اسپارت مسنی را ضمیمهٔ خاك خود مینماید .
۵۹۴	اصلاحات سولون (در آتن)
۵۶۰ ـ ۵۲۷	طغیان پیزیسترات (در آتن)
۵۱۰	سقوط طغیان (در آتن)
۵۰۷	اصلاحات کلیستن (در آتن)

جنگهای مدی وقلمرو وسیع آتن

۴۹۹ ـ ۴۹۳	شورش آسیای یونانی نشین برضد ایرانیان .
۴۹۰	غلبهٔ میلسیاد درماراتن .
۴۸۰	مرگ لئونیداس در ترموپیل . فتح بحری سالامین .
۴۷۹	غلبه درپلاتِه ومیکال .
۴۷۷	تأسیس عهد دلس باقدام آریستید .
۴۶۵	غلبهٔ سیمون دراُریمدُن .
۴۶۲	اصلاح آرئوپاژ باقدام افیالت .
۴۴۸	صلح کالیاس فیمابین آتن ودولت ایران .
۴۴۹ ـ ۴۲۹	ادارهٔ پریکلس درآتن .
۴۴۷ ـ ۴۳۸	ساختمان پارتنون بدستور فیدیاس .

جدول حوادث تاریخی یونان

جنگ بلاد یونان بر سر فرمانروائی

۴۳۱ - ۴۰۴	جنگ پلوپونز .
۴۲۵	واقعهٔ اِسفاکتیری .
۴۲۱	صلح نیسیاس .
۴۱۵ - ۴۱۳	اردوکشی سیسیل وروگرداندن آلسیبیاد .
۴۰۵	غلبهٔ لیزاندر دراِگوس پتاموس .
۴۰۴	تسلیم آتن .
۴۰۴ - ۴۰۳	تیرانهای سی گانه درآتن .
۴۰۰	رجعت قشون ده‌هزارنفره .
۳۹۹	محاکمه ومرگ سقراط .
۳۹۶ - ۳۹۴	اردوکشی آژزیلاس برضدّ ایرانیان .
۳۸۷	عهد آنتالسیداس .
۳۷۹	استخلاص تب باقدام پلوپیداس .
۳۷۱	غلبهٔ اِپامی نُنداس درلوکْتر .
۳۶۲	جنگ مان‌تینه . مرگ اِپامی نُنداس .

استیلای مقدونیه وتسخیر آسیا

۳۶۰	جلوس فیلیپ پادشاه مقدونیه .
۳۵۲	دخالت فیلیپ درجنگ مقدّس اوّل .
۳۴۸	تصرّف اُلَنْت.
۳۴۰	شکست فیلیپ درپشت بیزانس .
۳۳۹	جنگ مقدّس دوّم . تصرّف اِلاتِه .
۳۳۸	غلبهٔ فیلیپ درکِرونه .
۳۳۷	مجمع کُرَنْت. سپهسالاری فیلیپ .
۳۳۶	قتل فیلیپ . جلوس اسکندر .

جدول حوادث تاریخی یونان

۳۳۵	طغیان وخرابی تب .
۳۳۴	اسکندردر آسیا . فتح گرانیك .
۳۳۳	فتح ایسّوس .
۳۳۲	تصرّف صوروتسخیرمصر .
۳۳۱	فتح آربل .
۳۲۶	اردوکشی هند .
۳۲۳	مرگ اسکندر .

ممالك هلنستيك وخاتمهٔ استقلال یونان

۳۲۳ - ۳۲۲	طغیان یونان . مرگ دموستن .
۳۰۶ - ۳۰۵	سرداران اسکندرعنوان سلطنت اختیارمیکنند .
۳۰۱	شکست ومرگ آنتی گون درایپسوس .
۲۸۰	تشکیل اتّحادیهٔ آکائی .
۲۸۰ - ۲۷۸	هجوم قوم گلوآ بیونان وآسیای صغیر .
۲۲۲	شکست کلئومن در سلازی
۱۹۷	غلبهٔ قشون روم درسینوسفال بفلیپ پنجم پادشاه مقدونیه .
۱۹۶	فلامی نیوس استقلال یونان را اعلام میدارد .
۱۸۳	فیلوپمن بقتل میرسد .
۱۶۸	شکست پرسه درپیدنا .
۱۴۸	مقدونیه یکی ازایالات روم شد .
۱۴۶	شکست دیهئوس درلوکوپترا وخرابی کرنت . یونان ضمیمهٔ ایالت مقدونیه گردید .

مقارنهٔ حوادث مهمّهٔ مشرق زمین و یونان

مائهٔ قبل از میلاد	مصر	بین‌النهرین کلده و آشور	شام یهود وفنیقیه	ایران عیلام و مد وپارس	یونان کِریتْ . اقوام هِلِنْ
۳٤	منس در حوالی ۳۳۰۰مصررا در تحت لوای واحد درمیآورد	کلده بدوناحیه شومیر واکد منقسم است	. . . . . .	مردم عیلام امارتی دارند	. . . . . .
۲۸	سلسلهٔ چهارم فراعنه . اهرام	سارْ ُگنْونارامْسَنْ شهریاران آگاده	. . . . . .	شهریاران‌شوش جنگ بامردم کلده	. . . . . .
۲۲	دوات وسطی	ملوك بابل (حمورابی)	شیوخ . ابراهیم	. . . . . .	بسط تمدّن در کریتْ
۲۰—۱۹	سلسلهٔ دوازدهم . لابیرَنْتْ	هجوم اقوام هی‌تیت و کاسیت	. . . . . .	. . . . . .	قصرکِنُسْ
۱۸	هجوم قوم هیکْسُسْ	استقرار قوم کاسیت در بابل	استقرار یهود در مصر	. . . . . .	هجوم قوم آ کِئوسْ‌بیونان
۱٦	طردقوم هیکْسُسْ	. . . . . .	. . . . . .	. . . . . .	ملوك میسِنْ
۱۵	فتوحات فراعنه . توتْمسْ سوّم	. . . . . .	توسعهٔ تجارت فنیقیه	. . . . . .	خرابی کِنُسْ
۱۳	شکوه آبادی‌تب. رامْسِسْ دوّم	تصرّف بابل بدست‌پادشاه آشور	دورهٔ صیدا	. . . . . .	. . . . . .
۱۲	هجوم اقوام بحری	تِگلاتْ فالازارْ	منازعهٔ فلسطیان وبنی‌اسرائیل درفلسطین	زینت‌شوش. منتهای شکوه هنر عیلام	هجوم‌قوم‌درروسْ مهاجرت‌قوم آ کِئوسْ بآسیای صغیر

مقارنهٔ حوادث مهمّهٔ مشرق زمین و یونان

مائهٔ قبل از میلاد	مصر	بین‌النهرین کلده و آشور	شام یهود وفنیقیه	ایران عیلام و مد و پارس	یونان کریت . اقوام هلن
۱۰	قطعه قطعه شدن مصر	. . . . . .	دولت یهود . داود وسلیمان دولت صور. حیرام .	. . . . . .	بسط تمدّن یونان در آسیای صغیر
۹	. . . . . .	آسُور نازیربانْ	بنای کارتاژ بدست مردم صور. (۸۱٤)	. . . . . .	قوانین لیکورگ در اسپارت
۸	سلاطین اِتیوپی. ساباکُنْ	کشور ستانان بزرگ آشور . سارْگُنْ اوّل	تصرّف شومِرُونْ بدست قشون آشور	. . . . . .	جنگهای مسینی
۷	قشون آشور در منفیس و تب	سناخریبْ وآسوربانی پالْ		تصرّف شوش بدست قشون آشور وخاتمهٔ دولت عیلام	
	پسامتیك اوّل . اعادهٔ اقتدار مصر بعهد فراعنهٔ سائیس	هجوم قوم سیت. طغیان بابل وتصرّف نینوا	دولت یهود باجگذار آشور گردید	بسط دولت مد. سیاکزارْ	اسپارت مسینی را ضمیمهٔ خاك خود مینماید
٦	نخائو . آمازیس .	نَبُوکُدُنُزُرْ	تصرّف اورشلیم و صور بدست نَبُوکُدُنُزُرْ		
	غلبهٔ ایرانیان	غلبهٔ ایرانیان	غلبهٔ ایرانیان	کوروش پادشاه مد و پارس	سولُون و پیزیسْترات در آتن غلبهٔ ایرانیان بر قسمت یونانی نشین آسیا

مقارنهٔ حوادث مهمّهٔ مشرق زمین و یونان

مائهٔ قبل از میلاد	مصر	بین‌النهرین کلده و آشور	شام یهود وفنیقیه	ایران عیلام و مد و پارس	یونان کریت. اقوام هلن
۵	....	....	....	داریوش خشایارشا	جنگهای مدیك ماراتن سالامین
	....	....	....	خشایارشای دوّم رجعت قشون ده هزارنفره	......
٤	....	....	....	......	صلح آنتالسیداس فیلیپ مقدونیه
	غلبهٔ اسکندر. بنای اسکندریّه	غلبهٔ اسکندر	غلبهٔ اسکندر	داریوش سوّم. غلبهٔ اسکندر	اسکندر مقدونی
	بطلمیوس اوّل پادشاه مصر (۳۰۵-۲۸۳)	سلوکوس اوّل پادشاه شام (۳۰۶-۲۸۰)			



مقادیر و اوزان و نقود متداوله در آتن

طول

متر

یك پا = ١٦ انگشت = ٠/٢٩
یك انگشت = ٠/٠١٨
یك ذراع = ١ پا و $\frac{١}{٢}$ = ٠/٤٤
یك پِلِثْرْ = ١٠٠ پا = ٢٠/٥٧
یك اِسْتادْ = ٦٠٠ پا = ١٧٧/٤٠

سطح

متر

یك پای مربّع = ٠/٨٣٠
یك پلثْرْ مربّع = ٨/٧٥ آر

حجم (جامدات)

لیتر

یك مِدیْمنْ = ٦ هِکْتوسْ = ٥١/٨٤
یك هِکْتوس = ٨ شِنبِسْ = ٨/٦٤
یك شِنبِسْ = ١/٠٨

حجم (مایعات)

لیتر

یك مِثْرت = ١٢ شو = ٣٨/٨٨
یك شو = ١٢ کوتیل = ٣/٢٤
یك کوتیل = ٠/٢٧

اوزان

گرم

یك تالان = ٦٠ مینْ = ٢٥٩٢٠
یك مینْ = ١٠٠ دِرْهَم = ٤٣٢
یك دِرْهَم = ٦ اُبُلْ = ٤/٣٢
یك اُبُلْ = ٠/٧٢

نقود

یك تالان نقره = ٥٨٩٠ فرنك (وزناً)
یك مین = ٩٧ »
یك درهم = ٠/٩٧ »
یك اُبُلْ = ٠/١٦ »